

خاندان نوحی

مضمّن شرح حال هر يك از افراد این خاندان با فهرست تألیفات و مقام علمی و ادبی
هر يك از ایشان و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و منسوب شیعه و متکلمین
و فرقه هائی که از میان طایفه شیعه بر خاسته اند با فهرستی الفبائی
از اسامی این فرق و مختصری از مقالات ایشان

تألیف

عباس اقبال

معلم دارالمعلمین عالی

طهران - مطبعة مجلس

۱۳۱۱ هـ ی شمسی

خاندان نونختی

منصت شرح حال هریک از افراد این خاندان با فهرست تألیفات و مقام علمی و ادبی و سیاسی
هریک از ایشان و ادبیات مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب شیعه و متکلمین اولیه آن
و فرهنگ هائی که از میان طایفه شیعه در خاسه ۱۹ د با فهرستی الهیاتی
از اسامی این فرق و مختصری از مقالات ایشان

تألیف

تجسس اقبال

معلم دارالمعلمین عالی

طهران - مطبعة محاس

۱۳۱۱ هجری شمسی

فہرست کتاب

مقدمہ

۵۔

۴- ۱	خاندان نو نختی
۱۰- ۵	فصل اول - بو نخت جد ابن خاندان
۱۲- ۱۱	فصل دوم - ابوسہل بن بو نخت
۲۴- ۱۵	فصل سوم - پسران ابوسہل بن بو نخت
۱۸- ۱۵	۱ - اسماعیل
۱۸	۲ - ابو اتوب سلیمان
۱۸	۳ - داود
۱۸	۴ - اسحاق
۱۹	۵ ، ۶ ، ۷ - ابوالحسین علی و ہارون و محمد
۲۰	۸ - ابوالعاس فصل
۲۰	۹ - عبداللہ
۲۱- ۲۰	۱۰ - سہل و پسرش حسن
۲۴- ۲۱	ابو واس و آل و جت
۴۸- ۲۲	فصل چہارم - طہور علم کلام و متکلمین اولئہ
۳۷- ۳۲	فرقہ معتزلہ
۴۳- ۳۷	علم کلام
۴۸- ۴۲	عقیدہ بخلق قرآن
۵۹- ۴۹	فصل پنجم - فرقہ شیعہ و متکلمین اولئہ آن
۵۳- ۴۹	درق مجملہ شیعہ
۵۸- ۵۳	مسئلہ امامت
۷۷- ۵۸	فرقہ امامیہ و متکلمین اولئہ آن
۸۸- ۷۷	۱ - ابو حمزہ مؤمن الطاق
۷۸	۲ - ہشام بن سالم حوالہ بقی
۸۰- ۷۹	۳ - ہشام بن الحکم
۸۱- ۸۰	۴ - ابوالحسن علی بن منہم ماز
۸۲	۵ - ابومالک حصرمی

۸۲-۸۱	۶ - ابو جعفر سگاک
۸۳-۸۲	۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی
۸۳	۸ - ابو حفص حدّاد نیشابوری
۸۴-۸۳	۹ - ابو الاحوص نصری
۸۷-۸۵	۱۰ - ابو عیسی وراق
۹۴-۸۷	۱۱ - ابن الراوندی
۹۵-۹۴	۱۲ - ابو جعفر بن قه رازی
۱۲۴-۹۶	فصل ششم - ابو سهل اسماعیل بن علی و برادرش ابو جعفر محمد
۱۰۱-۹۶	۱ - رنگائی اداری ابو سهل یوحنا
۱۰۴-۱۰۱	۲ - رنگائی علمی و ادبی او
۱۰۶-۱۰۴	۳ - شاکردان ابو سهل یوحنا
۱۱۱-۱۰۶	۴ - ابو سهل یوحنا و مسئله عبت
۱۱۶-۱۱۱	۵ - ابو سهل یوحنا و حسین بن منصور حلاج
۱۲۳-۱۱۶	۶ - ألیاف ابو سهل یوحنا
۱۲۵	ابو جعفر محمد برادر ابو سهل یوحنا
۱۲۶-۱۲۵	فصل هفتم (۱) - ابو محمد حسن بن موسی
۱۲۸-۱۲۵	۱ - احوال ابو محمد یوحنا
۱۳۴-۲۲۸	۲ - ألیاف او
۱۳۶-۱۳۵	کتاب ردّ بر غلاه
۱۴۰-۱۳۶	کتاب الآراء والذّانات
۱۴۴-۱۴۰	ورق السیّد
۱۶۱-۱۴۳	آنا فرق السیعه موجود از ابو محمد یوحنا است ؟
۱۶۵-۱۶۱	تمداد فرق شعبه بعد از رحلت امام نازدهم .
۱۸۰-۱۶۶	فصل هشتم - ابو اسحاق ابراهیم
۱۷۰-۱۶۸	عصر مؤلف کتاب الباقوت
۱۷۷-۱۷۰	اوار الماکوت
۱۸۰-۱۷۷	کتاب الانبیا
۱۹۲-۱۸۱	فصل نهم - ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسرش ابو الفاضل یحیی
۲۱۱-۱۹۳	فصل دهم - ابو الحسن علی بن عثمان و پسرش ابو عبد الله حسین
۱۹۱-۱۹۳	ابو الحسن علی

۱۹۸-۱۹۶	آل بوخت و بختری
۱۹۹-۱۹۸	آل بوخت و ابن الرومی
۲۱۱-۲۰۰	ابو عبدالله حسین
۲۳۹-۲۱۲	فصل یازدهم - ابو القاسم حسین بن روح
۲۲۴-۲۲۲	حسین بن روح و شلمغای
۲۲۹-۲۲۴	دعای شلمغایی
۲۳۹-۲۲۹	ألیفات شلمغایی و قتل او
۲۳۹	فصل دوازدهم - ابو الحسن موسی بن کبریاء
۲۴۲-۲۴۰	فصل سیزدهم - ابو محمد حسن بن حسین
۲۴۵-۲۴۳	فصل چهاردهم - سایر افراد حامدان و بختی
۲۶۷-۲۴۶	فصل پانزدهم - فهرست فرق شیعه یا منتسبین بایشان
۲۷۲-۲۶۸	فهرست کتبی که بآنها مراجعه شده
۲۷۹-۲۷۳	فهرست تعریفات علمی و اسامی فرقه ها
۲۸۴-۲۷۹	فهرست کتب
۲۸۵ تا آخر کتاب	فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی
صمیمه آخر کتاب	شجره سب آل بوخت

مقدمه

یکی از شیرین ترین و دلاویز ترین مباحث تاریخی بالا نرديد تاريخ ادبان و مذاهب و احوال ملل و نحل و شرح آراء و مقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شؤون و متعلقات زندگانی ادبی و اجتماعی در طی "قرون متوالیه معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده و برائر مقتضات تاریخی رو نکمال رفته و یا بتبع بعضی پیش آمدهای قاطع راه انقراض و روال سپرده است.

مباحثه میگوید که عقاید دینی انسان راده بیم و امید است و اختیار آن عقاید، چه تقلید چه شکل تحمیل آنها بر خود، برای جلوگیری از غلبه بیم و نفیوت حس امید در زندگانی است

اعظم آنکه این بیان کاملاً صحیح باشد و یا از جهاتی ناقص و قابل تردید بنظر آید يك نکته مسلم است و آن اینکه نوع بشر از قدم ترس ارمیه ماقبل تاریخی همراه با احتیاجات ضروری زندگانی مادّی خود احتیاج بررک دیگری بیر داشته که رفع آن کمتر از تهیّه غذا و مسکن و لباس و وسایل دفاع خیال او را مشغول نمیکرده است؛ بعبارۀ احرى همچنانکه هستی بشر در مقابل نا ملایمات محیط طبیعی مسکونی او و تعرضات موجودات رنده در خطر بوده و انسان ناسی با تمام قوی در دفع این نا ملایمات و رستن راه آن تعرضات نکوشد خاطر حسّاس و فکر ناتوان و اندیشه چاره حوی او بیر در برابر قوای اسرار آمیز طبیعت، که اهر طرف انسان را احاطه میکرده، و تصوّر مرگ و بیبحری از عالم فردا بسختی دو چار اضطراب و واهمه بوده است و خواهی نخواهی بهمان طریق که تن خود را با بر انگیزختن وسایل و انداشیدن تدابیر دفاع مکرده حان حویش را بیر بایستی نا تدابیری ارایس حالت قلق و اضطراب بیرون آرد و برن بی خاطر را در برابر انقلابات پی در پی و آثار نامعلوم طبیعت و ترس مرگ و فکر فردا شکلی بآراهش و فراغ نال مندّل سارد و آن راهی نداشته است حر آنکه یا اسان آنچه را که موجب بیم و انقلاب احوال نفسانی ارباشد تحت اختیار در آورد و آنها را طبع امر و راده حویش

کند و با آنکه سر خضوع و احترام در پیشگاه قوای حاکمه فرو داده خود را خدمتگزار فرمانبردار آنها بداند؛ یعنی بابر اثر حس کنجکاوی و موشکافی و تحقیق که ذاتی افراد بلند نظر است با صرف فکر و بکار بردن هوش و ذوق فطری پرده اسرار عالم نامعلوم را بدر و با معلوم ساختن علل واقعی آثار آن حتی الامکان طبیعت را بخدمت خود آورد و اضطراب خاطر خویش را تقلیل دهد و با آنکه راه تحقیق و طلب را مهمل گذاشته در دریای توهم غوطه خورد و برای هرامر مجهول خارجی پدش خود علمی فرض کرده خویشان را بآن قانع سازد و از زاده های قوای واهمه خود در برابر پریشانی خاطر سدّی سدید بکشد و در پناه آن حصار خوشبخت و فارغ البال بنشیند و در سر همین دو راهی است که میزان لیاقت فکری و درجه هوش و ذوق افراد یا اقوام مختلفه بایندیکر مشخص میشود و بهمان نسبت نیز در مراتب ترقیات مادی و معنوی ایشان تفاوت بروز میکند و در همین مقام است که بویندگان طریق تحقیق یعنی بتر و هندگان جواهر معارف و حقایق متعبدین مقلد را در زوایای محصور خود بینی دای بند و گرفتار گذاشته پیش میروند و در مقابل هیچ مانع و رادعی از پای طلب ناشسته تقدیر وسع مینکوشند تا مگر بیشنر از بیشنمینان بر اسرار خلقت واقف شوند و بالتّیجه رنج خاطر خود و دیگران را اندکی کمتر کنند.

هر يك از افراد با اقوام زیرك با استعداد خواهی نخواهی از این مرحله دوم که باید آنرا « مرحله دینی » نامید گذشته و قبل از آنکه مدعی گشودن راز طبیعت و یافتن حقیقت شوند و در مرحله عقلانی و منطقی قدم گذارند پی سیر این مقام بوده اند حتی از این جماعت آنها هم که بعدها خواسته اند علایق خود را با افکار گذشته قطع کنند و جز با قوای عاقله و اصول مسلمة منطق سروکاری نداشته باشند چون طبیعت بی پایان و آثار نامعلوم آن بی شمار و معلومات علمی در مقابل دریای بیکران مجهولات ناچیز و متزلزل است بعجز خود اقرار آورده و با اصاب تمام تصدیق کرده اند که با وجود وجوب طلب حقیقت باز هنوز مدتها وقت لازم است تا چشم خرد انسانی چنانکه باید از زوایات

جمال شاهد حق" فروغ بصیرت بگیرد و با وصول بآن آستانهٔ قدس کاملاً از رنج باطن و اضطراب خاطر بیاساید و بسعدات ابدی فائز گردد.

بنا بر این مقدمه تا زمانیکه این سعادت بوسیلهٔ علم و عقل میسر نتواند شد و استعداد طبقات مختلفهٔ مردم در درک حقایق بیک میزان نیست مرحلهٔ دینی در طی طریق زندگانی و تحمّل شداید و مصائب آن سالمترین مراحل برای تحصیل فراغت و سعادتست بخصوص برای افراد با اقوامی که قوای دماغی و نفسانی ایشان هنوز اقتضای طرز فکر و حسّ دیگری را پیدا نکرده است و خوشی و سعادت خود را جز در همین مقام در مرحلهٔ دیگری نمیدانند.

انبیا و مصلحین دینی بهتر از هر کس نبض مردمی را که در میان ایشان بتبلیغ پرداخته اند در دست داشته و استعداد ایشانرا میشناخته اند بهمین جهت باقلبی پراز ایمان و سری پر از شور مصلحت خواهی و خیر اندیشی مصلح مردم را از همان راه که بآن عادت داشته اند در دماغ ایشان فرو کرده و ریشهٔ رذایلی را که موجب بدبختی برده بتدبیر و حکمت از میان آن جماعت برکنده اند.

در مقابل این طبقهٔ خیر خواه مصلحت اندیش همه وقت جماعتی نیز بوده اند که یا بادّعی میسوءی و بهانهٔ هدایت عامّه و راندن ایشان بسمت شاهراه حقایق و معارف و یا باسم مخالفت با ادیان باستظهار یک مشت معلومات ناقص یا آلودهٔ باغراض قیام کرده و چون خود آن ایمانی را که لازمهٔ طی این طریق است نداشته اند توفیق نیافته بلکه تیشه ریشهٔ نیکبختی سواد اعظم مردم زده اند و مانند راهزنانی طّار جمعی را که بسادگی ضمیر و صفای باطن و ایمان صادق قلبی بعقایدی تکیهٔ امیدواری داده بوده اند باسم رفیق قافله فریفته و در قدم اول زاد و راحلهٔ ایشان را بغارت برده آن بینوایان را در مغاک پریشان روزگاری و نامرادی فرو گذاشته اند.

تاریخ ادیان و مذاهب بنظری شرح صفای ضمیر و ایمان قلبی جماعتی از نوع بشر و بیان طّاری در مخرقه و نیرنگ سازی جماعتی دیگر است و چون در ضمن تصادم بین این دو طبقه از مردم و مناظرات و مباحثات ایشان اقسام آراء و عقاید واهو

و نحل از پست ترین درجات تا غالبترین آن ظاهر شده است این قسمت از تاریخ حکم بوستانی دارد که در آن از هرزه ترین علفهای خود رو گرفته تا زیبا ترین و خوشبو ترین ازهار انواع گوناگون بدست می آید و ضمناً از مطالعه آن چنین استنباط میشود که نهال بسیاری از افکار و آراء دینی و سیاسی و ذوقی مردم عصر ما در همین بوستان از طرف گذشتهگان نشاء شده است و آن نهالها در طی قرونیکه بر این باغ گذشته است گاهی رشد و نصیح داشته و زمانی در حال پژمردگی تحمّل دم نامساعد ایام را میکردند .



در میان ملل قدیمه گویا مسلمین اولین ملّی باشند که تدوین و انشاء کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی و ملل مذهبی پرداخته چه یونانیها بمناسبت آنکه مسائل حکمتی را بکلی محزّا از دین مورد بحث قرار میدادند و مذهب ایشان نیز هیچگونه جنبه اخلاقی و حکمتی نداشت کتبی که در باب عقاید پیشینیان خود نوشته اند بشکل تاریخ حکمت و حکماست و کتب عیسویان در کمتر حدیث عمومی دارد و غالباً در حکم نقض آراء اهل بدعت یا مخالفین مذهبی ایشان است .

در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب بعنوان « مقالات » یا « آراء » و دیانات « یا « ملل و نحل » اوّل دفعه از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفلسفه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورّخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب متالمه ایشان داده اند تألیف کرده باشند .

بعد از معتزله سایر فرق اسلامی نیز متابعت ارایشان این کار را پیش گرفته و فصلای شیعی و خرقی و سنی و اشعری و کترّای و صوفی همه کتبی متعدّد در باب مقالات و ملل و نحل نوشته اند و غالباً عرض در برداختن این گونه کتب ردّ آراء سایر فرق و برکسی بساکن حرف « حقّ » فرقه خود که فقط همان را فرقه ناجیه میدانستند بوده و آراء حکمای مال غیر اسلامی را هم بهمین قصد در طی مؤلفان خود می آوردند و معلوم است

که در این نوع تقریر مطالب چون عنان کش قلم تعصب دینی است غالباً نگارندگان کتب مقالات بر مخالفین خود طعنهای زده و اقسام تهمتها بر ایشان بسته اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده اند دیده میشود و بیشتر از همه اهل سنت و منکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه در این راه با قدم تعصب بدش رفته اند و همین کیفیت باعث مستور ماندن بسیاری از حقایق تاریخی در، بر اغراض شخصی شده است بخصوص که متعصبین مذهبی در راه خدمت مذهب خود اخفای هر گونه حقیقت و ترور و تدلیس را در این راه خدمتی بایمان میداشته اند و از ارتکاب هیچ قسم جنایت تاریخی با ادبی خود داری نداشته و در حکایتی که از قول مخالفین میکرده اند جز تشنیع برایشان با برگرداندن و تأویل صورت اصلی مقالات آنان منظور، را تعقیب نموده اند بهمین علل کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب عرض اصلی قائلین فرق مختلفه اسلامی و محرک ناطنی ایشان را مشخص کرد و مؤمنان حقیقی عقیده ای را از شنّادان و طرّاران تمیز داد و مقالات واقعی هر کدام را دانست.



مغلوبت ملت متمذّن باستانی ایران بدست لشکریان عرب که قبل از ظهور اسلام همه وقت در عرب بچشم حقارت دیده و در میان همسایگان دیگر خود آنها را از همه دست تر و خوار تر میشمرده اند به چنان ضربه ای بود که باستانی حراحت آن الیام پدیدرد و کینه غالمین را از خاطر مغلوبین برون برد. ایرانی خواهی بخواهی تسلیم شمشیر عرب و دیات اسلام شد و دولت و سلطنت و استقلال خود را در میداهای قادیسه و جلولا و حلوان و بهاوند از کف داد ولی عرب نتوانست بهمین سهولت محرای خیال ایرانی متعصب در حیط آداب قومی و یادگارهای اجدادی را بر عوض نماید و او را بر آن دارد که بطرر عرب فکر کند و دارای همان آمال و آرزو و منظور معنوی و عقاید و افکار شود چه بین این دو مردم هم از

بجهت ساختمان نژادی و استعداد ذوقی و فکری تفاوتی فاحش وجود داشت و هم درجه معیشت و طرز تمدن ایشان بکلی با هم متباین بود.

همینکه ایام محنت لشکر کشی عرب بایران و قتل و غارتها رو بکوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانیها در مقابل این واقعه هایلّه کاسته شد برای مغلوبین دوره ندبه و تأسف بزایام شوکت گذشته و چاره اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از محاصرات نظامی و لشکری که بمغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکری بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکر سامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را بحکم تدبیر وا گذاشت.

در نیمه اول قرن دوم هجری یکی از فرزند ان ارجمند ایران قدیم که کمال آشنائی بتاریخ و آداب و زبان مملکت باستانی خود داشت و زبان غالبین را نیز بحد کمال میدانست بعلاوه از حکیم ترین و هوشیارترین مردم روزگار بود یعنی داذبه پسر داد جسنس از مردم شهر جور (فیروز آباد) فارس که پس از قبول خدمت مسالین بنام عبدالله بن المقفع شناخته شده چون میدانست که انقراض يك قوم بمغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف بانیت شدن آداب ملّی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگار های باستانی آن است فقط بذوق شخصی آنچه توانست از کتب ایران قدیم را که متضمن این فضایل بود بطریق نقل از زبان و خط فارسی (پهلوی) عبری از انقراض نجات داد و منظور عالی او از این کار آن بود که هم مسالین غیر عرب را بحشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را بباد جلال و درخشانی آداب اجداد خود بیندازد و دلایل و شواهدی بدست ایشان دهد تا کمیت همشهریان او در مقابل عرب که بنسب خود و اخبار شجعان و فرسان خویش می بالیدند لنگ نماند بعلاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شده آنها بود و باطمع ایرانیها نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیها دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشانرا در میدان مبارزات فکری

و محادلات مذهبی تقویت نماید و بهمین نیت بود که کتب مرقیون و ابن دینان و مانی را به عربی ترجمه کرده در میان مردم انتشار داد^(۱) و باب برزویه طیب را بقصد شك انداختن در دل مردم سست عقیده و تبلیغ مذهب مانی که خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کلیله و دمنه افزود^(۲).

انتشار این کتب بتدریج مردم را در باب عقاید دینی بشك انداخت و راه برای کنجکاوی و بحث و جدل باز شد و چون ابن المقفع خود نیز اول کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از پهلوی به عربی ترجمه نمود و فن استدلال را بمسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم به عربی نقل گردید کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشأ آنها يك نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زنادقه بودند آنها را بطور عموم زندقه خواندند و اشتها را ابن المقفع در انتشار این گونه مقالات تا آنجا کشیده بود که مهدی خلیفه میگفت من هیچ کتاب زندقه بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد^(۳) بعلاوه هر کتابی را که در این بابها انتشار می یافت مخالفین باین المقفع منسوب میداشتند^(۴).

نیم قرن قبل از عبدالله بن المقفع معبد بن عبدالله یا معبد بن خالد جهنی که در بصره با ایرانیها خلطه و آمیزش داشت از يك نفر از بزرگزادگان ایرانی از طبقه اسواران (اساوره) بنام سَبَّوْیه که گویا همان یونس اسواری از رؤسای اولیه فرقه معتزله باشد^(۵) رأی خود را راجع بقدر آموخته برضد جبریه قیام کرد و او و یونس اسواری که بهر حال از اساوره ایرانی بوده است) اساس فرقه عظیم الشان معتزله را ریختند و عمرو بن

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) کتاب الهند ابو ریحان بیرونی ص ۷۶

(۳) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶۴ (۴) رجوع کنید برساله ای که نگارنده در شرح حال ابن المقفع نگاشته است. (۵) در خط مقرر ج ۴ ص ۱۸۱ نام این شخص چنین مذکور است: «ابو یونس سنسویه بعرف بالاسواری» و چون این چاپ بسیار مغلوط است احتمال دارد که تحریفی در این اسم راه یافته باشد.

عید قائد دیگر معتزلی نیز در این طریق پیر و معبد گردید .

انتشار کتبی که بدست ابن المقفع ترجمه شده بود و قوّت گرفتن مذهب معتزله
تدریج روح ملت پرستی و تعلّق ابرائیمهارا با افکار و آراء قدیمه مجوش آورد و دوره قیام
و مهت های دینی این قوم بر صدّ حلما ، یعنی کسانیکه خود را حاشین پیغمبر اسلام
میدانستند ، و برخلاف اصحاب حدیث و سنت که بای ادله عقلیه را بدائی سمه و در
قشر ظاهر پرستی بیحرکت مانده و عقاید بسیار صحیف در اصول دین ارحود اظهار کرده
بودند شروع شد و علی رغم ایشان مدل قلمی ابرائیمها بطرف دسمان حلما و مخالفین
اصحاب حدیث و سنت رفت و مقدمات توافق بین افکار ابرائی و عقاید مخالفین حلما
و اصحاب سنت و روایت فراهم گردید و چون مذهب شیعه که علمداران آن بک طبعه
از فرزندان درهیرکار و عالم حضرت علی بن ابی طالب پس عم و داماد حضرت رسول
بودند و حلما را بعلّت عصب خلافت و حرکات ناشایست سرار از این مقام میدانستند
و در اصول عقاید نیز با معتزله هرقی فاحش بدانستند اکثر ابرائیمها بذهب شعه
گرویدند و ارمؤ بدس آراء و مقالات بران ارفه گردیدند مذهب حمیا ارفه
بر جماعتی تدبیر و حکمت آراء موروثی احدادی را که بظاهر برچندان رسیده بطر
نمی آمد با مذهب شعه وفق دادند و بدس عقاید مذهبیه این مرفه ، طبع خود بدک هخ
توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر بقیل عموان شعه را آاتمی ساحمه علما صدّ حلما
و هرکوه فار عربی حتّی در بطن برصد اسلام رحاستند و اک چه د هس ارفه
عده ای ارفه بق بعد قدم رنمداشتند و چمن می پداشند که جمیع اه کا اسان
عن اسلام اسب نار مخرّک اصلی آن جماعت علما انحاماسات ارفه سی و بسکی آاء
و افکا احدادی وده که احما را ارفه ایشان بد مده وده و د ارفه نشان
می اداخته است

ورقی که د آخر این دماط فهرستی ارفه اسمی و سمه ای ارفه لاسان بدس
داده ام اکثر ارفه ارفه رحاسمه و عالما بر عموان شمع ارفه سمه ارفه

در صورتیکه مقالات بیشتر ایشان مخالف با اسلام و منافی با اصول مذهب شیعه امامی است و چون غالب این کتبه مقالات ابتدا از طرف ابراهیم که متعصبین عربی نژاد ایشان را در ولایات اسیر میگردانیدند و « موالی » میخواندند شیوع یافته میگردید اهل سنت حبری جعلی نقل میکردند که « عموم بدعتها و ضلالتها در ادیان از جانب انبیا اسرا طاهر میگردد (۱) » و در باب فرقه ساری ابراهیمها و تمایل ایشان تشیع میگفتند که « ابراهیمها قومی بودند دارای مملکتی وسیع و نفوذ و قدرت بر سایر اقوام و شوکت دانی تا آنجا که خود را انبیا احرار (آزادگان) و سایر را بنده میخواندند چون بر خروال دولت خود بدست عرب که بدش ایشان بمقدور بر اقوام بودند دوچار گردیدند از بدش آمدن را بسی ناگوار یافتند و این مصیبت را عظیم دیدند ابتدا بقصد اسلام بحکم بر حاسمند و بر راست اممال سداد و اساس و مقیم فناء کردند و چون دیدند که این تا بر مؤثر بمقتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام نمود و ابرار محبت سبب بخاندان رسول الله تشیع گردید و ظلمی را که علی بن ابی طالب وارد آمده بود شیع شمردند و شیعه را براهبائی محلی بردند تا ایشانرا از اسلام خارج کردند (۲)

✽ ✽ ✽

کتاب حاضر که پس از مدتی مطالعه مقدم فائزین مجرم میارزد شرح احوال خانواده ای از ایرانیان اصل است که صمیمانه در راه بودیق بن آراء خاصه ازای و مذهب شیع گزیده و در مدرسه ساحت این مذهب از بهمتبائی ده سائر فرق ر آن وارد مکرده اند سعی بسمار نموده و با احتیاط اصول اعتزال و دفع عقیده تشیبه و بحسم و ژوب در باب به حید و داخل کردن با امامت و مباحث کلامی و دودع از مسئله امامت و جلوگیری از بدعت گذاران در این دو نقطه جمع شده شیع در مقابل قدرت حاکما و بدعت معصیه را به اصحاب حدیث و سبب این و نه

(۱) الفرق بن الزین و س ۱۱

(۲) المل و الیل ان ح م ج ۲ ص ۱۱۵، مطبوعه ری ح ۴ س ۱۱

را صاحب شوکت و اقتدار و اسم و اعتبار کرده اند . کسانیکه در تاریخ ایران دقت کرده باشند داسته اند که همچنان که قبل از اسلام ایرانی و زردشتی برای خارجیان يك مفهوم بیش نداشته از بعد از اسلام تارمان حاصر بیر ایرانی و شیعه نك معنی بوده ، دشمن شیعه یعنی دشمن ایران و مخالف ایران یعنی خصم شیعه عبارتی که در فوق نقل کردیم و سیاست سلاطین آل عثمان از ابتدای عهد صفویه بعد همه شاهد این نکته است بنابراین ، خدمت حامدان ایرانی بویحقی در راه دفاع استقلال ایرانی و جدات آن اراسمحاله در جامعه اهل سنت نکی از بررگترین خدماتی است که تدگیر و قدردانی از آن فرض دمه هرا ایرانی مات پرست است



هفت سال قبل موقعی که نگارنده در دارالفنون پاریس مادامه محصلات حدود اشتغال داشتم برای گذراندن درجه «لیسانس» در ادبیات نکی از موضوعاتی را که احتمار کردم تاریخ ادیان و مذاهب بود و چون جهت گرفتن شهادتنامه این فسمب شخص محصل باستی در باب موضوعی رساله ای بنویسد این جاب ، رباشاره استاد علامه ارجمند حضرت آقای میرزا محمدحان قزوینی دامت الانام افاضانه شرح حال حامدان بویحقی را جهت این کار اختیار کردم و مختصر رساله ای براساس در همین خصوص و شمه از صدق و تمجید گذراندم و بتحصیل شهادتنامه نابل آمدم و چون در طی جمع آوری نادر اشب جهت بهمه آن رساله محاصر بتدیح باهمیت موضوع در حوردم بعدها بیشتر در راه تکمیل آن کوشیدم و در حلی از عمر را در این کار صرف کردم تا این رساله اچر ر ژرد آمد

سال گذشته موقعی که بهرنگستان رفته بودم دوسب داشتمند من آقای ادا لوز ماسین یون ، از مشاهیر معاشرقین و راسه معلّم «المردو اس» و مدبر محله «تم - راجع اسلام» (۱) ، مرا مشوق سد ده این رساله را برای شانه اشان در این رساله اشاء کنم قسمتی از این کار در ناس احام یامت و چون نادران در نسیم دشه ق

[1] Monsieur Louis Missignou professeur au collège de France et directeur de la Revue des Etudes Islamiques

بعضی از دوستان گرامی متن فارسی آنرا لطع رساندم و ترجمهٔ فرانسه را نیز بانجام رسانده برای انتشار حاضر کردم

اللّٰهُ این رساله ناقص است و موضوع آن بقدری بنظر نگارنده مهمّ است که شایستهٔ تحقیقات و بوجه بیشتری است اما متأسّفانه نداشتن فراغت کافی وعدم دسترسی بجمیع نسخ خطّی راجع بان محدث استفصای آن علی‌العجله از عهدهٔ این ضعیف خارج مینماید امید است که ارباب فضل و ادب در عیوب این تألیف بچشم اصلاح و اصف بگرسته هر قدر بتوانند در تکمیل آن بکوشند و این خدمت بذاریخ ایران و جامعهٔ شیعه را که نگارنده فقط بقصد روشن کردن یکی از مباحث تاریخی و بدون هیچگونه تعصّب خاص یا قدمی نا توان و معرفتی ناقص در خطّ آن داخل شده است ایشان سرمرحل کمال بردیک کنند

در پایان این مقدّمه و طبعهٔ اخلاقی و فرض دّمهٔ خود میدانم که از دوستان و سروران معطمی که در تهنّئه و سایل مادّی و معنوی این تألیف نگارنده کمک کرده و بهمت و دانش و تشویق خود در انجام آن مساعی حمیله مدّول داشته اند اصرمیم قلب تشکّر کنم علی الخصوص از حضرت مخدوم معظّم و استاد فرجاد مکرم آقای آقا میرزا محمد خان فروبی دام احلاه که در هر دو سهر اینجانب بفرنگستان در بدل ابواع رهنمایها و گذاردن کتابخانهٔ خود باحتیار نگارنده مرحمت را بکمال رساندند من و امثال من هر چه در این راه داریم ابریک هدایت و دانش و فصایل ایشان است معنّا لله بطول بقائه

فصل در رگوار حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام رعای و احوی داشممد ایشان آقای حاج میرزا ا و عدالله مدّ ظمّهما بیدر در تشویق نگارنده و باری باسای این ننا حالاً محلاً از هیچ قسم عنایت دریع بمرمودند مخصوصاً آقای شیخ الاسلام را در تألیف این کتاب متنی عظیم بنگارنده است چه معظّم له علاوه بر اطهار مرحمت در نویساندن يك نسخه از کتاب او ار الملکوت بحرح شخصی حسب حاجت بان کار سه چهار فقره یادداشت کرانها در کتاب خود برای نگارنده فرستاده که بام آه را بام نامی فاصل محرم ثبت کرده ام و خود را رهس و رحمت انساں به سه سه

تشویق و ترغیب آقای استاد لوی ماسین یون نیز از محضر کین عهده اینجانب در اتمام این نسخه گردید، لازم است که در ضمن این مقدمه از آن استاد ارجمند نیز تشکر کنم. کسانی که در طهران با کتاب و کتابخانه سر و کار دارند میدانند که نفیس ترین گنجینهٔ پربهائی که از این نوع در شهر ما فراهم است بهمت و زحمت و مساعی صادقانهٔ حضرت آقای حاج حسین آقا ملک مدظلّه العالی گرد آمده و ایشان در این راه از بذل هیچگونه مال و صرف عمر در بیغ نفرموده و در نتیجهٔ سالها زحمت ورنج خزانهٔ الکتبی از کتاب های فارسی و عربی جمع آورده اند که از بسیاری جهات در عالم نظیر ندارد و با این عمل خیر حقیقهٔ حفظ آروئی از ایران که زاده های طبع و فکر و نوشته های فرزندان آنرا غالباً ایرانی باید در یکی از پایتخت های خارجی تحصیل کنند فرموده اند. نگارنده از کتابخانهٔ ذیقیمت ایشان استفادهٔ بسیار کرده و از آن گنجینهٔ نفیس تمتع بسیار برگرفته ام. بعلاوه حضرت آقای ملک در طبع این کتاب نیز مؤید اینجانب شده و مقداری از مخارج چاپ آنرا شخصاً مرحمت کرده اند. این مقدمه را با اظهار تشکر و مسئلت دوام توفیق ایشان در راه خدمتی که اختیار نموده اند ختم میکنم.

طهران، آذرماه ۱۳۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خاندان نوبختی

خاندان ایرانی نژاد نوبختی که در ابن مختصر رساله مقصود تجدید ذکر و احیای مآثر گذشته ابشانت یکی از جمله خانواده های اصیل ایرانیند که با قبول آئین اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان داخل شده و از راه نشر علوم و حکمت و آداب و اداره باره ای مشاغل دنیوی ذکری بخیر از خود در تاریخ تمدن اسلامی بجا گذاشته و گذشته اند.

اعضای این سلاله بزرگ چنانکه از اشارات مورخین و شعرا و ادباء بر می آید از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر در دار الخلافه بغداد مصدر کارهای کشوری و با در یکی از شعب علوم و ادبیات شاخص و مشارالیه بالبنان بوده اند مخصوصاً چند نفر از ایشان از پیشوایان جلیل القدر فرقه امامیه اثنی عشریه محسوب میشده و يك عده هم از افراد این خاندان در جمع اخمار و اشعار سه نفر از بزرگترین شعرای نازی ربای یعنی آنوئاس حسن بن هانی (۱۴۱-۱۹۹) و ابو عاده ولد بن عشد بختری (۲۰۶ - ۲۸۳) و علی بن القاس بن الرومی (۱۱۲-۲۸۳) رنجها برده و یادگارهای فکر و ذوق این سه گوینده استاد را مخلد ساخته اند

جد اعلای این خانواده یعنی نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران ابن ابوسهل از مرحمین زبان فارسی پهلوی عربی وار منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ابرایی عهد ساسانی بوده و بوسیله ترجمه کتب چند از زبان اجدادی خود ستازی خدمتی بنشر این علم در میان مسلمانان کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب رایجه و علم احکام نجوم و غیره بمسلمانان عربی زبان آموخته اند.

لك عده از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطه قبول مذهب جعفری ارمدا فعین جدی ابن آئین شده و در راه تشیید مبای مذهب مزبور و رد آراء مخالفین اهریچگونه فدا کاری مضایقه نکرده و با تألیف رسائل و کتب بسیار اصول عقاید فرقه امامیه را

در میان مردم منتشر ساخته اند بلکه این عده از بنی نوبخت را بشرحیکه بعد خواهیم گفت باید از اوّلین پیشقدمان متکلمین طایفه امامیه و از بزرگترین استادان علم کلام این فرقه محسوب داشت چه این جماعت بوده اند که قبل از طایفه متکلمین بزرگ شیعه اثنی عشریه با ادله کلامی برد انتقاداتیکه معتزله و عامّه و فرقه دیگر اسلام بر امامیه وارد میساخته اند قیام کرده و آن اصول علمی را که باید متکلمین دیگر این فرقه بعدها تعقیب کنند مدوّن و بر اساسی استوار پایدار نموده اند.

ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۷-۳۱۱) از بزرگترین علما و وجهای شیعه امامیه و از مبرزین متکلمین این طایفه و صاحب تصانیف مهمّه در تأیید این مذهب است و بواسطه مقام علمی و شؤن دنیاوی مشهور ترین آل نوبخت بشمار می آید و خواهر زاده او ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (وفاتش بین سنوات ۳۰۰ و ۳۱۰) مؤلف کتاب فرق السبعة و کتاب الآراء والتبانیات از اوّلین کسانی است که در باب ملل و نحل بتألیف کتاب پرداخته و این دو نفر بواسطه تبعیت از معتزله در بعضی از مسائل اصولی و تقریر و تدوین قطعی مسئله امامت مطابق عقائد شیعیان امامی بوسیله ادله عقلیه برگردن این طایفه متّقی بزرگ دارند.

شیخ ابواسحاق ابراهیم نوبختی از متکلمین اواسط قرن چهارم تا حدّیکه اطلاع داریم قدیمترین کسی است از علمای امامیه که کتابی را در علم کلام مطابق عقاید این طایفه در دست است و این کتاب که یافوت نام دارد بواسطه شرحیکه ابتدا عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶) شارح نهج البلاغه و بعد از او علامه حسن بن یوسف حلی (۶۴۸-۷۲۶) بنام آنوار الملکوت فی سرّج الیافوت بر آن نوشته و کتابی که خواهر راده علامه سید عمید الدین عبدالمطلب حسینی حلی (۶۸۱-۷۵۴) بعنوان شرح کتاب انوار الملکوت برشته تألیف آورده در میان متکلمین امامی مذهب شهرت بسیار پیدا کرده و از معروفترین کتب کلامی فرقه امامیه شده است.

چند نفر دیگر از خاندان نوبختی مثل ابویعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل (متوفی سال ۳۲۲) و پسرش ابوالفضل یعقوب و ابوطالب نوحی و ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل

بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش ابو عبدالله حسین (متوفی سال ۳۲۶) از کتاب و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بوده و چند نفر دیگر مانند ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن پسر ابو عبدالله حسین (۳۲۰-۴۰۲) از مشاهیر علمای اخبار شیعه محسوب و ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) بعقیده شیعه امامیه نایب سوم حضرت حجت و از وکلا و نواب محمودین امام غایب است.

بطور کلی افراد متعدده خاندان نوبختی را بشش طبقه میتوان تقسیم کرد شرح ذیل:

۱- مترجمین کتب فارسی بهلوی عربی و منجمین مثل نوبخت و پسرش ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل مانند عبدالله و ابو العباس فضل؛

۲- متکلمین امامی مثل ابو اسحق ابراهیم و ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی؛

۳- اصحاب و خواص ائمه اثنی عشریه مثل یعقوب بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و اسحق بن اسماعیل بن ابی سهل و ابوالقاسم حسین بن روح؛

۴- ادبا و رواة اشعار مثل اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت و بعضی از برادران او و ابوطالب و محمد بن روح و ابوالحسین علی و ابو عبدالله حسین؛

۵- کتاب و منشیان مانند دو نفر اخیر و ابو جعفر محمد بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و ابو یعقوب اسحق و ابوالفضل یعقوب و علی بن احمد بن علی؛

۶- علمای اخبار امامی مثل ابوالحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن بن حسین و غیر ایشان. این شش طبقه بزرگان نوبختی بتفصیلی که در فصول آینده خواهیم دید هر یک در رشته خود منظور نظر و مشهور خاص و عام بوده و اقوال و نوشته هاشان برای علمای بعد حجت محسوب میشده چنانکه در نجوم ایشانرا اعلم ناس میگفتند^(۱) و در کلام مطابق مذهب طایفه امامیه قول ایشانرا سند میشمرده اند^(۲) و در علم بمقالات و آراء و دیانات کتاب ابو محمد نوبختی را از کتب معتبره این فن^(۳) و شخص او را نمونه

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۲۲-۱۲۳ (۲) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۳۵۲-۳۵۵ (۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و مروج الذهب مسعودی ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ و کتاب تلخیص ابلیس ابن جوزی در مواضع متعدده.

کامل معرفت بملل و محل میدارسته (۱) و در اجبار شیعه اما مئة و تقریر مذهب ایشان آل بو بخت را در ردیف شیخ مفید و ابن بابویه و پدر او ارکان این دین می شمرده اند (۲) و در جمع اخبار و اشعار ابو یواس و بختی و ابن الرومی آل بو بخت از مهمترین و مؤثوق ترین مراجع بوده اند و در هر ترجمه در ردیف مراحین بزرگ محسوب میشاوه (۳)

بظر باین مراتب نگارنده این سطور از مدتی پیش در صدد نوشتن شرح حال و فراهم آوردن اخبار خاندان جلیل القدر بو بختی بود و بتدریج از مطالعه کتب تاریخ و ادب یاد داشت هائی در این خصوص گرد میگرد اینک که تاحدی این کار را انجام رسیده آنها را با بعضی ملاحظات در چند فصل دیلاً از بظر خوانندگان محترم میگذراند باشد که مفید افتد و طالعان اطلاعات تاریخی و عشاق سرگذشت پر محمد و سلطنت نژاد ایرانی را را تذکره ای فراهم باشد

(۱) معجم الاداء ح ۲ ص ۲۷۹ (۲) ان ای الحد ح ۲ ص ۹۷ (۳) ان ای اد ۱ ص ۱۰

فصل اول

نوبخت جد ابن خاندان

ارحمان نوبختی اول کسی که دگرس نمان می آید و در تواریخ ناو اشاره میشود
نوبخت ر دشتی است که در عهد منصور حایفه دوم عباسی (۱۳۶-۱۵۸) میرسته
و اعصای این حایفاده عظیم عموماً ناو میسوند و همه ا ورردان او بشمار مبرود و
همین مناسبت است که مورّخین و نویسندگان اسلامی ایشان را آل و ع نای و ع
ا و ع نون نامیده اند

املائی سم این شخص در اشعار و نهادهای شعرا و ادای معاصر باقرت العهد
ا او هم و نخت (نا و او) و هم نخت (ا ناء) ضبط شده و هر دو بر صحیح نظر
میرسد و آن ارکلمات مرکبه فارسی است که جزء اول آن و بمعنی تاره و حدید و جزء
دوم آن ع بمعنی خطّ عربی است و این دو جزء هر دو امروز هم همین معانی در زبان
فارسی مستعمل است

گونا فارسی قدیم بالقطی داشته است پس بالقط ناء ماقبل متحرک و وار ماقبل
متحرک عربی و چون رساندن آن، العنای عربی ممکن بوده آنرا گاهی ناء ماقبل متحرک
و گاهی بیر نا وار ماقبل متحرک ادا نموده اند و لا ر هیچکدام از این دو صوت هم
القط مبرور را درست نمیرساند ولی چون از همه بیشتر آن صوت شنیده میسر آنرا
با ن در وضع درمی آو داند و این کار را مسلمین عربی زبان در باب ناء از القطار
فارسی که در عربی بطور آنها وجود نداشته اند که در آن از مودع ماحرحت
حقیق امروز هم درست میماند که کمه نر را که مر این س

و اعلام مر کتبه فارسی است ایرانیان عهد ساسانی بجه شکل تلفظ میکردند زیرا که اعلام و انامی مزبور همه بوسیله رسم الخط عربی بما رسیده و تلفظ امر روزی ما هم برای فهم تلفظهای قدیم این قبیل کلمات چندان مناسبت اعتبار نیست همینقدر میدانیم که مسامین عربی زبان در عموم کلماتی که جزء اول آن از این قبیل تلفظ داشته آنرا بهر دو شکل مذکور در فوق نوشته اند مثل نوبخت و نبخت و نوروز و نروز و غیره .

آل نوبخت خود را از نژاد گویو پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه میدانستند و بحرّی شاعر مشهور که چند نفر از این خاندان را مدح گفته در دو قصیده از قصاید خود باین نکته اشاره میکند ؛ از آن جمله در مدح ابوالفضل یعقوب بن ابی یعقوب اسحق نوبختی میگوید :

و إِذَا أَبُو الْفَضْلِ اسْتَعَارَ سَجِيَّةً	لِلْمَكْرُمَاتِ فَمِنْ أَبِي يَعْقُوبٍ
لَا يَحْتَذِي خُلُقَ الْقَصِيِّ وَلَا يُرِي	مُتَشَبِّهًا فِي سُودَدٍ بَعْرِيْبٍ
تَمْضِي صَرِيْمَتَهُ وَ تَوْقِدُ رَأْيَهُ	عَزَمَاتُ جُوْدَرْزٍ وَ سَوْرَةَ بَيْبِ (۱)
شَرَفٌ تَتَابَعَ كَايِرًا عَنْ كَايِرٍ	كَالْمَرْجِ أَنْبُوبًا عَلَى أَنْبُوبِ (۲)
وَ أَرَى النَّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا	لِنَجِيْبٍ قَوْمِ لَيْسَ بِأَبْنِ نَجِيْبِ (۳) الخ

و همین شاعر در قصیده دیگر که در مدح پدر مدوح فوق یعنی ابو یعقوب اسحق بن اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (مقتول در ۳۲۲ هـ) سروده می گوید :

مَا لِلْمَكَارِمِ لَا تُرِيدُ سِوَايَ أَبِي	يَعْقُوبَ اسْحَقَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ
وَ إِلَى أَبِي سَهْلٍ بِنِ نَوْبَخْتٍ أَنْتَهَى	مَا كَانَ مِنْ غُرَرِ لَهَا وَ حُجُولِ

(۱) جودرز معرب و یکی از اشکال کلمه گودرز و بیب شکل دیگر گبواست ، قلب واو و کاف فارسی بیا در السنه آرنائی بسیار معمول بوده و هست ، گشتاسب رادر کتب و کتیبه های قدیم و اوراق مترجم از بهلولی باشکال هیستاسب و ویشتاسب و ویستاسب نوشته اند .

(۲) این بیت بحرّی در باب آل نوبخت از امثال سائره گردیده است .

(۳) دیوان بحرّی طبع بیروت (۱۹۱۱ م) ص ۱۷۶-۱۷۷ .

نَسَبًا كَمَا أَطْرَدَتْ كُعُوبٌ مُثَقِّفٌ لَدُنَّ يَزِيدُكَ بَسْطَةً فِي الطُّوْلِ
يُقْضَى إِلَى بَيْسِ بْنِ جَوْذَرِ الَّذِي شَهَرَ الشَّجَاعَةَ بَعْدَ قَرْطِ نَحْمُولِ
أَعْقَابُ أَمْلَاقٍ لَهُمْ عَادَاتُهَا مِنْ كُلِّ نَيْلٍ مِثْلَ مَدِّ النَّيْلِ
أَلْوَارِثُونَ مِنَ السَّرِيرِ سَرَاتُهُ عَنْ كُلِّ رَبٍّ تَحِيَّةٌ مَأْمُولِ
وَالضَّارِبُونَ بِسَهْمِهِ مَعْرُوفَةٌ فِي التَّاجِ ذِي الشَّرَفَاتِ وَالْإِكْلِيلِ (۱) .. الخ

نوبخت از معاصرین منصور خلیفه است و چون منصور در میان خلفای عباسی
اول کسی است که بستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود
خوانده و اشارات ایشان را بکار برده نوبخت جدّ آل نوبخت را هم که بآئین زردشتی
سر میکرده جلب نموده و او را بقبول دین اسلام واداشته است. (۲)

تاریخ آشنائی نوبخت با منصور و داخل شدن او در خدمت ابن خلیفه درست مشخص
نیست. مطابق شرحی که ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) در تاریخ
بغداد آورده (۳) و سید رضی الدین علی بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴) آنرا در کتاب فَرْجُ الْمُنُومِ
نقل کرده (۴) نوبخت قبل از آنکه ابوجعفر منصور بخلافت برسد یعنی قبل از سال
۱۳۶ در اهواز محبوس بوده است.

اسماعیل بن علی نوبختی برای حسین بن قاسم کوکبی از شاگردان خود چنین حکایت
کرده که: «جدّ ما نوبخت در ابتدا کیش زردشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران
خود بود. موقعیکه در اهواز در حبس میزیست روزی ابوجعفر منصور را دید که
بزدان قدم گذارده؛ نوبخت خود نقل میکند که من او را مردی با هیبت و جلالت و حسن
صورت و دارای اندامی متناسب و سیمائی نیکو دیدم و تا آن تاریخ کسی را ناآن هیأت
ندیده بودم. از مکان خود بر خاسته پیش او رفتم دیدم قیافه مردم این بلاد را ندارد،

(۱) دیوان بختی ص ۱۷۷ - ۱۷۹

(۲) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۰

(۳) تاریخ خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۵۴ - ۵۵

(۴) نسخه خطی متعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد.

بر سیل استفسار از او پرسیدم که اهل کدام شهری گفت از مردم مدینه . گفتیم از مدینه النبی . گفت آری ، گفتیم از فرزندان حضرت رسولی گفت نه بلکه از عرب مدینه ام . باو نزدیکتر شدم و ار کنیه او پرسیدم گفت : ابو جعفر . گفتیم مژدگانی بده چه بدین بھی قسم که عنقریب مالک مملکتی خواهی شد شامل اس نواحی و فارس و خراسان و جبال از من پذیرفت ، او را اطمینان دادم و ار او خواستم تا نامن عهد کند که اگر این پیشگوئی درست در آمد حق خدمت و جائزه مرا فراموش ننماید ابو جعفر نوشته ای در این خصوص بمن داد چون بخلافت رسید پیش او رفتم و نوشه را باو نشان دادم خدا را شکر گفت و مرا بخدمت خود پذیرفت ، دست او اسلام آوردم و منجم و مولای او گردیدم «

اگرچه نقرینه بوخت نابسنی تسنن و مذهب رسمی خلفای بغداد اثر نوده باشد ولی فرزندان او بعدها تشیع مشهور و لافل بقول ابن الدیم بولایت آل علی بطاهر معروف شده اند (۱) و چنانکه بعد خواهیم دید ناک عده از ایشان از برگان علمای امامیه گردیده و در این راه بمدارح عالیه ارباء بسته اند

نوخت و پسرش ابوسهل از منجمان خاصه منصور بوده و نصبه در دفع نای دارالخلافه بغداد (شروع بنای آن در سال ۱۴۲) اساس آن شهر را در ساعت نوخت که بوخت از روی احکام نجومی اختیار کرده بود (۲)

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۱۴۵ در ضمن تفصل قبل از اتم من عبدالله المتخص من الحسن الثنی من الحسن بن علی بن ابی طالب برادر محمد بن علی ال ۱۱ گوید که قبل از رسیدن خبر قبل ابراهیم ، نوخت بر حلیه ابراهیم منصور وارد شد و دست نا امرا المؤمنین فتح و طغر ترا خواهد بود حلیه اس پیشه نئی را پذیرفت ، نه نوخت گفت حلیه امر محاس من فرماید و ار منته چنانکه من مگویم انجام نافت مرا بقبل رساید در این اثنا خبر هریمت ابراهیم ، سنده منعه ، دست دبل ، انشاد د

(۱) الهیست ص ۱۷۷

(۲) اریح مداح ۱ ص ۶۷ و مقونی ص ۲۳۸ ، de Groce R (۱ A VII) و الار ۱۱

ص ۲۷۰ و آثار البلاد قزوینی ص ۲۰۶ و ان الانرح ۵ ص ۴۳۱ (چاپ ادن) و ۱ ص ۱۰

ارجی و حرافائی و almen Int od a la topog de Bagdad p 176

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْنَقَرَتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ

چون پيشگوئی نوبخت درست درآمد منصور دويست جريب از اراضی نهر خور را بعنوان اقطاع (تبول) نوا بخشيد (۱).

این بیت که منصور پس از اطلاع بر قتل ابراهيم بن عبدالله بدان تمّتل کرده از مُقّة بن آرس آل رقیّ و جزء قطعه است که آنرا ابوالمرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده است (۲) و بیت مزدور از امثال ساير عرب بوده است که غالباً در این موارد نآن تمّتل ماشده چنانکه عايشه س از قتل عایّ بن ابی طالب و منصور بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی آنرا اشاد کرده اند (۳).

نهر جوّ نریکی از بواحي یا اصطلاح جغرافیون قدیم از طسوج های بزرگ بغداد و در حانب عربی شطّ دجله بوده (۴) و گویا در همین دوهزار جريب رمانی که منصور بنوخت و انگذشته او و فرزندانش برای خود منارلی ساخنه و بنا هائی کرده بوده اند چه آل، بنوخت چنانکه از قرائن معلوم میشود در بعضی اراضی حوه بغداد و اطراف دجله املاک و خانه هائی داشته و در محله بهر طابق از محلات غربی بغداد (۵) و وَحّه (۶) و در نزدیکی بُماتّه (از آبادیهای بین بغداد و واسط در ساحل عربی دجله) بایر مالک منازلی بوده اند (۷).

عیر از آنچه در فوق نقل کردیم اطلاع دیگری اراحوال بنوخت در دست یست جر اینکه حاحی حایقه در کشف الظّمون در موقع نام بردن مؤلفین کتب احکام نجومی بنوخت را نیز ذکر میکنند و کنایی در احکام نجوم نوا سست میدهد (۸).

- (۱) طریح ۳ ص ۳۱۷-۳۱۸ (چاپ لین) و ابن الاثر و منابع سال ۱۴۵ و کتاب العیون ص ۲۴۸ در حره قطعات تاریخ عربی Fragmenta hist arabicorum طبع دکویه de Goerie و دیووک de Jong
(۲) الاغانی ح ۱۰ ص ۴۶ (۳) حیاة الحيوان ح ۱ ص ۷ و ۲۳ و ۶۸ و کتاب الادبایان حوری ص ۵۲ و ابن خلدکان ح ۱ ص ۳۰۷
(۴) ابن خردادبه ص ۷ (۵) الاغانی ح ۳ ص ۱۶۱ (۶) بحارالامح ح ۵ ص ۲۷۱ و ح ۶ ص ۷
و کتاب العیده شیح طوسی ص ۲۵۲ (۷) معقوی ص ۳۱۱
(۸) کشف الخطّ و ح ۵ ص ۵۰

بشرط صحت این نسبت احتمال کلی دارد که نوبخت این کتاب را از فارسی پهلوی عبری ترجمه کرده باشد چه نوبخت را بعضی از مورّخین در عداد افراد اوّلی خاندان منسوب باو از مرجعین پهلوی عبری نام برده اند و بسر نوبخت یعنی ابوسهل چند کتاب از پهلوی عبری نقل کرده و گفته اند المّیّم نکیّه او در علم نجوم بکتاب ایرانیها در این فنّ بوده است (۱).

نوبخت در همان زمان خلافت منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) پیر بوده و در اواخر بواسطه کهنولت و ضعف نمیتوانسته است چنانکه باید بوظایف خدمت مصاحبت خلیفه قیام کند همین وجه نامر منصور بسر خود ابوسهل را بجای خودش گماشته است و گویا نوبخت جرّ این بزرگسر فرزند دیگری نداشته چه نسب عموم بنی نوبخت همین ابوسهل منتهی میشود و ذکر فرزند دیگری دیگر جرّ او را نوبخت در کتاب و اشعار ناست.



فصل درم

ابوسهل بن نوبخت

چنانکه گفتیم بعد از آنکه نوبخت یر و ضعیف شد و از خدمت منصور بار ماند پسر خود ابوسهل را با اشاره خلیفه تصاحمت او گماشت .

ابوسهل خود نقل میکند که پس از رسیدن بحضور منصور خولستان را چنین معرفی کرده : (۱) حُرْشاذَ ماه (۲) طیمادا مار یا ذ (۳) حسروانم شاذ (۴) . خلیفه گفت تمام این کلمات که گفنی اسم تست ، گفتم آری . خلیفه را خنده گرفت و گفت تا از آنچه شمردی بر کلمه طیماد اقتصار کن و آنرا نام خود قرار ده و یا بکنیه ای که بتو خواهم داد راضی شو ، من شق دوم را اختیار کرده و کنیه ابوسهل را از خلیفه دبر فتم (۵) آن زن من بعد پسر نوبخت ابوسهل مشهور شد و اسمش باطل گردید . « (۶)

ابوسهل در قرار بکه یقوت نقل میکند در همان تاریخ بنای مداد (س ۱۴۴) در خدمت منصور بوده و در موقع اسب این شهر اسارت خلیفه مزبور اختیار صانع نموده و از روی احکام نجومی گفته که شهری که بن صانع نامشود اطول قاء و کثرت آبادی یابد و مورد احتیاج مردم خواهد شد و از فضایل آن یکی پسر بن خواهد بود که هیچ خلیفه در آنجا بمرگ عادی نخواهد مرد (۷)

وسهل در تاریخ بنی بعد از سال فوت منصور (۱۵۸ : ۱۵۷)

- (۱) بن کلمات قصه جریب شده و همین حدت قسم بنای آه مشک است حره و آل مستن خورشید است که در فقه آرا حر شده (س ۱۵۷) و به پیشوایان و بدارنه امیران است که در
- و قعیب ری گاهی رای رسن صوب بخور فارسی کرانه رس
- (۲) ح = حر خشتاد (۱۳) ح = راراد (۴) ح = ل = حسر شاد
- (۵) شید اخبار سیاه اوسر به و حقه صعوت مداسه رار ورده و حده د سیر ر
- که صر رانه

۱۶۱ ای صلیح س ۱۵۷ ر ر ص ۵۵ صحران س ۵۴
(۱۷) صحران س ۵۴ ر ر ص ۵۵ صحران س ۵۴ ر ر ص ۵۵
ریکی ر صحران س ۵۴ ر ر ص ۵۵ صحران س ۵۴

همه وقت در خدمت این خلیفه میزیسته و از ندمای او بوده حتی در آخرین سفر حجی که منصور کرده و در همان سفر نیز وفات یافته (۲۴ ذی الحجه ۱۵۸) ابوسهل همراه او بوده است .

ابوسهل خود برای بسر خویش اسمعیل چنین نقل کرده که در سفر حج آخری منصور او و ابن اللجلاج طبیب مخصوص خلیفه مصاحب منصور بودند و چون خلیفه بر بستر استراحت میخوابید این دو تن بایکدیگر بمنامه می نشستند . موقعی ابن اللجلاج ابوسهل را بصرف نبیذ دعوت کرد و ضمناً از او پرسید که از عمر منصور چقدر باقیست ابوسهل را این سؤال گران آمد از صرف نبیذ دست باز داشت و مصمم شد که دیگر از منادمت ابن اللجلاج خود داری کند و ناسه روز ار او دوری جست بعد از سه روز باز طریق مصادقت پیش گرفتند و تقار بین اثنین بصلاح و صفا مبدل گردید و بعادت معمول بشر نبیذ نشستند . ابن اللجلاج بر سبیل گله ابوسهل را مخاطب ساخته گفت : با آنکه من هیچگاه در علم خود بخل نورزیده و در مواقع احتیاج بسؤالات تو جواب داده ام ندانستم بچه علت در پاسخ سؤال من از بعضی امور بخل پیشه کردی و از من دوری جستی؟ منصور را مزاجی گرم است و هر قدر سالخورده تر شود خستگی بدن او رو بتزاید خواهد رفت . در جیره موی سر خود را تراشیده و در جای آن غالیه بکار برده و در حجاز نیز باین کار ادامه میدهد و سخن مرا در ترك این عادت نمی پذیرد گمانم آنست که در رسیدن بآبادی قنّه (در وسط راه کوفه بمکه) در دماغ او بیبوسی ظاهر شود که من و اطبای دیگر از علاج آن عاجز آئیم و در این صورت زنده بمکه نخواهد رسید .

ابوسهل میگوید همانطور که ابن اللجلاج پیش بینی کرده بود منصور در رسیدن بفیدعلیل بود و قبل از وصول بمکه جان سپرد و در بئر مئثون مدفون گردید (۱) . ابوسهل بن یوخت بعد از فوت منصور نیز مدتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) را هم درك کرده و در تیس الحکمه یا جزائنه الحکمه مرکز اجتماع ایرانیها و شعبیه بسر میبرده است (۲) .

(۱) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و طبقات الامم ص ۶۰

از این قرار ابوسهل لا اقل بیست و پنجسال از عمر خود را در خدمت خلفای
اولی بنی عباس میزیسته و گویا در همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده زیرا
که از این تاریخ بعد دیگر از او ذکری بمیان نمی آید و در اشعار ابو نواس که در
خاندان نوبختی میزیسته و یا پسران ابوسهل محشور بوده هیچوجه از پدر ایشان
ذکری دیده نمیشود.

ابوسهل از منجمین ایرانی و از مترجمین کتب فارسی پهلوی است بعربی و در
نجوم نیز مستند او اطلاعات و کتب منجمین ایرانی عهد ساسانی بوده و ابن الندیم
هفت کتاب ذیل را از او اسم میبرد:

۱ - کتاب الْجَبَّان (۱) در موالید؛

۲ - کتاب الْقَالَ الْجُومِي؛

۳ - کتاب التَّوَالِيد (جداگانه غیر از کتاب الیهبطان)؛

۴ - کتاب تَحْوِيلِ سِنِي التَّوَالِيد؛

۵ - کتاب الْمَدْحَل؛

۶ - کتاب النَّسَبِ وَ التَّمْثِيل؛

۷ - کتاب الْمُتَحَلِّل مِنْ أَقْوَالِ الْمُنَجِّمِينَ در اخبار و مسائل و موالید و غیرها (۲).

گویا مشهورترین این کتب همان کتاب اول یعنی الْجَبَّان است در موالید که ابن الندیم
فصل بزرگی از آنرا در الفهرست نقل میکند (۳).

اسم این کتاب در نسخه چاپی الفهرست التهبطان ضبط شده ولی ما شکل فوق
را ترجیح دادیم و باقرت احتمالات یهبطان یکی از هوز و ارشهای پهلوی است که
آنرا در عربی بموالید ترجمه کرده اند و الف و نون آخر آن علامت جمع فارسی است.
ابن الندیم و بتقلید او فقطی اسم ابوسهل را فضل نوشته اند و این گویا خطاست
زیرا که اولاً اسم ابوسهل بشرحیکه نقل کردیم بمناسبت درازی از طرف منصور خلیفه

(۱) با اختلاف قراآت: الیهبطان و التهبطان و در نسخه خطی متعلق بفاضل معاصر آذنی حاج

میرزا ابو عبدالله زنجانی: الیهبطان مطابق ضبط فوق (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و فقطی ص ۲۵۵

(۳) الفهرست ص ۲۳۸-۲۳۹

باطل و بحای آن کنیهٔ ابوسهل اختیار شد ثانیاً چنانکه خواهیم دید ابوسهل پسری بنام فصل داشته و شاید ابن التّدیم ابن پسر یعنی ابوالعتّاس فصل بن ای سهل بن نوحث رانا ابو-سهل بن نوحث اشتباه کرده ثالثاً بهمین مناسبت از میان رفتن اسم ابوسهل مؤلّفین قرون بعد هیچکدام اسم او را برده و در این خصوص در رحمت بوده و حتّی معاصرین و مردم قریب العهد نا ابوسهل بر نام او را نمیداسته اند (۱)

ابوالعتّاس نحاشی صاحب رجال معروف بردید اسم او را طهارث ذکر میکند (۲) ر این کلمه تحریف شدهٔ يك جزء از همان اسم دراری است که قبطی و ابن العبری و ابن ابی اصمعه ذکر کرده اند



فصل سوم

پسران ابوسهل بن نوبخت

ابوسهل بن نوبخت دسران معدّد داشته و اسامی ده پسر از او در کتب و احبار و اشعار مذکور شده است

دسران ابوسهل شرحیکه بعد حواصی گشت همه با ابونواس شاعر مشهور معاصر و مربوط بوده و آن کوبده طریف القول نامی عالما بمیرل الشان وارد میشده و از حه ان نعمت آل نوبخت متمم مگر دنده و آن جمع را ناقصای صغ ساعری مدح با هجو میگفته است و همین امر ناع نقای باه بك عذّه از انسان شده و ذکر جماعت مذکور در احبار و اشعار ابونواس مانده است

اسامی بن ده پسر ابوسهل و حذر هر کدام از ایشان نقل گردیده است

۱- اسماعیل

مشهور در بن سرن ابوسهل، سمن است که حذر او و نواس فوق العاده مشهور شده و بن شعر بدر بن و ر هجو هی رکمت گفته است چهار قطعه شعر در هجو اسماعیل در دیوان او دیده میشود (۱) که معروف تر است آنها در قطعه است که در آنها ابونواس اسماعیل را محفل و نعت ماسوب داشته و آن دو قطعه اینست

حُرُّ اسْمَاعِيلَ كَأَوْسَى إِذَا مَأْسُقٌ نُرْفَا

عَحَا مِنْ أَنْزِ الصُّعَّةِ فِيهِ كَيْفَ نَحْفَى

أَنْ رَقَاءَ كَبْ هَذَا الْطُفْ لَأَمَّةٍ كَفْ

فَادَا قَائِلَ بِالصُّفْ مِنْ الْجَرْدِ وَاصْ

أَلْطَفَ الصُّعَّةِ حَتَّى لَا تُرَى مَطْمِنٌ سَهْ

مَثْلُ مَحَاةٍ مِنْ الْمُرِّ مَا عَادِرَ حُرُوفِ

(۱) دیوان ابونواس جلد ۵۰ ص ۱۷-۱۷۳ و شرح دیوان ج ۱ ص ۱۱-۱۲

وَلَهُ فِي الْمَاءِ آيُضًا عَمَلٌ أَبَدٌ خَرْفًا
مَرْجُهُ الْعَذَبَ بِمَاءِ الْبَيْرِ كَيْ بَرَدَا دَضِعًا
فَهُوَ لَا يُسْقِيكَ مِنْهُ مِثْلُ مَا تَشْرِبُ صَرْفًا (۱)

الضَّاءُ

عَلَى خُبْرٍ إِسْمَاعِيلَ وَاقِيَةً النَّحْلِ فَقَدْ حَلَّ فِي دَارِ الْأَمَانِ مِنَ الْأَكْلِ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَأَوِي يُرَى ابْنُهُ وَلَمْ يَرِ آوِي فِي خُزُونٍ وَلَا سَهْلٍ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَعَنْقَاءِ مُغَرَّبٍ تُصَوِّرُ فِي بُسْطِ الْمُلُوكِ وَفِي الْمُلِّ
يَحْدِثُ عَنْهُ النَّاسُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ سَوَى صُورَةٍ مَا إِنْ نُمِرْ وَلَا تُحْلِي
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كُكْلِبُ بْنُ وَائِلٍ وَمَنْ كَانَ بِحِمَى عِزِّهِ مَنَّبَتُ الْبَقْلِ
وَأَذْهُ وَلَا بَسَنَبْ خَصَمَانِ عِنْدَهُ وَلَا الصَّوْبُ مَرْفُوعٌ بِجِدٍّ وَلَا هَزْلُ
فَإِنْ خُبْرُ إِسْمَاعِيلَ حَلَّ بِهِ الَّذِي أَصَابَ كُكْلِبًا لَمْ يَكُنْ ذَاكَ مِنْ ذُلِّ
وَلَكِنْ قَصَاءُ لَيْسَ سَطَاعُ رَدُّهُ حِيلَةُ ذِي مَكْرٍ وَلَا فِكْرُ ذِي عَقْلِ (۲)

این دو قطعه شعر مخصوصاً قطعهٔ دوم در همان ادبای تاریخی رباب حیلی مشهور شده و آنها را بر سبیل تمثیل نقل و اشاد می‌کرده بد چنانکه او رید مروری موقعیکه اوجین علی بن محمد رحیدی مسمول دوا الکفایین علی بن محمد بن السد رفته بود و صاحب وزیر الشان را برین عذر که سوا که بتیس مسعود بنان خوردن است بار بداده لقطعهٔ دوم تمثیل حسنه است (۳) مر کرموب (۴) طبع معجم الاداء تا تصور آنکه این قطعه از

(۱) احمری و اسرج اس ۱۰۵ - ۱۲۶ و شرح بیوان این شاعر تألیف حمزه اصمهای سخته التاماه
مثنی بر اسرج اوردی - -

(۲) احمری و اسرج ص ۲۱ - ۲۸ و شرح به ان اوج ۱ و کلمات الجمول، حاصص ۲ - ۴۰
۳۱ معجم الاداء ج ۳ ص ۳۱ - ۳۲ (۱) ۱۱۱ - ۱۱۲

ابو زید مروزی است در ذیل صفحه مناسبت اسم اسماعیل آنها را در حق صاحب اسماعیل بن عبّاد گرفته است در صورتیکه قطعاً فوق از ابونواس است در ذم اسماعیل بن ابی سهل و ابو زید مروزی تصریح یا قوت آنها را بر تسبیل تمثّل خوانده

هجروی که ابوبواسر اسماعیل گنمه و او را با وجود اکرام و مهمان نوازی در حق خود بخون منسوب داشته، مورد ملامت ادبای بعد قرار گرفته و چنانکه حایط ارذمت رفتار حق شکنانه ابوبواسر خود داری توانسته است (۱).

اتفاقاً میان پسران انوسهل کسی که بیش از همه، انوساس خدمت کرده و اخبار و اشعار او را صیقل و بری دیگران روایت نموده ست همین اسماعیل است و حمزہ اصفہانی و دیگران بچند واسعہ از احادیث انوساس را نقل نموده اند^(۲) و انوساس خود نیز در مذابیجی که راسماعیل گفته محذو و حلیم او را ستوده است^(۳)

سماعین و ابی سهل مدتها اعداد ۱۰۰۰ (بقول اصح سال ۱۹۹۹) حدیث داشته و در حق بن شاعر گفته است: «من را ابویس داد و ترا و احاطه تر هرگز ندیده ام» پس زفوت و حبس را حسامه حر صندوقچه ی که متضمن چند بره و شسته بود بشتمل ریح و دلعت عریضه چیر در کما فاقیمه، (۴)

اسم عیال لاقبّ سال ۲۳۲ که س فوت و ثقی حایمه شد میزیسته و در دستگاه
هأمون حرء لم و دی محضر و بوده است (۵) و یکی رش گردن و عمی او الحسن
 و سب را رامی کت ار خدمتگر ران بو سحقی در هیمن می مهدی (۱۶۳ - ۲۲۴)
 که درس ۲۲۵ در دمشق بوده از اسم عیال بی بی سهل و نخت رویت میکرده (۶)

بما اشهدت سري د س ۲۳۳ موقعيكه وثق حايقه در حال احتضار بوده
و جمعتي از صا و محبين در ب حات حايقه ستاره شد و آل حماد بودند
حسن و سر و درد و ر ستين مصر بن سهر سر حسي و سهر بن ابي سلار و حجت
و افرح بن لعري بن حسن بن سهر سر حسي و در فضل بن سهر و سعي

- (۱۱) - محل ص ۱۷ (۲) شخ در ووس ۵۰ ص ۴۸ و حر ووس
 (حصی) و کنج س ۹۹ چ س ۸۶ (۳) ووس (۴)
 مفر ۱۷۷۳ (۵) حد کنج اس ۹۵ ر حر ووس ۲ حص
 لدر ص ۲۵۰ ۲۰ (۶) ووس ۵۰ = ووس

بن ابی سهل بن نوبخت که نام هر دو در روایب طبری هست خلط کرده و گفته است که حسن بن سهل بن نوبخت نیز از جمله منجمینی بوده است که برالین واثق حلیفه حضور داشته در صورتیکه مقصود از حسن منجم چنانکه طبری آورده و در این الاثر هم حسن بن سهل النجم^(۱) قد شده همان برادر فضل ذوالرباستین است که چهار سال بعد از فوت واثق یعنی در سال ۲۳۶ فوت کرده و او در موقع ناخوشی واثق غالباً باحوال بررسی آن خلیفه می آمده و با او از اقسام اغذیه و انواع امراض گفتگو میکرد (۲)

تقریباً عین همین اشتباه برای کتر^(۳) ناشر قسمتی از تاریخ بغداد تألیف احمد بن ابی طاهر طیفور دست داده موقعیکه حواسته است فهرستی البعائی جهت آن کتاب ترتیب دهد. با اینکه مؤلف کتاب در عموم موارد غرضش از حسن بن سهل برادر ذوالرباستین است چون یک نار هم او را بعنوان منجم ذکر میکند ناشر در فهرست آخر کتاب حسن بن سهل را هم از خاندان بوختی گرفته و بعضی دیگر نیز دوچار این خبط شده اند (۴).

۲ - ابوایوب سلیمان

ابوایوب سلیمان از ندما و مهمانداران ابوبواس و راوی یک قسمت از اخبار و اشعار اوست که بیشتر آنها را حمزه اصفهانی در شرح دیوان ابوبواس و این منظور مصری در کتاب اخبار ابن شاعر نقل کرده اند و از یک قطعه از اشعار ابوبواس معلوم میشود که سلیمان وقتی بر حکومت راب را داشته است (۵) سلیمان در عداد شعرای کم شعر معدود بوده و بقول ابن ندیم دیوان شعر او دنجاه ورقد میرسیده (۶)

۳ - داود

داود بن یک قسمت از اخبار ابوبواس و از معاشرین اوست (۷)

۴ - اسحاق

اسحاق حدادی ابوسهل اسمعیل بن علی ممکام معروف و برادرش ابو جعفر محمد و حدادی و محمد حسر بن موسی است که عمقربند ذکر ایشان خواهیم پرداخت

(۱) از تاریخ - ۲۳۲ - (۲) - ذوالرباستین واهل عسکری سجد کما جاءه ملی ریس ورق ۱۵۸ - (۳) - (۴) L. Massignon, Passion d'al-Battaladi P ۱۱۶ و مقدمه که ورق ۱۵۸ - (۵) - در جایی او ص ۱۸۲ (۶) - اعراب ص ۱۶۶ (۷) - شرح دیوان ابوبواس سجد حصی که ۴ منی ریس ح ۲ ورق ۲۹۵

۵ و ۶ و ۷ - ابوالحسن علی و هارون و محمد

علی نیز از معاشرین ابونواس بوده و این شاعر او را مدح می‌گفته است (۱).
وقتی ابونواس برسیل مزاح گفت:

أَبُو الْحُسَيْنِ كُنَيْتُهُ بِحَقٍّ فَإِنْ صَحَّفْتُ قُلْتُ أَبُو الْحُسَيْنِ

چون علی در حام مقام عبدالله و سایمان و عباس را دران دیگر خود را داشت
بر ابونواس متغیر شد و بقصد سیاست او را دنبال کرد. ابونواس بخانه هارون بن ابی سهل
برادر دیگر علی گریخت ولی علی دورسید و او را بر زمین کوفته بسختی زد، عاقبت هارون
ابونواس را از چنگ برادر رهائی بخشید و بعضی گفته‌اند که ابونواس بر اثر همین کوفتگی
چندی بعد وفات یافت. (۲)

علامه مجلسی در بحار الانوار نقل از کتاب 'فرج المهموم' تألیف سید رضی الدین علی بن
طاوس نقل می‌کند که هارون بن ابی سهل و برادرش محمد عریضه ای بحضرت امام ابو عبدالله
جعفر بن محمد صادق (۸۳ - ۱۲۸) نوشته سؤال کرد که ما را فرزدان نوبختیم و
و پدر و جد ما عمر خود را بتحصيل نجوم می‌گذرانند، آیا اشتغال باین فن حلال و
محاز است یا نه حضرت در جواب فرمود آری حلال است. (۳)

این روایت از لحاظ تاریخی درست در نمی‌آید زیرا که حضرت صادق در سال
۱۴۸ یعنی ده سال قبل از فوت منصور خلیفه وفات یافته و ابوسهل بن نوبخت پدر
هارون و محمد بشرحیکه سابقاً گفتیم در آن وقت ناسکه لا قیل نه سال ۱۷۰ که سال اول
خلافت رشید است حیات داشته در این صورت چگونه ممکن است که پسران ابوسهل
(از معاصرین امین و بنو س) قریب سی سال قبل از فوت پدر خود را او متل یک
شخص مرده در آمد. احتمال دارد که پسران ابوسهل بن عریضه را یکی دیگر از
نمته غمور کرده و در باب حلال و حرام نجوم کتب تکلیف کرده شده.

(۱) شیخ دیوبند ح ۲ ورق ۵۲ واحد ۲ و س ح ۲ (حصی ۲۱) حدیث ابونواس ح ۲ (خمس ۱)

(۲) حرر لا ویرح ۲۲

۸ — ابو العباس فضل

ابو العباس فضل از ندمای ابونواس و از منجمین معاصر هارون الرشید و مأمون خلیفه است (۱) که در نجوم تألیفاتی بیر داشته و این همان کس است که مأمون را بخطای منجمین در اختیار ساعت جهت انتخاب حضرت رضا ولایت عهد مسوق کرده و بقول مشهور مأمون همین علت از او مکدر شده و او را رجر نموده است. سند بن — طاوس بعضی از تألیفات نجومی او را مطالعه کرده بوده و بمهارت او در این فن شهادت میدهد (۲).

ابونواس او را گاهی مدح و رمایی هجو گفته و در یکی از هجویات خود اشاره میکند که فضل بن ابی سهل دو دختر توأمان داشته است (۳).

۹ — عبد الله

ابو بواس او را در قطعه ای هجو گفته و سلیمان برادرش در جواب ابو بواس و رد هجو او قطعه ای منظوم ساخته است و این دو قطعه در دیوان ابو بواس و شرح آن تالیف حمزه اصفهانی و کتات اخبار ابی بواس باقی است (۴). قفطی حکایت مثنیه ساختن مأمون را در باب خطای منجمین که از آن جمله فضل ذو الریاستین بوده است بعد الله سبب میدهد و ام بدر او را داشتند سهل دکر میکند (۵) و محشری در کتاب ربیع الاررار از او حکایتی نقل مینماید (۶).

۱۰ — سهل و پسرش حسن

سهل از ندمای ابونواس (۷) و پدر حسن از منجمین مشهور است و این حسن صاحب کتابی است در نجوم نناء الآتواء (۸) و یک عدد از مؤلفین او را با حسن بن سهل سرخسی برادر ذوالریاستین اشتباه کرده اند و از آن جمله است ابن العربی که او را بحای برادر ذوالریاستین

(۱) طبقات الامم ص ۶۰ و بحار الارح ۱۴ ص ۴۲ نقل از روح الهموم ألف سید بن طاوس و عبون اخذ الرصاص ص ۳۱۹ - ۳۲۰

(۲) روح السموة احصی (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق ۲۸۸ و اخبار ابی واس ج ۲ (حقی)

(۴) دیوان جای ص ۳۴ و شرح حمزه ج ۱ ورق - و اخبار ابی واس ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۰

(۵) اربع حکمه ص ۲۲۱ - ۲۱ تن ستر ص رس از آل کاتب در روح الهموم (۷) اخبار

ابی واس ص ۱۱۱ (۸) امیرست ص ۲۷۵

جزء منجمدینی فرض نموده است که در حال احتضار واثق خلیفه بر مالین او بوده اند (۱)
از کتاب الاثواء تألیف حسن بن سهل بن ابی سهل بن بوبخت اثری باقی نیست ولی
ابو سعید بن منصور بن علی بُندار دامغانی که در اوایل قرن ششم هجری میزیسته کتابی در
احکام محوم دارد که در آنجا اقوال حسن را نقل میکند و از این کتاب احکام دامغانی
که در سال ۵۰۷ تألیف شده يك نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران
وجود دارد (۲).

ابونواس و آل بوبخت

ابونواس حسن بن هابی شاعر شیرین زبان فارسی الاصل که لطافت قول و عذوبت الفاظ
و ظرافت و ذوق او را کمتر شاعری در قرون بعد از اسلام داشته چنانکه از دیوان او و
شرح نفیسی که حمزه اصفهانی بر آن نوشته بر می آید با آل بوبخت ارتباط کلی داشته و غالب
ابام خود را در منازل ایشان میگذرانیده، با ایشان پیاله میرده و ارخوان نعمت و کرم
و بخشش آن بزرگ را دگان فصل دوست بهره بر میداشته است و خود در اشعار خویش
مکرر باین حمله اشاره میکنند و بوبختیان را بدیمان بعی هم پیاگدان خود میخواند (۳)
با این حال شاعر مریور که طبیعی هجاء و رباعی تند داشته از اسرار گفتن با آل بوبخت
و دم ایشان خود داری توانسته و الفاظ رکیک بر سر ابوسهیل مخصوصاً اسماعیل را
هجو گفته و حتی تعرض و ناموس ایشان بر حمله کرده است.

در میان آل بوبخت چون سلیمان بن ابی سهل طبع شعر داشته گاهی هجویت
ابونواس را حوای میگفته و این شاعر حلیع العذار را مدامت و ملامت مینموده است
ولی این ملامت بهیچ وجهی آنکه ابونواس را متدگر سواق عمت نبی و بخت و حقوق
ایشان نماید برخلاف او را نصب می آورده و تند تر و رکیک تر بر بش بهجو بر سر
ابوسهل و میداشته است چه که در نتیجه همین ترتیب وقتی ابونواس در هجو رزین
رن ابوسهل و جدّه بوبختیان قطعه ای بسیار رشت و بخت و در آخر آن در ردحوب
آل بوبخت گفت

(۱) مختصر الدول ص ۲۴۵ (۲) هجده سال شمسی ۱۶۱

(۳) شرح دیوان ابونواس ح اوراق ۲

سَيِّقَى بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا قُلْتُ فِيكُمْ وَأَمَّا الَّذِي قَدْ قُلُّمُوهُ فَرِيحٌ (۱)

در واقع از عجایب روزگار است که این ابیات رشت رکبک همانطور که ابو نواس ادعا کرده هر از دو دست و کسری سال است که باقی است و از عموم تألیفات گرانمای آل بویخت جری یکی دو کماث اثر دیگری بجا مانده و از این بیر عجیب تر آنکه بت فوق حکم امثال سایره را پیدا کرده و در زمان حمزه اصفهانی بر سر زبانها جاری بوده است (۲)

خصوصیتی که در آخر کار بین ابو نواس و سیران ابوسهل طاهر گردید و آن شاعر را برشت گوئی از ایشان واداشت سبب شده است که بعضی آل بویخت را مسموم ساختن ابو نواس منهم ساخته اند جمعی گفته اند که آل بویخت بماسات قطعه ای که رُئور کاتب از معاصرین ابو نواس در نحو علی بن ابی طالب و در و ان حضرت ناسم ابو نواس ساخته و روایت کرده بود او را مسموم نموده اند جمعی دیگر گفته اند که اسماعیل بن ابی سهل بعثت نحو ابو نواس از او و از مادرش و منسوب ساختن او را بر نفس و محل مرتکب این عمل شده و بعضی دیگر مرگ ابویه اس را نتیجه صرتی میدانند که علی بن ابی سهل در خانه را در خود هارون با و وارد آورده (۳) هر حال در حالت آل بویخت در مرگ ابو نواس درست روش و ثابت نیست و چون بزرگان نویسندگان و مورخان صبط آل اعتصامی نکرده اند باید آرا حمله تهمت پائی دانست که دشمنان آل بویخت نا نشان بسته اند

بعد از مرگ و نواس سیران ابو سهل در سر کمن و دفن او در یکدیگر مسالقت میجسته و هر کدام محو استند که افتخار این کار نصیب او شود عاقبت اتفاق گردید که در این عمل همه سهیم شدند (۴) و در مرثیه او ایامی در مخطوم ساختند (۵)

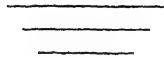
(۱) آخری واسح ۱ س ۲۰۰ (۳) شرحیه ان او واسح ۲ ورق ۱۱۱ (۴) اداره ای واسح ۲ (جمعی ۱۴) آخری واسح ۲ (جمعی) (۵) شرح - ران ۱۰ واسح ۳ ورق ۲ -

۱۱. آنکه بواسطه خود چندان دقتی در ضبط اشعار حوالش نداشته و همین حبه
 مقدری از آنها را کلمه و نبود شد (۱) آن و تحت حسی المقدور شعر او را همدون و
 اخبار او را صحت کرده - و آنرا در حدی حوس سیمه سیمه نقل نموده و یکسانی
 که در قرن عدد صدد تدوین شعر و حمار بنووس برآمده ساده اند او عساله
 حمرن حس اصعی (و هتس بن ۳۵۰ و ۳۶۰) دلب و مورج مشهور که شرح لسیار
 نفیسی بر دیوان بنووس داشته و گمبه هی و رگرد کرده غالب حمار و اشعار بن
 شعر مستقیم می بوخت گرفته و رای بن کار سه سمر بعد فته و در سمر سوه
 می درس ۳۲۶ لسخه دیوان بنووس که آن و تحت - مع کرده به دین شان
 حواسه و مطعه و سمسح موده سب (۲) و آن و تحت سلاو دیوان لسخه خود
 حمرن و ریش کن دگری هم که حمرن و شعر بنووس را هر هم داشه هدایت
 کرده ده کن بن حمرن حمرن ره می آن و تحت را و مقه ی حمرن و
 شعر بنووس گرفته سب بنووس ریت شعری سه دوه ده حوهری
 ححص معرف سب که در جمع شعر بنووس سعی داشته و ر سب و ر بن کار
 ر سب که ی بنووس سب در سب شعر بنووس و سب و ر سب کتب مهمل
 یث لسخه در که حمرن سب و ر سب و حمرن سب ۳

رے رخت سے کہ جس نے وہ سحر خود ہی فرس
وہ سحر وخت میں آدور کا نہیں سحر صافی و پاک صرف جامع
دہلے سے لے کر ریواں کے سحر می حسیں ہیں ۔۔۔۔۔

- ۱ - ابوطالب نوینجی (۱)؛
- ۲ - محمد بن روح (۲)؛
- ۳ - ابو محمد حسن بن موسی (۳) (وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)؛
- ۴ - یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل (۴)؛
- ۵ - ابوسهل اسماعیل بن علی (۵) (۲۳۷-۳۱۱)؛
- ۶ - ابو محمد حسن بن حسین (۶) (۳۲۰-۴۰۲)؛
- ۷ - علی بن اسحاق بن اسماعیل (۷).

و ما در فصول بعد شرح حال این جماعت را ذکر خواهیم کرد.



-
- (۱) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 271 b
 - (۲) ایضاً ج ۳ ورق 281 و کتاب الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
 - (۳) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
 - (۴) الموشح ایضاً ص ۲۷۴
 - (۵) اخبار ابی نواس ج ۲ (خصی)
 - (۶) تاریخ بغداد خطیب قنّادی ج ۷ ص ۴۴۳
 - (۷) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶

فصل چهارم

ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

چنانکه در مقدمه این رساله اشاره شد از خاندان نوبختی چند نفر در عداد بزرگان متکلمین فرقه امامیه معدودند و عنصر زندگانی ایشان حقارن است بادوره جوش و خروش فرق مختلفه اسلامی در پیش بردن آراء و مقالات خود و مناظره با مخالفین و در همین ایام بوده است که برائش ترجمه مؤلفات حکمتی و منطقی مردم یونان و کتب مذهبی و مقالات ملل غیر مسلمان مخصوصاً زنداقه یعنی پیروان مانی و اصحاب مرقیون^(۱) و ابن دیمان^(۲)

(۱) - مرقیون Marcion یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن پیمد بابیاد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است باین تفاوت که آسمانی بودن قسمت عمده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و بنویت یعنی دواصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده و گفته که چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد اصل ذات دیگری که از جهت رتبه پست تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است . عالم بعقیده مرقیون سه طبقه که هریک روی دیگری قرار گرفته منقسم شده است . طبقه اعلی مقرر خداوند رحمان و طبقه اسفل قلمرو ماده و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوره اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است که انسان را بصورت خود از ماده وجود آورده است . پیروان مرقیون که معروف به معروفند در معالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدت ها بعد از او در این نواحی باقی بوده اند . برای مختصری از عقاید ابن فرقه رجوع کنید به فهرست ص ۳۴۹ و شهرستانی ص ۱۹۵-۱۹۶ و الثنبه و الاشراف ص ۱۰۶ و ۱۲۷ و ۱۳۵ و ابن حزم ح ۱ ص ۳۶ و چهارالانوار ج ۳ ص ۱۰۸-۱۰۹ و مقالات اشعری ص ۳۲۲ و ۳۳۸ و Burkitt, Religion of the Manichees 80-84

(۲) - ابن دیمان (۱۵۴-۲۲۲) یکی از حکمای شام است که اصلاً از راد یارت بوده و والدین او از ایران شهر رها (اوره حایه) Enisse مهاجرت کرده و ابن دیمان در آنجا تولد یافته و پسر دیمان رودخانه شهر رها مناسب گردیده است . در سال ۱۷۹ بتین عیسوی در آمده و از بررگترین عرفای آن کیش در مقل فخری و اهل بدعت مخصوصاً پیروان مرقیون شده و بعد از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول نبوده

و سَنَبَه (۱) و براهمه و بهود و نصاری و زردشتیان (باصطلاح مسلمان محوس) بازار مباحثه و مجادله و مناظره رواج گزینی داشته و فرقی مذهبی در تألیف کتب و رسائل برای رد و نقض عقاید مخالفین و دفاع و تأیید مذهب خود دقیقه ای از پای نمی نشسته اند و باندازه ای اذهان متوجه این قضیه بوده که هر کس بقدر وسع و نفوذ و درجه

عیسویان نشده و او را مرتد اعلام کرده اند. این دیسان که مردی شاعر و اخترشناس و موزن بوده بثنویت عقیده داشته و می گفته که نور فاعل خیر است باختیار و ظلمت فاعل شر است باضطرار. نیکی و خیر و نعم و بوی خوش عموماً از نور وزشتی و شر و ضرر و عفونت کلیه از ظلمت بعمل می آید. نور زنده ودانا و توانا و حساس و ذراک است و حرکت و زندگی از اوست و ظلمت مرده و نادان و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمیز نیست. دیسانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بوده و در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته اند و یکی از مشاهیر ایشان آبوشاگرد یصانی است که خود را بفرقه امامیه بسته بوده و با آبو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در ۱۹۹) از متکلمین بزرگ شیعه در یک عصر میزیسته.

مذهب مانی از عقاید مرقیون و ابن دیسان اقتباسات بسیار کرده و بهمین جهت معمولاً این دونفر را از پیشقدمان مانی میدانند و ذکر هر سه نفر را غالباً در یک ردیف می آورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کاتب مانی معروف متهم بوده است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمانین منتشر کرده است (مروج الذهب ج ۸ ص ۹۲۳). برای عقاید و احوال ابن دیسان رجوع کنید الفهرست ص ۳۳۸-۳۳۹ و شهرستانی ص ۱۹۴-۱۹۵ و ان حزم ج ۱ ص ۳۶ و تلبیس ابلیس ان جوزی ص ۴۷-۴۸ و کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و الاتصار ۳۹-۴۳ و بحارالانوار ج ۲ ص ۱۵۶ و مقالات اشعری ص ۲۰۸ و ۳۳۲ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و *W.Wright, Syriac Literature 28-30*

و *Burkitt, op cit. 76-79*

(۱) سَنَبَه از کلمه سَمَن مشتق است که یا نام مؤسس کیش این فرقه و یا بتعبیر بعضی از اخوتیون اسلامی اسم بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسیده و مذهب سمنی گویا اصلاً مستخرج از ادیان هندی است و سمیه قدمت عالم و ناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده است و می گفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز بوسیله حواس خمسیه نیست. این فرقه در چین و هند و خراسان زیاد بوده اند و در قرن دوم هجری یکی از مشاهیر ایشان اسم جیر بن حارم آردی در بصره با عمرون عیند (۸۰-۱۴۴) متکلم معروف معنای مناظره کرده است (انتهای ج ۳ ص ۲۴) - برای عقاید این فرقه رجوع کنید الفهرست ص ۴۴۵ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۵ جانب مصر و الفرق بین الفرق ص ۲۴۶ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۳۴.

فهم و تفکر خویش در این مبارزه اظهار حیاتی میکرده و از خلیفه و ارکان دولت گرفته تا کسبه و پیشه‌ورانی که قوه تمیز و درک این گونه مطالب داشتند کسی نبود که از خود راجع موضوع فوق ابراز علاقه ننماید.

برای دفاع اصول دین اسلام از تعرض مخالفین و یا از نفوذ فکری بعضی تازه مسلمانان سست باطن، که با وجود قبول شریعت محمدی و باظهار مسلمانی هنوز عقاید آباء و اجدادی را در خاک نکرده و برای توفیق بین معتقدات باطنی خود و اصول اسلام در پی یافتن راهی بودند، مسلمین واقعی بابتی از یک طرف بایرادات و اعتراضات ناقضین جواب مقنع دندان شکن ندهند و از طرفی دیگر بوسیله تقریر منطقی روشن و تألیف کتب متقن اصول دینی اسلام را کاملاً تشریح و توضیح کنند تا هم مسلمین بضالت نیفتند و هم راه اعمال غرض بر اهل بدعت و نو مسلمانیان متظاهر سد شود و این دفاع کاری بوده است که عموم فرق اسلامی انجام آنرا وظیفه دینی و تکلیف ایمانی خویش میدانستند و با اینکه بین خود بر سر بعضی از همین اصول و فروع دیگر اختلافات کلی داشتند باز همه بنام دفاع از اسلام ورد و بقض ادله اهل خلاف و بدعت در این صحنه قدم می گذاشتند و آن نوبخت بشرحی که خواهیم دید در میدان مبارزه مزبور از علمداران فرقه امامیه اثنی عشریه بشمار میرفته و باقام و قدم و بیان، اصول دین اسلام را موافق عقاید مذهبی این فرقه دفاع و تأیید میکرده اند و چون در همین دوره بوده است که متکلمین هریک از فرق اسلامی پس از مناظرات بسیار و بحث و جدل با خصم و تدقیق نظر و تکمیل کار اصطلاحات و تعیین حد و رسم هریک از موضوعات مورد خلاف بالاخره عقاید خود را منتهیاً مدوّن کرده و کار تمام شده را برای پیروان خلف خود بیادگار گذاشته اند مخفی اهمیت مقام متکلمین و نوحی در تقریر و تدوین اصول مذهبی شیعه واضح میشود و اگر چه متأسفانه از کتب کلامی این جماعت تاحدی که نگارنده اطلاع دارد بغیر از دو کتاب اتیری دیگر بزمان ما نرسیده ولی این مؤلفات تا مدتها بعد از ایشان در دست علمای امامیه میگشته و برای این طایفه مأخذ و منبع کسب معرفت بوده است.

چند نفر از بزرگان متکلمین شیعه و علمای امامیه مثل شیخ الطایفه ابو محمد محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) و سیداحل علیه الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرصی (۳۵۵-۴۳۶) و شیخ مهرداد و عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) و ابو الحسن و طاهر بن محمد لمجی (مروئی ۳۶۷) و ابوالحسن علی بن وصیف الثانی الاصبی (۲۷۰-۳۶۵) و ابوالحسن محمد بن سوسنجردی مسقفما بنا بواسطه اراه سهل اسماء بن علی بن عیسی (۲۳۵-۳۱۱) احد عام کرده اند شیخ المصنفی ناگزیر است مرصی و سید مرصی شاگرد شیخ مهد و شیخ مهرداد شاگرد ابوالحسن و ابوالحسن شاگرد ابوسهل اسماعیل بوده است (۱) - آلامه حسن و صف بن مطهر حلی (۶۲۸-۷۲۶) از علمای دینک امامیه و عبد الحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۵) اراد و متفاهم در کتب و معتزلاً اعداد که در بسیاری از عقاید بردنک تسبیح و ده هر دو کتاب کلام مشهور شیخ ابوسحق نویختی یعنی کتاب الوت را شرح کرده و آراء مؤلف آراء مفصل و مطبوعات منتشر ساخته اند و شیخ صدوق کتاب کمال الدین فصای از اتمات الهی و سهل اسماعیل را نقل مینماید و ابی الحدید و علامه حلی و محاسن دینک مؤلفان حواش ناقوال کلامی آن و بحث امتیاز مذهب

قبیل تفکرها و بحثها مجال فراهم سازد در جامعه اسلامی برقرار نگر دیده بود. بهمین علل اختلافاتی که پیش می آمد هم بیشتر در باب فروع دین و عبادات و معاملات بود و هم حل آنها بوسیله مراجعه بصحابه و استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی بسهولت دست میداد.

در عصر خلافت ابوبکر و مرتد شدن جماعت کثیری از مردم عربستان و ظهور مدعیان پیغمبری برای تمیز مسلمین حقیقی از اهل رده و کسانی که سر از اطاعت احکام اسلام پیچیده بودند اول بار احتیاج بتعریف کامل ایمان و اسلام حس شد تا معلوم شود که يك نفر بار عایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و بار تکاب چه خطایا و گناهانی در زمره مرتدین و کفار معدود خواهد شد و این مسئله پس از بروز یک رشته اعمال ناپسند از عثمان خلیفه سوم و قیام طلحه و زبیر و عایشه بر حضرت علی بن ابی طالب و ظهور خوارج و حکومت غیر قانونی معاویه و حرکات خلاف او کسب اهمیت فوق العاده کرد و بین مسلمین ایجاد تفرقه و انقسام نمود.

بعد از قتل عثمان و بیعت اکثریت مردم با حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۳۵) مسلمین بسه فرقه منقسم گردیدند:

۱ - يك فرقه در ولایت امیر المؤمنین علی ماندند و مطیع اوامر و نواهی آن حضرت شدند.

۲ - فرقه دیگر بیطرفی اختیار کرده کنار رفتند و این جماعت کدقاییی نبش نبودند نه حاضر شدند که در جنگهای بین مسلمین بطرفداری آن حضرت قیام کنند و نه طرف مخالفین را بگیرند و بقول خود از قضا اعتراف کردند و بهمین جهت معاویه نامیده شدند و این فرقه کوچک بیطرف را بنیاد فترقه غلامی و دهها ظاهر و مخفی داندنیا کردند و این فرقه بیطرف بودند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر الخطّاب و محمد بن مسلمه اساری و امامه بن زید بن حارث کلبی و آحف بن مس و غیرهم.

۳ - فرقه سوم بنحونخواهی عثمان و مخالفت با امیر المؤمنین قیام کردند و این فرقه که عثمانیه خوانده میشوند ریاستشان با طلحه و زبیر و عایشه دختر ابوبکر و زوجه

حضرت رسول بود. حضرت علی بن ابی طالب این جماعت را در وقعه جمل (سنه ۳۶) مغلوب کرد. طلحه و زبیر بقتل رسیدند و بقیه باران ایشان گریخته جمعی از آنان پناه معاویه رفتند و با اهل شام بمخالفت امیر المؤمنین برخاسته معاویه را پیشوای خود اعلام نمودند و جنگ صفین (سنه ۳۷) بروز کرد و آن وقعه چنانکه میدانیم بحکم حکمین منتهی گردید. بعد از اعلان نتیجه حکم جماعتی از مسلمانین که در بیعت حضرت علی بن ابی طالب بودند قبول حکمیت را صحیح نشمرده از بیعت آن حضرت بیرون رفتند و بعنوان خوارج قیام کردند و باینکه در وقعه نهروان (سنه ۳۹) جمع کثیری از ایشان بقتل رسیدند باز دست از عقاید خود بر نداشته روز بروز بر عده خود افزودند و در مقابل اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه فرقه بزرگی شدند که بعدها اسباب زحمت کثلی مسلمانین گردیدند و در میان ایشان فرق چند بظهور رسید.

بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۴۰) غیر از فرقه کوچک شیعه که بامامت آن حضرت بعد از پیغمبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی می دانستند بقیه مسلمانین و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با اصحاب معاویه که سواد اعظم مسلمانین میشدند دست یکی کرده بفرقه مرجئه موسوم شدند و این فرقه مشتمل بود بر درباریان و ریزه خواران خوان معاویه و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند یعنی جمعیتی که گرد معاویه جمع آمده و عقیده ایشان این بود که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمی آورد چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را ارجاء (بتأخیر انداختن) میگویند.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام باید هر چه را او میگوید و امر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند و این عقیده کاملاً بمنفعت معاویه

و جانشینان او بود یعنی علت مرجئه را فرقه حکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج بواسطه حركات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند مرجئه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشتند ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجئه هم از اهمیت افتادند و ابوحنیفه نعمان بن ثابت که یکی از این فرقه و از مرجئه عراق بود شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را درست کرد.

فرقه معتزله

در اواسط دوره بنی امیه بتدریج تفکر در اصول مذهب و اظهار شبهه و تأویل آیات قرآن از طرف جمعی از مسلمین غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمان خارجي حشر و از ایشان اقتباس بعضی آراء و عقاید کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار بود و اول شبهه ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) بروز کرد و اظهار کننده این مقاله معتد بن عبدالله جهنی بود و او بر خلاف مجتبه یا مجتبه بر خاست و قوی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجتبه می گفتند بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند، خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث میکند و نسبت افعال خیر و شر با افراد ناس نسبت مجازی است همانطور که مجازاً میگوئیم نهر جریان میکند و آسیا میگردد بانسان نیز از راه مجاز نسبت فعل میدهم و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآنی را نیز از همین نظر تأویل میکردند.

معبد جهنی که رأی خود را از يك نفر ایرانی بنام ستویه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را بقضاء و قدر انکار کرد و گفت که افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند کاملاً توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که توفیق خوانده میشود. پیروان معبد جهنی بنام قدریه معروف شده اند ولی معتزله که بعدها این رأی معبد

را پذیرفته از قبول این لقب تبری حسته اند و می‌گفتند چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطا میدانیم. باید مخالفین ما یعنی جبریه که بقضاء و قدر عقیده دارند باین اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر باز قبول این عنوان نمی‌رفتند و هر دو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً یئزار بودند چه حضرت رسول قدریه را لعنت کرده و فرموده بود: الْقَدَرِيَّةُ مَجْهُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ (۱).

معبد جهنی را در سال ۸۰ بقولی حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و بقولی عبدالملک بن مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مثل غیلان دمشقی و یونس آسواری و جعد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را بزعم خود تأویل کردند ولی این مقاله تازه چیزی نبود که بزودی پذیرفته شود و مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار نگیرد بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه های ایشان نماز نگزارند و بیعادت مرضای آن طایفه نروند (۲).

غیلان دمشقی را خلیفه هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵) و جعد بن درهم را هم خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶) والی عراق و خراسان بقتل آورد ولی رأی ایشان از میان نرفت و روز بروز عده گروندگان بآن زیادتر شد بخصوص وقتیکه ابو حذیفه و اویل بن عطا (۸۰-۱۳۱) از والی ایرانی و از شاگردان حسن بن-تیسار بصری (۲۱-۱۹۰) بتأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرك نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

در ایامی که حسن بصری در بصره بتعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواعظ او دردم دنیا و لزوم عبرت اندوزی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی تو جه و ارادت جمع کثیری از مسلمین را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج باسم آزارقه که پیروان نافع بن آرزق بودند در تحت سرکردگی قَطْرِي بن النَّجَّاء بر بنی امیه شوریدند و قطری با لقب امیر المؤمنین بجمع آوری خوارج

از ارقه و تهیج ایشان بر ضد بنی امیه مشغول شده اهو از را گرفت و مدتها در حوالی بصره و شط کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج بن یوسف بر عرقین بدست مهلب بن ابی صفیه از آن حدود رانده شد.
در زمان فتنه از ارقه بین مسلمین بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز کرد و هر دسته در این خصوص رائی داشتند بشرح ذیل:

۱ - از ارقه میگفتند که هر کس 'چه مسلم چه غیر مسلم' مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم میآید.

۲ - طایفه دیگر از خوارج که صُفَرِیّه خوانده میشدند قول از ارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳ - فرقه دیگر از خوارج بنام نَجْدَاتِ میگفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را برأی علمای فقه وا گذاشت.

۴ - مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانبیای مرسل و کتب آسمانی و بحقایق احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافای با ایمان و اسلام نیست.
۵ - حسن بصری و پیروان او میگفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار میروند و منافق از کافری که علناً اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است.

واصل بن عطار ای هیچیک از این فرق را که یا بکفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و یا بایمان و اسلام ایشان نپذیرفت و رأیی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد و گفت که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد چه ایمان عبارت از يك سلسله خصلت های نیکوست که چون در مرد جمع آمد او را

لفظ مؤمن میسایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند ولی باین علت که خصال نیک دیگر در او موجود است و متکرر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمیشد و در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) بسته اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ولی اگر مرتکب کبیره ای بدون توبه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است چه در آن دنیا مردم دو گروه یش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت باین تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرار گاه او از قرار گاه کفار بالاتر خواهد بود.

عقیده و اصل بن عطا از این تاریخ بنام التَّنْزِيهِ لَيْلِ بْنِ التَّنْزِيلَيْنِ و إِعْتِزَالِ معروف شده و پیروان او را هم أَهْلُ إِعْتِزَالٍ یا مُعْتَزِلِينَ خوانده اند و چون این عقیده از او بروز کرد حسن بصری او را از حلقه درس خود راند و واصل موفق شد که یکی دیگر از شاگردان حسن یعنی عمرو بن عبید بن باب (۸۰-۱۴۴) را که او نیز از موالی ایرانی بود باخود یار کنند و بدستگیری یکدیگر فرقه بزرگ معتزله را تأسیس نمایند.

غیر از عقیده بتقویض و اعتزال و انکار قدر و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شده و باوجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرده و آنرا بفرق چند منقسم ساخته است اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که با اصول خمس معروفست محفوظ مانده و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا نمیکرده است که باین اصول معتقد باشد (۱) و آن اصول این است:

۱ - **توحید**: «خداوند عز و جل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را در باید نه در دنیا و نه در آخرت. مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست بلکه خداوند لم یزل است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد. خالق اشیاء است

و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست مُتَحَدِّث است .

۲ - **عدل** : « خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از آن جمله بری است و افعال بندگان را خلق میکند بلکه مردم تقدیرتی که خداوند با ایشان داده تا آنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینمایند . او امر ایزدی جهت احرای اموری است که مصلحت خلق در آنها و بسندیده خداست و بواهی او برای جلوگیری از ارتکاب نامور با پسند و فساد ادگیز است . خداوند بندگان را تکلیف با عملی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمیکند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمخواهد . مبادرت بعمل یا خود داری از آن تقدیرتی است که خداوند آنرا بندگان خود داده و مالک این قدرت اوست اگر نخواهد میتواند آنرا سلب کند یا باقی نگذارد . خداوند قادر است که مردم را بطاعت خود مجبور سازد و یا ایشان را از راه اضطراب و معصیت باز دارد ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هرح و مرج را مسدود سازد باین ترتیب قرار نگرفته . معتزله را مناسبات اصرار در باب تعریف و تقریر بوحید و عدل و منظره در این خصوص با طرفداران تحسین و تشابه و مجزئه و غیره اهل توحید و عدل بدر میگویند

۳ - **وعدو وعید** « خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی آمرزد مگر آنکه در حیات این دنا توبه کند .

۴ - **المنزلة بین المنزلتین** که شرح آن در فوق گذشت

۵ - **امر بمعروف ونهی از منکر** « هر مسلمانی بقدر وسع و استطاعت او واجب است که احکام خداوند را بر هر کم راه عصیان رفته و از او امر و بواهی الهی سر بیچی کرده ، چه کافر باشد چه فاسق ، عرصه دارد و در پیش بردن آن با سمبش و اسایل مادیون آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نگذارد » (۱)

بعد از ااصل بن عطا و عمرو بن عاصد شاگردان و پیروان ایشان مثل ابو الهذیل محمد بن هذیل علاف (۱۳۱ - ۲۳۵) و اوسهل بن معمر (هوفی سال ۲۱۰)

و ابواسحق ابراهیم بن سَازِ نَظَّام (وفاتش بین ۲۲۱ و ۲۳۱) و مُنَافِقِ بنِ آسَرَس (از معاصرین هارون و مأمون) و هَاشِم بن عَمْرٍو قُوطِی (از معاصرین مأمون) و ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد خَیْطاط (بیمه دوم قرن سوم) و ابوموسی عیسی بن صَلیح البَردَاذ (از معاصرین لشربن معتمر) و ابومحمد جَعْفَر بن مُسَیَّر (وفاتش در ۲۳۴) و ابوالفضل جَعْفَر بن حَرَّث (وفاتش در ۲۳۶) و ابوعثمان عَمْرٍوس بن حَاحِط (وفاتش در ۲۵۵) اصول خمسة معزله را با شرح و تفصیل در اصره و بغداد که دو مرکز عمده اشان بود منتشر نمودند و با اینکه با استادان اوّلی خود و با نكديگر اختلافات زیاد پیدا کردند باز در مقابل فرق دیگر اسلامی و مخالفین غیر مسلمان همه با هم معتزله شناخته میشدند و جمیعاً اصول حمسه را با مختصر تفاوت هائی که گاهی ایشان را بشیعه و گاهی با صاحب سنت و مرجئه نزدیک مینمود دفاع میکردند.

در زمان خلافت یزید بن ولید عبدالملک (سال ۱۲۶) یعنی موقعیکه واصل بن عطا و عمرو بن عبید اصول حمسه را اظهار کرده بودند این خلیفه عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و او را در میان ننی امیه در دیات حتّی بر عمر بن عبد العزیز برتر جیح دادند و برید اوّل خلیفه ای بود که جابب اهل اعتزال را گرفت و بعد از او در عهد ننی عباس چند نفر دیگر از خلفا بیزان سیره را تعقیب کردند.

علم کلام

پس از تأسیس دولت عباسی و توجه بترجمه کتب ملل غیر عرب و انتشار مؤلفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مدهمی ملل غیر مسلمان افکار خارجی و يك نوع طرر فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت و این عامل مهم که حتّی در آخر دوره ننی امّه هم بوسیله معاشرت مسلمین با ملل غیر مسلمان و بحث و مناظره با ایشان برور کرده بود در این دوره بتدریج قوّت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را نایکدیگر بیش از پیش شدّت داد.

از يك طرف کتب مابنی و مرقیون و ابن ديسان در ایام خلافت مهدی (۱۵۸) در دست مردم منتشر شد و چند نفر از رباذقه مثل عبدالکریم بن ابی البرحاء و

میگفتند و آن علم درم را چون مباحث آن ناحیه «کلام درد کرفلان مسحت بافلان» شرح میشد عام کلام بر خواندند و کلام در این مورد بمعنی شرح و بیان و استدلال عقلی است (۱) بعلاوه مشهور ترین موصفات حلالی این علم جدید بحث در کلام الله بود که آنرا قدیم اسب یا محدث علمی کلام میگویند که علم مطلق بر قدرت شخص در تحقیق فاسمات می افرازد علم کلام بر در تحقیق شرعیات ناو توانائی می بخشد گذشته ارای کلام در نخب در سرعیات ورد مخالفین بیش از هر مورد دیگر محل احتیاج واقع میشود چنانکه گویی استدلال در این مقام بهمان کلام انحصار می یابد و میان دو کلام آنرا نه قوی تر و قاطع تر بود بطور مطابق کلام میخواندند (۲).

علم کلام در فاصله مابین خلافت مهدی و عصر مأمون (مابین ۱۵۸ و ۲۱۸) در میان مسلمانان صح گرفت چه مهدی پس از انتشار مقالات دروان مانی و مرقیون و اس دینان اهل حدل و نخب ا بتألف کتب در رد عقاید ایشان و اقامه راهین در مص شهاب آن جماعت و توضیح حق حبه مردم مترار و اهل شک و تردید و اداث (۳) و مأمون که خود معتزله اظهار باقی میکرد با اهل کلام مخالفت داشت و اطراف اهل حدل و مضاطره را باش خود میخواند و مردم را آموختن آداب علم و عبادت و صحت استدلال تسوق میداد (۴)

در کلام در اصطلاح واضحین آن علمی است که در آن از دای ناری تعالی و صلاب اهل و احول نکلمات از مبدأ و معاد موافق قون اسلام بحث میشود و بنام درای آن است که کلام با علم الهی که در فاصله مریض بحث است مشنبه در (۵) در کتب اشعل ممررد مکم خوانده میشود

طیهر در کلام که روع آن را داند از مکالمات معرلی مخصوصا از او اسحق راهبه در سر ربه ره اسامه بن ابی ذابست نهی اصحاب حدث و سبت ا مجامعت سدد آن و اداثت اس جماعت در مده مد که حباب مکالمات بالا حره

(۱) رای سوده ا معنی رجوع که کاتالاسار ۲ (۲) شرح ص ۶۰

(۳) روح مذهب ح ۱ ص ۲۹۳ (۴) روح الا - ح ۸ ص ۲۵۵

(۵) مریض ح ۱ ص ۴۰

بخروج از اسلام و شك و الحاد منتهی میشود بهین جهت باید شدیداً از اشتغال
بکلام احتراز داشت و در امر ایمان قرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد شافعی میگفت
که اگر بنده ای بغیر از شرك مرتکب عموم منتهات شود از آن بهتر است که در
کلام نظر کند و احمد بن حنبل علمای کلام را رادقه میسمرد و مشغول بآن را
رستگار میداندست (۱).

۱ - مخالفین اهل کلام یعنی اصحاب حدیث و سنت میگفتند که آنچه از
آباء و اسلاف بطریق نقل بما رسیده مسلمین را در هدایت ایمان و دفع صلاحت
کافی است و معرفت اعتقادات بپر باید با ادله سمته یعنی ادله ای که سابقین ما
از قرآن و احادیث سوی استخراج کرده و بما رسانده اند میسر گردد بعلاوه
إشباع مسلمین بپر در هر امر حجت است و اطاعت و نعتت از آن واجب عقیده
این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن هیچوجه نباید از عقل
استعانت جست چه عقل از فهم این مسائل قاصر است. احکام و اصول دین را باید
همانطور که بما منقل شده پذیرفت و درّه ای از آن کم یا بر آن زیاد نکرد و در
بیان صفات خداوند از ذکر چگونگی و تشبیهات باری تعالی بچیزی احتراز جست .
با تمام این همی شدید بار جماعتی از متکلمین در تأویل آیات قرآنی و بیان صفات
و ذات خداوند تعالی کلماتی استعمال کردند که از آن رایحه تشبیه و تجسیم استشمام
شد و فرقه مبرور که مسته و مُحتمه خوانده شدند مورد اغراض عامه مسلمین و
ارباب نظر و استدلال قرار گرفتند چه این جماعت مخالف میگفتند که خداوند
در هیچیک از صفات خود سندگان شاهی ندارد و هر صفتی که در خداوند
موجود است با همان صفت در انسان مخالف است مثلاً علم و قدرت و اراده الهی
کلی با علم و قدرت و اراده بشری تفاوت دارد این جماعت احیر را اهل ربه
می گویند

۲ - بر خلاف اصحاب سنت و حدیث معترله بای استدلال عقلی را در

مباحثات اصولی دارد و ادله عقلیه یا عیدیه را برای معرفت اعتقادات لازم شمردید و با همین وسیله اثبات صفات را نمیتوان محالمت با توحید و عقیده تقدیر را بعنوان منافات با عدل رد کردید و اصول معتقدات خود را با نظر و استدلال تقریر و مدّون نمودید

۳ - در معادل طرفداران ادله سمعیه و عقلیه و رفته دیگری در میان رها و عباد و پشت بازندگان با سبب دنیائی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت ذات باری تعالی تصفیه باطن و تربیه نفس از راه ریاضات (۱) و مجاهدات (۲) بود و وسیله آبرو خطرات (۳) و وسایع (۴) میدانستند (۵) و خلاصه عقیده این جماعت که اهل کشف یا موصوفه خوانده میشوند رعایت چهار اصل دیلست: ریاضت نفس، مجاهده ضعیف، منع آن از احلاق ردیله و واداشتن آن با احلاق حمیده مثل رهد و حلم و صبر و احلاص و صدق که تحصیل آن در دنیا باعث نامبیک و در آخرت وسیله جلب ثواب است (۶)

از اصول را در ابتدا غالب مسلمانان رعایت میکردند چه ماصوفیه اول مدّعی معرفت خداوند بر ریاضت و مراقبت و بگر بودند ولی همدمه بعدها مقالات دیگری

- (۱) - ریاضه عرب است از هدیه اخلاق مسای و عرض از هدیه در این مورد فارغ ساجد آن است از آلاسم و اگر شایع است (۲) ریاضه حای ص ۵۰ و اصطلاحات و حیات مکتبه ص ۱۱۱
- (۲) - مجاهده نفسیه است از اصول و محالمت اهووی در هر حال (۳) ص ۸ و اصطلاحات و حیات مکتبه ص ۱۱۷
- (۴) - حضرت و خطرات و حواطر جمع حضرت و خطرات و حواطر و خطرات و حواطر است اولی حواطر آن که شخص در آن درامی داشته باشد و خطرات آن که خطرات و حواطر آن که شخص در آن درامی داشته باشد و خطرات آن که خطرات و حواطر آن که شخص در آن درامی داشته باشد
- (۵) - و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است
- (۶) - و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است

(۵) - و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است

(۶) - و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است و سه سه کلام - حقیقی است

از ایشان ظاهر شد و عقیده بخلول و وحدت وجود و علاقه لسماع و رقص و غره در میان آن فرقه نفوذ یافت جماعتی از علما و متکلمین برّده عقاید ایشان پرداختند و موجبات آزار متصوّفه در بسیاری از بلاد اسلام و اهم آمد

معتزله در ایام بن خلافت مأمون و متوکل (ار ۹۸ تا ۲۳۲) باوح اقتدار و اعتلای خود رسیدند چه مأمون شخصاً آشنا بعلم کلام و اردوستانان بحث و جدل در مسائل مذهبی بود نامعتزله رفاقت کئی داشت متکلمین را از نقاط محمله بعداد میخواست و در باب اعتقادات بمناظره و مناظره و ادوار میکرد کتب حکمتی یونان را از خارج بعداد می طامید و مترجمین را بترجمه و شرح آنها تشویق میدمود و غالباً شاه خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سیار طاه و ابو الهدیاء عارف و نامه ان اشرف و ابی عبدالله احمد بن ابی دؤاد ایادی (موفی ۳۵۰) از رؤسای بزرگ معتزله نگذاشت و در نتیجه ان معاشر بفرقه معتزله بعلق فامی میدا کرد و طرفدار عماد انشان کردند ولی در ان ااهم حادان بعضی از حراطا بر نامرد لایکه بشرف ملل ااه ان بود که متکلمین فرق مختلفه را بکند بگر مباحثه نمود و با اقامه برهان و حجت حقایق عقاید خود را بشوئ برسانند و سود او بدکات ده من دوست دارم که عالمه بر حصم محبت باشد با بقدرت چه علمه بقدرت همیده قدرت از میان رفت دو حکومت آن بر بنایان می رسد ولی علمه بحجت را هیچ چمر نمیتواند ارمان برد (۱)

مأمون که بقول بنی توسط ثمامه بن اشرف بعقیده معتزله گره زده به د(۲) احمد بن ابی دؤاد را که در عداد شعرا و متکلمین و مصححای معتزله محسوب میشد بخود برد و با و سمت قضا داد و باندازه ای او را محترم و مقرب میداشت که بمعصم برادر خود مدّت کرد که احمد بن ابی دؤاد را در جمیع امور شریک مشورت خویش و از دهد و حرار و بربری دیگر اختیار نمایند

نفوذ احمد بن ابی دؤاد که از شاگردان واصل بن عطا بود در بعداد دسینه مأمون و تمایل این حلیفه باعتزال رمام امور خلافت را بقربان در لب فرقه معتزله

قرار داد و فرقهٔ مرور در صدد بر آمدند که از قدرت احمد بن ابی دؤاد قاضی و نماینده خلیفه است بخود استفاده کرده بوسیلهٔ ایشان و بدست عمال دولتی عقاید خود را بر مخالفین تحمیل نمایند و این ترتیب ارسال ۲۱۸ تا ۲۳۲ که متوکل بخلافت نشست دوام داشت.

عقبهٔ بخلق قرآن

در ربیع الاول سال ۲۱۸ مأمون بدستکاری احمد بن ابی دؤاد و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که قصهٔ و محدثین را عمال دولتی تحت آرمایش که آنرا میخه میگویند بیاورند از این حماعت کسانی را که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سرکار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بپذیرند و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خود داری کنند و حکم آنرا مقبول بشمارند. حلیفه و ابن ابی دؤاد در تأیید و تمقید این حکم مراسلات متعدّد بولایات تحت فرمان خود نوشتند و بحکام در اجرای آن تأکید بسیار کردند

فرق محتلفهٔ مسامین در باب قرآن با یکدیگر اختلاف کلامی داشتند و در عین اینکه جمیع ایشان خداوند تعالی را متکلم یعنی متصف بصفت کلام میدانستند در معنی کلام و حدود و قدم آن هر یک دارای رأی خاص بودند

اصحاب حدیث و سنت میگویند که کلام خدا قدم و ارلی است و مخلوق بدست امام احمد بن حنبل مروری (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و منتصم و واثق اگر چه میل معتزله و شعه کلام خدا را حروف و اصواتی میدانست که بقصد افهام با یکدیگر ترکیب شده اند باز میگویند که این ترکیب حروف و اصوات مهمی شکل در عالم اول ثابت و بدات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قراء قرآن شنیده و رؤیتی که از سطور آن حاصل میشود عین همان کلام قدم خداوند است حتی بعضی از درویشان و هر یک از نسخ قرآن با که حاد و علاف آنرا هم ارلی می میدانستند^(۱) وجود امام احمد بن حنبل

اصلاً بحث در این موضوع را صلاح نمیدانست و مخالف با سیره اسلاف میسرورد و اتباع خود را از تقوّه آنان نیز نهی میکرد (۱).

معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده گفتند که کلام فعل خداوند است و بهمین جهت نمیتوان آنرا قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است و معنی متکلم بودن خداوند این است که او در بعضی اجسام ایجاد و خلقت کلام میکند. ابوالحسن خیاط معتزلی میگوید من اطمینان دارم که اگر حضرت رسول در عهد معتزله میزیست عقیده بخلق قرآن را جهت اّمت خود بنص صریح بیان میدنمود (۲).

بحث در باره کلام الله که بعدها ظهور فرقه اشعری بر شدّت آن افزود از اولین و مهمترین مباحثی بود که بین مسالین موضوع گفتگو و جدل واقع شد و چون این مبحث از مباحثی است که قبل از انتشار کتب حکمتی یونانیها در میان فرق اسلامی مورد نظر قرار گرفته و اساساً حکما زیاد بآن توجه ندرده اند عقیده جماعتی این است که علم کلام را هم بهمین علّت باین اسم موسوم ساخته ند. عقیده بقدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اوّل کسی که بمخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جعد بن درهم بود که بهمین مناسبت هم بشرحیکه سابقاً گفتیم در ابام خلافت هشام بن عبد الملک (۱۰۵ - ۱۲۵) بقتل رسید.

در زمان خلافت هارون الرشید بواسطه قوّت گرفتن معتزله عقیده بخلق قرآن رواج کلمی پیدا کرد ولی قدرت و تعصب این خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله علناً این رأی خود را اظهار کنند مخصوصاً که رشید هر کس را که باین عقیده تظاهر میکرد بسختی میکش.

در عصر مأمون چنانکه در فوق گفتیم عقیده بخلق قرآن علنی شد و این خلیفه

جانب گروندگان باین مقاله را گرفت بلکه در این مرحله مخصوص بسختی و تعصب قدم برداشت و او وزیرستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و کار « محنه » یعنی تحقیق و آزمودن عقیده قضاة و شهود و محدثین را بسختی و زجر کشاندند . کسی که بیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود و مخالفت با رأی مأمون و معتزله با فشاری کرد امام احمد بن حنبل بود^(۱) و او با وجود سختگیریهای عمال مأمون زیر بار این قول نرفت تا آنجا که او را با غل و زنجیر پیش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل بحضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه در راه رسید و گماشتگان مأمون امام را ببغداد مراجعت دادند .

در خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) برادر مأمون در باب عقیده بقرآن همان سیره سابق تعقیب شد و احمد بن ابی دؤاد که در این دوره بمقام قاضی القضاتی رسیده بود قدرت خود را بیش از پیش در این راه بکار برد و تعقیب « محنه » در عصر این خلیفه بیشتر از ایام مأمون بالا گرفت تا آنجا که معتصم امام احمد بن حنبل را که کماکان در حفظ عقیده خود با فشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدّت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین بمنظره و سؤال و جواب و داشت چون دید که ترك عقیده نمیگوید امر داد که او را تازیانه بزنند . عمال خلیفه امام را سی و هشت تازیانه زدند و بقدری در این عمل بیرحانه سختی کردند که بیچاره امام احمد بن حنبل بیهوش افتاد و پوست بدن او بر آمد سپس چون خلیفه از اجتماع و شورش فرقه حنبلی و مخالفین دیگر بیم داشت امر داد او را محبوس کردند . در زمان خلافت واثق (۲۲۷ - ۲۳۲) پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد و واثق که مثل مأمون با حکما و معتزله و اهل بحث و جدل می نشست و احمد بن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی (متوفی سال ۲۳۶) از رؤسای بزرگ معتزله از خواص او بودند بمقتبش عقاید دینی مردم و ادامه « محنه » پرداخت و همین علت بسیاری از مردم را از خود رنجاند و زبان طعن و لعن ایشان در او دراز شد و بقدری

(۱) برای تفصیل با فشاری و عذاب چهار نفر از علمای اهل مرو در این قضیه رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۷۷

عمال او در طی این مسلك تعصب بخرج میدادند که در سال ۲۳۱ موقعی که گماشته‌گان خلیفه اسرای مسلمان را نادادن فدیه‌ارو میان میگردفتند نماینده‌ای ار طرف قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد سرحد روم آمد تا عقیده اسرار را پرسد. نماینده مربوط کسانی را که بخلق قرآن ونفی رؤت ار حق تعالی عقیده داشتند ارچنگ رومیان خلاص میگرد و مورد بوارش قرار میداد بر خلاف کسانی را که حاضر ناین اقرار نمیشدند همچنان باسیری باقی میگذاشت و در این امتحان جماعتی ار مسلمانین ریر بار تکلیف مانده قاضی القضاة برفتند و سلاطین عیسوی نشین برگشتند (۱)

در سال ۲۳۲ چون مذکورل در درسی خلافت شست بمخالفت با سیره مأمون و معتصم ووائق قیام نمود محاذله و مناظره را موقوف گرد و بر خلاف ایشان مسلك تولید وروش ارباب حدیث و سنت را دیش گرفت و امام احمد بن حنبل را محرم داشت و اورا طرف مشورت خود قرار داد و دوره محبت با ن ترتیب ماتها رسید از زمان متوکل بعد قدرت معتزله رو بتزلزل گذاشت چه ار طرفی اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوت گرفتند و لمر دفاع ار عقاید خود و رد آراء و مقالات معتزله افتادند و ار طرفی دیگر فرقه شیعه بواسطه ظهور چندین لمر ار مدعیان قادر بمخالفت با معتزله ونقص بعضی ار عقاید ایشان برخاستند و اس فرقه را تدریج ار شوکت و اعتبار اولی انداختند

علم کلام که ابتدا وسیله پیشرفت کار معتزله و شیعیه بود و اصحاب حدیث و سنت با آن کمال عباد و مخالفت را داشتند کم کم مورد بوجدهم مسایل قرار گرفت چه اس فرقه احیر دیدند که رای رد اعتراصاب مخالفین چاره‌ای ندارند جر آنکه بهمان ادله کلامی ایشان مدهسک شوند و همان روس اسمدلال و دلم مخالفین را پیش بگیرند و اس استعانت ار ادله کلامی اسدا ار طرف اصحاب حدیث و سنت منحصرأ لعنوان دفاع اصول عقاید خود بود و تعدیل مباحی مدهمی این فرقه قدیمی دیگر چندان سهولت بداشت ولی در اوایل قرن چهارم هجری اثرات

علمای حدیث و سنت کلام را در اثبات و تقریر عقاید خود نیز بذرفمند و این در موقعی بود که هنوز چند نفر از برگران رؤسای معتزله مثل ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جتائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و پسرش ابو هاشم عبدالسلام جتائی (متوفی ۳۲۱) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کمی بلخی (وفاتش در ۳۰۹) و ابوبکر احمد بن علی بن اخشید^(۱) (۲۷۰ - ۳۲۶) در نصره و بغداد با انتشار عقاید فرقه خود اشتغال داشتند و در گرد هر کدام نیز شاگردان متعدد جمع بودند.

یکی از شاگردان ابو علی جتائی بنام ابوالحسن علی آسری (۲۶۰ - ۳۲۴) بعد از آنکه مدتها در حلقه درس استاد خود از عقاید معتزله بروی میکرد و بعضی از آراء اسناد خویش اعتراض کرده از او جدا شد و علناً از اعتزال توبه نمود و با قبول احکام امام شافعی در باب و روع ادله کلامی را با وجود سهی اسلاف در بحقیق اعتقادات نگار برد و اصول آنرا با عقاید اهل سنت وفق داد و واضح و ناشر علم کلام در میان این فرقه اخیر گردید

ابوالحسن آسری که مخالفت با استاد خود برخاسته بود بعد از آنکه اصول عقاید خویش را مدوّن کرد بمطایفه معتزله و ردّ مقالات ایشان دامن محاهدت گمراست و چون هم در کلام قوی دست بود و هم بر حدیث و سنت اطلاع کامل داشت بر این میدان مبارزه کاملاً موفق آمد و او و شاگردانش از یک طرف و متکلمین شیعه بشرحیکه خواهیم دید از طرفی دیگر معتزله را در میان گرفتند و تقریباً اساطیر ایشان را برچیدند چنانکه بعد از ابوعلی و ابو هاشم جتائی و ابوالقاسم بلخی حرکتی دوسه نفر دیگر مرد نامی در رنگی از میان ایشان برخاست که اهل

(۱) ابوبکر احمد بن علی بن معجور [یا محجور] (ان حرم ج ۴ ص ۲۰۳) و الهه رست (ص ۱۷۳) [یا اخشد] یکی از مشهورترین مسکلمین و مصنفین و صلحای فرقه معتزله است و او یکی از سه مری است که ریاست معتزله بایشان حتم میشود و بعد از این سه نفر مرفه در میان آن فرقه می آمدند دو نفر دیگر عبارتند از ابو هاشم جتائی و ابوالقاسم کمی بلخی (رای شرح حال و عقاید و ألقاب او کریں اخشد رجوع شود کتاب الفصل ألقاب ان حرم صامری ج ۴ ص ۲۴ و الهه رست ص ۱۷۲ و اریح بغداد خطب بغدادی ج ۴ ص ۳۰۹)

مناظره و بحث باشد و در مقابل اشعریه مخصوصاً قد علم کند. آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ایلانی است که صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد (۲۲۶ - ۳۸۵) وزیر آل بویه از شاگردان ابوهاشم جبّائی نفوذ و ریاست داشته و دیالمه بمناسبت دشمنی با خلفا و اهل تسنن از ایشان تشویق میکرده اند.

معتزله معتبر این دوره اخیر عبارتند از قاضی القضاة ابوالحسن عبدالعبار بن احمد اسدآبادی همدانی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوالحسن محمد بن علی بصری (وفاتش در ۴۲۶) و ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسانی (۲۹۷ - ۳۸۴) از بزرگان کتاب و ادبا که عقاید معتزلی او بشیعه نزدیک بوده و او کتابی داشته است بنام الاوائل در اخبار ایرانیهای قدیم و اهل عدل و توحید (معتزله) و ذکر بعضی از مجالس ایشان در هزار ورقه تقریباً (۱).

عقیده باعترزال با اینکه تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جلاله ابوالقاسم محمود بن غفر زمخشری (۴۹۷ - ۵۳۸) و ادیب مورخ مشهور عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۵) شارح نهج البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت میکردند بتدریج از میان رفت و امروز تقریباً دیگر اثری از آن بجا نیست.

فصل پنجم

فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

بعد از ظهور معتزله مسلمین بینج فرقه بزرگ تقسیم میشدند از اینقرار: اهل سنت یعنی اصحاب حدیث و روایت، شیعه، خوارج، معتزله و مرجئه (۱). بعد ها این فرق هر کدام بفرقه های چند منقسم گردیدند و از میان بعضی از آنها فرق دیگری بیرون آمد که بمناسبت اختلاف مقالات با یکدیگر هر کدام فرقه علیحده ای محسوب شدند. در باب متصوفه و باطنیه و بعضی فرق دیگر بین ارباب ملل و نحل اختلاف بوده عدّه ای ایشان را در عداد فرق اسلامی می آورده اند و عدّه ای دیگر آن فرقه ها را بعثت بعضی از عقایدشان از اهل اسلام نمیشدند.

فرق مختلفه شیعه

عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت حضرت رسول امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمانین در بیعت ابوبکر باز در مودّت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند این عدّه را بهمین نظر شیعه علی یعنی اتباع آن حضرت میگفتند و از این جماعت بودند مقداد بن الاسود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و ایشان اولین کسانی هستند که در ملت اسلام بنام تشیع معروف شده اند و شیعه در این مورد بمعنی مجموع گروندگان بحضرت علی بن ابی طالب است و همین جماعتند که اصل و منشاء عموم فرق شیعه محسوب میشود (۲) چه عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند مانند این جمعیت کوچک امامت را حق آل علی دانستند فقط در باب اینکه بعد از هرامامی جانشین او کیست و این جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت باو ختم میشود یا نه با یکدیگر اختلاف حاصل کردند و در نتیجه این گونه اختلافات شیعه بفرق بسیار تجزیه شده. ذکر نام جمیع این فرق و عقاید ایشان در باب امامت از موضوع بحث ما خارج است، برای مزید

(۱) انصار ص ۱۳۹ و ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۱ و فرق الشیعه ص ۱۵ (۲) فرق الشیعه ص ۶ و ۱۶

اطلاع ممکن است نکست مثل و نجل و مقالات مخصوصاً دو کتاب فرق الشیعه تألیف ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری مراجعه شود.

فرق شیعه را در ابتدا سه صنف بزرگ که هر کدام از آن اصناف نیز بعدها مجزای فرقه های متعدد شده تقسیم میکردند :

۱ - غلاة یا غالیه : یعنی کسانی که در حق حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او راه غلو رفته و بالوهیت ایشان قائل شده اند این جماعت در حقیقت جزء شیعه محسوب نمیشوند ، یا خود را باین طایفه بسته و یامعاندین شیعه ایشان را در عداد فرقه مزبور آورده اند .

۲ - امامیه : یعنی کسانی که نصب حضرت علی بن ابی طالب را بامامت ارجانب حضرت رسول میدانند و میگویند که رسول اکرم پسر عم خود را با سم و رسم در حیات خویش باین مقام برگزیده و این اختیار خود را بمسالمین اظهار و اعلان کرده . کسانی که برخلاف امر و دستور آن حضرت با ابوبکر و عمر بیعت نموده اند راه ضلالت رفته و خلاف رأی پیغمبر اسلام رفتار کرده اند . امامت بعقیده امامیه باید بنص و توقیف نصیب بستگان حضرت رسول شود و امام در هر عصر باید افضل مردم باشد . مخالفین شیعه این طبقه را چون امامت ابوبکر و عمر را رد کرده و آن خلیفه را رها نموده اند رافضه میگویند و این نسبت را از سر دشمنی بر ایشان بسته اند .

۳ - زیدیه : یعنی کسانی که بعد از حضرت سجّاد در کوفه با فرزند او زید (درایم خلافت هشام بن عبدالملک) بیعت کرده اند . زید چون از شاگردان و اصل بن عطاء معتزلی بود در اصول پیرو اعتزال گردید و پیروان او همه معتزلی شدند .

بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت حسین امامیه بدو فرقه بزرگ منقسم شدند ، یک دسته حضرت علی بن حسین را که جدّه اش حضرت فاطمه زهرا بود بر خود امام اختیار کردند و زیدیه از همین فرقه بیرون آمدند . دسته دیگر امامت را حق محمد بن حنفیه پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب که مادرش دختر حضرت رسول

نبود اعلان کردند و باو گرویدند و این فرقه را کیسانیه میگویند و کیسان لقب مختار بن ابی عَیْنَه ثقفی بود که بر این فرقه ریاست داشت و بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کرد. کیسانیه محمد حنفیه را وصی پدر خود و مختار را عامل او میشمردند.

پس از فوت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ هجری يك فرقه از کیسانیه با ابو هاشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۹۸ وفات یافت جماعتی از اصحاب او باین عنوان که ابو هاشم جانشینی خود را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن - عبدالمطلب وا گذاشته دور محمد بن علی را گرفتند و ایشان که در تبلیغ و پیشرفت عقیده خود سعی بسیار میکردند از این تاریخ بنام شیعه آل عباس یا راوندیه معروف گردیدند و همین جماعت هستند که بالاخره بنی عباس یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را بخلافت رساندند. فرقه امامیه را از تاریخ ظهور شیعه آل عباس برای تمیز از ایشان شیعه علویه گفتند.

شیعه علویه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دو فرزند او، حضرت زین العابدین ابو محمد علی بن حسین را بر خود امام دانستند و پس از وفات آن حضرت در سال ۹۴ در مقابل زیدیه که با زید فرزند آن حضرت بیعت کردند امام ابو جعفر محمد بن علی (۵۹-۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که باقر العظمی لقب داشت بعنوان امام پنجم و پس از آن حضرت فرزندش امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) را بعنوان امام ششم با امامت شناختند.

بعد از وفات امام ششم شیعیان علوی بخش فرقه انقسام یافتند و يك فرقه از ایشان بعدها اهمیت اسم و رسم بسیار پیدا کرد؛ جماعتی گفتند که امام ششم وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید باز گشتن آن حضرت را بعنوان مهدی انتظار کشید. این فرقه را ناووسیه میگویند.

فرقه دیگر گفتند که اسماعیل فرزند آن حضرت که در حیات پدر فوت کرده بود نمرده است و جانشین حقیقی امام ششم اوست و او نخواهد مرد مگر آنکه دنیا را در

بحث امر پیلورد و امور مردم را اداره نمایند. این فرقه را اسماعیلیه و با بنام ابی الخطاب محمد رئیس ایشان خطاب میخواندند و ایشان منشاء فرقه عمیده اسماعیلی هستند که بعدها ظاهر شدند.

فرقه سوم بعد از رحلت حضرت صادق دور محمد بن اسماعیل نواده آن حضرت را گرفتند و چون ریاست ایشان با مبارک از غلامان امام ششم بود آن فرقه را مبارکیه نام داده اند و ظهور این فرقه باعث آن شد که جماعتی از اسماعیلیه نیز در سلسله ایشان در آمدند.

از مبارکیه و خطایه جماعتی گفتند که روح امام ششم ببدن ابی الخطاب و بعد از او ببدن محمد بن اسماعیل انتقال یافته و امامت بعد از محمد بن اسماعیل حق اولاد اوست. چون ریاست ایشان با شخصی بود قمرطویه نام ایشانرا قرامطه خواندند.

فرقه چهارم یکی دیگر از فرزندان امام ششم یعنی محمد بن جعفر را بامامت برگزیدند و چون رئیس ایشان یحیی بن ابی السیاط نام داشت این فرقه را سیاطیه میگویند.

فرقه پنجم فرزند ارشد امام ششم یعنی عبدالله بن جعفر افطح را بامامت برداشتند و این فرقه را افطحیه میخواندند.

فرقه هشتم از شیعیان علوی کسانی هستند که حضرت موسی بن جعفر (۱۲۸) - ۱۸۳) فرزند دیگر امام ششم را امام شناختند و امامت عبدالله افطح را انکار کردند و این فرقه مشتمل بود بر بزرگان اصحاب امام ششم و علما و متکلمین شعبه مثل ابو جعفر مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم.

بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر ملقب بکاظم که امام هفتم شیعیان امامی محسوب است باز مابین پیروان آن حضرت اختلاف بروز کرد وینج فرقه اراشان بیرون آمد که مشهور ترین آنها دو فرقه است اول جماعتی که رحلت امام هفتم را انکار کردند و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته امامت را بآن حضرت ختم کردند و گفتند که امام هفتم زنده است و تا دنیا را از عدل پر ننماید رحلت نخواهد کرد،

این فرقه را واقفه میگویند.

دوم جماعتی که برخلاف واقفه برحلت امام هفتم قطع کردند و امامت را بعد از آن حضرت حق امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵ - ۲۰۳) دانستند و بهین مناسبت با اسم قطیه مشهور شدند.

بعد از درگذشتن حضرت رضا اگر چه باز شیعه بفرق چند متقسم گردیدند مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام ابو محمد حسن بن علی (۲۳۲ - ۲۶۰) چهارده فرقه از میان ایشان بیرون آمد اما از این فرق هیچکدام اهمیتی نیافتند و تمام شهرت و اعتبار از آن شیعیانی شد که بعد از امام هشتم علی بن موسی الرضا فرزندان امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵ - ۲۲۰) را امام نهم و بعد از امام نهم فرزندان حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) را امام دهم و فرزندان او امام ابو محمد حسن بن علی العسکری (۲۳۲ - ۲۶۰) را امام یازدهم شناختند. بعد از رحلت امام یازدهم چنانکه گفتیم شیعه بچهارده فرقه تقسیم شدند ولی هیچکدام مقابل فرقه ای که امامیه خوانده میشوند دوام نکردند و همگی از میان رفتند.

بعقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و با از انظار ایشان غایب نگاه دارد چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیبت است و هر وقت که مشیت الهی تعلق گیرد ظاهر خواهد شد و این بعد از آنی است که دنیا را ظلم و جور فرا گیرد و قیام امام دوازدهم را برای پرکردن عالم از عدل و قسط ایجاب نماید و ما شرح غیبت امام دوازدهم و عقیده فرقه امامیه را در این خصوص در فصول بعد ذکر خواهیم کرد.

مسئله امامت

بزرگترین اختلافی که در اسلام بین مسلمین بر سر مسائل دینی بروز کرده مسئله امامت یعنی جانشینی حضرت رسول است چه باندازه ای که مسلمین در این

خصوص با زبان و قلم و شمشیر با یکدیگر مناظره و مجادله و کشمکش کرده و جدوجهد و حرارت بحرج داده اند در هیچیک از موارد دیگر از ایشان تا این حد اختلاف و نزاع دیده نشده و علت این امر اینست که مسئله امامت بیشتر جنبه سیاسی داشته و با پیشرفت عقیده يك فرقه یا فرقه دیگر زمام اداره امور دنیائی مسلمانین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقه غالب قرار میگرفته است و این خلاف که از زمان رحلت حضرت رسول بروز کرده همه وقت بین مسلمانین باقی بوده و هست. کلمه امام در زبان عربی بمعنی کسی است که مردم باو بگرایند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز بهمین مناسبت امام میگویند چه خلق بسمت آن میگرایند و در رسیدن بمقصد آنرا پیروی میکنند^(۱) و در اصطلاح امامت ریاست بر عامه است در امور دین و دنیا بنیابت از حضرت رسول.

در باب اینکه چه کسانی استحقاق مقام امامت دارند و امام بچه ترتیب باید تعیین شود و اینکه آیا امامت واجب است یا نه و در آن واحد يك امام کافی است یا ائمه متعدّد بین فرق مختلفه اسلامی اختلاف است.

عموم فرق اسلامی غیر از يك فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله امامت را واجب میدانستند. فرقه نجدات از خوارج میگفتند اصلاً امامت واجب نیست مردم خود باید برسبیل حق و بحکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابو بکر آصم از قدمای معتزله میگفت در مواقعه که عدل و انصاف بین مردم حاکم است بوجود امام احتیاجی نیست فقط وقتی که ظلم بروز کند امامت واجب میشود. هشام قوطی (از معاصرین مأمون خلیفه) یکی دیگر از معتزله برخلاف عقیده داشت که امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید، در موقع ظهور ظلم ممکن است ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب مزید فتنه شود^(۲).

(۱) مجمع البحرین ص ۵۲۵ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۳ و مقالات اشعری ص ۴۶۰ و ابن حزم ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ و کتاب الفتن علامه ص ۸

اما در طریق وجوب امامت متکلمین بر سه رأی بودند:

متکلمین اشعری و اهل سنت و جماعت و عدّه ای از معتزله بطریق نقل یعنی با ادله سمعیّه وجوب امام را ثابت میکردند و جاحظ و ابوالقاسم کعبی و ابوالحسن بصری با ادله سمعیّه و عقلیّه و اسماعیلیّه و شیعه امامیه فقط با ادله عقلیّه.

متکلمین امامیه میگویند نصب امام عقلاً بر خداوند تعالی واجب است و علت وجوب عقلی آن این است که امامت لطف است و هر لطفی بر حق تعالی واجب است و لطف هر چیزی است که بندگان را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید و این معنی در امامت حاصل است چه همینکه رئیسی مطاع و راهنما در میان مردم باشد ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز میدارد و داد مظلوم را را از ظالم میستاند و ایشان را با احکام عقلی و وظایف دینی آشنا مینماید و از مفاسدی که موجب اختلال نظام امور زندگی و قبایحی که بخسران اخروی منتهی میشود باز میدارد و ترس از باز خواست او مردم را بصلاح نزدیکتر و از فساد دور تر میکند و چون مقصود از لطف همین معانی است و امامت موجب تحصیل آن میشود پس امامت نیز لطف است (۱).

اسماعیلیّه نیز مثل امامیه نصب امام را عقلاً بر خداوند واجب میشمرند ولی نصب امام را مانند امامیه از لحاظ لطف نمیدانستند بلکه میگفتند چون نظر عقل برای معرفت خداوند تعالی کافی نیست امام باید در این راه جهت خلائق مقلّم باشد (۲) و مردم معلومات را از راه تعلیم از او فرا بگیرند و بهمین جهت است که این فرقه را تعلّبیّه نیز میگویند (۳).

عقیده علمای امامیه اینست که هر چه بروجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دال است چه امامت قائم مقام نبوت میباشد مگر در تلقّی و حی الهی بلا واسطه ولی امامت لطف عام است و نبوت لطف خاص چه ممکن است روزگار از یغمبری زنده خالی بماند در صورتیکه خالی ماندن آن از امام امکان ندارد (۴) و بهمین

(۱) شرح باب حادی عشر ص ۵۲-۵۳ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۲ (۳) تلبیس ابلیس ص ۱۱۲

(۴) شرح باب حادی عشر ص ۵۳ و کتاب الفین ص ۳

نظر است که فرقه امامیه مسحت امامت را از فروع و توابع مسحت نبوت و از اعظم ارکان دین می‌شمارد و ایمان را بدون عقیده بامامت پایدار نمی‌دانند و کسیراً مطلقاً مؤمن می‌گویند که بعقیده امامیه باشد (۱) در صورتیکه فرق دیگر اسلامی آنرا در عداد فروع دین اشمار می‌آورند (۲) و مکملین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این باب این مدحت را در عام کلام خود داخل کرده اند (۳).

بعد از رحلت حضرت رسول بن مسلمین چنانکه پیش سرگهم بن مهاجر و انصار بر سر تعیین امام اختلاف حاصل شد، غیر از فرقه کوچک شعه به امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند اکثریت قریش با انویکر بیعت کردند و انصار که این مقام را رای خود دعوی می‌کردند مغلوب شده بیخ از میان رفتند و از این تاریخ راه بحث در اینکه چه کسانی صلاحیت مقام امامت دارند باز شد. جمع فرق شیعه و اهل سنت و بعضی از فرق معتزله و اکثریت مرجعه امامت را در عرفیله قریش صحیح می‌دانند ولی تمام خوارج و اکثریت معتزله و بعضی از مرجعه می‌گویند هرگز با قاعده احکام قرآن و سنت تبعیه مقام نبرد خواه قرشی باشد خواه ارسار فاضل آب حواء از سده رادکان ساموادی امام امامت برسد شعه امام را بالاخص حق بنی هاشم می‌داند طرمدان دن امامت قریش عبر بنی هاشم را هم سراوار اس مقام می‌شاید راوندی اعمی شیعه آل عباس نامات و رندان عباس بن عبدالمطلب بن حصر بن ساه به امامت اولاد علی قائلند اختلاف ردیه و کیساره را اسماءیه را سر د اس باب سابقاً ذکر کردیم.

در باب تعدد ائمه در آن واحد عده ای وجود بیشتر از یک امام را در آن مان صحیح می‌دانستند، جمعی دیگر می‌گفتند باید در آن واحد دو امام باشد یکی اهل دیگری صاه و چون امام باضی وفات نرد امام صاه جای او را نبرد رباره ای دیگر حتی وجود سه امام را هم در یک زمان حار می‌دانستند

(۱) مجمع البحرین ص ۵۲۲ (۲) شرح بحادی عده ص ۱۰۱ و الفس ص ۱ (۳) شرح مفاد ص ۳ ص ۲۷۱

در باب ترتیب تعیین و تثبیت امام جماعتی می گفتند که امامت ثابت میشود با اتفاق و اختیار یعنی هر کس را که عموم مسلمین یا جماعت معنری از ایشان بر امامت او اتفاق کردند و او را باجماع باین مقام اختیار نمودند امام شناخته میشود این عده را اهل اجماع میخوانند و ایشان امامت خلفای راشدین و معاویه و مروان بن الحکم و اولاد او را مهمی بنظر صحیح میدانند. فرقه دیگر میگویند امامت از مهمترین مسائل دینی است و ممکن نیست حضرت رسول در حیات خود بآن توجه نموده و امور دینی و دنیائی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مهمل گذاشته باشد بلکه بر خلاف این تصور آن حضرت پسر عم خود حضرت علی بن ابی طالب را در حیات خودش صریحاً باین مقام تعیین و منصوص کرده و این جماعت را اهل بیت میگویند و امامت و کیسانت و اسماعیلیت جزء این دسته اند.

راوندیه عباس بن عبدالمطلب را وارث حضرت رسول می نداشتند و همین تصور امامت را برای عباس اربی میدانستند. حوارج در هر زمانی یکی از خود را باجماع امامت بر می کردند و با او شرط میکردند که بر وفق عقائد ایشان و راه و رسم عدالت رود و اگر از این طریق سر می بیجید او را حلع میکردند و گاهی بیر میکشند و عقیده ردیه هر شخص فاطمی که حروح کنند شرط داشتن علم و رهد و شجاعت و سخاوت اگرچه از ورردان امام حسن ندر باشد امام و پیروی او واجب است.

یکی از شرائط امامت عقیده فرقه امامت این است که امام باید فاضلترین مردم زمان خود باشد ولی ردیه و بیشتر معتزله نالن عقیده همراه نیستند و میگویند همالطور که ممکن است در میان رعیت پادشاهی کسی پیدا شود که از او مهر و فاضلتر باشد در میان اتباع امام هم وجود همین کیفیت امکان دارد همین جهت امامت اصول اشکالی ندارد چنانکه عده ای از معتزله مخصوصاً معتزله بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی طالب را از ابوبکر افضل میدانستند با امامت ابوبکر را که باصطلاح است حضرت علی بن ابی طالب موصول محسوب میشود صحیح میسر در

۱ چ در ضمن سطور فوق باصول عقیده فرقه امامت و عرته در باب

امامت اشاره کردیم ولی برای آنکه مطلب روشن تر شود خلاصه رأی ایشان را ذیلاً نقل میکنیم:

۱ - امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم این است که باوجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترك طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد و در این قول اسماعیلیه نیز با امامیه شریکند.

۲ - امام باید منصوص^۱ علیه باشد زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند بر آن آگاه نیست. یا باید خداوند که بر عصمت او داناست باامامت او بنص^۲ حکم کند و یا بر دست امام معجزی صادر شود که صدق دعوی او را برساند؛ تنصیب باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد.

۳ - امام باید افضل مردم زمان خود باشد.

۴ - امام بر حق^۳ بعد از حضرت رسول بنص^۴ صریح حضرت علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت یازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلاق بوده و همه بنص^۵ صریح امام قبل باین مقام تعیین شده اند. (۱)

فرقه امامیه و متکلمین اوایه آن

فرق شیعه اعم از غلاة وزیدیه و کیسانیه و امامیه در عهد بنی امیه سبب فرقی دیگر اسلامی (اصحاب حدیث و سنت، خوارج، مرجئه و معتزله) که در اواخر عصر اموی ظهور رسیدند) هم از جهت عدد قلیل بودند و هم بمناسبت آزار بنی امیه و قدرت فرق دیگر اهمیت سیاسی چندانی نداشتند بلکه در نقاط دور از حوزه اقتدار امویان مخصوصاً در حجاز و یمن و افریقه و ار همه بیشتر در کوفه (بابتخت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و از مراکز عمده اقامت ایرانیان تازه مسلمان) و در بصره و الجزیره و حدود ری و خراسان در گرد رؤسای دینی خود که مدعیان جدی بنی امیه محسوب میشدند مجتمع بودند و از ترس و لای و عمال سخت کش اموی غالباً محتفی میزبستند و اجتهادات خود را از آن جهت پنهان میکردند و در ابتدا اسرار

دینی خویش را نیز مکتوم میداشتند مخصوصاً طایفه امامیه بدستورائمه هدی در کتمان اسرار و اظهار تقیه در مقابل غلبه مخالفین پیش از سایر فرق شیعه جهد میکردند تا معرض آزار عمال اموی قرار نگیرند و کینه ایشان را در برانداختن اساس این دین و قتل عام رؤسای امامیه که ممکن بود بعواقب وخیم منتهی گردد تحریک نکنند .

با وجود این حال باز شیعه هر وقت که بنی امیه را ضعیف میدیدند و یا فرصتی جهت اظهار دعوی خود بدست میآوردند علناً حکومت جائزانه این خلفا را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدادند و از اعمال فاسقانه معاویه و پسرش یزید که با وجود غصب خلافت و موروثی کردن آن از ارتکاب منهیات و فسق خود داری نداشتند تبری می جستند و برانداختن چنین دودمانی را بسایر مسلمین توصیه میکردند .

مردن معاویه و روی کار آمدن پسرش یزید یکی از همین مواقع فرصت بود که نه تنها شیعیان طرفدار امامت اولاد علی را بر خلاف او واداشت بلکه فرزندان و پیروان صحابه دیگر حضرت رسول را نیز به مخالفت علنی با او برانگیخت مخصوصاً جمع کثیری از مردم یمن و حجاز و الجزیره و کوفه و بصره که در ولایت حضرت علی بن ابی طالب باقی مانده و از اعمال زشت امویان تنفر داشتند دست توسل بطرف مخالفین یزید دراز کردند و شیعیان آل علی بشرحیکه میدانیم حضرت امام حسین را بکوفه دعوت نموده در آن شهر و بصره مقدمات قیام بریزید و اعلان خلافت حضرت امام حسین را فراهم ساختند .

عمال یزید بوسیله کمرت عدد و تهدید و آزار سخت مردم بصره و کوفه و تطمیع ایشان بروی بر مشکلات فایق آمدند و رؤسای قیام را در این دوشهر بامطیع خود کردند و با از میان بردن و دروقعه الیم کر بلا (محرم سال ۶۱ هجری) حضرت امام حسین بن علی را با کسان آن حضرت شهید نمودند و امید شیعیان و مخالفین بنی امیه را بر این جانب مقطوع گردید .

واقعه جاسوز کر بلا و مظلومیت شهدای آن از طرفی و اعمال زشت دیگر یزید از طرفی دیگر روز بروز کینه دشمنان خادان اموی را قوت داد مخصوصاً در میان

این مخالفین عنصر بسیار مهمی بود که در منتهای پرنشانی فکر سر میبرد و برای اعلای شأن از دست رفته بلکه هستی نیست شده خود چاره‌ای می‌اندیشید و سمندوار در آتش حرمان میسوخت و آن عنصر مظلوم ایرانی بود که نه تنها در بی‌امنه محشم بغض و عداوت می‌نگریست بلکه عرب را بوعاً دشمن میداشت و هنوز جراحاتها و صرتهائی که در استیلای خانه براندار این قوم بر بیکره استقلال و تمدن و آداب او وارد آمده بود چندان التیامی نیافته بود که کینه ویران کنندگان کاح بلند ساسانیان را از دل برون کنند و در عرب که در این دوره بی‌امنه پیشوایان سیاسی و قائدين آن بودند و غیر عرب را سسخی خوار و در عداد سندگان (موالی) می‌شمردند دیدنه برابری و برادری بینند.

این قوم که بعدها باید محور گردش کارهای خلافت و سیاست و تمدن اسلام شوند و بقوه فکر و تدبیر مام مهمترین مشاعل را در دست بگیرد در ولایات دوردست مثل طبرستان و جرجان و خراسان و ماوراءالنهر سالم و ارقبول نبود عرب تقریباً فارغ مانده بودند ولی بهمین مناسبت دوری از مرکز خلافت و محشور بودن با عرب چندان اراوصاع حقیقی دارالخلافه و سیر وقایع اطلاع نداشتند و نمیتوانستند باصیرت کامل مستقیماً در امور دحالت کنند. برخلاف ایشان ابرانیهای الجریبه و دو مرکز مهم کوفه و بصره که باوجود کثرت عرب مهاجر در آن واحی هنوز بهارسی تکلم میکردند و بیش دلت و جفای عمال عرب را بیشتر از دیگران می‌چشیدند مانند کر شوک ایران قدیم که ایشان در قلب آن مقیم بودند و دتر از اربابان دیگر از حور عرب بتنگ آمدند و علی رعم بی‌امنه مظلوم کش نامطلوبین دیگر همدرد شده بجات خود را در آن دیدند که ناهر کس که اراهوایان ستم دیده و رای قیام برایشان متبر فرصت است یکی کنند تا مگر ریشه این حادثان طالم متعصب را در اندازد و در این گیر و دار راه حلاصی جهت خود بیندیشند

واقعه کر بلا که در پس چشم این جماعت اتفاق افتاد و جماعتی از اربابان بصره و کوفه را که در دعوت حسرت آمه حسرت ملال و مرکت که ده معرض آزار و عقال

یزید قرارداد و حکومت سخت عبدالله بن زیاد بدیشت از بدیشت دل این طایفه را بر بنی امیه شوراند و زمینه برای قیام بر امویان و کارکنان ایشان کاملاً مستعد گردید بعد از مرگ یزید بن معاویه (در سال ۶۴ هـ) واستغای بسر ضعیف النفس او از خلافت جماعتی از مردم کوفه که با محالین حضرت امام حسین ساخته و در جنگ برخلاف آن حضرت شرکت کرده بودند ار کرده پشیمان شده توبه کردند و نام خود را تَوَابِن گذاشتند و قسم خوردند که خونخواهی آن حضرت قیام کنند و حق را یکی از اهل بیت بیغمیر اسلام برسانند و یکی از رؤسای ایشان بمکاتمه اشعیان سابر بلاد مشغول شد و ثبات شیعه کوفه را با اطلاع کسانی که در این راه با آن جماعت همفکر و همقدم محسوب میشدند رساند و از همه طرف در جواب اظهار موافقت شنید و این بیش آمد مقارن شد با ایامی که ابواسحق مختار بن ابی عقیق بنی امیه قیام کرد (۱). مختار بسر ابوعبید ثقفی سردار معروف اسلام از کسانی بود که هنگام مأموریت مسلم بن عمار از جانب حضرت امام حسین بکوفه در مرمره گروندگان باو درآمده بود و چون مسلم بدست عبدالله بن زیاد بقتل رسید مختار گرفتار شد و عبدالله او را بخروج از کوفه امر داد. مختار از کوفه بمکه رفت و بعد الله بن زبیر مدعی خلافت یزید که در آن ایام در حجاز و یمن و عراق قدرت فوق العاده بهم رسانده بود گروید ولی چون از عبد الله رنجید بکوفه که در این موقع در دست عمال او بود برگشت و چون از جنبش و استعداد مردم کوفه برای خونخواهی قتل کربلا اطلاع داشت مانند کسانی بپیش شیعیان آن شهر و بلاد محاور آن فرستاد و با ایشان وعده داد که خونخواهی حضرت امام حسین قیام کند و علاوه شیعه را با مامت محمد بن الحنفیه خواند و بتدریج اساس مذهب کیسانه را ریخت

قیام مختار بهترین موقعی بود برای ایرانیان کوفه و بصره و الحاریر که جاب او را علی رغم بنی امیه بگیرند و ملک کار کسی شوند که خونخواهی مظلومین برخاسته و اگر چه در این مدت خود صدیق بیست باز چون دشمن بنی امیه شد سرء میسود

معاونت باو کمکی است در بر انداختن دولت ظالمه و دشمنان متعصب مسلمان غیر عرب، مختار و سردار شهیر او ابراهیم بن مالک الأسر نیز بخوبی قیمت معاونت ایرانیان را دریافتند و مختار در قدم اول قریب ۲۰,۰۰۰ هزار نفر از ایشان را که در کوفه ساکن و الْخِزَاء خوانده میشدند بخود نزدیک و در انجام مقاصد خود بآن طایفه تکیه کرد (۱) و این اول موقعی بود که در دولت اسلام دو عنصر غالب و مغلوب عرب و عجم در دو صف مخالف قرار می گرفتند و جمع کثیری از ایرانیها برای کشیدن انتقام از دشمنان با شمشیر بجنگ با متسلطین عرب بر میخواستند.

مختار بعد از آنکه قاتلین شهدای کربلارا کشت و خانه های ایشان را در کوفه ویران کرد امر داد که اموال آن جماعت را بین ایرانیان یاور خود تقسیم کردند (۲) و بعد ها برای آن طایفه و فرزندان ایشان وظایفی مقرر نمود، با ایرانیها نشست و برخاست میکرد و عرب را برخلاف از خود میراند و این مسئله بر آن باعث شد که اشراف عرب مختار را در این باب مورد عتاب قرار دادند. او در جواب گفت من شما را محترم داشتم اما شما سرکشی کردید و چون بحکومت منصوب کردم باعث کسر عایدات شدید ولی ایرانیها ارشما مطیع تر و در انجام اوامر من صدیقتر و فرمان بردار ترند (۳). قشون ابراهیم بن الاشر سردار مختار همه از ایرانیها مرگب بود و موقعیکه سرداران عبدالملک بن مروان خلیفه با ۴۰,۰۰۰ سباهیان شامی بجنگ او آمدند یکی ارایشان که برای مذاکره با ابراهیم ملاقات او مأمور شده بود بابراهیم گفت که من از وقتی که داخل اردوی تو شدم تا این موقع که بخدمت تو رسیدم کلمه ای از سباهیان تو نعرسی نشنیدم و این مسئله موجب تأسف و اندوه من است و بمیدانم که امیر چگونه میخواهد با این جماعت بریها و امان و گردان شام فائق آید. ابراهیم گفت قسم بخدا که اگر همراه من جز مور نبود با شامیان میجنگیدم تا چه رسد باین قوم که از هر کس بهتر در جنگ با مردم شام نصیرت دارد و همه فرزندان مرزبانان و آسوارانند (۴).

(۱) اخبار الصوا ۲۹۶ و ۳۰۶ (۲) ایضاً ص. ۳۰۰ (۳) ایضاً ص ۳۰۶ (۴) ایضاً ص ۳۰۲

انگای مختار بر ایرانیها باعث نفرت عرب از او گردید و جماعتی از ایشان پیش مصعب بن زبیر گریختند و باو شکایت بردند که مختار خاندان ما را بر انداخته و ایرانیان را بر ما مسلط و اموال ما را بر آن طایفه حلال کرده و او را بجنگ با مختار تشویق نمودند^(۱) و مصعب نیز پس از غلبه بر مختار بهمین نظر قریب ۴۰۰۰ نفر از ایرانیان طرفدار او را گردن زد^(۲).

با از میان رفتن مختار شیعیان و ایرانیها بنز موقتاً از اعتبار افتادند مخصوصاً چون مختار در خونخواهی از شهدای کربلا و طرفداری از شیعیان صمیمی نبود و بتدریج کار ادعای او بالا گرفت و دعوی نزول وحی بر خود کرد و بعضی مواعید دروغ داد اتباع او نیز بکذب و طرفداری از باطل معروف شدند و کار ایشان پیشرفت نکرد. خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۵) و دوره حکومت عمال ستم پیشه او یعنی سجاج بن یوسف ثقی و قیس بن مسلم باهلی زمان شدت تعصب عربی و دوره محنت و خواری مسلمانین غیر عرب است مخصوصاً عبدالملک که از ایرانیها و تسلط یافتن ایشان تنفر و وحشت داشت از جمیع خلفای بنی امیه بیشتر در محو آثار غیر عرب و ترویج تعصب عربیت سعی میکرد. دیوانهای عراق و شام در عهد او از بهلولی و روحی عربی مبدل گردید و مسکوکات را بنز او امر داد بخط عربی نوشتند وقتی بسرکشی حلقه های درس وارد مسجد الحرام شد و چون دانست که مدرّسین این حلقه ها همه ایرانی و ار اناء احرارند اندیشه ناک شده مخانه برگشت و بزرگان قریش را طلب کرده از راه داسوزی بایشان گفت: « شما دین اسلام را تا این حدّ خوار شمردید که اناء فرس بر شما علمه یافتند. من نظیر این ایرانیها ندیده ام، از اوّل روزگار تا ظهور اسلام بادشاهی کردند و ساعتی بما محتاج نشدند امروز هم که ما در ایشان حکومت میکنیم ساعتی از آن قوم بی نیاز نیستیم»^(۳) همین خلیفه چون اطلاع یافت که بیشتر حکام و فقهای شهر ها و ولایات تابعه از موالی (مسلمانین غیر عرب) هستند متغیر شد و بر خود ناگوار دانست که موالی بر عرب سیادت یافته بر منابر بنام ایشان خطبه بخوانند و عرب در پای منبر آن خطبه ها را بشنود^(۴).

(۱) اخبار الطوال ص ۲۱۰ (۲) ایضاً ص ۲۱۵ (۳) کتاب الف باء ج ۱ ص ۲۴ (۴) حواله الجواهر ص ۲۸

مظالم بیست ساله حجاج بن یوسف در دوره حکومت بر عراقین (۷۵ - ۹۵) و خویشیها و خاندانهای قتیسه در حراسان و ماوراءالنهر سلطت عرب یعنی بی امیه را که هنوز درست در این نواحی ریشه ندوایده بود قوت داد و بسیاری از ابراینها و آثار و کتب ایشان را با باسم ملت برستی و ایران دوستی و با نسام طرفداری از مخالفین بنی امیه نابود ساخت ولی در عوض باین ملت رنده دلهماند که ایرانی با وجود قبول اسلام از تعرض متعصین در امان نیست و تا خود رهام کار را در دست نگیرد و حکومت آزادی فکر و حیثت عقل را بر عصمت بدوی سلطت کند روی حوشی نخواهد دید این بود که بلافاصله بعد از سری شدن ابامسیاه حکومت حجاج و قتیسه حراسان و ماوراءالنهر مرکز اجتماعات سری برصد بی امیه شد و شیعیان و ابراینها در جمیع نقاط بتر اکند نخم حصوت امویان مشغول گردیدند قیام رید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بدشوای فرقه ریدیه در ماه صفر سال ۱۱۸ در دیگر محالی جهت شیعیان کوفه برای شوریدن بر بی امیه فراهم کرد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر از ایشان برید گردیدند و غیر از این جماعت جمع کثیری از ابراینان مدائن و بصره و واسط و موصل و ری و حران و حراسان در بدعت او در آمدند ولی این بار هم کاری از پیش شیعیان نرفت و یوسف بن عمر حکمران کوفه مخالفین بی امیه را تار و مار کرد و رید که در جنگ با فشاری سخت میکرد شهید شد و یوسف حسد او را در آویختن بدار سوخت و خاکسپار آتزان فراب داد در ابام قیام ریدیه فرقه دیگری از شیعه یعنی نقایای کیسانه که بعد از یوسف بوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه در سال ۹۸ با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بیعت کرده و بشیعه آل عباس یا راوندیه مشهور شده بودند در ولایات محتماه حصه صا بلاد شرق اسلامی بعود فوق العاده یافته و آن بآن ابطار سرگون شدن دولت اموی را داشتند و چون گمان ایشان از نه که الحام مائه و هجرت دولت امویان بر ایند سری شود و پس از صد سال حق بمقدار برسد در سال ۱۰۱ هجری بمابعد کالی بدش محمد بن علی کد اقب امام اختیار کرده و

در قریه خُتَیة ارقراء شام ساکن بود فرستادند و با او امامت و خلافت بیعت نمودند. محمد امام بزرودی مبلغین و دعائی عراق و حراسان فرستاد تا رشتی رفتار بنی امیه و سوء سیرت و حکومت ایشان را لعنه بیهمانند و مردم را بطرف بنی عباس بخوانند. در عهد محمد امام و پسرش ابراهیم امام دعاه بنی عباس در عراق و حراسان که بیش از هر يك از ولایات دعوت ایشان را اجالت کرده بودند فعالیت مهمی بر ضد بنی امیه از خود نشان دادند و با وجود اینکه حلفاء و عمال اموی جمعی از طرفداران ابراهیم را کشتند باز قلع ماده شیعیان را ویدی موفق نیامدند و این طایفه که در خراسان پس از وفات محمد بن علی امام (در ۱۲۴) جامه های خود را سیاه کرده و باسم مَسُوْدَة معروف شدند و اکثرشان از دهقانان خراسان و مجیب رادگان ایرانی بودند بدستگیری اوسلم خراسانی و آو سلمه حصن بن سلمان حلال همدانی بالاحرم دولت اموی را در سال ۱۳۲ هجری بر انداختند و در وقعه راث عالمه عنصر ایرانی را را بر عرب ثبات و افتتاح دوره جدیدی را در تاریخ خلافت و تمدن اسلامی اعلان کردند اما فرقه شیعه علویه که بعد از ظهور کسانته و ریدنه بماسست گرویدن اکثریت شیعه نال دو مذهب چندان رباد و از حمت عدد مهم محسوب نمیشدند در عهد بنی امیه در مدینه گرد ائمه خود مجمع بودند و در ولایات دور دست متفرق و عالما در حفا مرستند و فعالیت ایشان بیشتر منحصر بود باحتجاج بالمخالین مخصوصاً با فرق دیگر شیعه مثل علاه و کسانته و ریدنه و بعد ها با واقفه و رد دلایل آنان و اثبات حقاقت مذهب خود

در موقع قیام مردم عراق و حراسان بر بنی امیه بهوا حواهی بنی عباس معبودی از شیعیان که بررک ایشان اوسلمه حلال بود برای خلافت آل علی را در طر گرفتند و این در زمان امامت حضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) امام ششم شیعیان علوی بود اوسلمه سه نفر از بررگان آل علی یعنی امام ششم و عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی و نعم الاشرف بن امام رب العالمین سه دعویامه نوشت و آنها را همراه یکی از علامان خود فرستاد و او آمد کرد

که بدو خدمت حضرت صادق رود و اگر از آن حضرت جوابی گرفت دو دعوتنامه دیگر را باطل کند و الا یش عبدالله المحض شتابد و در صورت گرفتن جواب از او مراسله عمر الاشرف را بخواند و در صورت خلاف بخدمت عمر الاشرف رود. حضرت صادق مراسله ابوسامه را نخوانده سوخت و بدعوت او جوابی نداد. رسول ابوسامه پیش عبدالله رفت و نامه او را رساند. عبدالله دعوت ابوسامه را پذیرفت و بخدمت حضرت صادق شتافت و گفت که ابوسامه او را بخلاف دعوت کرده و نامه ای بردست یکی از شیعیان خراسانی ما ارسال داشته. حضرت صادق عبدالله را با احتیاط توصیه فرمود و گفت: «مردم خراسان که تو نه ایشان را دیده و شناخته ای و نه ایشان تو را چگونه پیرو تو محسوب میشوند؟ آیا ابومسلم را تو بخراسان فرستادی؟ خدا میداند که من برخود آگاه کردن هر مسلمی را واجب شمرده ام و از تو نیز نصیحت را دریغ نمیدارم. نفس خود را دستخوش اباطیل مکن و بدان که این دولت برهمنها که برای آن قیام کرده اند قرار خواهد گرفت». عبدالله دلگرازان خدمت حضرت صادق رفت و عمر الاشرف نیز بدعوت ابوسامه جوابی نداد و نقشه ابوسامه ب نتیجه ای نرسید بلکه افشای آن موجب تغییر منصور خلیفه براو و بکشتن آن مرد که اول وزیر بنی عباس شمرده میشود منتهی گردید (۱) بهمین وجه ابومسلم نیز در این خصوص بحضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که نه تو از یاران منی و نه زمان زمان من، ابومسلم مأیوس شده با ابوالعباس سقاخ بیعت نمود (۲). در ایام ضعف بنی امیه و دعوت شیعیان آل عباس اگرچه تا حدی از ظلم و جور این خلفا کاسته شده و دسته ای از شیعیان قوت گرفته بودند ولی چون بنی عباس علویان را مدعیان مستقیم خود میدیدند و از زیاد شدن شوکت و عدد ایشان وحشت داشتند ائمه علوی همه وقت اصحاب و پیروان خود را بمیان روی و تقیه و کتمان اسرار مذهبی اهل بیت توصیه میفرمودند.

از حضرت صادق مروی است که: «زحمت کسیکه نافروختن جنگ برضد ما

میردازد زیاد تر از زحمت شخصی که اسرار ما را قاش کنند نیست . کسیکه سر ما را
 پیش تا اهل افشا نماید از دنیا خارج نخواهد شد مگر آنکه از دم تیغ بگذرد و
 بنا در بند میرد» (۱) و یکی از اصحاب حضرت باقر که جابر بن یزید الجعفی نام داشت و
 مدّعی بود که ۵۰۰۰۰ حدیث در حفظ دارد روزی بحضرت گفت : « امام مرا در
 نقل اسرار اهل بیت مورد مرحمتی عظیم قرار داده و دستور فرموده است که
 احدی را بر آنها آگاه نسازم . کتمان این اسرار چنان خاطر مرا بجوش و سینه‌ام
 را درخروش افکنده که عنقریب دستخوش جنون خواهم شد » . حضرت باقر فرمود :
 « هروقت این حال بر تو عارض میشود رو بصحرا آور و گودالی بکن و سر در آن کن
 بعد بگو که محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمد باقر) چنین و چنان روایت کرد » (۲) .
 اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندانهای اصیل دهقانان و شهرگانان و
 مرزبانان و آسواران عهد ساسانی بودند و نیاکان ایشان در دوره ساسانیان عموم مشاغل
 کشوری و لشکری را در دست داشتند در زمان بنی عباس با وجود قبول مذهب
 اسلام و زبان عرب باز میکوشیدند که موافق آداب قدیم ایرانی و خواهش تمایلاتی
 ذاتی خود رئیسی جهت خویش بیابند و ایشان که عموم مقامات اداری خلفا از
 اداره دواوین کوچک تا وزارت را باختیار خود گرفته و در تحت سرپرستی دودمانهای
 اصلی مثل برامکه و آل نوبخت و آل سهل و غیره در بغداد و بلاد عمده دیگر
 زمامدار امور اداری و کشوری بودند چون اصول دینی مذهب شیعیان علوی را
 با یادگارهایی که از عهد ساسانی در خاطر داشتند موافق یافتند بمیل قلبی بآن گرویدند
 و پیرو و مدافع مذهب امامیه گردیدند چه مذهب فرقه امامیه مخالف غصب حق و
 مبنی بر اثبات اولویت و افضلیت کسانی است که از جانب خدا و رسول بامامت و خلافت
 منصوبند و در این مذهب جامعه شیعی در حکم خاندان بزرگی است که امام معصوم
 رأس و رئیس آن شناخته میشود و اوامر و نواهی او بخواص صحابه و از ایشان
 بشیعه بترتیب مقام از طبقه ای طبقه دیگر میرسد ایرانی‌ها با ایمان باین اصل نحوایی

میتوانستند وضع طبقه بندی خاندانهای عهد ساسانی را که آنان خو گرفته بودند و آن سلسله را که شاهنشاه یعنی نماینده و سایه خدا حلقهٔ اوّل آن محسوب میشد محفوظ دارند.

عقیدهٔ امامیه در باب امامت اگر چه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی و امام حسن هیچوقت صورت خارجی نیافت و هیچیک از ائمهٔ بخلاف نرسیدند و همه با درجهٔ شهادت یافتند و یا در حبس و قید ظالمانهٔ خلفای عهد دار دنیا را و داع کردند باز بمناسبت استحکام مبانی اخلاقی و اتکاء آن بر مظلومیّت خاندان رسول و تذکر سرگذشتهای جانگذار هر يك که بظلم شهید شده یا مورد شکنجه و عذاب غاصبین قرار گرفته بودند محکم و جهت مردم منصف غیر قابل انکار بود و مسلمین عموماً نام این شهدای مظلوم را با احترام میبردند و قبور ایشان را زیارت میکردند.

از خلفای عباسی بعضی مثل متوکل و معتضد فرقهٔ امامیه را فرقهٔ سیاسی میشمرند و عقیدهٔ ایشان را در باب امامت توطئه‌ای بر ضدّ خاندان خود میدانستند و سعی میکردند که بهر وسیله باشد آن فرقه را از میان بر دارند ولی بعضی دیگر از خلفای تربیت یافتهٔ این سلسله مانند مأمون و ناصر عقیدهٔ امامیه را عالی‌ترین عقاید دینی دانسته باطناً از بابت حکمفرما نشدن آن بر عالم در زحمت فکری بودند و بعضی هم مثل مقتدر خلیفه که خلافت عباسی را غاصبانه میدانست قلباً بعقیدهٔ امامیه اعتقاد داشتند.

از رؤسای فرقهٔ امامیه کسانی که در دستگاه خلفای عباسی راه مییافتند خاندانهای اشرافی ایرانیان باستان را با دادن مقامات متمایز در کارها داخل میکردند و امامیه در دربار بغداد علّمدار فرقهٔ مخالف اوضاع زمان محسوب میشدند که با قدرتی اخلاقی و معنوی با اصطلاح خود «سلطان» یعنی خلیفهٔ زمان را دائماً مورد ملامت قرار میدادند و بوسیلهٔ تهدیدی که از حدّ تحذیر کلامی نیز تجاوز نمیکرد او را بواگذاری مقامات و درجات بخود و میداشتند و هیچوقت نیز راضی و ممنون نبودند (۱).

(۱) L. Massignon, *Passion d'al-Hallâdj* p. 141-142.



فرقه امامیه در ابتدا یعنی قبل از ظهور علم کلام مثل سایر فرق اسلامی آن زمان در اصول و فروع بکلام الله و سنت نبوی استناد میکردند و در این مورد فرق ایشان با سایر فرق اسلامی در این بود که امامیه در تفسیر و تأویل آیات قرآنی و سنن نبوی همیشه با ائمه معصومین مراجعه میکردند و بیانات ائمه که همانها نیز برای امامیه حکم احکام دینی و دستور متبع داشت مشکلات آیات و سنن را حل مینمود.

انشعاب شیعه بفرق چند و اصرار اهل سنت و خوارج در مخالفت با امامیه ائمه علوی و پیروان ایشان را با احتیاج با آن جماعت و داشت دستور علمای امامیه در ابتدا در این راه بمناسبت مقصور بودن مباحثات بعبادات و فروع همان استدلال بآیات قرآن و سنن منقول از حضرت رسول و پیروی از احتجاجاتی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی مخصوصاً در مقابل مدعیان خود مثل خلفای اولیه و معاویه و خوارج و یهود و نصاری بکار برده بود و در این احتجاجات و خطب دیگر حضرت امیرالمؤمنین علی ریشه استدلال با ادله عقلیه و براهین یقینیه موجود است و با اینکه قصد حضرت در این راه تکلم بوضع متکلمین نبوده بعد ها معتزله و شیعه تاحدی از بیانات آن حضرت سر مشق گرفته و در اثبات اصول و اعتقادات دینی و رد اقوال خصم بآنها استناد جسته اند.

در زمان امامت حضرت صادق از يك طرف معتزله قوت گرفتند و علم کلام را بشکلی که در فصل پیش ذکر کردیم مدوّن کردند و از طرف دیگر زنادقه (مانویه) و اصحاب مرقیون و ابن دیسان و فرق خارجی دیگر مقالات خود را منتشر نمودند و فرقه امامیه علویه که بر اثر ظهور کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه و فرق دیگر شیعه در اقلیت و زحمت افتاده بودند مجبور شدند با این ملل جدید مخصوصاً معتزله که بدستوانی قوی مثل ادله عقلیه کلامی اتکاء داشتند و باطرز استدلال و اصطلاحاتی تازه قدم در میدان مجادله گذاشته بودند بمنظره بیردازند و عقاید مذهبی خود را از حملات و تعرض ایشان محفوظ دارند بعلاوه در همین ایام ابوحنیفه نعمان بن ثابت

(۸۰-۱۵۰) از مرجئه عراق و ارموالی رادگان ایرانی مذهب حنفی را ظاهر کرد و برخلاف اصحاب حدیث که جمیع تو جهشان معطوف تحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر نصوص بود مذهب خود را بر اساس قیاس حلی و حنفی^(۱) و استدساط معانی از احکام گذاشت و پیروان او که ناصحاب رأی و قیاس معروفند گاهی قیاس جلی را حتی بر «حر واحد» بیر مته میداشتند و ابوحنفنه عالما میگفت اس رأی من است و این مهتر بر رأیی است که من بر آن دست یافته ام اگر کسی بر رأیی دیگر قادر آید من بر رأی خویش منمانم و او بر رأی خود و همین اظهار بر آن باعث آمد که اصحاب ابوحنفنه بر اجتهاد امام خود اجتهادات دیگری بیرایند و در پاره ای احکام اجتهادی ناو اختلاف حاصل کنند^(۲)

دوره امامت حضرت باقر (ار ۹۵ تا ۱۱۴) ر حضرت صادق (ار ۱۱۴ تا ۱۴۸) امام پنجم و ششم فرقه امامته مقارن بوده است نادره شروع مهت های دینی و احتجاجات و مناظرات مدهبی و فرقه امامته در این عصر باچار بودند از طریقی بافرق محتنامه شیعه مثل کیسانته و ر دته و علاه و اسماعیلیته مناظره و دعاوی انشان را رد کنند و از طریقی دیگر ناصحاب حدیث و سنت و طرفداران ابوحنفنه و ر نادقه و دهریون و ار همه سخت تر نامعمرله محاصمه و محادله نماسند و اس کار در اسناد بعات مدون بودن حدیث مطابق ررات ورقه امامته و قات عدد عامای این مذهب

(۱) فاس معنی سنجش است و در اصطلاح اصول عدوت از آشکار ساحن شده حکم و علت یکی از سو که است در گه دیگر ذکر آشکار کردن بجای اثبات برای آن است که فاس هنج حکمی را امام مرسند لکه آ ا طاهر میماند و د که شده حکم و سنت برای احد از این اما اوصاف کی از دوگمه است کتمه رگر فاس هم ممکن است من و ششی مومود صورت گمرد و ده من و مومومده آن دو فاس است ح و حنفی فاس حل ان است و م آن را آسی در س و بند در من عکس آن و اس رخ سوه ح ان جدن شده میشود (رعب ح و س ا) ه احد م ۱۴۰ م معصوم است که و د ل ح ا و ساه هوی و رأی و امسا س ا ه ل س ل س و ک امسا س در ان حدیث عد ار راد رأی از فضل رگر امر حص سب بد ار ا د ا ر عالم و آن ای رساین اهمیت مطاب اسر (مجمع البحرین ص ۳۴۶ ۲۴۶ ۲) ش رسایی ص ۱۶۰-۱۶۱

چندان آسان می نمود و ایشان چاره‌ای نداشتند جز آنکه نائمه خویش مراجعه کنند و چون بموجب عقیده امامیه امام داناترین و پدیدارترین مردم عهد خود و بر جمیع مصالح ناس آگاه است متکلمین مذهب امامی در جمیع موارد ائمه هدی را مرجع خود قرار میدادند و از ایشان احد دستور میکردند و دعاوی خصم را هدایت میشوایان خویش بقص می نمودند و احضاری را که از ایشان می شنیدید کرد می‌آوردند مخصوصاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق بنش از جمیع ائمه حدیث و اخبار در اس موارد مروی است و احضار شیعه امامیه عالماً با امام پنجم و ششم مخصوص محضرت صادق منتهی میشود و اصول آراء عمائیه امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است بنا گفته شیخ محمد علمای امامیه از زمان حضرت امیر المؤمنین علی تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را اصول میخوانند

اصل در اصطلاح علمای حدیث، محدّد کلام ائمه معصومین است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف بار بیاناتی هست (۱) و مؤلفین کتب رجال در ابتدا اصحاب اصول را از مصنفین جدا میکردند و اول کسی که این کار را محدّد استیفا انجام داده بود آقا الحسن آقا حسین عیدالله عسکری از مؤلفین بینه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در ذکر، صفات دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود ولی این دو کتاب او بروی از میان رفته و شیخ طوسی کتاب فهرست خود را بعد از او در جمع بن مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است (۲)

اما چون این احبار و احادیث با مدتی مدّون ننوده و فقط در مائمه دوم هجری تدوین شده است (۳) بعدها مخصوصاً بعد از وفات حضرت صدق و در عهد امام هفتم بسبب ظهور فرق جدیدی از بنیاه قبل اسماء الهیه و طایفه و واقعه هرقه ای این احبار و احادیث را مطابق عرصی خاص تاویل کردند و بسیاری بر احبار و محدث در ربع اربعین خود حرام اصرار می نمودند و کار حتی در حیات حضرت صادق شروع شده بود و حضرت جعفر صادق در حیات خود

بر اینکه بر ما دروغ ببندند. من حدیثی برایشان نقل میکنم، هنوز از پدش من خارج نشده آنرا برخلاف حقیقت تأویل میکنند و علت این امر آنست که ایشان در سماع حدیث و اظهار دوستی بما طالب احکام خدا نیستند بلکه دنیا را خواستارند» (۱).

از جمله کسانی که بجعل اخبار و داخل کردن آنها در احادیث مرویه از ائمه مشهور شده اند اسامی این اشخاص زیاد برده میشود: ابوعلی عبدالله بن بُکَیر شیبانی (از فطحیه)، سَاعَة بن مهران (از واقفه)، ابوالحسن علی بن حمزه بطائنی (از واقفه)، آبو عمر عثمان بن عیسی (از واقفه)، بُزْجَیَال (از واقفه)، و مُقْبَرَة بن سعید (از غلاة)، آبو الخطّاب محمد (از اسماعیلیه)، طاطریه یعنی اصحاب علی بن حسن طاطری و بُنُو سَاعَة (همه از واقفه) و غیره (۲). بطور عموم بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول امامیه در اوایل امر عقاید و مذاهبی داشته اند که علمای بعد آنها را فاسد شمرده و بجرح و تعدیل و بیان حق و ناحق آنها پرداخته اند (۳).

فرق مختلفه شیعه حتی کسانی که جعل اخبار میکردند برای آنکه غرض خود را بکرسی نشانند تمام روایات خویش را با ائمه منتهی میساختند و این مسئله اسباب زحمت کلبی جهت مردم و منتهی بلعن رواه اخبار صعیف جعلی اترطراف ائمه میشد و میدان در ایراد طعن بدست مخالفین شیعه می افتاد و بعدها معتزله و اهل سنت این پش آمد را برای تخطئه شیعه و حمله دایشان ست آویر فرار دادند (۴).

بعد از ظهور عام الام بتدریج علمای فرقه امامیه نیز برای رد ادله خصم و دفاع عقاید خویش خود را با گریز دیدند که با اصطلاحات و طرر استدلال متکلمین متمسک شوند و با اینکه در ابتدا اکثریت شیعه از کلام نفرت داشتند (۵) و احادیسی نیز در نهی استدلال و نظر در مسائل مذهبی روات میکردند متدرجاً نفرا گرفتن اصول این عام توجه نمودند و جماعتی از اصحاب حضرت صادق شریکه خواهیم گفت طبقه اول متکلمین فرقه امامیه محسوب میشوند و حضرت ایشان را در مناظره

(۱) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۵ (۲) ایضاح ۱ ص ۱۹۶-۱۹۸ (۳) فهرست طوسی ص ۳

(۴) الانصار ص ۱۳۴ و لیس المس ص ۱۰۵ (۵) الانصار ص ۴

با خصم و ابطال دعاوی مخالفین و اثبات حقایق مذهب شیعه تشویق میفرمود . نا این حال در این فرقه هم مثل فرق دیگر بین اخباریون و متکلمین اختلاف شدید موجود بود و هر طایفه طایفه دیگر را ردّ و تکفیر میکردند^(۱) ولی احتیاج بدفاع از عقاید دینی با ادله کلامی و مبارزه با معتزله روز بروز بر اهمیت متکلمین افزود و ایشان برای نمودن درستی این راه با احتجاجات ائمه و بیانات حضرت امیر المؤمنین علی استشهدا جستند مخصوصاً متکلمین این دوره چنانکه گفتیم اعمّ از معتزله و امامیه در ضمن مطالعه و تشریح خطابه‌ها و بیانات حکیمان حضرت امیر المؤمنین علی بسیاری از مطالبی که بوسیله ادله عقلیه استنباط کرده و آنها را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند بر خوردند و همانها را مؤید خویش در اشتغال بکلام داسته حضرت را در این مورد استاد و رئیس خود شمردند^(۲) و در میان متکلمین امامیه شیخ مفید در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب الکامل فی علوم الدین و کتاب الاذکان فی دعائم الدین ترجمه حال متکلمین فرقه امامیه و تألیفات ایشان و شرح ستایش ائمه را از آن جماعت بتفصیل ذکر نموده و نقل کرده بوده است که ففهای امامیه و رؤسای دینی ایشان مناظره را بکار میبرده و بصحت آن ایمان داشته اند^(۳) بعلاوا احتجاجات ائمه مخصوصاً حضرت صادق و حضرت رضا با ردّ ادقّه و دیبانه و اصحاب ابو حنیفه و زیدیه و ملل عیسوی و یهود و زردشتی برای متکلمین امامیه سر مشق بوده و ایشان هم بدستور و تشویق پیدشوابان خود این طریقه را پیش میگرفته اند .

اما طبقه اول متکلمین شیعه در ابتدا بمناسبت عدم تدوین این علم موافق عقاید فرقه مرבור و معائن بودن حدّ و رسم قطعی اصطلاحات و مباحثات کلامی با یکدیگر در این موارد توافق کامل نداشتند و چون زادقه و بعضی دیگر از نومسلمانان مغرض نیز ناره روی کار آمده و بواسطه کینه با معتزله که بسختی و با ادله محکم عقاید ایشان را نقض میکردند امامیه متمایل شده و مقالات خود را با مقالات

(۱) شهرستانی ص ۱۳۱

(۲) احتجاج طبرسی ص ۱۰۲ و ان ای الحد ح ۲ ص ۱۲۰ و ۱۲۸

(۳) بحارالانوار ج ۴ ص ۳۷۵

گرفتند و حضرت امام محمد باقر با برادر در این خصوص مناظره و او را در اقتباس عام ا کسیکه حدّ او را در قتال با شکمزدگان بیعت بخطا منسوب میدارد و بر خلاف مذهب اهل بیت تقدیر معتقد است و حروح سیف را از شرایط امام میداند ملامت نمود (۱) عمده مباطرات معتزله و شیعه امامیه و محاصمات ایشان در باب مسائل دیل بود در باب شرایط امام و کیفیت نصب آن و اجماع و نصّ، عیبت، رحمت، بداء، تقاه، نشئه و رؤیت و معالات علاوه مثل حاول و تماسیح که امامیه بطور کلی آنها را ردّ و معتزله بهماست تکلم بعضی از متکلمین اولیه شیعه تا آنها عموم امامیه را نداشته این عقاید متهم میکردند، حکم در این صحابه، احادیث منسوب یا مروی از حضرت رسول و مقدار قرآن (۲) و عقیده تقدیر که امامیه به حکم محتره را در این خصوص قبول داشتند و با حکم معتزله بلکه حضرت صادق فرموده بود لَا حَرَّ وَلَا قُورَ بَصَ وَلَٰكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ (۳) و دانه ای مسائل دنگ

✽✽✽

در میان متکلمین امامیه و اول کسی که تنالیف کتابی در باب امامت برداشته در این باب با محالین این فوفه مناظره کرده است عیسی بن روضه از موالی و مصاحبین منصور حافه غسانی (۱۳۶-۱۵۸) است (۴) و اول متکلمی که در حسب اصول عقاید ممد و ادائه کلامی امحالین مناظره و تکلم برداشته ابوالحسن علی بن اسمعیل بن مسلم تار ر متکلمین دمه اول قن سوم هجری است و مباطرات او با ابوالهدیل علاف و ابو سحیح طاه و صرا و عمرو صبی معروف است

در رگره این دعوهای بن امامیه ر طرفی و معتزله و اهل سنت از طرفی در دعوی نصّ حاشی است در باب امامت معتزله و اهل سنت میگویند که امامیه قبل از دعوی روف و بن از اربعه هشتم و الحکم ناین که در بخورده بودند و بن سه مر ولّ نسبی سمید دمه فوق ا طرح کرده اند (۵) ولی متکلمین امامیه

(۱) در سن ۱۱-۱۱۲ و ۱۲ (۲) الا بما ص ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۲۶-۱۲۷

(۳) صور ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۲۵ و ۱۲۶ ص ۳۶۲ (۴) رذل حاشی ص ۳

(۵) سالی ص ۹۸ بن از رعی ناصر و امار و شرح ص ۱۳ و

این عقیده را رد میکنند و میگویند که قول بنص "جلی" از قدیمترین عقاید شیعه است و چون مخالفین قبل از زمان ابن الرّاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته اند و اوّل بار در مؤلّفات سه نفر فوق بشرح و بسط این مطلب برخورد کرده چندین پنداشته اند که ابن الرّاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم واضعین آن بوده (۱)

چون نزاع عمده بین متکلمین امامی و اهل کلام سایر فرق بر سر امامت بوده از عهد حضرت صادق بعد عموم متکلمین فرقه قطعیه امامیه هر يك در این باب کتاب یا کتب متعدّد نوشته و با ادله سمعیه و عقلیه عقاید خود را تقریر و تشریح کرده اند و در جزء مؤلّفات طبقه اوّل از متکلمین امامیه مثل ابوالحسن علی بن اسمعیل ثمار و هشام بن الحکم و ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطّاق و ابوجعفر محمد بن خلیل سگاک و ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی کتبی در چند باب امامت مذکور شده و سگاک کتابی بر رد عقاید کسانی که وجوب امامت را بنص منکر بوده اند تألیف کرده بوده است (۲).

انتشار مؤلّفات این جماعت در باب امامت و سعی شیعه امامیه در تقریر و رساندن اهمّیت این موضوع و تدریج بحث امامت را در ردیف مهمربن صاحب موضوع علم کلام آورد مخصوصاً در طبقه دوّم متکلمین امامیه یا منسبین باشان مؤلفین بزرگی مثل ابو عیسی محمد بن هارون و راق و احمد بن محی بن الرّاوندی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری و ابو محمد حسن بن موسی بوخی و ابوسهل اسماعیل بن علی بوختی پیدا شدند که عقاید متکلمین سابق را مشروح و منتشر کردند و با ادله بقیینه ردّ آراء معتزله و فرق دیگر در این خصوص پرداخته و انتهای این جماعت در باب امامت مطابق اصول مذهب امامیه از معتزله و مؤلّفات شیعه است و در نتیجه انتشار آنها بوده است که بحث امامت در علم کلام شیعه وارد شده و اوّل کسی که بحث امامت را جزء اصول سمرده و در آن باب احتجاج کرده ابوسهل

اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱) است (۱) بعدها متکلمین دیگر باو تأسی و مبحث امامت را در ذیل بیوت داخل مباحث کلامیه کرده اند.

بعد از طبقه ورّاق و ابن الرّاوندی و بنی نوبخت و شاگردان مستقیم ایشان علم کلام شیعه بسط و تفصیل پیدا کرد و متکلمین جدید کتب متعدّد با ترتیب و اسلوبهای مختلف تألیف نمودند و با اینکه اصول عقاید همه یکی و جمعاً پیرو اصول تدوین شده توسط متکلمین قدیم بودند با در بسیاری از موارد جزئی باهم اختلاف و هر کدام مذاقی خاص پیدا کردند و همین مختلف شدن آراء متکلمین در باب مسائل کلامی حربه ای شد برای اخبار یون امامی که باستناد هماسها بر ایشان تازند و بگویند که طریقه کلام در معرفت احکام دینی طریقه ای مطمئن و خالی از شبهه نیست و فطن الدّین ابوالحسن سعید بن هبه الله راوندی (متوفی سال ۵۷۳) سارح نهج البلاغه برای اثبات این رأی رساله ای در ذکر موارد خلاف بین شیخ مفید و سند هر ترضی تألیف کرده و بود و پنج مورد آنرا یاد آور شده و در آن رساله گفته بوده است که اگر میخواستیم در این باب استیفا کنیم این کتاب بدرار میکشید. (۲)

دس ارد ذکر این مقدّمات اینک مسر دازیم بدر محملی از احوال متکلمین اولیّه و رقه امامیه یا منتسمین باها که قبل از آل نوبخت در این راه قدم میرده و متکلمین نوبختی واسطه بین ایشان و متکلمین برک قرون چهارم و پنجم محسوب میشوند:

۱ - ابو جعفر مؤمن الطاق

(اواسط قرن دوم)

۱ ابو جعفر محمد بن عثمان را موالی کوفه است که چون در طایق معاصر در کوفه دگان صرافی داشته او را مؤمن الطاق و محامس بمناسبت احوال بودن او را سلطان الطاق لقب رده لد و او از معاصرین امام اعظم انه حنیفه (۸۰ - ۱۵۰) و از اصحاب حصر امام جعفر صادق (۱۳ - ۱۲۸) است و از قدمای شیوخ شیعه و از متکلمین اولیّه این فرقه محسوب میشود و با از حنیه و رؤسای معتزله و خوارج (۱) تحه الترس ۱۲۲ (۲) بحالوار ح ۱ س ۱۵۵ - ۱۵۶ و ده صات الحات س ۲۰۱

مناظرات بسیار داشته . ابو جعفر از جمله قدمای متکلمین شیعه است که به عقیده تشبیه متهم بوده مخصوصاً معتزله در این خصوص بر او تاخته اند (۱) و چون او از قدیمترین کسانی است از امامیه که در باب ذات و صفات باری تعالی بتکلم پرداخته و هنوز علم کلام مطابق مذهب این فرقه مدون نشده بوده متکلمین دیگر امامیه پاره ای از عقاید او را نپذیرفته اند و از آنجمله ابو محمد هشام بن الحکم کتابی بر رد بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۲) وفات ابو جعفر بعد از وفات حضرت صادق اتفاق افتاده . ابو جعفر در تأیید مذهب شیعه و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی برأی این فرقه ورد آراء خوارج و معتزله در این خصوص و حکم در باب جنک جمل و طلحه و زبیر و عایشه کتایبها نوشته بوده . اصحاب او را ثعلبیه و مخالفین سبطیه میخوانده اند . برای احوال و عقاید او رجوع شود بر رجال کتبی ص ۱۲۲ - ۱۲۶ و رجال نجاشی ص ۲۲۸ و فهرست طوسی ص ۳۲۲ و فِرَق السَّیعه ص ۶۶ و الفهرست ص ۱۷۶ چاپ آلمان و ص ۸ از ضربه چاپ مصر و شهرستانی ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۷ و ۴۲ و ۵۱ و الانتصار ص ۶ و ۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۴- هشام بن سالم جوالیقی

(نیده دوم قرن دوم)

أَبُو الْحَكَمِ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ جَوَالِیْقِیُّ از موالی کوفه و اصلاً از اسرای جوز جابان بوده و در جزء اصحاب امام جعفر صادق (۸۳ - ۱۴۸) و امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) معدود است و او نیز از کسانی است که در ابتدا در توحید بتشبیه و صورت قائل بوده و در باب استطاعت و معصیت آرائی داشته که مورد قبول سایر متکلمین شیعه واقع نشده و هشام بن الحکم کتابی بر رد بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۳) .

برای احوال و عقاید او رجوع کنید بر رجال کتبی ص ۱۸۱ - ۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵ و فهرست طوسی ص ۳۵۶ و فرق السَّیعه ص ۶۶ و اصول کافی ص ۳۷ و مقالات اشعری ص ۳۴ و شهرستانی ص ۱۴۱ - ۱۴۲ الانتصار ص ۶ و ۵۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۱ - ۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳ - ۱۴۵ و غیره .

۳ - هشام بن الحکم

(وفاتش در ۱۹۹)

آبُو مُحَمَّدِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ از موالی کوفه است که در واسط نشو و نما یافته و بعدها از آنجا بعنوان تجارت ببغداد رفته است و او در ابتدا از می جئه و از یروان جهم بن صفوان رئیس مرجئه خراسان (مقتول در ۱۲۸) بوده ولی بعد از این فرقه روگردان شده و بدلائل نظری موافق عقیده شیعه بامامت قائل و از اجله اصحاب حضرت صادق گردیده است.

هشام بن الحکم از بزرگترین متکلمین امامیه است و اوّل کسی است که با ادله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و هیچ سهل بر اثبات این موضوع یافته است و با بزرگان متکلمین مخالف در عصر خود مناظره و احتجاج کرده مخصوصاً چون از شیعه قطعیّه یعنی از کسانی بوده که بر خلاف واقفه بر حلت حضرت امام موسی کاظم قطع نموده و بعد از او امام علی بن موسی الرضا را امام میدانسته اند با واقفه و خوارج و معتزله دائماً در مناظره بسر میبرد و مردی حاضر جواب و در علم کلام حاذق بوده

مسعودی نقل میکند که هشام بن الحکم با عبد الله بن یزید کوفی از خوارج اباضیه در دگانی خرازی شرکت داشتند و شاگردان و اصحاب ایشان غالباً برای اخذ معلومات پیش استادان خود می آمدند و با اینکه هر دو در يك دگان سر میگرداند و در مذهب مخالف یکدیگر بودند هیچوقت از طریق عقل و راه شرع و احکام نظر و سیر خارج نمیشدند و از ایشان نسبت بهم امر سوئی سر نمیزد و کار موافقت ایشان تا آنجا کشید که وقتی عبد الله بن یزید دختر هشام بن الحکم یعنی فاطمه را بزوجهیت خواست هشام بن الحکم گفت او مؤمنه است. عبدالله دیگر از این موضوع با او چیزی نگفت تا مرگ بین آن دو جدائی افکند (۱).

هشام بن الحکم از مصنفین شیعه است و در موضوعات دینی و تاریخی و ادبی مؤلفات بسیار داشته و او در جزء ملازمین یحیی بن خالد برمکی معدود بوده و در

مجالس مناظره که این وریر در بغداد تشکیل میداده هشام همیشہ حضور داشته است
 هشام بن الحکم میر از کسانی است که در ابتداء بجز و قول بتحسّم و تشبیه قائل بوده
 و بعد ها در نتیجه صحبت حضرت صادق و حضرت امام موسی کاظم در عقاید خود
 تغییراتی داده و معتزله از جهت عقیده داشتن او بتحسّم و تشبیه و حدوث علم و بداء
 بر او ناخفته اند از آن جمله جاحظ و حنّاط و کعبی و ابن ابی الحدید و کسی که بیش از
 همه این اقوال را از او نقل میکرده جاحظ بوده است (۱) حتّی بعضی از مصفّین اولئّه
 شیعه مثل ابو محمد حسن بن موسی بویختی بر در کتاب الآراء و الدیانات این آراء
 را بهشام نسبت داده اند (۲) ولی مؤلّف امانی قرون بعد مخصوصاً سید مرتضی
 در کلمات شافعی و مؤلف تصرّح العوام این بستنها را بهشام تهمت دانسته و شدیداً آنها را
 ردّ کرده است (۳) طرفداران عقاید هشام بن سالم و هشام بن الحکم را در قول
 بصورت و تشبیه و تجسّم از اب ملل و محل هشامّه منعجو اندید

۱ ای شرح حال و عقاید و القاب هشام بن الحکم رجوع شود، حال کسی ص ۱۶۵-۱۸۱
 و رجال محاشی ص ۳۰۵-۳۰۶ و فهرست طوسی ۳۵۵-۳۵۶ و الفهرست ص ۱۷۵-۱۷۶ از باب
 آلان و ص ۷ از صمّیه باب مصر و مرقّ السبعه ص ۶۶ و مقالات اسمعیلی ص ۴۱-۵۵ و شهابی
 ۱۴۱-۱۴۲ و اصول کافی ص ۴۷ و کمال الدّین ص ۲۰۶ ۲۹ ۲۰ الفرق بین امام و ص ۴۸-۵۱
 و بصرة العوام ص ۴۱۹-۴۰ و الا بصار ص ۶ و ۴۱ و ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۲۵ ۱۲۶
 و ۱۵۷ ۱۵۸ و ان حرم ح ۴ ص ۹۳ و ۱۵۷ و ای الحدید ح ۱ ص ۲۹۴-۱۹۵ و مروج الذهب
 ح ۲ ص ۱۳۷ باب مصر و بخار الا و ارح ح ۲ ص ۱۴۳ ۱۴۵ و عنه

۴ - ابو الحسن ثمالی بن میثم نمار (سده دوم و ن دوم)

ابو الحسن علی بن اسمعیل بن سعب بن مّار از موالی رادگان کوفه است و حدّاه ابو سالم
 میثم از اربابهای کوفه و از اهل اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بوده و او را

(۱) الا بصار ص ۴۹ و ۶۰ ر ۱۴۱ و ۱۴۲ و مقالات اشعری ص ۳۱ ۳۴

(۲) تلّسان الحدید ح ۱ ص ۲۹۵ از آلان

(۳) شافعی سید مرتضی ص ۱۲

عبداللہ بن زناد ده رور قبل از آنکہ حضرت امام حسین عراق وارد شود در کوفہ
نقتل رساد .

ابوالحسن میثمی جزء طبقہٴ اوّل متکلمین شیعهٴ امامیه و از معاصرین دوهشام
و رؤسای بررک معتزله مثل ابوالهدیل علاّف (وفاتش در ۲۲۷ یا ۲۳۵) و ابواسحق
ابراہیم نظام (وفاتش مابین ۲۲۱ و ۲۳۱) و علی اسواری است و او نا معتزلهٴ
عصر خود مناظرات بسیار کرده و اوّل کسی است کہ مطابق عقاید امامتہ تنکّم بمعنی
نا ادّلهٴ عقلی و براهین نظری بالمحالین داحتاج پرداختہ (۱) و تألیفاتی داشته است
کہ مشہور ترین آنها یکی کتابی است در امامت باسم کامل دیگری محاسن هشام الحکم
کہ او گرد آورده بوده

برای احوال و اسامی تألیفات و رجوع کنید الفهرست ص ۱۷۵ و رجال نجاشی ص ۱۷۶
و فهرست طوسی ۲۱۲ و کتاب الانصار ص ۶ و ۹۹ و ۱۴۲ و ۱۷۷ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۴۵
و کتاب مصول سید مرتضی (خطّی) و ان ای الحديد ح ۱ ص ۲۹۴ و ۲۹۵ .

۵ - ابو مالک حضرمی

(اواسط قرن دوم)

آبو مالک صتاک حضرمی از اعراب کوفہ و از اصحاب حضرت صادق نا امام
موسی کاظم و از متکلمین فقه صاحب کتابی است در توحید و روایت علی بن حسن طاطری
فقه واقفی معروف

برای احوال و عقاید او رجوع شود رجال نجاشی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۴۲ و
۴۳ و ان حرم ح ۴ ص ۹۳ و عبره .

۶ - ابو جعفر سکاک

(یمہٴ اوّل قرن سوم)

آو جعفر محمد بن حلال مشہور سکاک شاگرد ابو محمد هشام الحکم (وفاتش در
حدود ۱۹۹) و از معاصرین چند نفر از مشاہر معتزله مثل ابو عثمان عمرو بن
بحر حاحط (۱۶۰ - ۲۵۵) و ابو جعفر محمد بن عبد اللہ اسکافی (رویش
در ۲۵۰) و ابوالفضل جعفر بن حرب (وفاتش در ۲۳۶) است و در دو

(۱) الفهرست ص ۱۷۵ و فهرست صوسی ۲۱۲

هر احیر مناظرانی بیر داشته (۱) و او ار رجال مشهور شیعه و ار مصنفین کتب ایشان است (۲).

لقب او در غالب کتب قدیم بتعریف شکل و سکاں صبط شده ولی بلاشبہ این کلمه سگاں است بمعنی کسی که کار او ساختن سگه یعنی گاو آهن باشد (۳) و مصحف آن سگاں است (۴)

ابو جعفر سگاں ار شاگردان هشام بن الحکم است و علم کلام را ار او فرا گرفته و آنکه در بعضی مسائل با او اختلاف حاصل کرده دار در اصل امامت پیرو عقیده هشام بوده است ار حمله تألیفات او کتاب المعرفه ، کتابی در باب استطاعت ، کتابی در امامت ، و کتابی بنام کتاب التوحید که در آن سگاں داشته قائل شده و همین جهت بعضی بر کتاب او رد نوشته اند و کتابی در رد کسانی که منکر و حوب امامت بنص شده اند

رای شرح حال او رجوع شود رجال بناسی سن ۲۳۱ و المهرست ص ۱۷۶ و مهرست طوسی ۲۹۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۴۲ و ۱۷۸ و مواضع ممتده ار شرح هیچ اللاعه ان ای الحد و مروح الذهب ح ۶ ص ۳۷۴ ار جاب و رک و عبره .

۷- یونس بن عبدالرحمن فقی

(وفاتش در ۲۰۸)

آ و محمد و س بن عبدالرحمن فقی ار بردگربن رجال شیعه و ار مصنفین مشهور این طایفه است (۵) که در عهد خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵) تولد یافته و ار معاصرین حضرت صادق و امام موسی کاظم و ار و دلا و حواص امام عای بن موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۳) بوده و قرب سنی کتاب در مواضع محتامه ار حمله در باب امامت و رد بر علاه تألیف داشته و او را شیعه در آن عصر مانند سامان فارسی در عصر حضرت رسول منشمردند (۶) یونس بن عبدالرحمن

و اصحاب او یعنی و سه را هم محالین شیعه ار مشبهه ماسمارد

(۱) الانتصار ص ۱۱۰ و ۱۴۲ (۲) شم ساری سن ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین سن ۶۳ (۳) رجال حاشی ص ۲۲۱ (۴) ار ای الحد ح ۴ ص ۶۲۹ (رجوع کرد حکامی حوشه ه ان ای الحد ار او وارد حظ من میاید) (۵) مقالات اشعری ص ۶۲ و شهرسان ص ۱۴۵ (۶) رجال کسی

برای احوال او رجوع شود بحال کسی ص ۳۰۱ - ۳۱۱ و رجال عیاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۶ - ۳۶۷ و الفرق بین الفرق ص ۵۲ - ۵۳ و مقالات اشعری ص ۳۵ و ان ابی الحدید ح ۱ ص ۲۹۵ و غیره

۸ - علی بن منصور

(یمۀ اوّلین سؤم)

آنوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان و اصحاب ابو محمد هشام بن الحکم و از اقران ابوجعفر سگّالک و از شيوخ متکلمین و مؤلفین شیعه است (۱) و اوارکلام اسناد خود هشام کتابی جمع آورده نموده است در امامت و توحید بنام کتاب التّدریس (۲) رای احوال و عقاید او رجوع کنند رجال عیاشی ص ۱۷۶ و مروح الذهب ح ۶ ص ۳۷۲ ارساب وک والانسار ص ۶ و ۱۷۸ و شرح معجم اللّاعه ان ابی الحدید در مواضع متعدده و غیره .

۹ - ابو حفص حداد نیشابوری

(وفات در ۲۵۲ یا ۲۶۵ یا ۲۷)

او خمس عمر بن سلمه صوفی شاوروی از کسانی است که مثل ابن الرّائوندی و ابو عیسی و راق برندقه مهمّم بوده و معتزله و ابراهیم مثل دویم دیگر شاعیه بسته و از شیوخ ابن طایفه دانسته اند (۳) در صورتیکه شیعه او را بهیچوجه از خود نمی دانسته چه به او عقیده ای ظاهر شده که انتساب او را بناس فرقه برساند و در باب امامت کلامی او را منقول است (۴) سمعانی مختصر شرح حالی او را بناس شخص در کتاب الاسان در ماده حداد ذکر کرده ابو حفص حداد از بنوس بن عبدالرحمن قهّی روایت می کرده است (۵) رای شرح حال او رجوع کنند مذکره الاولاء شیخ عصار در طبقه ارشد سظامی و غیره .

۱۰ - ابو الاحوص بصری

(او اسطقرن سؤم)

آوالاحوص داؤد بن اسد بصری (۶) از متکلمین و فقهای اصحاب حدیث شیعه است و او در باب امامت تألیفاتی داشته و ابو محمد حسن بن موسی بن یحیی در نجف اشرف موقعیکه بقصد یارت آمده بود ابو الاحوص را ملاقات کرده و او احد علم نموده

(۱) شهرسای ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۶۳ (۲) رجال عیاشی ص ۱۷۶ و ۳۰۴

(۳) الانصار ص ۹۷ و ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) کتاب سافیه سدر صی ص ۱۳ (۵) رجال کسی ص ۱۶۲

(۶) در مقالات الاسلامین اشعری ص ۶۳ اسم در ان شخص را شد ضبط شده و آن گوناگون است -

رای احوال او رجوع کنید رجال حاشی ص ۱۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و شاهی سند مرصی ص ۱۴ و غیره

۱۱ - ابو عیسی و راق

(وانش در ۲۴۷)

ابو عیسیٰ مُحَمَّد بن هارون وَرَاق استاد ابن الزَّوای است و از کسانی بوده که مثل ابن الزَّوای و بک عدّه دیگر ارفضای آن عصر چندان عقیده دینی پانر حائنی نداشته اند بلکه در تحت تأثیر تعالیم رناده (مابویه) و مطالعه کتب ایشان که در آن ایام بمقدار زیاد عربی ترجمه شده و در دست مردم افتاده بوده در حال شک و تردید سر میکرده و هر چند رور بیکى ارفرق مخصوصاً بدو فرقه معتزله و شیعه اقبال میکرده و با وجود تظاهر باسلام همچنانکه ابن الدّیم میگوید در باطن مابوی بوده است (۱).

ابو عیسیٰ از مؤلفینی است که از یک طرف در تأیید مذهب مابوی و ثنویّه کتاب میبوشه (۲) و از طرفی دیگر شیعه اطهار تمایل منموده و از بعضی ار عماید ایشان دفاع و برای آن فرقه تألیف کتاب میکرده است (۳) و در دفاع از عقاید شیعه در باب امامت کتابی تألیف کرده و گویا ابن کتاب را ابو عیسیٰ بر ردّ عقاید ابو عمرو عثمان بن بحر حاحط (۱۶۰ - ۲۵۵) در خصوص مسئله امامت تألیف نموده بوده است

حاحط که از نویسندگان بزرگ معتزلی صرب است و کتب ادبی و لغوی و بلاغت الشاء او صرب المثل شده از مؤلفینی است که در باب امامت از حدود عقاید متضادّ ظاهر کرده و چند کتاب در این خصوص نوشته که هر کدام از آنها در دفاع از عقاید یکی از فرق اسلامی است در موضوع امامت (۴) از آن جمله کتابی است بنام امامت فردان عباس باعقاسه در تأیید شیعیان راوندیه و طرفداران بی عباس و اینکه مسمون آن عقاید شخصی او وفق نداشته آرا برای حوس آمد بی عباس در شته تألیف آورده دیگر کتاب است به عنوانه در طرفداری از هواخواهان

(۱) اله رسب ص ۳۳۸ (۲) الانصار ص ۱۴۹ (۳) مقالات اشعی ص ۶۴ (۴) ای

تصل ابن موصبر رجوع کنید کتاب شاهی سند مرصی ص ۱۳ و مروح الذهب ج ۱ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ مصر

عثمان بن عفان و انکار فاضل حصر علی بن ابی طالب ، دیگر کتابی باسم مرواته در طرفداری از آل مروان و معاویه و دشمنی با علی بن ابی طالب و دفاع از امامت نبی امیه ، دیگر کتابی بنام المسائل العنایت در تکمیل کتاب العنایت که سابقاً تألیف کرده بوده و کتب دیگری مثل آل الفنا و کتاب الرافضة و کتاب الردیه .

این کتب متضاد جاحظ اسباب تحریک حسن عصب فرق دیگر مخصوصاً شاعره و معتزله بغداد شده و ایشان در غالب آنها رد نوشته و ارجاعه کسانی که این کتب را نقض کرده اند از معتزله بغداد از جوهر محمد بن عبدالله اسکافی (۱) (متوفی سال ۲۴۰) و ارشیع یا منتسب یا ایشان ابن الراوندی و ابوعیسی وراق و ابو محمد حسن بن موسی بوختی و ابوالحسن محمد بن ابراهیم کاتب شافعی و شیخ مبد محمد بن محمد بن معان و غیره

بعد از انتشار دودی که شیعه در کتب جاحظ در باب امامت نوشته بودند معتزله طرفدار جاحظ بر در صدد معارضة بمیل برآمده کتب ابن الراوندی و ابوعیسی را نقض و انتقاد کردند و مشهور بر بن ایشان یکی ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد حنظل اسامدا و القاسم کعبی صاحب کتاب الایصار است (۲) دیگر فاصلی القضاة عبدالرحمن احمد اسد آدی همدانی (وفاش در ۱۵۰۴) صاحب کتاب المعنی و همین کتاب المعنی قاضی عبد الحنظل است که علیه الهندی سند مرصی (۳۵۵-۴۶۶) رد آن کتاب السافی را تألیف کرده و در آن همتیائی را که معتزله بر ابن الراوندی و ابوعیسی بسته اند رد نموده (۳) و یکی از این حمایه تهمتیا این بوده است که معتزله مدعیند که ابوعیسی وراق در عین آنکه از امامت حضرت امیر دفاع میکرده در حاوایه میگویند که من سار از کسی دوج سده ام که از تمام مردم باستر مر یک قتل شده و من از او دشمنی از هر کسی با من دادم علاوه معتزله میگویند که ابوعیسی چون ماهی دوده و ل هاج چدر و آب کزن موحودات حبه احار مدشمرده است (۴)

ابوعیسی و قعر الکماهی و داب و س و بالامات دگری

(۱) مرح الذمخ ج ۱ ص ۱۵۸ حاج مص و الجدید ج ۴ ص ۱۵۵
(۲) لا صار ص ۹۷ (۳) شقی ص ۱۳ (۴) رد مع در کاب ص ۲۰۲ ر
ص ۱۵۵

داشته ارآن جمله کتاب السَّيِّئَةِ و کتاب اختلاف السَّيِّئَةِ و کتاب الحُكْمِ عَلَى سُورَةِ لَمْ يَكُنْ و کتاب المقالات (۱) و کتاب محالس (۲).

دو کتاب الامامة و السَّيِّئَةُ ابو عيسى و راق موافق عقیده امامته بوده و علمای این فرقه در مؤلفات حولش آنها را ستوده اند و در همین کتب بوده است که و راق برای تقریر و تأیید نصّ جلی و اسات امامت حضرت امیر المؤمنین علی از این راه دلایل عقلیّه صریح آورده و بوسیله آنها بر معتزله و اهل سنت در این دعوی تاحته است. کتاب السَّيِّئَةُ و راق را شیخ مفید در دست داشته و آنرا مکرر وصف نموده و آن قرب بدویست و رقه بوده و شیخ مفید در کتاب الإصحاح در امامت میگوید که و راق در کتاب السَّيِّئَةِ هیچ نکته را فرو نگذاشته و فساد اقوال اهل سنت و کذب طرفداران ایشانرا بخوبی روشن ساخته است (۳)

از مؤلفات و راق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست که تاریخ ملل و محل و شرح آراء و عقاید فرق مختلفه بوده و این کتاب و راق از معاصر ترس و مشهور ترین کتب قدیمه در این خصوص محسوب میشده و در ردیف کتاب مقالات رافان معتزلی و شرح آن تألیف ابوالقاسم کعبی و مقالات محمد بن الهیصم کزّامی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری و کتاب الآراء و الدّیّانات ابو محمد بویختی و کتاب المقالات ابوالحسن مسعودی صاحب هروح الذهب برای مؤلفین بعد از منابع مهمّه بوده است

و راق لشهادت سید مرتضی در کتاب المقالات خود در تفریر شبهات و مقالات نمودند راه تأکید و اطباء رفته بوده و همین مسئله یکی از اسباب حاد سوء طین در باب مانوی بودن او شده است کتاب مقالات ابوعیسی را غالب مؤلفین بعد از او مثل مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبدالقاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در دست داشته و ارآن مطالب بسیار نقل کرده اند

(۱) رجال عشی ۲۶۲ (۲) مروح الذهب ج ۷ ص ۲۳۶ (حاکم) .

(۳) من ار مکوی که حص ب آه ای آه مربرا فصل الله شیح الاسلام ریحانی مدّ طّه مکارده مرفوم داشته اند

سید مرتضی دو کتاب دیگر نام میبرد یکی باسم الْمَشْرِقِ دیگری باسم الْفَتْوحِ عَلَى الْهَافِ و میگوید که صحت سست این دو کتاب را ابو عیسی و راق ثابت بدست و بعید میداند که یکی از تنوّه آنها را از زبان و راق ساخته باشد و معتقد است که چون ابو عیسی باین قبیل عقاید متظاهر بوده و در اظهار ایمان نسبت بآنها تجاهر نمیکرده نمیتوانیم آن دو کتاب را از او بدانیم (۱).

کتاب اول که شاید موضوع آن شاید دفاع از يك قسمت از افکار تنوّه بوده است همان است که در المهرست و فهرست شیخ طوسی باسم کتاب الْعَرَبِ الْمَشْرِقِ حاب شده و ابو محمد بویختی بر آن نقض نوشته (۲) و در رجال بحاشی نقض دیگری از ابو محمد بویختی بر کتابی از ابو عیسی مذکور است بنام ردّ بر اهل مجر (۳) و ما در شرح حال ابو محمد بویختی از این موضوع گفتگو خواهیم کرد

یکی دیگر از تألیفات ابو عیسی کتابی بوده است بنام فِي الرَّدِّ عَلَى الْفِرَقِ الْثَلَاثِ مِنَ النَّصَارَى که آنرا عَلَى عَدَى (۲۸۳-۳۶۴) فاسوف عیسوی معروف ردّ کرده و این ردّ بحلی بن عدی داقی است و بحلی تمام کتاب ابو عیسی را در تألیف خود حرّ و بحرء نقل کرده است (۴)

رای شرح حال او رجوع شود ما هم که در دل صفحات آن قسمت آ با اشاره شده است •

۱۲ - ابن الراوندى

(۲۹۸۱ ۲۴۵)

والحسن احمد بن عیسی بن محمد بن اسحق مشهور بن الراوندى یا ابن الراوندى اصلاً از مردم مروالروء حراسان بوده و او یکی از معروفترین متکلمین است که بمسأمت نداشتن عقیده یارحاً و جیداً تعبیر مسأمت داد و تزلزل در ایمان و اظهار الحاد و بدقه درست نمیتوان گفت حرّء کدام ورقه معدود است و کلمه ماخذ بنا برین (بمعنی اعمّ این کلمه که مترادف با ماخذ است) که مورّحین متعصّب ابن الراوندى آن عنوان حواله اند برای تشخیص عقاید دینی او کافی نیست

(۱) شافعی ص ۱۲ (۲) المهرست ص ۱۷۷ و فهرست صوسی ص ۹۹ (۳) رجال نجاشی ص ۴۱

(۴) L. Massignon, Recueil des textes p 182 183

شاید نتوان گفت که ابن الرّاوندی هم مثل جماعتی دیگر از معاصرین خود در پی یافتن عقیده ثابت دلشینی همه عمر را در تشکیک و طلب و بحث و اجتهاد بسر میبرد و هر چند روز فرقه ای میگردیده و پس از آن یامی معبود از خود آرائی ظاهر میکرد که مقبول جمهور آن فرقه نمی افتاده و او را از میان خود طرد مینموده اند و باینکه چون قلمی شیوا و قدرتی کامل در کلام داشته نا حذی ماند حاحط موافق حوشامد این فرقه با آن فرقه برای ایشان تألیف کتاب مینموده و ناگرس جواری عمری را سی انبانی میگذاشته و ضمناً در عقاید مردم حلل وارد میکرد است و بهترین شاهد این مطلب بقصهائی است که او خود بر تألیفات خویش نوشته و عقاید سابق خود را رد کرده است .

شرح حال و عقاید ابن الرّاوندی بحال مذکور در فوق درست روشن نیست و مورّحین و اصحاب کتب ملل و محل از او آراء و مقالات بسیار نقل کرده اند و چون عقاید در باب او مختلف است وصحت سبب آرائی که ناو منسوب شده مسام نیست قطعاً نمیشود از آنها نتیجه ای گرفت بخصوص که مؤلفین متعدّد و دشمنان ابن الرّاوندی و امثال او موافق معمول آل ایام با سگوه مردم همه وقت همتها می بسته و بحقیق و اجمعت ذکر ایشان را در کتب خود می آورده اند

امره سّام اسمکه ابن الرّاوندی در ابتدا میل و راق و برادر و عم خود را معتزله بوده (۱) و پس از آنکه از جمع آن فرقه طرد شده مدّتی بر علی رعم اهل اعتزال بمدّهم بسّع اظهار تمایل کرده و در ردّ معتزله و تأیید فروّه شیعه و عقاید گروندگان نانی جند و شتا و چون کاملاً بآراء معتزله آشنا و در کلام و اشاء بر اسناد بوده در این راه بحوبی از عهد برآمده و حسن امتقار بر گان معتزله قریب بعهد خود از قبل اده شم حتّی و او علی حثائی و او الحسن حطّاط و کعبی و محش آورده و بواسطه تألیف کتبی التسمیه متقرّ و جمع آوی دله و آرا کلامی در تأیید عقیده اهل تشیع مخصوصاً مسماه امت رای شریف کار این فرقه در آل ایام کمک کرده کی شده است

۴۸. چہ او و بعضی ارکساش چنانکہ دیدیم ارمعترلہ بودہ اند و جدش محمد بن اسحق
۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳. ۱۰۴. ۱۰۵. ۱۰۶. ۱۰۷. ۱۰۸. ۱۰۹. ۱۱۰. ۱۱۱. ۱۱۲. ۱۱۳. ۱۱۴. ۱۱۵. ۱۱۶. ۱۱۷. ۱۱۸. ۱۱۹. ۱۲۰. ۱۲۱. ۱۲۲. ۱۲۳. ۱۲۴. ۱۲۵. ۱۲۶. ۱۲۷. ۱۲۸. ۱۲۹. ۱۳۰. ۱۳۱. ۱۳۲. ۱۳۳. ۱۳۴. ۱۳۵. ۱۳۶. ۱۳۷. ۱۳۸. ۱۳۹. ۱۴۰. ۱۴۱. ۱۴۲. ۱۴۳. ۱۴۴. ۱۴۵. ۱۴۶. ۱۴۷. ۱۴۸. ۱۴۹. ۱۵۰. ۱۵۱. ۱۵۲. ۱۵۳. ۱۵۴. ۱۵۵. ۱۵۶. ۱۵۷. ۱۵۸. ۱۵۹. ۱۶۰. ۱۶۱. ۱۶۲. ۱۶۳. ۱۶۴. ۱۶۵. ۱۶۶. ۱۶۷. ۱۶۸. ۱۶۹. ۱۷۰. ۱۷۱. ۱۷۲. ۱۷۳. ۱۷۴. ۱۷۵. ۱۷۶. ۱۷۷. ۱۷۸. ۱۷۹. ۱۸۰. ۱۸۱. ۱۸۲. ۱۸۳. ۱۸۴. ۱۸۵. ۱۸۶. ۱۸۷. ۱۸۸. ۱۸۹. ۱۹۰. ۱۹۱. ۱۹۲. ۱۹۳. ۱۹۴. ۱۹۵. ۱۹۶. ۱۹۷. ۱۹۸. ۱۹۹. ۲۰۰. ۲۰۱. ۲۰۲. ۲۰۳. ۲۰۴. ۲۰۵. ۲۰۶. ۲۰۷. ۲۰۸. ۲۰۹. ۲۱۰. ۲۱۱. ۲۱۲. ۲۱۳. ۲۱۴. ۲۱۵. ۲۱۶. ۲۱۷. ۲۱۸. ۲۱۹. ۲۲۰. ۲۲۱. ۲۲۲. ۲۲۳. ۲۲۴. ۲۲۵. ۲۲۶. ۲۲۷. ۲۲۸. ۲۲۹. ۲۳۰. ۲۳۱. ۲۳۲. ۲۳۳. ۲۳۴. ۲۳۵. ۲۳۶. ۲۳۷. ۲۳۸. ۲۳۹. ۲۴۰. ۲۴۱. ۲۴۲. ۲۴۳. ۲۴۴. ۲۴۵. ۲۴۶. ۲۴۷. ۲۴۸. ۲۴۹. ۲۵۰. ۲۵۱. ۲۵۲. ۲۵۳. ۲۵۴. ۲۵۵. ۲۵۶. ۲۵۷. ۲۵۸. ۲۵۹. ۲۶۰. ۲۶۱. ۲۶۲. ۲۶۳. ۲۶۴. ۲۶۵. ۲۶۶. ۲۶۷. ۲۶۸. ۲۶۹. ۲۷۰. ۲۷۱. ۲۷۲. ۲۷۳. ۲۷۴. ۲۷۵. ۲۷۶. ۲۷۷. ۲۷۸. ۲۷۹. ۲۸۰. ۲۸۱. ۲۸۲. ۲۸۳. ۲۸۴. ۲۸۵. ۲۸۶. ۲۸۷. ۲۸۸. ۲۸۹. ۲۹۰. ۲۹۱. ۲۹۲. ۲۹۳. ۲۹۴. ۲۹۵. ۲۹۶. ۲۹۷. ۲۹۸. ۲۹۹. ۳۰۰. ۳۰۱. ۳۰۲. ۳۰۳. ۳۰۴. ۳۰۵. ۳۰۶. ۳۰۷. ۳۰۸. ۳۰۹. ۳۱۰. ۳۱۱. ۳۱۲. ۳۱۳. ۳۱۴. ۳۱۵. ۳۱۶. ۳۱۷. ۳۱۸. ۳۱۹. ۳۲۰. ۳۲۱. ۳۲۲. ۳۲۳. ۳۲۴. ۳۲۵. ۳۲۶. ۳۲۷. ۳۲۸. ۳۲۹. ۳۳۰. ۳۳۱. ۳۳۲. ۳۳۳. ۳۳۴. ۳۳۵. ۳۳۶. ۳۳۷. ۳۳۸. ۳۳۹. ۳۴۰. ۳۴۱. ۳۴۲. ۳۴۳. ۳۴۴. ۳۴۵. ۳۴۶. ۳۴۷. ۳۴۸. ۳۴۹. ۳۵۰. ۳۵۱. ۳۵۲. ۳۵۳. ۳۵۴. ۳۵۵. ۳۵۶. ۳۵۷. ۳۵۸. ۳۵۹. ۳۶۰. ۳۶۱. ۳۶۲. ۳۶۳. ۳۶۴. ۳۶۵. ۳۶۶. ۳۶۷. ۳۶۸. ۳۶۹. ۳۷۰. ۳۷۱. ۳۷۲. ۳۷۳. ۳۷۴. ۳۷۵. ۳۷۶. ۳۷۷. ۳۷۸. ۳۷۹. ۳۸۰. ۳۸۱. ۳۸۲. ۳۸۳. ۳۸۴. ۳۸۵. ۳۸۶. ۳۸۷. ۳۸۸. ۳۸۹. ۳۹۰. ۳۹۱. ۳۹۲. ۳۹۳. ۳۹۴. ۳۹۵. ۳۹۶. ۳۹۷. ۳۹۸. ۳۹۹. ۴۰۰. ۴۰۱. ۴۰۲. ۴۰۳. ۴۰۴. ۴۰۵. ۴۰۶. ۴۰۷. ۴۰۸. ۴۰۹. ۴۱۰. ۴۱۱. ۴۱۲. ۴۱۳. ۴۱۴. ۴۱۵. ۴۱۶. ۴۱۷. ۴۱۸. ۴۱۹. ۴۲۰. ۴۲۱. ۴۲۲. ۴۲۳. ۴۲۴. ۴۲۵. ۴۲۶. ۴۲۷. ۴۲۸. ۴۲۹. ۴۳۰. ۴۳۱. ۴۳۲. ۴۳۳. ۴۳۴. ۴۳۵. ۴۳۶. ۴۳۷. ۴۳۸. ۴۳۹. ۴۴۰. ۴۴۱. ۴۴۲. ۴۴۳. ۴۴۴. ۴۴۵. ۴۴۶. ۴۴۷. ۴۴۸. ۴۴۹. ۴۵۰. ۴۵۱. ۴۵۲. ۴۵۳. ۴۵۴. ۴۵۵. ۴۵۶. ۴۵۷. ۴۵۸. ۴۵۹. ۴۶۰. ۴۶۱. ۴۶۲. ۴۶۳. ۴۶۴. ۴۶۵. ۴۶۶. ۴۶۷. ۴۶۸. ۴۶۹. ۴۷۰. ۴۷۱. ۴۷۲. ۴۷۳. ۴۷۴. ۴۷۵. ۴۷۶. ۴۷۷. ۴۷۸. ۴۷۹. ۴۸۰. ۴۸۱. ۴۸۲. ۴۸۳. ۴۸۴. ۴۸۵. ۴۸۶. ۴۸۷. ۴۸۸. ۴۸۹. ۴۹۰. ۴۹۱. ۴۹۲. ۴۹۳. ۴۹۴. ۴۹۵. ۴۹۶. ۴۹۷. ۴۹۸. ۴۹۹. ۵۰۰. ۵۰۱. ۵۰۲. ۵۰۳. ۵۰۴. ۵۰۵. ۵۰۶. ۵۰۷. ۵۰۸. ۵۰۹. ۵۱۰. ۵۱۱. ۵۱۲. ۵۱۳. ۵۱۴. ۵۱۵. ۵۱۶. ۵۱۷. ۵۱۸. ۵۱۹. ۵۲۰. ۵۲۱. ۵۲۲. ۵۲۳. ۵۲۴. ۵۲۵. ۵۲۶. ۵۲۷. ۵۲۸. ۵۲۹. ۵۳۰. ۵۳۱. ۵۳۲. ۵۳۳. ۵۳۴. ۵۳۵. ۵۳۶. ۵۳۷. ۵۳۸. ۵۳۹. ۵۴۰. ۵۴۱. ۵۴۲. ۵۴۳. ۵۴۴. ۵۴۵. ۵۴۶. ۵۴۷. ۵۴۸. ۵۴۹. ۵۵۰. ۵۵۱. ۵۵۲. ۵۵۳. ۵۵۴. ۵۵۵. ۵۵۶. ۵۵۷. ۵۵۸. ۵۵۹. ۵۶۰. ۵۶۱. ۵۶۲. ۵۶۳. ۵۶۴. ۵۶۵. ۵۶۶. ۵۶۷. ۵۶۸

ابن الرّاوندى از معاصرین ابو عیسی و راقست و نكته ابو الحسن خطاط شاگرد
اولوده و در نتیجه تعلیمات و راق او اعتزال رو گردان و بکفر و الحاد منتقل شده (۱)
و در این راه برای او استادان دیگری نیز از رادقه مثل آتشا کر دهستانی و نعمان بن طالب
و ابو الحنفی حدّاد شمه ده اند (۲)

[illegible]

- ترب را از بی ر - احرا - سر - و ده به او اءمار کامل
 و ست نامبرده در وجودش - را به سه ائل ۱۵۱ آنها احضار ،
 احرا - سه - سه و هوائ - را از درس حان - سه - ۱۱ همان
 مکرر در - را - سه که - بی - ست - راده اند

[illegible]

کرده بوده و آنها را بهمین جهت مؤلفین معترلی حرة « کتب صلاح » او میدانند.
 ۸ - کتاب الامامة موافق عقیده و رقة امامته و این همان کتابی است که

ابن الزاودی پس از ترك معترله بجهت تقرب سعيه موافق مذهب الشان تألیف کرده و گفته اند که در اراء آن از رؤسای امامته سی دنار حاره گره است.

۹ - کتاب فصله المغرلة در رد کتبات فصله المغرله تألیف حاحط و

ابن الزاودی در این کتاب سجنی بر معترله و حاحط و شیوخ معترلی او تاحته و از امامته دوع کرده است

این کتاب در میان متکلمین فرق مختلفه و ارباب مال و حل کسب استشهار فوق العاده نموده است ، از يك طرف معترله رد آن در داحت و کتب چ - در نقص مطالب آن ساحماد که یکی آریا کباب الاتصار او الحسن حاط است و از طرفی دیگر دسمین همراه محصر اما نه متکلمین اشعری غالب مطالب آرا در این خود نقل کرده و آیه رای جماعه علیه سدر رسا و رقرار داده است

مؤلفین امامی کتاب الامامة ابن الزاودی و کتبی دیگر از تالافات و را که امرس ماه داشته رد سب ساد ، او ماسهارد (۱) و دیگر این کتاب دوم فقط در کتب مؤلفان امامیه درج شده و احتمالاً داده معصود آرا کتب تساجحه معترله
 ۱۰ - دیگری است که ابن الزاودی تأیید عیده امامیه نوشته و

صیانه عید حقه معترلی در کتاب الاممیه در این ارا سی رورار وامل
 سان جاها را رد در این مؤلفین دیگر که عرض و اراط حاره و یف
 کب در حصه در این سب دردم در این کتاب است و در این کتاب
 در کتاب است

شیرین د ده - - - - -

ک - - - - -

چ مع ر - - - - - او

نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را ار آن فرقه بگیرد و الا این الزاوندی از این تألیفات علماً تبری میجسته و بست تألیفات آنها را بخود انکار میکرده و بدیگری منسوب میداشته است و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه آنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که این الزاوندی در این راه کرده بطیر عمل جاحط باردیک آن است و اگر کسی کتب قنانه و مرواته و فسا و عباسیه و امامیه و رافعه و ریدیه را که همه تألیف جاحط است جمع آورد می بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ و رنگ سخن گفتن بجه درجه عظیمی ارشک و الحاد و قلت تمکّر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحط بمحتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشانرا نقل کرده بر او در این عمل حرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته ها نتوان مخالفین را قانع کرد بطیر آنرا در حق اس الزاوندی بیر میتوان گفت در صورتیکه اس الزاوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم رشت کرده هیچگاه میگوید که من باین مدهامی که حکایت کرده ام معتقدم و بصحت آنها ایمان دارم بلکه میگوید دهریه باموحدین یا براهمه یا مؤمنین ماضی رسالت چنین و چنان میگوید اگر میشود گفت که بر جاحط در دشنام گفتن صحابه و ائمه و شهادت دادن بگمراهی و حروح ایشان اردن گمراهی نیست و کلام او در این موارد ممرله قل قول و حکایت است بهمین ترتیب اس الزاوندی هم محرم نیست و باین قریه فوق تهمتیهائی که بر او وارد ساخته اند او را یل میشود (۱)

۱۰ - کتاب القصب یا فصّ الدّه در اثبات حدود علم باری تعالی ،

۱۱ - الحاح که از مشهور ترین کتب اوست و موضوع آن اثبات قدمت عالم واحسام ورد ادله مخالفین بوده (۲) و چون معتزله و امامیه بخلاف آن معتقدند جماعتی از متکلمین اس دو ورقه در نقض آن کتبی نوشته بوده اند از آن جمله از معتزله

(۱) شرفی سنده مرتضی ص ۱۳ (۲) الاصابه ص ۱۲۲ - ۱۲۳

ابوالحسین خِطّاط و از امامته ابوسهل اسماعیل بن علی بنوختی آرا نقض کرده اند و کتاب ابوسهل در ردّ کتاب التّاج ابن الرّاوندی کتاب السّک نام داشته. این کتاب التّاج گویا در دست اسابی الحدید بوده و او میگوید که ابن الرّاوندی مقاله قدمت عالم را از فلاسفه اقتباس و در کتاب التّاج خود گنجانده است (۱)،

۱۲ - کتاب بَغْ الْحِکْمَةِ یا عَبَّ الْحِکْمَةِ در ذکر یاره بودن تکلیف امرو بهی مردم از طرف خداوند تعالی،

۱۳ - کتاب الرّمز در ابطال موضوع رسالت و ردّ معجزات منسوب با ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول و نقول ابوالحسین خِطّاط در این کتاب ابن الرّاوندی نابی بعنوان ردّ بر محمدّ به یعنی مسلمین مخصوصاً منعقد کرده بوده و در آن بر قرآن محید تاخته بوده است (۲) و گویا ظهور همین کتاب هم باعث طرد او از میان معتزله شده است (۳) و ابوالقاسم کعبی نقل کرده بوده است که ابن الرّاوندی در علّت تسمیه این کتاب بر مردّ چنین میگوید که چون خاصّیت مردّ این است که هرگاه چشم مار بر آن افتد در حال از حدقه بیرون جهد و دود شود (۴) کتاب خود را باین اسم خواندم تا چون حصم در آن نگیرد دستخوش هلاک گردد این کتاب را ابن الرّاوندی خود و ابوالحسین خِطّاط نقض کرده اند،

۱۴ - کتاب الرّمز در طعن بر پیغمبر اسلام که بر آن هم ابوالحسین خِطّاط و ابوهاشم حنّائی نقض نوشته اند،

۱۵ - کتاب الذامع در ردّ بر قرآن و ترتیب آن که از طرف حطّاط و ابوعلی حنّائی ردّ شده و این کتاب را گویا ابن الرّاوندی برای یهود نوشته بوده (۵) و خود بیدر بعدها آرا نقض کرده است (۶)

۱۶ - کتاب الواحد که بگفته خِطّاط ابن الرّاوندی بعد از آنکه از طرف مسلمانین

(۱) شح هیچ اللّاعه ج ۱ ص ۲۹۹ (۲) الاتصار ص ۲ - ۳ (۳) اتصار ص ۱۷۰

(۴) شعراى قدم مکرر در اشاره خود از اسامیه اشاره میکنند از آنجمله منجک میگوید

خنده ام حکمات که دینه امعی لرون جهد چور مرد راو رید فرار جم

(۵) البدایة والنهاية ان کبیر (حطّی) (۶) صمیمه المهرست چاپ مصر ص ۵

مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آرا برای تهرّب باسلام تألیف کرده (۱).

۱۷ - کتابی در موضوع ایجاد رأی که آنرا ابوسهل اسماعیل بونختی نقض کرده (۲)؛

۱۸ - کتاب الترخان در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر .

وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلّفين کمی پس از مرگ وراق یعنی اندکی

پس ارسال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند

برای شرح حال و ألیفات و عقاید او رجوع کنید کتاب الانتصار خطاط که صفحه ای از آن

از دکتر ابن الرّاوندی خالی است و مقدمه عیس آن قلم ببرگ (۳) و الهرست ص ۴-۵ از صمّنه

چاب مصر و مروج الذهب ح ۷ ص ۲۳۷ از چاپ فرانک و آن حکاک ح ۱ ص ۲۸ چاپ طهران

و الدانة و التهایة ابن کثیر (خطّی) و المدنظم ابن الجوری (خطّی) و لمیس المیس ص ۷۲ و ۱۱۸

و تنصرة العوام ص ۲۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدّده از مقالات اشعری و شرح الالاعه ابن ابی الحدید

و الفرق بین الفرق و شهرستانی و آن حرم رکاب شافعی و فصول سید مرتضی و روصات الحاد ص ۴۵

و رساله ابن الفارح در حرّ و مجموعه رسائل العلماء چاب مصر ص ۲۰۱ و کبر الفوائد کسرا حکی

ص ۵۱ و غیره

۱۳ - ابو جعفر بن قبة رازی

(اوایل قرن چهارم)

ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن ن فزاردی از دررگان متکلمین شیعه است که در ابتدای حرّ

معتزله بوده و بعد از آن فرقه روگردانده و بمذهب شعه امامیه گرویده است و

او از شاگردان ابو القاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ

بر ریائیّه و اثبات امامت موافق عبیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهور ترین

تألیفات او کمانی است در امامت تمام کتب الایصاف که فصلائی بعد از آن مطالب

سیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و

فصول و ابن ابی الحدید در شرح هجج البلاء و غیره

او ابوالحسن محمد بن شرسوساجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی

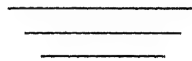
بونختی نقل میکند که پس از وفات مرار امام علی بن موسی الرضا ارطوس صاحب

پیش ابو القاسم کعبی رفتم و کتاب الایصاف ابو جعفر بن قبه نام بود او را مطالعه کرد

و کتابی تمام المسرد در نقض آن نوشت ، دری رکستم و مستر شد را بر اده جعفر

نمودم ، ابو جعفر کتابی بنام الْمَسْنَد در ردّ آن تألیف کرد چون ابن کتاب را پیش کعبی برگردانم او کتابی دیگر باسم فَقَس الْمَسْنَد در ردّ برآن نوشت و چون بری برگشتم ابو جعفر وفات یافته بود^(۱) بنابراین وفات ابو جعفر بن قبه قبل از وفات کعبی یعنی پیش از سال ۳۱۹ اتفاق افتاده

برای شرح حال او رجوع کنید رجال طوسی ص ۲۹۷ - ۲۹۲ و رجال یحاشی ص ۲۶۵-۲۶۶ والمهرست ص ۱۷۶ و کمال الدین ص ۳۱ و ۳۲ و کتاب تنقیح سیدمرحی ص ۱۰۰ و فصول او (خطی) و ابن ابی الحدید ح ۱ ص ۶۹ و غيره .



فصل ششم

ابو سهل اسماعیل بن علی

(۲۳۷-۳۱۱)

یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی با سکه مشهورترین ایشان ابو سهل اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت است که در زمان خود که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه و از شعرا و مصنفین و مشوقین ادب و شعر و مصدر مشاغل اداری بوده و در دیوان خلافت مقامی قریب بمقام وزارت داشته و در تأیید مذهب شیعه امامیه و رد مؤلفات مخالفین این فرقه کتب بسیار تألیف کرده بوده است.

ابو سهل اسماعیل یکی از آل نوبخت است که نسبتاً از احوال او اطلاعات مفصلتری در دست است چه بهمین مناسبت اهمیت مقام و کثرت تألیفات مورخین قدیم و علمای اخبار و رجال بضبط احوال و اسامی تألیفات و نقل اقوال او بیشتر توجه کرده اند.

اگر چه ابو سهل کاتبی بلیغ و شاعر نیز بوده (۱) و در دستگاه خلافت مقامات اداری مهم داشته ولی اعتبار و شهرت عمده او بهمان اشتغال بعلم کلام و احتجاج با مخالفین امامیه و سعی در وارد کردن مسئله امامت است در جزء اصول و بیشتر کتب او نیز راجع بهمین موضوع هاست بخصوص که اگر گفته بختی شاعر مقرون بغرض نباشد شعر او لطفی نداشته و مطابق حکمیت ابن گوینده در حکم مضغ آب و خالی از طعم و معنی بوده (۲) و در مشاغل اداری نیز از او اثری نمانده است که چندان مهم و موجب بلند نامی او شده باشد.

۱. زندگانی اداری ابو سهل نوبختی

آنچه از زندگانی اداری او اطلاع داریم وقایعی است که در ششماه آخر از دوره

(۱) تاریخ الاسلام ذهی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس

(۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۷۰

حیات هفتاد و چهار ساله او اتفاق افتاده و مسلم است که ابوسهل قبل از این تاریخ نیز در دستگاه خلافت مصدر مشاغل و یا در بعضی ولایات از طرف رؤسای دواوین مأمور و عامل بوده بخصوص در ایام خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰) و انقلابات عهد او (۱) چه از طرفی ابن خلیفه و آل فرات که در دوره او مدتی وزارت و مهمات دیگر اداری را در دست داشتند حامی شیعیان و متایل بایشان بودند و ابوسهل در آن اوان ریاست فرقه شیعه را در بغداد داشت و از طرفی دیگر بعضی از مؤلفین مقام او را در امور دنیائی و در میان کتّاب تالی تلو مقام وزراء نوشته اند (۲) و این جمله میفهماند که ابوسهل لا اقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت های ابن الفرات در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از آل نوبخت مردمانی دیگر مثل ابو الحسین علی بن عباس (۲۴۴-۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (متوفی سال ۳۲۶) در بغداد صاحب ریاست و قدرت بوده اند در تحت توجه و هدایت ابوسهل اسماعیل بن علی بعزت و شوکت بسیار زیست میکردند.

دوره خلافت مقتدر یکی از ادوار نکبت آمیز ایام حکمداری بنی عباس است چه در عهد ابن خلیفه که مردی ضعیف النفس و شهوت ران و بی تصمیم و متردد بود اختیار عموم کارها در دست نسوان حرم سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری قرار داشت و ایشان که جماعتی مغرض و طماع و جاه طلب بودند پیوسته در شکست کار یکدیگر میکوشیدند و یکی از جمله مسائلی که رقابت بین آنانرا شدت میداد موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود چه مقتدر مثل مأمون بنی هاشم و آل علی تمایل داشت و آل فرات که چندبار در عهد او وزارت و مشاغل مهمه دیگر دیوانی را در دست گرفتند جدا از این فرقه طرفداری میکردند بنی عباس و آل ابی طالب را وظایف مرتب

(۱) بودن او در اهواز و مباحثات او در آن شهر با ابوعلی جبائی (۲۳۵-۳۰۳) قبل از ۳۰۳ که تاریخ فوت ابوعلی است (فهرست طوسی ص ۵۸ و رجال نجاشی ص ۲۲) و مناظره با حلاج در اهواز قبل از ۲۰۱ و دوری از بغداد مؤید همین حدس است (۲) رجال نجاشی ص ۲۳

میدادند و چنانکه بعد خواهیم دید عده مخالفین اهل تسنن عموماً و طایفه امامیه خصوصاً در سایه حمایت آل فرات رو با افزایش گذاشت و همین کیفیت رقابتی سنی مذهب آل فرات را در مواقعی که از ضعف نفس خلیفه استفاده کرده روی کار می آمدند بشدت عمل و سخت گیری نسبت بفرقه امامیه و منتسبین بایشان و امیدداشت و مهمترین این کشمکشهای سیاسی و مذهبی خصومت بین دو خاندان آل جراح و آل فرات بود که عمال خلیفه و شخص او و طرفداران این دو خاندان وزارت طلب برای تحصیل اموال و تشقی اغراض دیگر آتش آنرا دامن میزدند و مایملک و آبروی کسانی را که خود بر سر کار آورده بودند بیکبارگی از میان میبردند و باز ایشانرا استمالت کرده بار دیگر همین باری را تجدید مینمودند .

مقتدر خلیفه در ۲۱ ربیع الاول سال ۲۹۶ وزارت خود را بابوالحسن علی بن محمد بن المرات داد ولی پس از سه سال و هشت ماه و سیزده روز یعنی در تاریخ ۵ ذی الحجه سال ۲۹۹ ابن المرات را محبوس کرد و اموال او و بارانش را بغارت برده مهتک احترام حرم او اقدام نمود و ابوعلی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان را و وزارت برگزید و چون این خاقانی بصرتی نداشت و کارها بیش از پیش مختل گردید خلیفه در تاریخ ۱۰ محرم سال ۳۰۱ مصادف شد که باردیگر ابوالحسن بن المرات را بشل ساق برگرداند ولی بعضی از امرا او را از این عمل منع کردند و مقتدر ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح را بشل و وزارت داد و خاقانی را دستگیر کرده بکشیدن حساب و مصادره اموال او پرداخت .

وزارت علی بن عیسی تا سال ۳۰۴ طول کشید و چون فساد کارها با وجود نفوذ امرا و عمال دنیوی و طمع ورری سران لشکری و بی کفایتی خلیفه سهولت اصلاح پذیر نبود مقتدر با اینکه ابوالحسن بن المرات را محبوس کرده بود همه وقت با او شور میگرد . علی بن عیسی چون دید طرفداران ابن المرات عامد دارند از وزارت كناره جست و مقتدر در ۸ ذی الحجه سال ۳۰۴ بار دیگر ابوالحسن بن المرات را وزیر خود قرار داد و ابن المرات بدعوت خلیفه عین همان رفتارها را که اسلاف او

نسبت بیکدیگر در حبس و بند و مصادرهٔ اموال هم معمول میداشتند نسبت بابو الحسن. علی بن عیسی بن جراح تکرار کرد.

وزارت دوم ابوالحسن بن الفرات نیز طولی نکشید و خلیفه پس از يك سال و پنج ماه و نوزده روز مقام او را در جمادی الاخری سال ۳۰۶ بحامد بن العباس واگذاشت. حامد چون از کار وزارت اطلاعی داشت ابوالحسن علی بن عیسی را نیابت خود برکزید و در حقیقت تمام امور وزارت در دست علی بن عیسی بن جراح قرار گرفت و حامد بهمان اسم وزارت و عهده داری خراج و مالیات ولایت واسط که آنها را در ضمان خود گرفته بود قانع شد.

ابو محمد حامد بن العباس که مردی لئیم و سفیه و متعصب و کینه ورز بود بدستیاری علی بن عیسی در کشیدن حساب ابوالحسن بن الفرات و کسان او مرتکب اقسام زنا آنها شد چنانکه کسان او ابوالحسن بن الفرات را دشنام دادند و آزار کردند و او را بیرداخت مالی عظیم مجبور ساختند و پسر او محسن و یارانش را ضرب چوب عذاب نمودند و همین حامد بن العباس است که در سال ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج را در بغداد مصابوب کرده و در اواخر وزارت خود ابوالقاسم حسین بن روح نوحی باب سوم امام غایب را در دار الخلافه محبس انداخته است.

در ربیع الآخر سال ۳۱۱ مقتدر خلیفه حامد بن العباس و علی بن عیسی را که - میان جدی اهل سنت و دشمنان مخالفین این فرقه محسوب میشدند از وزارت و ریاست دو این حاکم کرد و ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات را خلعت داده در دفعهٔ سوّم وزارت خود منصوب نمود.

ابن الفرات حامد بن العباس را که از ایام وزارت خاقانی مالیات و خراج واسط را در عهده و ضمان خود داشت بر سر آن اعمال باقی گذاشت ولی طولی نکشید که دشمنان حامد بن العباس وزیر را بمطالعهٔ مالی که حامد در عهده داشت واداشتند و ابن الفرات که در تاریخ ۲۱ ربیع الآخر سال ۳۱۱ در سوّم وزارت برقرار شده بود اندکی بعد از تصدی این مقام ابوالاعلا محمد بن علی الرضوی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوحی

یعنی رئیس فرقه امامیه را در بغداد که در دیوان بزرگ مقامی داشت مأمور نمود که بواسطه رفته حساب مالی را که حامد بدیوان مدیون است از او بخواهند .

ابوسهل با حامد بن العتّاس در این عمل بطریقه منشیان و اصحاب دفتر رفتار نمود و از طریق رفیق و مدارا خارج شد ولی بروفری بعکس با او سختی معامله کرد و با خطابات درشت و عتاب تمام از او مطالبه مال نمود (۱) و با وجود تمام این کیفیات باز بمناسبت قدرتی که حامد در واسطه پیدا کرده بود سواست از او مال باقی را نگیرد حاکمه محصور شد که برای تقویت او و ابوسهل بویختی عده ای از علّامان و لشکریان خود را بکمک بفرستد اما حامد بامید و بهار حلیفه با لباس مستعار از واسطه فرار کرده بعداد آمد ولی حلیفه او اگر چه بدست ابوالحسن بن الفرات سپرد و پسر ابوالحسن یعنی محسن که مردی قسی و ظالم و بدکردار و بختی بن طیب معروف بود حامد را سخت عذاب کرد و همراه بعضی از بزرگان خود بواسطه فرستاد تا حساب او را بشدند و ضمناً دستور داد تا او را در رمضان سال ۳۱۱ مسموم نمودند

چون دوره مأموریت محسن بن علی البروفری بواسطه تاتاریخ مرگ حامد بن العتّاس هنوز حاکمه نیافته و با قرب احتمالات ابوسهل بویختی بزرگوار فی السابق با او همراه بوده است احتمال می رود که ابوسهل با تاریخ فوت حامد (رمضان ۳۱۱) هنوز در واسطه بمأموریت سر میکرده و اندکی بعد از این تاریخ در شوال همین سال بس همباد و چهار وفات یافته است (۲).

اما رفیق و مدارای ابوسهل بویختی با حامد بن العتّاس که مردی معصّب و با فرار خود دشمن رافضه و ابن الفرات (دوست و حامی ابوسهل و امامیه) محسوب میشده شاد بجهات سیاسی داشته چه ابوسهل بشرحیکه خواهیم دید در قصه دعوت حسین بن منصور حلاج چه در عهد وزارت ابن الفرات و چه در انام حامد بن العتّاس با این داعی جدید که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید میکرده و ردّ

(۱) تاریخ الوزراء ص ۳۴ - ۳۵ و کلمة تاریخ الطبری f 24 b (سخته کما عاۃ ملی بارس)

(۲) تاریخ الاسلام دهمی f 60b (سخته کما عاۃ ملی بارس) .

بوده است که ریشهٔ هژون ایشانرا در دستگاه خلافت از بیخ بر کند بسختی در افتاده و بگذاشته است که دعوت حلاج در بغداد و در بار قوام بگیرد و همین کیفیات یکی از اسباب دستگیری حلاج و قتل او بدست حامد بن العباس در سال ۳۰۹ بوده است احتمال کثلی میرود که در قصهٔ قتل حلاج ابو سهل بویختی با حامد بن العباس موافق و شاید از محرّکین او بوده و همین سابقهٔ اتحاد مسلک سیاسی ابو سهل را در مأموریت بواسط برعانت حقوق دیرین و داشته باشد

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

دورهٔ زندگانی ابو سهل اسمعیل بن علی بویختی از يك طرف مقارن است با قسمت عمدهٔ ایام عیث صغری و از طرفی دیگر با زمانی که فرقهٔ امامیه بر اثر مجاهدات طمعهٔ اوّل متکلمین امامی و مساعی طرفداران این فرقه در دستگاه خلافت، صبح گرفته و با وجود جمیع مخالفت‌های سیاسی و دینی فرق دیگر و احتجاجات و ردّ و قصهای معتبره بر اساسی مستحکم استوار شده و اصول و مبانی مذهبیه و کلامی آن مدوّن و بر قواعدی که تقریباً بیش جمیع شیعیان امامی متفقٌ علیها بشمار میرفت پابدار گردیده بود.

اما مخالفین امامیه در این تاریخ بار هنوز قدرت کامل داشتند و از انتقاد و نقض عقاید و مقالات فرقهٔ امامی دست نکشیده بودند علاوه در دورهٔ عیث صغری بواسطهٔ بروز اختلافات کثیر و ظهور فرق جدید در میان شیعیان قطعته، فرقهٔ امامیه دوچار بحران بزرگی شد و اوسهل که در این عصر ریاست فرقهٔ مرور را در بغداد یافته و شوکت دبائی و مقام علمی او بیدر محور بود بکمک سایر افراد حادثا بویختی و بعضی از حانداهای دیگر از يك طرف از محاربهٔ سیاسی بر مع فرقهٔ امامیه و دفع مخالفین ایشان برداشت و از طرفی دیگر بوسیلهٔ استعمال حربهٔ کلام و بدو مجاهدات علمی در این مرحله تأخذ تابع بسیار موفق آمد و خدمات شایان بحفظ و تألیف و تسمیت اصول دبائی مذهب شیعهٔ اثنی عشری کرد که ذکر او را در تاریخ امامیه محلد کرده و او را در این فرقه شایستهٔ لقب «شیخ المتکلمین» میداند.

اگر چه ابوسهل نوبختی در علم کلام شاگرد متکلمین اولیه شیعه است و مسائلی را که دفاع کرده بیش از او دیگران مطرح و پس از مباحثات بسیار در تألیفات خود مدّون ساخته بودند ولی ابوسهل چنانکه از ملاحظه فهرست مؤلفات او و بعضی اشارات دیگر بر می آید در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دوکار کرده است که از اهمّ مسائل و از هر جهت قابل توجه و یادداشت است :

۱ - در اصول یعنی اعتقادات ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که يك عده از متکلمین امامی قبل از او آنها را بنابر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه مدّون کرده بودند پیروی از اصول اعتزال را بیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته خصوصاً فرقه قطعیه را از بعضی تهمتها که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم و غیره دامنگیر يك عده از متکلمین اولیه فرقه امامیه شده بود خلاص کرده و صریحاً مثل معتزله خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و « حدوث عالم » و مخالف با جبریه در باب « مخلوق » و « استطاعت » اعلان نموده است و در باب « انسان » و ردّ « اصحاب صفات » نیز مسلک معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دومذهب معتزلی و امامی زیاد تر از سابق بهم نزدیک شد و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند .

۲ - در باب مسئله امامت که از اهمّ مسائل مختلف فیها بین فرق اسلامی بود متکلمین امامی قبل از ابوسهل بشرحیکه دیدیم هر يك مقالاتی یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیه و نقلیه موضوع نصّ جلیّ و خفیّ و اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و حقانیت امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دونفر از معاصرین او یعنی خواهر زاده اش ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابو الاحوص داود بن اسد بصری (۱) اولین کسانی هستند که بتبعیت از ابو عیسی و راقی و ابن الزّاوندی در اثبات وجوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه

را بکار برده و اگر هم بادلّه سنجیه استظهار بسته اند فقط برای تأیید ادلّه عقلیه و تصرف در استدلال بوده است و سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابو محمد نوبختی را در دست داشته در ردّ بر قاضی عبدالجبار معتزلی مینویسد که مؤلفات ابوسهل و ابو محمد در باب امامت بر مطلبی که در فوق نقل کردیم شاهد است و مطالب آنها نه تنها مؤید شروحاتی است که ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی در خصوص امامت نوشته اند بلکه بیشتر اعتماد ابو محمد و ابوسهل بر ادلّه ای است که و راق و ابن الرّاوندی آورده و ایشان در طی طریق امامت همان راهی را رفته اند که و راق و ابن الرّاوندی رفته بودند (۱).

همین احتجاج و راق و ابن الرّاوندی و ابوالاحوص و ابو محمد و ابوسهل در اثبات وجوب امامت و تقریر صفات امام با ادلّه عقلیه بتدریج مسئله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید و عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که به طلب مزبور صورت قطعیت داده و ادلّه و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع آوری کرده و بدست او مسئله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است ابوسهل اسماعیل بن علی نونخی است (۲) و ابوسهل چنانکه عنقریب بیاید دره موضوع امامت کتب متعدّد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب وردّ غلّاه و واقفه و اصحاب سنت صرف نموده است و میتوان گفت که کتب و آراء او در باب امامت جمیع مؤلفات متکلمین سابق را تحت الشعاع قرار داده است و همانها هم برای متکلمین امامی بعد از او مقتدی و مرجع قرار گرفته و این علاوه بر مقام علمی و نفوذ و اعتبار و شوکت شخصی ابوسهل ناحدی نیز از برکت شاگردان متعدّدی است که در زیر دست او تربیت یافته و مؤلفات و عقاید شیخ و استاد خود را منتشر کرده اند.

✽✽✽

گذشته از مقامات سیاسی و علمی ابوسهل از ادبا و شعرا نیز بوده و نادونفر

از بزرگان کویندگان ضرب یعنی بختی (۲۰۶-۲۸۳) و ابن الرومی (۲۲۱-۲۸۳) حشر داشته است. حکمت بختی را در باب درجه شاعری ابوسهل سابقه نقل کردیم و بختی که مداح ابوسهل و پسرش ابویعقوب اسحق (مقتول در ۳۲۲ و بعضی دیگر از افراد خاندان نوبختی است در مدح ایشان قصاید چند دارد که پیش از این چند شعر از آنها را شاهد آورده ایم.

علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مشهور، پرورده خوان بنی نوبخت مخصوص ابوسهل و برادرش ابوجعفر محمد؛ داستانهای داشته است که مسعودی فقط بآنها مختص اشاره ای میکند^(۱) و از جمله این اخبار یکی آنکه وقتی ابن الرومی در قطعه از آل نوبخت را ستوده و ایشانرا در نجوم اعلم ناس گفته بوده، ابوسهل بن علی د قطعه ای از این ثناخوانی ابن الرومی سپاسگزاری کرده و گفته است که آل نوبخت از نظم جواب گفته های آبدار ابن الرومی عاجزند^(۲).

بعلاوه ابوسهل با بسیاری از علما و متکلمین و شعرا و ادبای عصر خود معاشر و مکاتبات شعری داشته و جماعتی از ادبا و رواة شعر از او اخذ ادب کرده اند ذکر میحالس او بابوعلی جبائی، در اهواز و باحکیم ریاضی معروف ثابت بن قزّه مدیحه ابوالحسن علی بن العباس نوبختی (متوفی سال ۳۲۴) از او در کتب رجا و تواریخ هست و ما جمیع آنها را در مقام خود نقل خواهیم نمود.

گذشته از این مراتب ابوسهل خود از رواة اشعار است و قسمتی از اخبار ابونواس از او مروی است^(۳) و او شاگردان متعددی نیز داشته که همه از کتّاد و شعرا و متکلمین معروفند و ایشان چنانکه در ذیل مذکور میشود از ابوسهل ادد و شعر و کلام اخذ و در تعلیم این فنون پیش او شاگردی میکرده اند.

۴ - شاگردان ابوسهل نوبختی

ابوسهل در کلام و ادب يك عدّه شاگردانی داشته که بعد از او آراء و عقاید

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۳۳ (چاپ فرنک) (۲) آن دو قطعه هردو در دیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۲ - ۱۲۳ (چاپ مصر سال ۱۹۲۷ میلادی) مندرج است. (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

استاد خود را در میان فرقه امامیه و طلبه علم و ادب انتشار داده اند و اسامی شش تن از ایشان در کتب ادبی و تاریخی مذکور است بقرار ذیل :

۱ - علی بن اسمعیل ، پسر او که علاوه بر اخذ علم و ادب از پدر (۱) پیش ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (۲۰۰ - ۲۹۱) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بوده . کنیه ابن شخیص را خطیب بغدادی يك مرتبه ابوالحسن و يك بار هم ابوالحسن مینویسد و این علی بن اسمعیل از پدر خود ابوسهل و از ثعلب شعر روایت میکرده و ابو محمد حسن بن حسین بن علی بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت (۳۲۰ - ۴۰۲) از او پاره ای از اشعار ثعلب را شنیده و ضبط نموده بوده و خطیب بغدادی بیک واسطه از این ابو محمد نوبختی که شرح حالش بیاید يك قطعه از اشعار ثعلب را روایت میکند که آنرا ابو محمد از علی بن اسمعیل نوبختی فرا گرفته بوده است (۲) :

۲ - أَبُو الْحُسَيْن عَلِيّ بن عَبْدِ اللَّهِ بن وَصِيف النَّاشِيء الْأَصْغَر (۲۷۱ - ۳۶۵) (۳) ، شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مداحان اهل بیت اطهار و از مصنفین معروف فرقه امامیه است و او در کلام شاگرد ابوسهل نوبختی است (۴) و در امامت کتابی تألیف کرده بوده (۵) .

ناشیء اصغر شیخ روایت و استاد شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان است (۶) و شیخ مفید از دو طریق یکی از راه شاگردی نزد ناشیء اصغر دیگر از طریق تعلم پیش ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) شاگرد دیگر ابوسهل بیک واسطه شاگرد ابوسهل نوبختی محسوب میشود (۷) :

(۱) ذهبی در تاریخ الاسلام fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۴۷
(۳) یا : ۳۶۶ (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۳۸۹ (۵) فهرست طوسی ص ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۱۹۳ (۶) فهرست طوسی ص ۲۳۴

(۷) مقصود از ناشیء اکبر در مقابل ناشیء اصغر ، أَبُو الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بن مُحَمَّدٍ مَلَقَبُ بابن شَرِشِير و النَّاشِيءُ الْأَكْبَرُ شاعر و متکلم مشهور است که از اهل آثار بوده و بسال ۲۹۳ وفات یافته و عمده اشتها او بمخالفی است که با اهل منطق و شعرا و علمای عروض کرده و عموم معانی مسلمة پیش ایشان را منکر شده و او کتابی در نقض منطق و قصیده نویته ای داشته است قریب بچهار هزار بیت که در آن اهل آراء و نحل و مذاهب و ملل را ذکر نموده بوده (برای احوال او رجوع کنید به راجع الذهب ج ۲ ص ۲۶۶ ، صر و ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴ و تاریخ بغداد خطیب ج ۱۰ ص ۹۲ - ۹۳)

- ۳ - ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجری، صاحب کتاب الانفاذ در امامت (۱)؛
- ۴ - ابو علی حسین بن قاسم کوکبی کاتب (متوفی ربیع الاول سال ۳۲۷) (۲)؛
- ۵ - ابوالحسن مظفر بن محمد بن احمد بلخی (متوفی سال ۳۶۷) صاحب کتابی در امامت و استاد شیخ مفید (۲)؛

۶ - ابوبکر محمد بن یحیی صولی (متوفی سال ۳۳۵) کاتب و ادیب مشهور (۴).

بزرگان متکلمین امامیه در قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید و نجاشی و سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر هم همه بیکی دو واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی بوده اند و بهمین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدده خود آنها را تشریح و تدوین کرده بوده است.

۴ - ابوسهل نوبختی مسئله غیبت

ابوسهل نوبختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت امام دهم حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (از ۲۲۰ تا ۲۵۴) تولد یافته و در وقت رحلت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی العسکری یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته است و چون وفات او بسال ۳۱۱ و در سن ۷۴ اتفاق افتاده بنا بر این ۵۱ سال از عمر او در ایام غیبت صغری صرف شده و در دوره نیابت نایب سوم حضرت قائم یعنی در عصر وکالت و سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که با او از يك خاندان بوده در گذشته است.

این دوره پنجاه و يك ساله از عمر ابوسهل نوبختی که در قسمت اخیر آن ابوسهل بر فرقه امامیه اثنی عشریه ریاست داشته و تقریباً هدایت این فرقه در آن ایام با او و سایر افراد خاندان نوبختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای فرقه قطعیه اثنی عشریه محسوب میشود چه در همین مدت بوده است که دشمنان فرقه مزبور از طرفی و خلیفه از طرف دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال مجاهدت

(۱) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب و الفهرست ص ۱۷۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶

(۲) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس و تاریخ بغداد خطیب ج ۸ ص ۸۷

(۳) الفهرست ص ۱۷۸ و رجال نجاشی ص ۲۹۹ و روضات الجنات ص ۳۱

(۴) تاریخ الاسلام fol. 60b

را بکار برده و از هیچگونه آزار و سختگیری دریغ نکرده اند و امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرّک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی بظاهر از آن حضرت بوده و این پیش آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد بلکه مؤمنین باین مذهب را هم دوچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه يك باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا بکام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکّم کتّاب و منشیان و عمّال ابرانی امامی مذهب و زخم زبان و ملامتهای متواتر رؤسای امامیه بجان آمده بود و خلاص خود را از این معرکه بعموم وسائل می اندیشید .

امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری بروایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سرّمن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عامّه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بهمین جهت امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و جمیع آنها را مهر نمودند و عمّال او در پی یافتن فرزندان حضرت کوشیدند و زنان قابله را بتحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی که از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موکّل کردند و برادر خلیفه ابو عیسی بن متوکل بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتّاب و قضاة و فقهاء و معدّین تصدیق گرفت که حضرت بمرک طبعی وفات یافته . پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود بخاک سپردند خلیفه و یاران او دریافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون ب نتیجه ای نرسیدند و کنیزی که در حقّ او توهم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیامورد رأی خلیفه

بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث مادر آن حضرت و حمزه برادرش براع برور کرد و با آنکه حدیث پدرش فاضلی ثابت نمود که تنها وارث امام یاردهم اوست جمعه معارض او شد و برادر حلیفه اراو سعایت کرد و در طلب میراث برادر اراو استعانت جست تا بالاخره بحکم حلیفه ماترک امام یاردهم را بعد از هفت سال توقّف بین حدیث و حمزه تقسیم نمودند (۱).

جمعه که مردی دینا دوست و عشرت طلب و طالب مقام برادر بود برای آنکه نایب سمت شناخته شود باقسام و سائل تشّت می جست و عالمّاً از کسان و طرفداران امام یاردهم که فرزند صغیر غایب آن حضرت را امام دواردهم و حجت حق بر خلق میدانستند پدرش معتمد حلیفه سخن چینی میکرد از آن جمله حلیفه را وا داشت که صیمن حاریه امام یاردهم و مادر امام دواردهم را مقتّد و اراو حضرت قائم را مطالبه نماید (۲) صیقل برای نارداشتن عمال حلیفه از تمخّص در امر امام دواردهم وجود چنان فریبی را انکار کرد و مدّعی حمل شد معتمد او را در حرم خود نگاه داشت و ربان و کسبدرکان حلیفه و برادرش موّفق و خدمه و ربان ابن ابی الشّوارب قاضی (۳) تبعهّد و مراعات حال او قیام کردند و ابن حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پدرش آمده های سخت چند ارقایل اسمیلائی بعقوب سلیث صفّار براهوار و خیال حمله سعّاد و فتنه صاحب الرّیح و مرل ناگهبانی عبداللّه بن محی بن حاقان و ربیر حلیفه برارل نافت و مهمیبن علّت صنفیل را فراموس کردند و او از چنگ عمّال حلیفه نجات نافت (۴) و بن طرفداران حمزه و صنفیل اختلاف و دشمنی شدید برور کرد و ارباب دولت و عمّال حایمه جمعی جانب حمزه را گرفتند و گروهی طرف صنفیل را تا آنکه کار بسته بالا گرفت و یکی از اعصاب حامدان بنو محی بنی حسن بن حمزه اباب صنفیل را در حایه حده اهبان کرد عافوت معاصد حلیفه (۲۷۹-۲۸۹) که مثل موهوگا

(۱) کمال الدّین ص ۲۵-۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲ و ۲۷۹ و السّلمه ص ۷۹ رعب طوسی ص ۱۴۱-۱۴۲ و ارحم ح ۴ ص ۹۳ (۲) اسم ماد امام دواردهم را روا و مومنان اختلاف روایت صنفیل و رجاه و سوسه حسن صفا کرده اند (۳) مقصود ابن ابی الشّوارب محمد است که در سال ۲۶۲ مقام ناصبی القضا صیبت شد (۴) کمال الدّین بر ۲۶۲ ر ۲۶۱

محالف جدی طایفه امامیه بود او را بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یاردهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوحی بیرون آورد و صیقل در قصر معتصد بود تا در عصر مقدر حلیه (۲۹۵ - ۳۲۰) وفات یافت (۱)

رحلت امام یاردهم و غایب بودن فرزندش یعنی حصرت قائم و دعاوی برادرش جعفر که امامته او را کذب لقب داده اند چنانکه پیش هم اشاره کردیم از طرفی میدان را برای تاحتن بدست مخالفین امامته مخصوصاً معتزله و ریدیه و اصحاب حدیث و سنت و حلیه عتاسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را شعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه را آن میان برحاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یاردهم و گروهی در این باب متردد و طایفه ای معتقد بختام امامت و جماعتی مدعی عیت امام یاردهم و رحمت آن حصرت بودند و از این فرقه دسته ای بزر جعفر برادر امام یاردهم را امام میشمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند چه فرقه ای او را حاشش امام یاردهم و جماعتی او را ماصوب برادر دیگرش محمد که در حیات پدر فوف زده بود و گروهی هم او را منتجب امام دهم ماسمردند و در دعوی امامت جعفر جماعتی ارفطجته و محمد ه (طروداران امامت محمد بن امام علی بن محمد هادی که در حیات پدر فوت کرده بود) بر علی رعم امامته ای عسر نه بطرفداری او قیام کردند و جمعی ارمکلمین بر دست فطحی و حواهر فارس ن حام ن ماهویه فرومی اراصحاب امام دهم که بواسطه اطهار علو و فساد امام او را لعن و طرد کرده و جعفر بر حلاف تنرئه و ترکئه او پیرداخته بود (۲) دور جعفر را گرفتند و اسباب تقویت او و رحمت شیعیان ایی عسری گردیدند

در عصر رور این همکامه که ارعهد معتمد حلیه تا رمان معتد طول کشید و د آن مّت ه فیه امامته از هر طرف معرض آزار و بعرض قرار گرفتند حاران امامی نوحی همد وقت واسطه دشمن املاک رروت و اعداء سخصی ه همدت علمی و دای در بعد دمود کلمی داسمد و چشم امید ه رقه مرو در د مخالفین

(۱) ر حرم ج ۴ ص ۹۳ - ۹۴ (۲) ر تن اشعه ص ۸۴ ه کمال ابن ص ۳۴

و دفاع از خود بایشان بود ریاست آل بویخت و هدایت طایفه امامیه را در يك قسمت از این عصر متکلم و شاعر و ادیب معروف ابوسهل اسماعیل بن علی بویختی داشت . ابوسهل که جزء عمده رندگانی خود را در تحصیل علم کلام و احتجاج و مناظره با مخالفین فرقه امامیه گذرانده و مردی زبیرك و فهیم بود الله نمیتوانست در چنان موقع پر خطری ساکت بنشیند و از مسئله امامت که خود صورت کامل آنرا بر طبق اصول مذهبی امامیه مدوّن کرده بود دفاع نکند و در حالیکه هر کس در خصوص « عیست » رأیی از خود اظهار میداشت و باعث تشّت جمعیت طایفه اثنی عشریه میشد عقیده ایرا که حقّ میداشت ظاهر ننماید .

تشّت امامیه در این عصر در موضوع امامت و عیست تا آن حدّ رسیده بود که حتی در تعداد شمار ائمه بیرین ایشان موافقت نبود جماعی باستناد حدیثی که سلیم بن مس هلالی (۱) از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب رواّت کرده بود ائمه را سیرده میشمردند و از روی همین حدیث ابونصر هه الله بن محمد کاتب از رجال امام عیست صغری و از معاصرین ابوالقاسم حسین بن روح بویختی که دکرش بیاید رید بن علی بن حسین بای فرقه ریدنه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲) و حسین بن منصور حالّاح صوفی معروف که بدو آمده امام یدشر عقیده نداشته میبگفته است که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت بر دیک است (۳)

اس اللّٰه در المهرست در باب عیست ابوسهل رأی خاصّی که هیچکس بدر قبل از او باظهار آن بدر داخله نکرده نسبت میدهد و آن آنکه ابوسهل میگفته است که من امامت ورید امامه دوازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم ولی میگویم که امام دوازدهم در حال عیست رحلت یافته و ورید او در حال عیست حائش او گردیده و اس بر باب یعنی انتقال

(۱) برای شرح حال او که راوی اولین کتاب شیعه است رجوع کند المهرست ص ۲۱۹ و ۲۰

رجال معدر

(۲) رجال بحاشی ص ۸ ۳ (۳) Louis Massigou, Passion d'al-Hallaj p 151

امامت اریدر فرزند در عیت دوام خواهد داشت تا آنکه مشیت الهی طهار امام غالب قرار گیرد (۱).

صحت نسبت این رأی باین شکل بابوسهل شاید محل تردید باشد چه علاوه بر آنکه در هیجیک ارکتب شیعه ذکر آن نیست قطعه‌ای که شیخ صدوق در کمال الدین از کتاب التسه ابوسهل که در باب امامت بوده نقل می‌کند ما رأی علمای امامت اثنی عشریه در خصوص عیات تفاوتی ندارد (۲) بلکه میتوان گفت که ابوسهل که از شهادت دهندگان بولادت و رؤیت و عیت امام دوازدهم (۳) و از تصویب کنندگان مقام بیات و وکالت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بولختی بوده (۴) از برگزین کسانی است که مسئله عیت را موافق عقیده امامیه دفاع و تقریر و در کتب خود مدوّن کرده و بعد از او علمای دیگر این فرقه در این طریق هم اراو پیروی نموده اند و اگر هم چنان عقیده ایرا که ابن الدلم ناو نسبت میدهد در اوّل کار اظهار نموده بوده با قرب احتمالات بعدها بتصحیح آن پرداخته و رأی را که جمهور امامیه پذیرفته اند بیان و دفاع کرده است.

۵. ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

در اّنام عیت صغری یعنی در دوره ای که طائفه امامیه منتظر احاطم رمان عیت و ظهور امام غایب بودند و رمان اداره امور دیوی و دبائی ایشان در دست نواب و کلا بود حسین بن منصور حلاج بصلائی صوفی معروف در مراکر عمده شعه مخصوصاً در قم و بغداد تبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود برداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عده‌ای از شیعیان امامیه و رجال در باری حلقه را لعقده حوش در آورد

حلاج شرحیکه مصّنین امامیه نقل کرده اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و نایب آل حضرت معرّفی میکرده و بهمین جهت هم ایشان ذکر او را در شمار « مدّعیان اّمت » آورده اند (۵) و در موقعیکه قم پش رؤسای امامت آن شهر رفته بوده و ایشان را قبول عموم فوق مدّعیانده است رأی خود را د باب اّئمه بسرحی

(۱) المرست ص ۱۷۶ (۲) کمال الدن ص ۵۳-۵۵ (۳) عیت طوسی ص ۱۷۵ ۱۷۶ (۴) ایضا ص ۲۲۵ (۵) ایضا ص ۲۶۲

که در فوق نقل کردیم اظهار داشته و همین گونه مقالات باعث تبری شیعیان امامی
 قم را او و طرد حلاج از آن شهر شده است.

دعوی حلاج در خصوص نبیّت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار ائمه
 در حکم اعلان خصوصت صریح با خاندان نبوتی بود چه يك تن از ایشان یعنی
 ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و نبیّت امام غایب را داشت
 و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان، از حواسب و محارم او
 بود و يك تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ
 قیام حلاج رئیس امامت در بغداد شمرده میشد و تفصیلی که دیدیم ابوسهل علاوه
 بر این مقام ریاست و نبود در میان ورراء و عمّال و کتّاب درباری حافظ اصول
 مذهبی فرقه امامت و مدافع آن بود و گذشته از لحاظ سیاسی و دسائی از بطردی
 نیز اوقات خود را در ردّ و دفع مخالفین فرقه ای که ریاست آن بر عهده او بود و
 در احتجاج و مناظره با ایشان میگذاشتند

حلاج که از او مقالاتی در باب حلول و ادّعی معجزه و رسالت و نبوت
 ظاهر شده بود مصمم شد که ابوسهل اسماعیل نبوتی را در سلك باران خود درآورد و
 تبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او و سایر نبی
 نبوت بودند عقاید خود برگرداند بخصوص که جماعتی از درباریان حایمه دولت
 بحلاج حس طرشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نبوت هم ازین
 جماعت تبعات میکردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش نماند و با نیکای دژ
 اصحاب و نبود دررگان و عمّال و منشیان درباری میتوانست برای دین جدید خود
 دستگاهی مهمّ ترتیب دهد

اما ابوسهل که بری محوّر و عالمی در رک و فعال بود بمنده است نمیدانست
 يك امر داعی صوفی نامه لای ناره از یک طرف بسیاری از عقاید را ده میگذاشت
 اما مآله و شخص و محور دین آیه را از تفسیر محالین حفظ و بر اساسی اسرار قائم
 کرده بودند و به دعا و خود که در و اطرفی دیگر خود را معارض حسین بن روح

در کار دفع حلاج و قلع ماده دعوت او اوسهل بودحتى منتهای تدبیر و فراست و فعالیت را ظاهر کرده چه محکوم کردن چندان شخصی که بیش از همه کار مدعی امامت و آل نبوت بوده آن هم بدست قضا و ائمه و ورای سببی مذهب و در پاناحت حلما که قضا و علمای امامی در قطع و فصل دعاوی هیچگونه مداخله ای نداشته اند ، داو خود کینه های مذهبی و خصوصت های سیاسی ، کاری چندان آسان نبوده و جر با بهایت عقل و دور اندیشی و باریک بینی مایسر نمیشده است

آنچه در این خصوص میتوان بحث گفت آنکه فرقه امامیه شاید برای قطع و فصل دعاوی چون فقه امامی از طرف حامیان رسمیت شایسته شده بود در میان مذاهب اهل تسنن اصراً را «مذهب طاهری» را که بانی آن ابوذر محمد بن داود اسمعیلی (متوفی سال ۲۹۷) بود بدرفته و بعضی از فقههای دومذهب امامی و طاهری در فروغ و فقه عقاید نگذاشتن را قبول کرده بودند چنانکه ناشی از اصغر از متکلمین امامی و شاگرد ابوسهل بویختی در فقه بپرو مذهب اهل طاهر بوده است (۱)

رؤسای امامیه احتمال دارد که در مراعات حلالّ معذاد و شروع بدعوت
عموم (در سال ۲۹۶) دیونکر محمد بن داود امام اهل طاهر متوسّل شده و
او را بصورت فتوئی که او در سال ۲۹۷ اندکی قبل از فوت خود در وحو قتل
حلالّ اتّشار داده وادشته شد معالوه دوسی شخصی اوسهل وحتی دابوالحسن
علی بن المرت که در این دخی رر ر مقتر حامه ود (در پیام وارت ول ار بن
۲۱ رباع الاول ۳۹۶ و ذی الحجه ۳۹۹) و طرف دی بن وریر ار امامیه ر
بر سهیل کار اجم قشّه ابسهیل دحات داسته است (۲)

بهر حال در آنکه اوسهل امر حلاج را در عدد و ش کرده و عامه

بر گردانده و کذب دعاوی و مخرفه او را نقل مجلس صغیر و کبیر نموده است
شکی نیست.

حلاج در سال ۲۹۶ بمقداد آمد و بدعوت مردم پرداخت. ابوالحسن بن الفرات
او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود.
حلاج از بغداد گریخت و بشوشتر و اهواز پناه برد. در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال
خلیفه بتعقیب او اقدام و او را گرفته در عهد وزارت علی بن عیسی بمقداد آوردند
و او هشت سال در حبس ماند تا بالاخره در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه
محاکمه بفتوای قضاة و ائمه دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار
آویخته شد.

در ایام دعوت حلاج دوبار بین او و ابوسهل نوبختی مناظره دست داده است
و در این دوبار حلاج ابوسهل را بتبعیت از خود خوانده و مطابق روایات باقیه ادعای
معجزه کرده است. ابوسهل با جواب های دندان شکن و تقاضا هائی که حلاج از
انجام آنها عاجز آمده او را در دعوت خود مجاب بلکه مفتضح نموده و بهمین
علت کار او رونق نگرفته است. اینک عین دو روایتی که در این باب باقیست :

۱ - ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبة بدو واسطه از ابو نصر هبة الله بن محمد
کاتب چنین نقل میکند که چون خداوند تعالی خواست امر حلاج را مکشوف و او
را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را باقبول
دعاوی دروغ بکمال خود بخواند و بهمین خیال کسی را پیش ابوسهل اسماعیل فرستاد
و او را بخود خواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل
ساده لوحان دیگر بسهولت مسخر رأی و از پیروان او خواهد شد و با فریفتن
ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را باین وسیله بند حمله و
کجروی خود گرفتار خواهد ساخت چه ابوسهل در نفوس مردم نفوذ داشت و در علم
و ادب دارای مقامی شامخ بود. حلاج در مراسله ای که بابوسهل نوشته بود باو بیغام
داد که من وکیل حضرت صاحب الزمانم و این اولین عنوانی بود که او بدان جهال را

می فریفت سپس از آن ادعا قدم فرا تر میگذاشت و چنین گفت که من از طرف امام غایب مأمورم که بتو مراسله بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا بآن ایمان آری و دوچار شك و ریب نشوی. ابوسهل در جواب او گفت که من از تو تقاضا دارم که در انجام امری سخت کوچک بر من منت گذاری و آن امر که در جنب عظمت دلایل و براهینی که بدست تو آشکار شده واقعی ندارد آنکه من گرفتار محبت کنیزکانم و بایشان عشق میورزم و عده ای از آن طایفه را در تملک دارم و قادر بچیدن میوه ای از بستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را بخضاب رنگین نکنم پیری من آشکار گردد و کنیزکان از من گریزان شوند و از این بابت سخت در زحمت چه اگر پرده از رازم بر افتد قرب ببعد و وصل بهجران مبذل شود. اگر کاری کنی که از رنج خضاب برهم و موی سفید من بسیاه بدل گردد دست اطاعت بسمت تو دراز کنم و بعقیده تو در آیم و از مبلغین مذهب تو شوم و آنچه را که از مال و خیرت در اختیار دارم در راه تو صرف نمایم. چون حلاج بر آن جواب و قوف یافت دانست که در دعوت ابوسهل و بیان سر مذهب خود باو راه خطا رفته است بهمین علت از او صرف نظر کرد و جوابی بمسئول او نداد و ابوسهل بالنتیجه حلاج را در هر محفلی سخریه و زبان زد عموم کرد و سر او را بین خرد و بزرگ مکشوف کرد و همین قصیه باعث دریده شدن پرده اسرار حلاج و نفرت عامه از او گردید (۱).

۲ - جماعتی از پیروان جاهل حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان

غایب میشود و اندکی بعد از هوا آشکار میگردد. روزی حلاج در بین جمعیتی که ابوسهل بویختی نیز در میان ایشان بود دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم پرا کند. ابوسهل حلاج را مخاطب ساخته گفت از این کار در گذر و بمن درمی بده که بر آن نام تو و پدرت نقش باشد تا من و خلق کثیری که با مانند تو ایمان آوریم. حلاج گفت من چگونه چیزی که ساخته نشده بتو بنمایانم. ابوسهل گفت کسی که

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۱-۲۶۲ و نشوار الحاضره نوخی ص ۸۱ و الفهرست ص ۱۹۰-۱۹۱ و قسمتی از کتاب المنتظم تألیف ابن الجوزی در حاشیه صله عریب ص ۱۰۵ و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۵

چیز غیر حاضر را حاضر میسازد باید بساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد (۱).
 اقراین چنین معلوم میشود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین
 ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین ایام بوده است
 که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر میساخته
 و میان ایشان دراهمی که آنها را در آنقدره نامیده بوده می برآکنده است و کسیکه
 در این تاریخ غیر از ابوسهل و نوحی در اهواز بکشف حیل او برداشته و او را برک
 اهواز مجبور ساخته است متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است (۲) که گویا در همین
 ایام هم با ابوسهل و نوحی ملاقات میکرده و با او در اهواز مجالسی داشته است.

۶ - تألیفات ابوسهل و نوحی

ابوسهل اسمعیل بن علی و نوحی در تأیید مذهب فرقه امامیه و ردّ اعتراضات
 مخالفین و بیان مسائل کلامی کتب متعدده داشته که عدد آن بر چهل کتاب و رساله
 بالغ میشده و از این جمله بدخترانه جز یکی دو فقره نقلی که از بعضی از مؤلفات او
 در کتب مؤلفین بعد باقیست امروز اثر دیگری دیده نمیشود. کتب ابوسهل از مراجع
 عمده اعلاء و متکلمین امامیه و اقوال کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او
 در عداد رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه معدود بوده است (۳).

اینک اسامی تألیفات او از روی المهرست و فهرست طوسی و رجال نجاشی و
 بعضی کتب دیگر:

الف - کتب او در امامت و ردّ بر مخالفین در همین اب

۱ - الأسبغاء (الفهرست - طوسی - نجاشی) ،

۲ - التنبیه (المهرست - طوسی - نجاشی) ، این کتاب را نجاشی صاحب رجال
 پیش استاد خود شیخ مفید حواله داده (۴) و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام
 النعمه باسم و رسم مقداری از آن را که قریب لسه صفحه حشمتی است نقل کرده (۵)
 و گویا فقره دیگری را هم که مؤلف مربوط در همان کتاب و شاخ طوسی در کتاب
 الغیبه از ابوسهل نقل نمینماید از همین کتاب التنبیه باشد (۶) ،

(۱) صلة عرب ص ۹۵-۹۶ (۲) تاریخ مداح ص ۸ ص ۱۲۵ و شوار المصاحره ص ۸۷ (۳) شهرسای
 ص ۱۴۶ (۴) رجال نجاشی ص ۲۳ (۵) کمال الدین ص ۵۶-۵۷ (۶) الأصان ص ۲۶۲ و عبد طوسی ص ۱۸۵

۳ - کتابی در ردّ بر غلاة (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۲ - ردّ بر طاطری در موضوع امامت؛

ابوالحسن علی بن محمد طائمی کوفی طاطری از فقها و شیوخ و برگان فرقه واقفه است و او معاصر با حضرت امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) بوده و با اینکه در حدیث و فقه تمه شمرده میشود در دفاع از مذهب و افقی ورد عقاید شیعیان قطعیه تعصب و عناد شدید ظاهر میساخته و کتاب متعدّد که عدد آنها بسی میرسیده در تأیید عقاید خود تألیف کرده و یکی از آن جمله کتابی بوده است در امامت و گویا همین کتابست که ابوسهل نوختی بر آن ردّ نوشته (برای احوال طاطری رجوع شود بالفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و رجال نجاشی ص ۱۷۹)؛

۵ - ردّ بر واقفه (طوسی - نجاشی)؛

۶ - الآوار در تاریخ ائمه (طوسی - نجاشی)؛

۷ - کتاب الحمل در امامت (نجاشی)؛

۸ - ردّ بر محمد بن الآذر در امامت (نجاشی)

این محمد بن الآذر معلوم نشد کیست گویند مقصود از او آو حفر محمد بن الآذر کاتب (۲۷۹ - ۲۰۰) را اخمار پس اهل تسنن است که سن هشتماد در جمادی الاولی سال ۲۷۹ فوت کرده است (۱)

ب - ردّ بر اهل سنت و حدیث و اصحاب صفات

۹ - ردّ بر عیسی بن ابان در موضوع قیاس (الفهرست).

(۱) تاریخ مساحد ۲ ص ۸۳ - ۸۴ (۲) رجوع کنید به ج ۷۵ از همین کتاب ، فرقه امامیه و فقهای اهل باهر از اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را ، خلاف اصحاب ابو حنیفه و پیروان می واصل میکردند و امامیه احادیث بسیار از اوجه هندی در اتصال قیاس قری می موده اند از آن حجه از حضرت صدق مروی است که قیاس از دین من خارج است (رجال کسی ص ۱۲۵) و در اصحاب قیاس از راه سنجش صحت عام کرده و سپس جهت از حقیقت دور افتاده اند چه دین خداوند قیاس درست مرید ، (اصول کتب ص ۲۱) . در میان شعبه او اسامی که قیاس واحد رداده اند از علی محمد بن احمد بن حنبل اسکان (اواسط ص ۲۸) و حسن بن ابی عقیل عمای (مناوی ص ۱) و چه ۱ هستند که در مرقی امامیه آل دورا قیاس مخواستند (ار صحت الحجت ص ۱۳۸ ، ص ۵۹ و ۵۹)

۱۰ - بعض مسئله عیسی بن ابان در باب اجتہاد^(۱) (طوسی - نجاشی)

أبو موسیٰ عیسیٰ بن ابان بن صدقة بن عدی بن مردانشاه (متوفی بحرم سال ۲۲۱)
از اهل قسای فارس از قضاة و فقهای اصحاب رأی و قیاس و از پیروان امام اعظم ابوحنیفه
است و او تألیفات چند داشته که از آن جمله است دو کتاب اثبات القیاس و اجتہاد الرأی^(۱)
و بر این دو کتاب است که ابوسهل ردّ نوشته بوده؛

۱۱ - کتابی در ابطال قیاس (الفهرست) :

۱۲ - کتابی در ردّ بر اصحاب الصفات^(۲) (الفهرست - طوسی).

(۱) رجوع کنید بملل و نحل شهرستانی ص ۱۵۳ و مقالات اشعری ص ۴۷۹-۴۸۵
(۲) ترجمه از کتاب اللل و التّحل شهرستانی : « جماعت زیادی از قدما برای خداوند تعالی
صفاتی بعنوان صفات ازلیّه مثل علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و جلال و اکرام
و جود و انعام و عزّت و عظمت اثبات میکردند و بین صفات ذات و صفات فعل فرقی نمیکنداشتند
بلکه در هر دو باب یک شکل سخن میراندند و در نتیجه این ترتیب صفاتی نیز بعنوان صفات خبریه
مثل دو دست و صورت برای خداوند تعالی اثبات مینمودند و تاویل آنها نمی برداختند و میگفتند
چون این صفات در شرع وارد شده ما آنها را باسم صفات خبریه میخوانیم . چون معتزله از خداوند
نفی صفات میکردند و قدمای اهل حدیث و سنت در اثبات آنها سعی داشتند این طایفه اخیر را بهمین نظر
صفاتیّه و معتزله را معطله خوانده اند . کار بعضی از اثبات کنندگان صفات تا آنجا کشید که حتی صفات
ایزدی را بصفات مُعَدَّنه نیز تشبیه نمودند و جمعی نیز بهمان صفاتی اقتصار کردند که افعال بر آنها
دالّ است و در خبر نیز وارد شده و در این مرحله بدو فرقه منقسم گردیدند : جماعتی آن صفات را
از روی احتمالاتی که از لفظ آنها برمی آمد تاویل می نمودند و جماعتی دیگر می گفتند که مقتضای عقل
ما چنین میفهماند که هیچ چیز بخدای تعالی مانند نیست و هیچیک از مخلوقات باو شباهت ندارد و
از این رو یقین حاصل میشود که ما از ادراک معنی بعضی الفاظ که در این باب وارد شده عاجزیم و نباید
در تاویل آنها بکوشیم مثلاً در باب قول خداوند که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » ، و « خَلَقَ بَدَنِي »
و « جَاءَ رَبُّكَ » و امثال اینها ما مکلف نیستیم که تفسیر این آیات را بدانیم و آنها را تاویل کنیم بلکه
تکلیف ما اعتقاد داشتن است باینکه برای خداوند شریک و مانندی نیست و این حمله از راه یقین
بر ما مبرهن گشته است . جمعی دیگر از متأخرین بر آنچه اسلاف ایشان در باب صفات گفته بودند
زوائدی آورده گفتند باید آیات را همانطور که ظاهر آنها حاکیست گرفت و بدون گردیدن گرد
تاویل آنها را بسکلی که وارد شده تفسیر کرد و بماندن در حدّ ظاهر نیز اکتفا نمود ؛ این طایفه
بر خلاف عقیده اسلاف گرفتار تشبیه صرف شدند و تشبیه صرف حتی در میان یهود هم عمومیت نداشت
بلکه يك دسته از ایشان که قرائن خوانده میشدند چون بالفاظ زیادی در تورات برخوردند که بر آن
دلالت داشت بآن برداختند . اما در میان مسلمین از شیعه جماعتی راه غلو رفتند و عده ای راه تقصیر

۱۳ - کتاب الصّٰتات (الفهرست - طوسی) :

۱۴ - کتابی در ردّ بر جبریه در باب مخلوق و اسطاعت^(۱) (طوسی) ، در

الفهرست : الردّ علی من قال بالمخلوق ، و در نجاشی : الردّ علی النّجیرة فی المخلوق .

۱۵ - کتابی در صفات (نجاشی) یا در صدقات (؟) (طوسی) که گویه

همان کتاب مذکور در نمرة ۱۳ باشد ،

ج - ردّ بر یهود و منکرین رسالت

۱۶ - کتاب تَبْیِیْثِ الرِّسَالَةِ (الفهرست - طوسی) :

۱۷ - کتابی در احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (نجاشی) ؛

۱۸ - کتابی در ردّ بر یهود^(۲) (طوسی - نجاشی) :

د - ردّ بر مخالفین دیگر

۱۹ - کتاب مجالس ابوسهل با تألیف ابن قُرة (نجاشی - طوسی) :

باین شکل که طایفه اول بعضی از ائمه خود را در صفات بخداوند تعالی تشبیه کردند و طایفه دوم خداوند را بیک تن از مخلوق مانند ساختند و چون معتزله و متکلمین اولیه ظاهر شدند بعضی از شیعه از راه غلو و تقصیر برگشتند و باعتزال گرویدند و در تفسیر بظاهر از جماعتی از اسلاف تبعیت کرده گرفتار تشبیه شدند . اما از اسلاف کسانی که بتأویل پرداختند و دستخوش تشبیه نشدند یکی مالک بن انس است که در باب آیه «الرحمن علی العرش استوی» میگفت معنی استواء معلوم است ولی کیفیت آن معلوم نیست و ایمان بآن واجب و سؤال از آن بدعت است و احمد بن حنبل و سفیان و داود و صفهانی و بیروان ایشان ، تا آنکه دوره عبدالله بن سعید گلابی و ابوالعباس فلانسی و حارث بن اسد مُحاسَبی رسید و این جماعت که همان عقاید اسلاف بودند بعلم کلام دست زدند و عقاید ساف را با حجاج کلامی و راهین اصولی تقریر نمودند و از ایشان بعضی کتاب نوشتند و بعضی نیز درس گفتند و چون ابوطلس اشعری با اسناد خود در باب «صلاح» و «اصلاح» اختلاف پیدا کرد و بس از مناظره و خصمه با او از او جدا شد باین طایفه گروید و بالاه کلامی بناید اقوال ایشان پرداخت و آراء آن دسته را جزء مذهب اهل جماعت و سنت قرار داد و عنوان صفاتیّه لقب بیروان اشعری شد و چون مُسْتَه و کَرَامَیّه نیز از انبیا کنندگان صفاتند ایشانرا هم ماحزّه صفاتیّه بشمار آوردیم . (شهرستانی ص ۶۴-۶۵) و مقالات اشعری ص ۵۸۲ بعد .

(۱) برای دانستن اختلاف بین مجتبه و امامیه در باب مخلوق و استطاعت رجوع کنید بکنز الفوائد کراچی ص ۴۰-۴۱ (۲) عدّه احتجاجات مسلمین بیهود بر مسائل ذیل بود : تشبیه خالق بمخلوق - قول باینکه عزیر پسر خداوند است ، نسخ شراعی که یهود منکر آن بودند و پاره ای مسائل دیگر (تلبیس ابلیس ص ۷۵-۷۶ و شهرستانی ص ۱۶۲-۱۶۷ و ابن حزم ج ۱ ص ۹۱ بعد و غیره)

أَبُو الْحَسَنِ تَائِبُ بْنُ قُرَّةَ حَرَانِي صَاحِبِي (۲۲۱ - ۲۸۸) فیلسوف و عالم منطق و ریاضی معروف که در بغداد در عهد معتضد خلیفه در عداد منجمین او معدود بوده با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و خواهر زاده اش ابو محمد حسن بن موسی دوستی و معاشرت داشته است و چنانکه در شرح حال ابو محمد خواهیم دید او از جمله کسانی بوده که غالباً در خانه ابو محمد نوبختی بامزجهین و فضایل دیگر انجمن میکردند و ابو محمد و ابوسهل در محضر او سؤالاتی طرح مینمودند و در سر پاره ای مسائل فلسفی و دینی با او بتکلم و مناظره می پرداختند و غیر از کتاب مذکور در فوق که اشاره ای بهمین نکته است در جزء تألیفات ثابت بن قره کتابی است بعنوان جوابهای او بمسائلی که ابوسهل نوبختی از او پرسیده است (۱).

۲۰ - مجالس او با آبولعلی جانی در اهواز (۲) (نجاشی - طوسی)؛

۲۱ - نقض مسئله آبولعی وراق در باب قدمت اجسام (نجاشی) و اثبات اغراض (۳) (طوسی)؛

۲۲ - رد بر ابن الراوندی در باب انسان (۴) (نجاشی - طوسی)؛

۲۳ - کتاب السبک در نقض کتاب التاج ابن الراوندی (۵) (الفهرست - طوسی)

۲۴ - نقض کتاب ابن الراوندی در باب اجتهد الراى (الفهرست - طوسی)؛

۲۵ - نقض عبث الحکمة تألیف ابن الراوندی (۶) (الفهرست - طوسی)؛

۲۶ - نقض رساله تألیف شافعی (۷) (الفهرست - طوسی)؛

۲۷ - رد بر آبولعنه در باب توحید در اشعار او (طوسی - نجاشی)؛

ابواسحاق اسماعیل بن القاسم ملقب و مشهور بابو العتاهیه (۱۳۰ - ۲۱۱ با

(۱) تاریخ الحکماء فقهی ص ۱۱۸ (۲) رجوع کنید بذیل صفحه ۹۲ و صفحه ۱۱۶ از همین کتاب

(۳) الاتمه ص ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) برای اختلاف متکلمین در باب اسان و رأى ابن الراوندی

در آن خصوص رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ (۵) رجوع کنید بصفحه ۹۲

از همین کتاب (۶) ایضاً صفحه ۹۳ از همین کتاب (۷) مقصود از این کتاب رساله است

که امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) در اصول فقه مطابق رأى خود

تألیف کرده و این کتاب که بهمان عنوان « رساله امام الشافعی » معروفست اولین کتابی است که در

باب اصول علم فقه تألیف شده و مکرر نیز بطبع رسیده است (معجم المطبوعات العربیة سنون ۴۷۰)

(۲۱۳) از شعرای غزلسرای معروف عهد هارون و پسرانش امین و مأمون است که پس از مدتی غزلسرائی و مداحی و هجائی طریق زهد و وعظ را پیش گرفته و بتدریج بمشرب متصوفه نزدیک شده است و چون شاعری قادر و صاحب کلامی سهل و دور از تکلف بوده بزودی اشعار زهد و وعظ او در میان مردم انتشار یافته و بوسیله آنها افکار صوفیانه و جبریه او در ذهن عامه جای میکرشته است.

ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشته ولی در اعتقاد جبری و دشمن قدریه بوده است (۱) و بهمین علت در باب اعتقادات و مسائل راجع بتوحید در اشعار خود افکاری را بنظم آورده بود که با عقیده امامیه نمیساختم و کتاب ابوسهل نویختی رد بر همین گونه عقاید اوست. صاحب تبصرة العوام میگوید:

«جملة امامیه برآنند که خدا را نتوان دید نه در دنیا و نه در آخرت و ایشانرا براین دلیلهای قاطع است از عقل و قرآن و خبر رسول و خصم گوید که قومی از شیعه گفتند که خدا حکم بیاطل کند و ظلم و کفر و فواحش و سفه آفریند چنانکه مجبوره و مشبهه گویند. گوئیم این دروغ است اهل امامیه این سخن نگفته اند و در کتب امامیان نیابی و هر کس را که از اسلام بهرامی باشد رواندارد که این برخدا بندد بلی ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشت و در اعتقاد جبری بود و او نه فقیه بود و نه عالم باصول دین و هر چه شعرا گویند از سخنان فاسد بر دیگران عیب نباشد و هیچ قوم از فرق اسلام نیابی الا که در میان ایشان جمعی اعتقاد فاسد دارند علی الخصوص اصحاب شافعی و ابوحنیفه که امروز اغلب کتب از اصول و کلام و فقه که میخوانند بفلسفه و اصطلاحات آن آمیخته، عبارت اهل اسلام بنادر توان یافت و العجب که راغب که از کبار متقدمان اصحاب شافعی است و فخر رازی که از متأخران هر یک تفسیری کرده اند و در آنجا چیزها گویند که هیچ مسلمان اطلاق آن بتفسیر قرآن رواندارد و اصحاب ایشان این دوتن را از محققان دانند و سخن ایشانرا حقایق خوانند پس بنا بر این لازم آید که هیچ کس را بر اهل اسلام آن منت نباشد که ابوعلی سینا و انونصر فارابی را چه اینان که از متأخرین فلاسفه اند منبع

آن حقایقند و از جمله القاب که اصحاب شافعی فخر راری را بآن خوانند **حجة الله على الخلائق** است اینها هیچ برایشان عیب نیست و جهل ابو العتاهیه حبری بر اهل امامت عیب است، (۱)

از جمله اخیر این عبارت معلوم می شود که اهل تسنن عقاید حبری ابو العتاهیه را امامیه منسوب داشته و باستناد آنها بر این فرقه تاحیه بوده اند و اوسهل لازم دانسته است که آنها را رد و انتساب آن آراء را شیعیان امامی که ابو العتاهیه در وقوع مذهب ایشان را پذیرفته بوده دفع کنند

آقای لوثی مایسنرین در کتاب لیبسی که در شرح حال حسین بن منصور حلاج برشته قص اوسهل را از کلام ابو العتاهیه، که مدت ها قبل از زمان او فوت کرده و ده و چندان هم باصطلاحات فلسفه آشنائی نداشته، فقط وسیله ای میداند که اوسهل آ را برای حمله بمتصوفه و حلاج که ناشعار ابو العتاهیه استناد می حسته بکا، برده است تا از انتشار بن گونه افکار حلو گیری نماید (۱) این حدس اگر هم صحیح باشد فرع است و گویا اساس مقصود اوسهل در رد افکار ابو العتاهیه در باب توحید چنانکه از عبارت تصریه العوام مفهوم میشود همان دفع اتهامات اهل تسنن است در انتساب اهل ابو العتاهیه بفرقه امامیه

ه - اصول و مسائل اللمی

۲۸ - کتاب الجواهر (۳) (المهرست - طوسی)

۲۹ - کتاب المعروقه (۴) (المهرست - طوسی)

۳۰ - کتاب حدیث العالم (المهرست - طوسی - بحاشی)

۳۱ - کتاب در اب اسان (۵) (المهرست)

(۱) نقد الاموال ص ۴۲۱

(۲) Pass on d'al Hahadi, p 149

(۳) در اختلاف که می در خصوص حواضر رجوع ۱ - ۱۱۸ - اسان ص ۴۱۷ - ۴۲۹

(۴) مذهب اشعری ص ۵۱ - ۴۷۱ - ۴۷۲ و احرام ح ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹

(۵) رجوع کند صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مذهب اشعری ص ۳۷۹ - ۳۲۳ و از اسناد الطائ

ص ۱۸۶ - ۱۹۰

- ۳۲ - الْحِكَايَةُ وَالْمَحْكِيَّةُ (۱) (المهرست - طوسی) ،
- ۳۳ - الْحَصُوصُ وَالْعُمُومُ وَالْأَسْمَاءُ وَالْأَحْكَامُ (۲) (بحاشی - طوسی) ،
- ۳۴ - کتابی در تَوْحِيد (طوسی - بحاشی) ،
- ۳۵ - کتاب الْأَرْحَاءُ (۴) (طوسی - بحاشی) ،
- ۳۶ - مَبْنِيَّاتُ (۴) (طوسی - بحاشی) ،
- ۳۷ - کتابی در محال بودن رقت حدای تعالی (۵) (طوسی - بحاشی) ،
- از این کتب ابوسهل بونحی بدستخانه حر دوسه فقره‌ای که دیگران از آنها نقل کرده و ما بیدر سابقا آنها را رد آور شده ام دیگر مطالبی بدست نیست ولی چون ابوسهل در عصر خود رئیس متکلمین امامیه و ممرل اومحلّ اجتماع نشان بوده (۶) و اقوال او برای علمای دیگر این فرقه حکم حجت را داشته عالم‌ادر کتب خود بآنها استشهاد میکرده‌اند و اگر کسی کتب کلامی امامیه را با من قصد مورد مطالعه قرار دهد الله مقدری آنها را میتواند با من و سبانه المعاط نماید از آن جمله علامه در ابواب المایکوت و فاصل مقداد در رشاد التلخیص (۱) بری و سهیل و حنی راجع باسان که کمای در در آن باب تألیف کرده بود (۱) اشاره می‌کند رهو فقط او را در آن باب اجهو و لاسفه و معرله مرسانند
-
- (۱) در میان مکملین وری مصلحه حیدر که ابائی این عنوان داشته‌اند و از آن جمله است ابو محمد حمیران مشر معزلی متوفی ۳۴۴ (الانصار ص ۸۱) و اوایح عثمان بن حنی عدوی معروف (۹۰۰ قی ۲۹۲) که علم الهدی سند مرصی را آن رد و شه (فیه ست طوسی ص ۲۲۰ و روایات اخ - ص ۲۶۶) و بن فسه عدالت بن مسلم - وری (۲۱۳ - ۲۷۶) که شیخ مقدان را رد کرده (فیرست طوسی ص ۳۱۵ و بحاسی تصنی در همت اب ارک بن سبی شیخ محمد سب مدهد ص ۲۸۶ و آن سدا شده شد) و مقصود از حکایت در آن مورد گویا نقل قول عمر اسب همان سکنی که او آورد است سدل حکایت دون افراشی امصی (مجمع البحرین ص ۲۲) و در این صورت ر حکایت که ده (حاشی) راجع بمضمون و مصب - کتاب حنی وارد نیست و اگر حنی شد ر کسی اسب ر حکایت از نقل سده (متکلم) چکا سده مرصی ان او بن را درین حکایت اسب مدهد حو او آرد رافعه سدل حکایت و رررست مضمون مدهد رالی حنی را خلاف او حو اصهار علق وعده یک که ده کردن حیدر مدهد (شمی ص ۳۱)
- (۲) معالاب اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶ و شرح مدهد ص ۱۶۱-۱۷۳ و ۴۳ و ر - معوال ص ۱۹-۲۹ (۳) رجوع مدهد - ۲۹ ردهد ک - (۴) معالاب اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶،
- (۵) صفحه ۱۰۲ و ۱۲۱ از همت ک - (۶) مدهد ص ۱۹۶ (۷) ص -
- (۸) ره ۳۱ از اعم او سدل

ابو جعفر محمد (برادر ابوسهل نویختی)

ابو سهل نویختی برادری داشته است که او نیز در عداد متکلمین و مؤلفین شیعه بشمار می آمده و در علم کلام از برادر خود ابوسهل پیروی میکرده و دارای تألیفاتی نیز بوده است. که بدبختانه با صاحب الفهرست موثق بهیچا کردن اسامی آنها نشده و یا آنکه از نسخه ای از آن کتاب که نسخ دیگری از روی آن نوشته شده اقتاده بوده است (۱).

این شخص که أَبُو جَعْفَر مُحَمَّد بن عَلی بن اسحق نام دارد از زجالی است که در ایام غیبت صغری از جانب سفرای امام غائب توقیعاتی در حق او صادر شده (۲) و مثل برادر خود ابوسهل مردی ادیب و شاعر پرور و از عمال دیوانی و از مرئیان و منعمین ابن الرومی گوینده معروف بوده و ابن الرومی با او مکاتبات شعری میکرده و از او درخواست صله و کساء مینموده است و از یکی از مدایح این شاعر در حق ابوجعفر چنین برمی آید که ابو جعفر مدّنی نیز حکومت قَرِیَّةِ الثَّعْثَان را داشته است. در دیوان ابن الرومی سه قطعه شعر در حق ابو جعفر نویختی هست که در آنها شاعر مزبور از ابوجعفر طلب کساء میکند و اکرام آل نویخت را در حق خود ودوستی و خدمتگزاری خویش را نسبت بایشان یاد آور میشود و ابوجعفر را در ننوشتن جواب مورد عتاب قرار میدهد (۳).

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) غیبت طوسی ص ۲۷۲

(۳) رجوع کنید بدیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۴۸ و ۱۴۲ (از جاب قاهره در ۱۹۲۷ میلادی) و ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۲۰۰ (از جاب کامل کیلانی)

فصل هشتم

ابو محمد حسن بن موسی

(وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)

علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت پدر ابوسهل اسماعیل که متأسفانه شرح حالش بدست نیامد و در فصل پیش شرح زندگانی دپسرش ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد مذکور گردید سر سلسله يك شعبه از خاندان نوبختی است که مثل شعبه دیگر آن خانواده یعنی نوادگان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (بنی اعمام علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت) معاً لوای شهرت و نفوذ و اقتدار این سلاله بزرگ را در دست داشته و باستظهار هم در پیش بردن يك مقصود قدم برمیداشته اند .

علی بن اسحاق بن ابی سهل علاوه بر ابوسهل اسماعیل متکلم معروف و ابوجعفر محمد مدوح ابن الرومی دختری نیز داشته است که نام و نشان او معلوم نیست ولی بواسطه فرزندی که از او بوجود آمده ذکر آن دختر نیز در تاریخ باقی مانده است و آن فرزند ابو محمد حسن بن موسی است که خواهر زاده ابو سهل اسماعیل و ابو جعفر محمد محسوب میشود .

۱ - احوال ابو محمد نوبختی

شرح احوال پدر ابو محمد حسن یعنی موسی در دست نیست و نمیدانیم که او نیز از خاندان نوبختی بوده و یا آنکه ابومحمد حسن پسرش فقط ار راه نسبت مادر نوبختی خود که خواهر ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد است نوبختی محسوب میشود .

در میان آل نوبخت يك نفر موسی نام هست و آن ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت یعنی ابن کبریا نوبختی است که از مجتهدین و مصنفین است و او که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از رجال اواخر غیبت صغری و از معاصرین ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار حسین بن

روح بوختی (متوفی سال ۳۲۶) است (۱) که در ۴۰۰ هجری هنوزنده بوده (۲).

فاصل معاصر آقای سید همة الدین سهرستانی در مقدمه ای که بر کتاب فرق السیعه منسوب بهمین ابو محمد حسن بن موسی نوشته ابو محمد بوختی را بسر ابوالحسن موسی بن حسن ملقب باین کبریا شمرده است. نظر نگارنده این است صحیح نمی آید چه علاوه بر آنکه هیچیک از اصحاب کتب رجال و مؤلفین با وجود علم باحوال ابو محمد حسن بن موسی و ابوالحسن موسی بن کبریا، متعزّض چنین نسبتی نشده و همه ابو محمد حسن بن موسی را همان خواهر رادگی ابوسهل شناسانده اند. ملاحظه بعد زمانی ایشان بد چنین حدسی راستست و بعد می ماید چه ابو محمد حسن بن موسی با اتفاق مورّحین در دهه اول اربع قرن چهارم هجری یعنی بین ۳۰۰ و ۳۱۰ فوت کرده و بیشتر اّیام حیات او در نیمه دوم قرن سوم یعنی در عهد خالص ابوسهل بوختی گذشته است در صورتیکه ابوالحسن موسی بن کبریا تا مدت ها بعد اردوره و کالت ابوالقاسم حسین بن روح (بین ۳۰۵ و ۳۲۶) بر میرسته و قسمتی از احمار و کیل سوّم امام غایب را برای دیگران ارجله برای ابوبصر همه الله بن محمد کاتب نقل کرده و باین ترتیب از رجال واسطه باینکه او احر قرن چهارم بوده است.

چنین تصوّر می رود که ابو محمد حسن بن موسی یعنی مؤلف کتب فرق السیعه و آراء و الدّیّات و مؤلفات دیگر در مثل شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فقط از ضرب مردم جداان و حقّ حساب داشته و اگر هم بدر او افراد این جا بوده و ده کسی بدر او پرداخته است و ما را از احوال او اطلاعی در دست یاست.

ابو محمد حسن بن موسی از متألّمین و دانشمندان و آشیان بآراء و دیانات و ملل و محل است و او ملل بسیاری را عالمای جمع عصر خود تحصیل فنون مخنّفه عشق داشته در جمع کتب و مسح ماسه عمر خود را میگذرانده و کتب اسرار حقّ خود بر شمه و دست و پا را در همین عشق و علاقه تحصیل علم و ادب منزل او محلّ اجتماع عالم و فصلا محسوب شده و جمعی را ترجمین کتب قدیمه من

أَبُو عِيسَى سَعِيدُ بْنُ يَعْقُوبَ دِمَشْقِيٌّ وَ أَبُو يَعْقُوبَ إِسْحَاقُ بْنُ حَبِيبٍ (مَتَوْفَى ۲۹۳) وَ أَبُو الْحَسَنِ ثَابِتُ بْنُ قُرَّةَ (۲۲۱-۲۸۸) وَ عَیْرَهُمْ دَر خَانَهُ اَوْ دَوْر هَمْ گَرْد مِی آمَدَه وَ دَر مَسَائِلِ عِلْمِی بَحْث مِی کَرْدَه اِنْ (۱).

ابو محمد خود برای ثابت بن ابراهیم صابی (۲۸۳ - ۳۶۹) طبیب معروف چنین نقل کرده بوده است که روزی در حدیث سنّ از ثابت بن قرّه حکیم رباصی معروف مسئله ای برسیده و ثابت از جواب گفتم بآن در مقابل جمعیت خود داری کرده و ابو محمد دویست دلیل را در سیل تمثّل خوانده است.

أَلَا مَا أَمْلَى لَا تُرَى عِنْدَ مَصْجَعِي بَلِيلٌ وَلَا تَجْرِي بِهَا لِي طَائِرُ
لَكِي إِنَّ عَجْمَ الطَّيْرِ تَجْرِي إِذَا حَرَبُ بَلِيلِي وَلَكِنْ لَيْسَ لِلطَّيْرِ رَاجِرُ

روز بعد ثابت بن قرّه ابو محمد را در راه می بیند و سؤال او جواب شافی نمیدهد و تمثّل و در ادوات فوق نداد و می آورد، ابو محمد سرافکنده معذرت میجوهد و ثابت بن قرّه صمدان میدهد که در ادّآن دویست عرض او تعرض ثابت نموده است (۲)

از این حکایت و ذکر اینکه ثابت بن قرّه در اواخر عمر خود در ردیف ابو عثمان دمشقی و اسحاق بن حمید در منزل ابو محمد بوختی اجتماع میکرده اند خوب معلوم میشود که ابو محمد در وجود اختلاف سنّی که با امثال ثابت بن قرّه داشته بودی چنان در فصل و کج رُفقی و شهرت یافته که محلّ است بن قرّه مردمایی که در ابتدا بواسطه کمی سنّ چندان بشّن ابو محمد اعتراف نمیکرده اند - در اواخر محصور در منزل او ری تحت در مسائل علمی سر فرود می آورده اند و محمد بوختی عبار فصلاّی در ذکرش در فوق گذشت و در احوص داود بن سعد صری و حار خود و سهل بن عبد ربّعی (۳۳۷ - ۴۱۱) و وعای محمد بن عبد الله بن حنّانی (۴۳۵ - ۵۰۳) و - نسخه عدّه ثانی - که می اخی (متره - ۳۱۹) و - از او بی - را - نسخه ۱۱ - ۱۱ - ۱۱ - (۲) - ای - ۲۱۶ -

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده ؛ از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل احد علم کرده و با بعضی دیگر مانند ابو جعفر بن قبه و ابن مملک اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و جبائی بطریق سؤال و جواب بحث مینموده و عقاید عده ای از ایشانرا که نامذهب فرقه امامیه نمیساخته نقض میکرد است .

در میان آل نوبخت ابو محمد با وجود متکلم بودن کسی است که از همه ایشان بیشتر بمذاهب فلاسفه توجه کرده و علاوه بر آمیزش بامترجمین کتب حکمتی قدیم و مطالعه کتب ارسطو بعضی از آنها را مختصر نموده و در ردّ بعضی از آراء فلاسفه و واهل منطق نیز کتبی پرداخته است .

در کلام هم مثل خال خود ابوسهل بمعزله مخصوصاً بمعزله بغداد نزدیک شده و بهمین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده وانتساب او یکی از این دو فرقه نزاع بوده است (۱) با این حال امامی بودن او مسلم است چه علاوه بر آنکه غالب مؤلفین قدیم مثل ابن الندیم و مسعودی و اشعری و خطیب بغدادی و ابن ابی الحدید و ذهبی و اصحاب رجال شیعه او را در این ردیف آورده اند عقایدی را که او در کتب کلامی خود دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید خال جلیل القدرش ابوسهل نوبختی است .

۲- تالیفات ابو محمد نوبختی

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی علاوه بر آنکه از ادبا و رواة اشعار بوده (۲) در کلام و فلسفه و نجوم و علم بملل و نحل و مقالات در عهد خود استاد شمرده میشده و در این فنون قریب چهل کتاب تألیف کرده بوده که از آن جمله حتی یکی نیز در دست نیست مگر يك کتاب که در انتساب آن بنوبختی شك است و آن یعنی فرق السّیعه اگر ثابت شود که از ابو محمد است یکی از دو کتاب مستقلی است که از خاندان نوبختی بیادگار مانده است .

اینک اسامی تالیفات ابو محمد و موضوع هر يك از آنها از روی الفهرست و فهرست

طوسی و رجال نجاشی و کتب دیگر :

الف - کتب او در باب امامت

۱ - الجامع (۱) (طوسی - نجاشی) ، در الفهرست عنوان کتاب نیست :

۲ - الصحيح (۱) (نجاشی) ؛

۳ - رد بر واقفه (نجاشی) ؛

۴ - رد بر يحيى بن آصف (۲) در باب امامت (نجاشی) ؛

۵ - رد بر جعفر بن حرب معتزلى در باب امامت (نجاشی) ؛

۶ - الموضح در باب جنگهای حضرت امیرالمؤمنین علی (نجاشی) .

ب - کتب او در باب مسائل کلامی و فلسفی

۷ - اختصار کتاب الکون والفساد تألیف ارسطو (الفهرست و نجاشی) ؛

این کتاب ارسطو را حنین بن اسحاق از یونانی بسریانی و دو نفر از معاصرین و رفقای ابو محمد نوبختی یعنی اسحاق بن حنین و ابو عثمان دمشقی بعربی ترجمه کرده بودند و ابو محمد نوبختی با قرب احتمالات ترجمه یکی از این دو نفر مترجم را مختصر نموده است چه ذکرى از اینکه او یونانى نیز میدانسته و از روی متن یونانى این اختصار را پرداخته بوده است در هیچیک از کتب نیست .

۸ - حجج طبیعى مستخرج از کتب ارسطو بررد کسانی که آسمان را حی و ناطق می پنداشته اند :

این عقیده در میان يك عده از فلاسفه دهرى و اصحاب فلک و نجوم پیروانى داشته ، صاحب تبصرة العوام در این خصوص از قول ایشان مینویسد : « گویند کواکب هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی را بینند و حرکت کواکب در افلاک تمام ودائم است و ایشان همه زنده اند و تغییر بدیشان روا نیست و جمله را يك حیوة است

(۱) لابد در یکی از این کتب بوده است که ابو محمد نوبختی کتب جاحظ را در باب امامت نقض نموده بوده و مسعودی بدون اینکه در این باب شرح و تفصیلی بدست دهد چون خود او نیز یکی از ناقضین کتب جاحظ در خصوص امامت است ابو عیسی و راق و ابو محمد نوبختی را هم در ردیف نقض کنندگان مؤلفات جاحظ راجع بامامت نام میرد (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مصر) (۲) ابو زکریا یحیی بن آصف از رجال خوارج است (شهرستانی ص ۱۰۳) .

و گویند مشتری فاعل عالم ارضی است و مدبر اوست تقویتی که درویش ارغلت اولی و گویند کواکب و زمین دوات عقولند و گویند آفتاب و جمله کواکب بینند و شنوند آنچه در زیر انباشت و گویند زمین حس دارد و شنود و بیند و آشامد اگر چه بآن ما معاند (۱)». قول این ورقه را ابو محمد بونختی در کتاب دیگر خود الآراء والذیانات بیر آورده بوده و ابن الحوری قسمتی از آنرا در کتاب مرور در تلمیس ابلیس نقل کرده است (۲)

۹ - الأثران والآجال والاسعار (۳) (بخاشی)

۱۰ - اسطاعت بحسب مذهب هشام بن الحکم که ابو محمد بونختی بیر در ابن باب معفیده او بوده (۴) (بخاشی)،

۱۱ - الآعمار والتفسر والآعمار (بخاشی)،

۱۲ - کتابی در باب اسان (۵) (طوسی - بخشاشی)،

۱۳ - سره و ذکر مساه قرآن (بخاشی)

۱۴ - حب العالم (۶) (المهرست - طوسی - دهی)،

۱۵ - وحد صغر (بخاشی)،

۱۶ - وحد کبر (بخاشی - المهرست - طوسی)،

۱۷ - کتاب بررگی در باب حرة لایحرا (بخاشی)

بحث در باب حرء لایحرا (۷) اروقتمیکه کتب یونانی عبری ترجمه و مقالات فلاسفه قدیم مثل دیمقراطیس (۸) و انقورس (۹) در دست مردم انتشار یافت در میان

(۱) ص ۳۶۰ العوام ص ۳۶۰ و ان حرم ح ص ۳۶ - ۳۷

(۲) لمس المس ص ۸۲ - ۸۳ (۳) برای شرح این موضوع رجوع کنید مقالات اشعری ص ۲۵۶ -

۲۵۸ و شهرسای ص ۲۶ و افرق بن الفرق ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و شرح هیچ الاصحاح ۱ ص ۴۶۵

و ارشد الصالح ص ۱۴۲ - ۱۴۶ و شرح مقاصد ص ۲ ص ۱۶ - ۱۶۲ و جازال و ارجح ۳ و سره

(۴) رجوع کنید به لایحرا ص ۲۲۹ بعد و ان حرم ح ص ۲۶ - ۴۲ و کوالعواص ص ۴۰ - ۴۸

و رای مذهب هشام در ان خصوص رجوع شود مقالات اشعی ص ۴۲ - ۴۳ و شهرسای ص ۱۴۱

(۵) صفحه ۱۰۲ از همس کتاب و مقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ و ارشاد الصالح ص ۱۸۶ - ۱۹۰

(۶) در المهرست (ص ۱۷۷) و فهرست صوسی (ص ۹۹) و دو کتاب وحد و حد العالم

(در المهرست مصلحان به می حد المل (۵) چه شده) که یکر چه به ولی از ارجح الاسلام

دهی (۱۰) در فی نهی که حد العالم که ی علجده وده است

Epictres (۹) Den ocrites (۸) atome y

متکلمین معمول شد و از اولین کسانی که در این خصوص عقیده ای اظهار کرده اند ابو محمد هشام بن الحکم متکلم معروف امامی است و او بمتابعات فلاسفه قدیم میگفته است که هر حرئی از احراء اجسام قابل تحریر است و بهائیتی در این تحریر بیست حر از جهت مساحت چه مساحت جسم را بهائیتی هست ولی برای احراء آن در تقسیم بجزء های دیگر حدی نمیتوان قرار داد (۱)

این عقیده را که بطام معتزلی بر پذیرفته و در این مقاله تابع هشام بن الحکم شده بوده است (۲) جمیع متکلمین امامی قبول نکرده اند بلکه فرقه ای از ایشان برخلاف هشام و فلاسفه قدیم و بطام عقیده داشتند که احراء جسم را در تقسیم بجزء های کوچکتر حدی است چه جسم دارای احراء معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هرگاه که مشئت الهی از جسمی حال اجتماع را سلب کند احراء معدود آن بدون اجتماع یعنی حدی از یکدیگر می ماند و هیچیک از آنها قابل تحمّل تقسیم و تحریر نیستند (۳)

احتمال آنگاه دارد که ابو محمد بوختی که عقلا و مشرب فلاسفه آشنائی تمام داشته و در بعضی از عقاید هم از هشام بن الحکم پیروی میکرده است در این کتاب خود مقالات محتامه مردم را در باب حرّ و تحریر ذکر و ضمما از عقیده هشام در آن خصوص دوع کرده بوده است

۱۸ - مختصر کلام در باب حرّ (بحاشی)

۱۹ - الحصوص والعموم (۴) (بحاشی)

۲۰ - ردّ اصحاب البراءة من النار در باب وعد (بحاشی)

۲۱ - بکار رفتن دلیلی برای ردّ کسانی که آرا ممکن می پداشته اند (۵)

(۱) مبلات اشعری ص ۵۹ (۲) افرق من افرق ص ۵۰ و ۱۱۴ (۳) مبلات اشعری ص ۵۹ و ابن حرمج ص ۵۹۴ - ۸ شرح اشرب حواحه ص ۱۱۴ و شرح مقاصد ص ۲۹۴ - ۳۱۳ و (۴) مبلات اشعری ص ۴۴۵ - ۴۶ و عده الاصول شلیخ ص ۱۳۱ - ۱۵۲ (۵) ردی از موضوع رجوع کلام مبلات اشعری ص ۲۱۳ - ۲۱۷

(نجاشی - ذهبی)؛

۲۲ - کتابی در سرایا وجهت رؤیت در آنها (نجاشی)؛

۲۳ - ردّ بر ابو عیسی و راق و نقض کتاب الغریب المشرقی تألیف او (۱)

(الفهرست طوسی)؛

۲۴ - ردّ بر اهل تعجیز (۲) و آن نقض کتاب ابو عیسی و راق است (۳) (نجاشی)

۲۵ - ردّ بر ابو الهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت (۴) (نجاشی - ذهبی)

۲۶ - نقض بر ابو الهذیل علاّف در باب معرفت (۵) (نجاشی)؛

(۱) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۲) تعجیز در این مورد نسبت عجز دادن بخداوند تعالی است و اهل تعجیز باصطلاح مخالفین کسانی بوده اند که خداوند را فقط بر جواهر قادر میدانستند نه بر جواهر و أعراض کلاً و در میان معتزلا مخصوصاً ابو عمرو و معمر بن عبّاد سلمی از معاصرین ابراهیم نظام و علاّف طرفدار این عقیده بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹۲ و ۵۴۸ و ترفیات جرجانی ص ۹۷) و معمر می گفته است که أعراض از قبیل رنگ و طول و عرض و طعم و بو و خشونت و نرمی و حسن و قبح و صوت و قوت و ضعف و مرگ و زندگی و رستخیز و مرض و صحت و عافیت و کوری و کری و بینائی و شنوائی و فصاحت و فساد و صحت ميوجات کار خداوند نیست بلکه ساخت اجسامی است که این أعراض در آنها وجود دارد و دهریون نیز با او در این عقیده که نهایی برای اشیاء موجود نیست موافقت داشتند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴) و ابن الرّاوندی با اینکه بر بسیاری از عقاید معمر طعن میزده در « افعال طبائع » با او هم عقیده بوده و مثل معمر می گفته است که آنچه را که فلک بر آنها شامل است مثل حرکت و سکون و تألیف و افتراق و تماس و هبانت فعل خداوند نیست (الانتصار ص ۵۴). احتمال کلی دارد که ابو عیسی و راق نیز مثل ابن الرّاوندی درباره ای از این عقاید با معمر اشتراك داشته و کتابی در آن خصوص نوشته بوده که ابو محمد آنرا نقض کرده است. (۳) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۴) در باب اختلاف متکلمین در خصوص « نعیم اهل جنت » و رأی علاّف در آن خصوص رجوع کنید بشهرستانی ص ۳۵ و تبصرة العوام ص ۴۳۰ و مقالات اشعری ص ۴۷۵ و الفرق بین الفرق ۱۰۲ و غیره (۵) برای اختلاف متکلمین در باب معارف رجوع شود باین حزم ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹ و برای رأی علاّف در این مسئله رجوع شود بکتاب الفرق بین الفرق ص ۱۱۱ - ۱۱۲ و برای رأی حسن بن موسی نوبختی رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۲.

۲۷ - نصرت مذهب عمر بن عباد (۸) و احتجاج در آن خصوص (الفهرست - طوسی) ؛

۲۸ - کتابی در باب خبر واحد و عمل بآن (۱) (نجاشی) ؛

ج - مناظرات و مسائل او با معاصرین

۲۹ - جوابهای او با جعفر بن قیه (۲) (نجاشی) ؛

۳۰ - جوابهای دیگر باو (نجاشی) ؛

۳۱ - ردّ بر ردّ بکه ابوعلی جبائی بر منجمین نوشته بوده ؛ نجاشی میگوید که

ابوعلی جبائی در ردّ خود تجاهل کرده بوده (۳) و این کتاب را سیددن طوس در دست داشته است (۴) .

۳۲ - مسائل او با جبائی در موضوعات مختلفه (نجاشی) ؛

۳۳ - ردّ بر منجمین (۵) (نجاشی) ؛

(۸) بعد از تفحص بسیار ندانستم عمر بن عباد کیست و گمان میکنم چهل نسخ این اسم را از صورت اصلی برگردانده و غرض همان ابو عمرو معمر بن عبّاد سلمی معتزلی معروف است که در بعضی کتب دیگر هم نام او را ناسخین تحریف کرده اند از آنجمله در ارشاد الطالبین چاپی ص ۱۸۷ در صورتیکه مسلماً گفتگو از معمر و رأی مخصوص او در باب انسان است نام او عمر بن عبادة السلمی المعتزلی طبع شده . اما آن مذهب از مذاهب معمر که نوبختی از آن دفاع کرده گویا عقیده اوست در باب «انسان» که غالب متکلمین شیعه تبعیت از او و از جمهور معتزله و فلاسفه بر آن بوده اند ، از آن جمله ابو اسحق بن نوبخت مؤلف یاقوت و ابوسهل نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی ، و گویا همین احتجاج ابو محمد نوبختی در نصرت رأی معمر یکی از اسباب معتزلی شمرده شدن او بوده است . برای مقایسه بین رأی معمر و متکلمین شیعه رجوع شود بمقالات اشعری ص ۲۲۱ - ۲۲۲ و انوار الملکوت علامه (خطی) و ارشاد الطالبین ص ۱۸۷ .

(۱) در باب خبر واحد رجوع کنید بالانتصار ص ۵۲ - ۵۳ و تعریفات جرجانی ص ۴۳ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷ و در باب شرایط عمل بآن مطابق عقیده علمای امامیه رجوع کنید بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و کتاب عدّة الاصول تألیف شیخ طوسی ص ۴۰ - ۶۳ و رجال استرآبادی ص ۳۱ - و روضات الجنات ص ۵۶۱ و ۵۹۰ و تبصرة العوام ص ۴۲۸ (۲) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب (۳) رجال نجاشی ص ۴۷ (۴) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ (۵) در باب اختلاف قول منجمین و ردّ اقوال ایشان از طرف متکلمین رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۲ - ۷۵ و بحار الاوار ج ۱۴ ص ۱۳۸ - ۱۴۰ و کتاب الیاقوت ابواسحق نوبختی و شرح آن توسط علامه حلی (خطی)

- ۳۴ - ردّ بر ثابت بن قزّرة (۱) (نجاشی) ؛
- ۳۵ - شرح مجالس او با ابو عبدالله بن مملک (۷) (نجاشی) ؛
- ۳۶ - مجالس او با ابوالقاسم بلخی (نجاشی) ؛
- د - کتب او در باب ملل و نحل
- ۳۷ - فِرَق السَّیِّئَةِ (نجاشی - فصول سیّد مرتضی - منهاج السّنة ابن تیمیّه) ؛
- ۳۸ - الآراء والذیاباث (طوسی - الفهرست - مسعودی - ذهبی - ابن ابی الحدید معجم الأبداء یا قوت - منهاج السّنة) ؛
- ۳۹ - ردّ بر اصحاب تناسخ (الفهرست - طوسی ذهبی) ؛
- ۴۰ - ردّ بر غلاة (نجاشی - طوسی (۲) - خطیب بغدادی) ؛
- ۴۱ - ردّ بر فِرَق شیعه بجز فرقة امامیه (نجاشی) ؛
- ۴۲ - ردّ بر اهل منطق (نجاشی - ذهبی) ؛

(۱) گویا در باب ردّ عقیده او در حق و ناطق پنداشتن افلاک و کواکب که ابو محمد نوبختی کتاب دیگری هم در همین خصوص تألیف کرده بوده ، ناصر خسرو میگوید :

« ثابت بن قزّرة الحرّابی که مرکب فلسفی را ترجمه کرده است از زبان و خطیونانی زبان و خطّ تازی ، بر آنّ افلاک و کواکب احیا و نُطقاً اند برهان کرده است و گفتست که مردم را حیات و سخن بدانست که جسد او شریفتر جسدست و اندر شریفتر جسدی کان جسد مردمست شریفتر نفس فرود آمدست و آن نفس زنده و سخنگوی است و این مقدمه صادق است . آنگاه گفتست و افلاک و انجم را اجسا ایشان بغایت شرف و لطافت و بنهایت پاکیزگی است و این مقدمه دیگرست صادق ، نتیجه از این دو مقدمه آنک مر این افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندکان و سخنگو یانند و این برهانی است که این فیلسوف کرده است بر آنکه فرشتگان افلاک و کواکبند و زنده و سخنگویند . دیوان ناصر خسرو ص ۵۷۲ چاپ کتابخانه طهران (۷) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی از مکلمین بزرگ شیعه و از معاصرین ابوعلی جبائی است و او ابتدا از معتزله بوده و بعد بعقیده امامیه گرویده است و در امامت و مسائل دیگر کلامی مؤلفاتی داشته است (الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۶۹ و رجال نجاشی ص ۲۶۹ و مقالات اشعری ص ۳۵۸)

(۲) در فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب ردّ بر مذاخیه و غلاة بهم چسبیده در صورتی که از الفهرست و رجال نجاشی و تاریخ بغداد و تاریخ الاسلام ذهبی صریحاً بر می آید که ردّ بر غلاة کتابی علیحده بوده است .

۴۳ — ردّ بر مُجْتَهَد (نجاشی)؛

کتاب ردّ بر غلاة

این کتاب ابو محمد نوبختی در تقریر مقالات غلاة و ردّ بر ایشان بوده (۱) و خطیب بغدادی در شرح حال ابویقوب اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان الثعنی الاحمر الکوفی (متوفی سال ۲۸۶) رئیس فرقه اسحاقیه از فرق غلاة که با ابو محمد نوبختی در یک عصر میزیسته مقداری از این کتاب نقل مینماید و خلاصه مطالبی را که خطیب بغدادی از کتاب ابو محمد اقتباس نموده بوده ابن الجوزی در تلبیس ابلیس و ابن کثیر در البداية والنهاية از خطیب اقتباس کرده اند.

اسحاق بن محمد نفعی کوفی را چون برص داشته و آنرا بماده ای که رنگ آنرا بر میگردانده می پوشانده است احمر می گفته اند و او و طرفدارانش یعنی اسحاقیه که در عهد خطیب جماعتی از ایشان در مدائن سکنی داشته اند بالوهیت حضرت علی بن ابی طالب معتقد بوده و اسحاق که از متکلمین محسوب میشده مصنفاتی نیز در باب عقاید خود برشته تألیف آورده بوده که یکی از آنها صراط نام داشته است (۲).

خطیب بغدادی میگوید: کتابی از تصنیف ابو محمد حسن نوبختی (۳) بدستم افتاد در ردّ بر غلاة و این نوبختی از متکلمین شیعه امامیه است و در آن کتاب اصناف مقالات غلاة را ذکر میکند تا آنجا که میگوید: «یکی از کسانی که در عصر ما مرکب جنون را بجولان آورده اسحاق بن محمد معروف باحمر است که بالوهیت علی بن ابی طالب معتقد است و چنین می پندارد که آن حضرت در هر وقت ظاهر میشود چنانکه در عصر امام حسن بنام حسن و در زمان امام حسین بنام حسین ظهور کرده

(۱) مسعودی این کتاب را در دست داشته و نام آنرا الردّ علی الغلاة و غیره هم من الباطنیة ذکر میکند (التبیه والاشراف ص ۳۹۶) (۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۴۷۸-۴۸۱ و شهرستانی ص ۱۴۵ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶ و رجال نجاشی ص ۵۳ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۳ و البداية والنهاية (وقایع سال ۲۸۶) (۳) خطیب نام پدر ابو محمد را یحیی نوشته در صورتیکه تافق اصحاب کتب رجال و مورخین نام پدر او موسی است شاید خطیب را در این مورد اشتباهی دست داده باشد و یا آنکه یحیی نام یکی از اجداد ابو محمد بوده.

و در هر حال یکی است و بعثت پیغمبر اسلام با سر آن حضرت انجام گرفته و در یکی از کتب خود میگوید: اگر هزار نفر بیایند همه عین علی بن ابی طالب اند و ابن اسحاق راوی حدیث نیز بوده و کتابی ساخته و مدعیست که آن کتاب توحید است و در آن بقدری جنون و تخلیط بکار برده که بتوهم در نمی آید تا چه رسد که قابل ذکر باشد و از آنجمله می گفته است که مقصود از نماز ظهر حضرت رسول است که اظهار دعوت کرده چهاگر مقصود از آن همان رکوع و سجود بود قول خداوند که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ معنی نداشت باین دلیل که نمی باید از جانب شخص زنده و قادر صورت بگیرد. بعد از نقل عبارت کتاب ردّ بر غلاة خطیب میگوید که نویختی در کتاب خود از اسحاق مطالبی که او در اثبات مقاله خود آورده بوده نقل میکند و آن جمله چیزهایی است که کمترین آنها موجب خروج از ملت اسلام است (۱).

کتاب الاراء و الدیانات

مشهورترین و بزرگترین مؤلفات ابو محمد حسن بن موسی نوبختی که یکی از اجلة کتب نفیسه بوده و بدبختانه تا کنون مفقود الاثر است کتاب الاراء و الدیانات نام داشته و آن شرح مقالات ملل و نحل قدیمه و عقاید و آراء فرق دینی و مذاهب حکمتی مسلمین بوده است.

این کتاب از قراریکه نجاشی نقل میکند کتابی بزرگ و خوب و محتوی بر معلومات بسیار بوده و نجاشی آنرا پیش شبخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آنرا گرفته است (۲) ولی بقرار نوشته ابن الدیم و شبخ طوسی و ذهبی ابو محمد بنام کردن آن موافق نشده بوده (۲).

ابو محمد نوبختی از رجال و فضالای نیمه دوم قرن سوم و آخر قرن چهارم هجری است و دوره او عصر غلبان فیکار و آراء مختلفه و مناظرات و احتجاجات فرق

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۳۸۰-۳۸۱ (۱) رجال نجاشی ص ۴۶ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 45a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

کوناگون بابک دیگر است و مقارن همین ايام بوده است که جماعتی از متکلمین فرقه‌های مختلف در شرح آراء و مقالات مذاهب و ملل کتبی جمع آورده و با دفاع از عقاید فرقه‌ایکه بآن منتسب بوده اند آراء فرقی دیگر را رد و نقض کرده اند و در این مرحله هم حق تقدّم با معتزله است. (۱) و مشهور ترین این جماعت بقرار ذیلند:

یمان بن رباب خارجی صاحب کتاب مقالات (۲)، زُرْقَانِ مَعْتَزَلِي (۳) شاگرد ابراهیم بن سیار نظام صاحب کتاب مقالات، محمد بن شیب (۴) رفیق نظام، عبّاد بن سلیمان صِیْتَرِي (۵) رفیق هشام بن عمر و فوطی، محمد بن عیسی بُرْغُوث (۶) از شاگردان حسین بن محمد نِجَّار

(۱) مجموعه رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۳۴۹ (۲) التّنبیه والاشراف ص ۳۹۵ والفهرست ص ۱۸۲ و مقالات اشعری ص ۱۱۹ و ۱۲۰ که دو فقره از کتاب یمان نقل میکند و شهرستانی ص ۱۰۳ و غیره. (۳) زرقان از مشاهیر معتزله و از طبقه ابو جعفر اسکافی و جاحظ و جعفر بن میسر است و کتاب مقالات او از مشهورترین کتب ملل و نحل بوده و غالب مؤلفین بعد از او مثل اشعری و مقدسی و ابو منصور بغدادی و ابن حزم و شهرستانی و ابن ابی الحدید از آن بسیار نقل کرده اند و ابو القاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف کتاب مقالات زرقان را شرح کرده بوده و این کتاب بلخی نیز از معتبرترین کتب این فن شمرده میشده و اکثر مؤلفین غالب محتویات آنرا در کتب خود نقل کرده اند و یکی از مصنفین غلاة شیعه یعنی ابو القاسم علی بن احمد کوفی (متوفی ۳۵۲) کتابی داشته است باسم تحقیق ما لفقہ الکعبی فی التّقلّات (رجال نجاشی ص ۱۸۸) که بدخترانه گویا مثل بسیاری از کتب مقالات از میان رفته است ولی کتاب دیگری از تألیفات ابن ابو القاسم کوفی بنام التّسبیح فی بدع التّحدیث یا التّلافة فی بدع التّلافة در ذکر بدعتهای منسوب بخلفای ثلاثه در دست است.

(۴) ابوبکر محمد بن عبدالله شیب بصری از شیوخ معتزله است که بارجاء نیز قائل بوده و به همین جهت از مرجع قدرته محسوب میشود (التّنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و شهرستانی ص ۱۰۳ و مقالات اشعری ص ۱۳۶ - ۱۳۹ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و انساب سمعانی f. 329 b و غیره).

(۵) عبّاد بن سلیمان صِیْتَرِي از معتزله هم طبقه زرقان و ابو جعفر اسکافی و جاحظ و غیره است (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹ و الانصار ص ۲۰۳ و ۹۱ و ابن حزم ج ۳ ص ۵۴ و التّنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۲۶۱).

(۶) ابو عیسی محمد بن عیسی منقّب بر غوث از رفقا و یاران حسین بن محمد نِجَّار معروف است و غالباً استنساخ کنندگان کتب نام او را محمد بن عیسی بن غوث ضبط کرده اند و این غلط است زیرا که او ثانی مذهب بوده است از فروع مذهب نجاریّه و اصحاب او را بُرْغُوثیه میخوانده اند (رجوع کنید بشهرستانی ص ۱۹ و ۶۳ و ۱۰۳ و الانصار ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و مقالات اشعری ص ۲۳۵ و ۲۸۴ و التّنبیه والاشراف ص ۲۹۶ و الفرق بین الفرق ص ۱۹۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و منهاج المستفح ص ۲۵۶)

ابوعیسیٰ محمد بن هارون و راق^(۱)، احمد بن حسن بن سهل مصمعی^(۲) معروف برادر راق و راقان، ابوالقاسم کنی بلخی صاحب شرح مقالات راقان، ابوالعاس عبدالله بن محمد التاشی الأکبر^(۳)، ابو محمد عبدالله بن محمد خالدی^(۴)، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری صاحب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین»^(۵) و غیرهم که با ما ابو محمد بو بختی در یک عصر و یا اندکی قبل از او میریسته اند و ابو محمد که غالب این کتب را دیده و خوانده بوده کتاب بزرگ خود را در آراء و دیانات جمع آورده و آن کتاب برو دی مشهور و محلّ رجوع قرار گرفته است بخصوص که مؤلف آن از متکلمین و بوسیدگان فلسفی مشرب امامیه بوده و مؤلفینی که در فوق اسامی ایشان را نقل کردیم هیچکدام با این فرقه انتساب نداشته اند مگر ابوعیسی و راق که او هم شهادت سید مرتضی در مقالات خود بیشتر در تقریر عقاید نمویّه سعی کرده و بهمین جهت هم بر ذقه منسوب شده است

مورّح و ادیب و متکلم بزرگ ابوالحسن علی بن حسن مسعودی که از معاصرین ابو محمد بو بختی است و خود بزرگانی باسم المقالات فی اصول الدیانات تألیف کرده بوده کتاب الآراء و الذیبات و حتی را در دست داشته و در مروح الذهب بک فقره بر آن قلم میسپاید^(۶)

شهرت کتاب ابو محمد بو بختی در باب ملل و نحل و آراء و دیانات بتدریج دجا کشید که این کتاب او در ردیف کتب مقالات راقان و وراق و کنعی از کتب معتبره این فن و شخص او نموه کامل عالم با این عالم گردید^(۷)

- (۱) رجوع کند صفحه ۸۶ از همین کتاب (۲) در کتاب اللمعه و الاثاف چاپی ص ۳۹۶
- این شخص شکی مذکور در فوق پیدا شده و مقصود از او گویا همان منجمی مکلم است که قبل از او بکر محمد بن زکریا رازی (موفی سال ۳۲۰) یا در عهد او میزیسه و محمد زکریا عیسی کتب او را قس کرده بوره (القیس ص ۲۰۰ و ۲۰۱ و ففطی ص ۲۷۴ و ۲۷۵)
- (۳) رجوع کند بدل صفحه ۱۰۵ از همین کتاب و این حلکان ح ۱ ص ۲۸۵
- (۴) ابو محمد عبدالله بن محمد بن حسن خالدی و محمد بن شیب بن یار مرخه قدرته است (شهرسای ص ۱۰۳ و الفرق بن الفرق ص ۱۹ و ۹۶ و اللمعه و الاثاف ص ۳۹۶)
- (۵) ابوالحسن اشعری کتاب ری هم سم مقالات الاسلامیین داشته از مقالات الاسلامیین بزرگتر و شرح مقالات الفلاسفه و ملل و ادیان مسلمانان و ده (م ج الفلاسفه ص ۲۲)
- (۶) مروح الذهب ح ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ بزرگ و اللمعه و الاثاف ص ۳۹۶
- (۷) معجم الاربع ح ۲ ص ۲۷۹

این کتاب را مؤلفین بعد از ابو محمد بن یحیی مثل مسعودی و ابن الحوری و ابن ابی الحدید در دست داشته و هر کدام فقراتی از آن نقل کرده اند (۱) مقولات ابن الحوری از آن کتاب حوش سخنه و یاد تر است و از ملاحظه همانها میتوان احتمالاً بمحتویات کتاب الآراء و الذیابان پی برد و خلاصه مطالب مقول از آن کتاب که در روح الذهب و تلس انامیس و شرح بهج الملاءه ناقصت قرار دبل است

- ۱ - عقاید سوفسطائیه و دهریه (تلمس ایس ص ۲۲ و ۴۳)،
 ۲ - عقاید نمویّه (تلمس ایس ص ۴۷ و شرح بهج البلاغه ح ۱ ص ۲۷)،
 ۳ - عقاید فلاسفه یونان (تلمس ایس ص ۴۸ - ۴۹)،
 ۴ - مذهب همد و آراء ایشان (مرواح الذهب ح ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و تلمس ایس ص ۶۹ و ۷۴)،
 ۵ - مذهب صائس و محوس (تلمس ایس ص ۷۹ و ۸۱)،
 ۶ - آراء متحسین و اصحاب مالک (تلمس ایس ص ۸۲)،
 ۷ - عقیده حنبل و صفوان (تلمس ایس ص ۸۸)،
 ۸ - مذهب هشام بن الحکام در تسبیح و تحسین (تلمس ایس ص ۹۱ و شرح بهج البلاغه ح ۱ ص ۲۹۵)،
 ۹ - عقاید مقابل بن سلیمان و نعم بن حمّاد و داود حواری از متکلمین شیعه (تلمس ایس ص ۹۱)،

۱۰ - عقدة فلاسفة رواقی (شرح معجم البلاغہ ج ۱ ص ۲۹۶)
 ر مشہدہ منقربی کہ رکب لآرء و الداماب بوجتی باقست بحوی
 معاوہ مشہد کدمواف صل مرنور جمع آا وحہ دوا هو ء و محلر مورد و حہ
 و دده و رفا سئ یوں و دهر نوں و محتمل و براهمہ گرفته : عقائد متکاملین

١) مرآة الذهب ح ٧ ص ١٥٧ - ١٥١ و الاسراف ص ٣٩٦ و ميسر الاس ص ٢٠٢
 ٢) ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠ ١٠١ ١٠٢ ١٠٣ ١٠٤ ١٠٥ ١٠٦ ١٠٧ ١٠٨ ١٠٩ ١١٠ ١١١ ١١٢ ١١٣ ١١٤ ١١٥ ١١٦ ١١٧ ١١٨ ١١٩ ١٢٠ ١٢١ ١٢٢ ١٢٣ ١٢٤ ١٢٥ ١٢٦ ١٢٧ ١٢٨ ١٢٩ ١٣٠ ١٣١ ١٣٢ ١٣٣ ١٣٤ ١٣٥ ١٣٦ ١٣٧ ١٣٨ ١٣٩ ١٤٠ ١٤١ ١٤٢ ١٤٣ ١٤٤ ١٤٥ ١٤٦ ١٤٧ ١٤٨ ١٤٩ ١٥٠ ١٥١ ١٥٢ ١٥٣ ١٥٤ ١٥٥ ١٥٦ ١٥٧ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٠ ١٦١ ١٦٢ ١٦٣ ١٦٤ ١٦٥ ١٦٦ ١٦٧ ١٦٨ ١٦٩ ١٧٠ ١٧١ ١٧٢ ١٧٣ ١٧٤ ١٧٥ ١٧٦ ١٧٧ ١٧٨ ١٧٩ ١٨٠ ١٨١ ١٨٢ ١٨٣ ١٨٤ ١٨٥ ١٨٦ ١٨٧ ١٨٨ ١٨٩ ١٩٠ ١٩١ ١٩٢ ١٩٣ ١٩٤ ١٩٥ ١٩٦ ١٩٧ ١٩٨ ١٩٩ ٢٠٠ ٢٠١ ٢٠٢ ٢٠٣ ٢٠٤ ٢٠٥ ٢٠٦ ٢٠٧ ٢٠٨ ٢٠٩ ٢١٠ ٢١١ ٢١٢ ٢١٣ ٢١٤ ٢١٥ ٢١٦ ٢١٧ ٢١٨ ٢١٩ ٢٢٠ ٢٢١ ٢٢٢ ٢٢٣ ٢٢٤ ٢٢٥ ٢٢٦ ٢٢٧ ٢٢٨ ٢٢٩ ٢٣٠ ٢٣١ ٢٣٢ ٢٣٣ ٢٣٤ ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٢٣٨ ٢٣٩ ٢٤٠ ٢٤١ ٢٤٢ ٢٤٣ ٢٤٤ ٢٤٥ ٢٤٦ ٢٤٧ ٢٤٨ ٢٤٩ ٢٥٠ ٢٥١ ٢٥٢ ٢٥٣ ٢٥٤ ٢٥٥ ٢٥٦ ٢٥٧ ٢٥٨ ٢٥٩ ٢٦٠ ٢٦١ ٢٦٢ ٢٦٣ ٢٦٤ ٢٦٥ ٢٦٦ ٢٦٧ ٢٦٨ ٢٦٩ ٢٧٠ ٢٧١ ٢٧٢ ٢٧٣ ٢٧٤ ٢٧٥ ٢٧٦ ٢٧٧ ٢٧٨ ٢٧٩ ٢٨٠ ٢٨١ ٢٨٢ ٢٨٣ ٢٨٤ ٢٨٥ ٢٨٦ ٢٨٧ ٢٨٨ ٢٨٩ ٢٩٠ ٢٩١ ٢٩٢ ٢٩٣ ٢٩٤ ٢٩٥ ٢٩٦ ٢٩٧ ٢٩٨ ٢٩٩ ٣٠٠ ٣٠١ ٣٠٢ ٣٠٣ ٣٠٤ ٣٠٥ ٣٠٦ ٣٠٧ ٣٠٨ ٣٠٩ ٣١٠ ٣١١ ٣١٢ ٣١٣ ٣١٤ ٣١٥ ٣١٦ ٣١٧ ٣١٨ ٣١٩ ٣٢٠ ٣٢١ ٣٢٢ ٣٢٣ ٣٢٤ ٣٢٥ ٣٢٦ ٣٢٧ ٣٢٨ ٣٢٩ ٣٣٠ ٣٣١ ٣٣٢ ٣٣٣ ٣٣٤ ٣٣٥ ٣٣٦ ٣٣٧ ٣٣٨ ٣٣٩ ٣٤٠ ٣٤١ ٣٤٢ ٣٤٣ ٣٤٤ ٣٤٥ ٣٤٦ ٣٤٧ ٣٤٨ ٣٤٩ ٣٥٠ ٣٥١ ٣٥٢ ٣٥٣ ٣٥٤ ٣٥٥ ٣٥٦ ٣٥٧ ٣٥٨ ٣٥٩ ٣٦٠ ٣٦١ ٣٦٢ ٣٦٣ ٣٦٤ ٣٦٥ ٣٦٦ ٣٦٧ ٣٦٨ ٣٦٩ ٣٧٠ ٣٧١ ٣٧٢ ٣٧٣ ٣٧٤ ٣٧٥ ٣٧٦ ٣٧٧ ٣٧٨ ٣٧٩ ٣٨٠ ٣٨١ ٣٨٢ ٣٨٣ ٣٨٤ ٣٨٥ ٣٨٦ ٣٨٧ ٣٨٨ ٣٨٩ ٣٩٠ ٣٩١ ٣٩٢ ٣٩٣ ٣٩٤ ٣٩٥ ٣٩٦ ٣٩٧ ٣٩٨ ٣٩٩ ٤٠٠ ٤٠١ ٤٠٢ ٤٠٣ ٤٠٤ ٤٠٥ ٤٠٦ ٤٠٧ ٤٠٨ ٤٠٩ ٤١٠ ٤١١ ٤١٢ ٤١٣ ٤١٤ ٤١٥ ٤١٦ ٤١٧ ٤١٨ ٤١٩ ٤٢٠ ٤٢١ ٤٢٢ ٤٢٣ ٤٢٤ ٤٢٥ ٤٢٦ ٤٢٧ ٤٢٨ ٤٢٩ ٤٣٠ ٤٣١ ٤٣٢ ٤٣٣ ٤٣٤ ٤٣٥ ٤٣٦ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٣٩ ٤٤٠ ٤٤١ ٤٤٢ ٤٤٣ ٤٤٤ ٤٤٥ ٤٤٦ ٤٤٧ ٤٤٨ ٤٤٩ ٤٥٠ ٤٥١ ٤٥٢ ٤٥٣ ٤٥٤ ٤٥٥ ٤٥٦ ٤٥٧ ٤٥٨ ٤٥٩ ٤٦٠ ٤٦١ ٤٦٢ ٤٦٣ ٤٦٤ ٤٦٥ ٤٦٦ ٤٦٧ ٤٦٨ ٤٦٩ ٤٧٠ ٤٧١ ٤٧٢ ٤٧٣ ٤٧٤ ٤٧٥ ٤٧٦ ٤٧٧ ٤٧٨ ٤٧٩ ٤٨٠ ٤٨١ ٤٨٢ ٤٨٣ ٤٨٤ ٤٨٥ ٤٨٦ ٤٨٧ ٤٨٨ ٤٨٩ ٤٩٠ ٤٩١ ٤٩٢ ٤٩٣ ٤٩٤ ٤٩٥ ٤٩٦ ٤٩٧ ٤٩٨ ٤٩٩ ٥٠٠ ٥٠١ ٥٠٢ ٥٠٣ ٥٠٤ ٥٠٥ ٥٠٦ ٥٠٧ ٥٠٨ ٥٠٩ ٥١٠ ٥١١ ٥١٢ ٥١٣ ٥١٤ ٥١٥ ٥١٦ ٥١٧ ٥١٨ ٥١٩ ٥٢٠ ٥٢١ ٥٢٢ ٥٢٣ ٥٢٤ ٥٢٥ ٥٢٦ ٥٢٧ ٥٢٨ ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣١ ٥٣٢ ٥٣٣ ٥٣٤ ٥٣٥ ٥٣٦ ٥٣٧ ٥٣٨ ٥٣٩ ٥٤٠ ٥٤١ ٥٤٢ ٥٤٣ ٥٤٤ ٥٤٥ ٥٤٦ ٥٤٧ ٥٤٨ ٥٤٩ ٥٥٠ ٥٥١ ٥٥٢ ٥٥٣ ٥٥٤ ٥٥٥ ٥٥٦ ٥٥٧ ٥٥٨ ٥٥٩ ٥٦٠ ٥٦١ ٥٦٢ ٥٦٣ ٥٦٤ ٥٦٥ ٥٦٦ ٥٦٧ ٥٦٨ ٥٦٩ ٥٧٠ ٥٧١ ٥٧٢ ٥٧٣ ٥٧٤ ٥٧٥ ٥٧٦ ٥٧٧ ٥٧٨ ٥٧٩ ٥٨٠ ٥٨١ ٥٨٢ ٥٨٣ ٥٨٤ ٥٨٥ ٥٨٦ ٥٨٧ ٥٨٨ ٥٨٩ ٥٩٠ ٥٩١ ٥٩٢ ٥٩٣ ٥٩٤ ٥٩٥ ٥٩٦ ٥٩٧ ٥٩٨ ٥٩٩ ٦٠٠ ٦٠١ ٦٠٢ ٦٠٣ ٦٠٤ ٦٠٥ ٦٠٦ ٦٠٧ ٦٠٨ ٦٠٩ ٦١٠ ٦١١ ٦١٢ ٦١٣ ٦١٤ ٦١٥ ٦١٦ ٦١٧ ٦١٨ ٦١٩ ٦٢٠ ٦٢١ ٦٢٢ ٦٢٣ ٦٢٤ ٦٢٥ ٦٢٦ ٦٢٧ ٦٢٨ ٦٢٩ ٦٣٠ ٦٣١ ٦٣٢ ٦٣٣ ٦٣٤ ٦٣

و ملل اسلامی همه را در کتاب خود وصف کرده بوده است و جای نهایت افسوس است که این کتاب ذیقیمت که یکی از اقدم کتب اسلامی در باب ملل و نحل و شاید قدیمترین کتاب جامع از فرقه امامیه در این باب بوده است آن هم از نویسنده زبر دست و متکلم فلسفی مشربی مثل ابو محمد نوبختی از میان رفته است.

فرق الشیعه

یکی از مشهورترین کتب ابو محمد حسن بن موسی نوبختی کتاب فِرَقُ السَّیْعَةِ است که موضوع آن شرح افتراق فرقه شیعه بفرقه های چند از غلاة و زیدیه و امامیه و فروع این سه شعبه و مقالات مختلفه ایشان بوده و این کتاب بمناسبت جنبه تاریخی و اشتها مؤلف آن که از متکلمین فلسفی مشرب امامیه است اهمیت مخصوص داشته و مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی از آن استفاده بسیار کرده اند.

در میان مصنفین شیعه یا متسین باین فرقه در فاصله بین پنجاه سال قبل از فوت ابو محمد و پنجاه سال بعد از او عده ای در موضوع فوق بهمین نام فِرَقُ السَّیْعَةِ یا مقالات الشیعه یا قریب باین مضامین تألیفاتی داشته اند که ذکر آنها و گاهی نیز بعضی منقولات از آن کتب در تألیفات مؤلفین بعد از ایشان دیده میشود و مشهورترین کسانی که در این موضوع کتابی تألیف کرده بوده اند از اینقرارند :

۱ - ابو عیسی محمد بن هارون و راق (متوفی سال ۲۴۷) متکلم معروف که شرح حال او گذشت ، صاحب کتاب اختلاف السَّیْعَةِ (۱) ؛

۲ - ابو القاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالمعز زکزی صاحب کتاب رجال و ابو النضر محمد بن مسعود عتاشی سمرقندی (هر دو از جال ندمه اول قرن چهارم) که کتابی بنام فِرَقُ السَّیْعَةِ تألیف کرده بوده (۲) و کتبی مکرر از این شخص مقالات شیعه را نقل میکنند .

۳ - ابوطالب عبدالله بن احمد انباری متوفی سال ۳۵۶ صاحب کتابی بهمین اسم فِرَقُ السَّیْعَةِ (۳)

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۳ (۲) ایضاً ص ۳۰۲ (۳) ایضاً ص ۶۲

۴ - ابوالمظفر محمد بن احمد نعی، صاحب کتاب البهجة در فرق شیعه و اخبار آل ابی طالب (۱)؛

۵ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف الثمیری الاشعری القتی متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ از اخبار یون و محدثین شیعه که مؤلف کتاب مشهور بصائر الدرجات و از شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه (یدر شیخ صدوق و متوفی سال ۳۲۹) است. سعد بن عبدالله اشعری که منشاء روایت یک عده از اخبار مهم فرق امامیه و مؤلف چندین تألیف معتبر بوده کتابی در باب تاریخ فرق مختلفه شیعه و مقالات ایشان داشته است که در رجال نجاشی باسم فرق الشیعة (۲) و در فهرست طوسی بنام مقالات الامامة (۳) مذکور است و علامه مجلسی که این کتاب را در دست داشته آنرا مقالات الامامة والفرق و استاؤها وصوتها میخواند و میگوید که شیخ طوسی در کتاب الغیبة و نجاشی در رجال از آن نقل کرده اند (۴).

در سال ۱۹۳۱ میلادی در مطبعة دولتی استانبول کتابی بنام فرق الشیعه بدستباری و تصحیح مستشرق استاد آلمانی آقای هلموت ریتر (۵) و بخرج جمعیت مستشرقین آلمان (۶) با مقدمه ای در شرح حال ابو محمد نو بختی بقلم آقای سید هبة الدین شهرستانی از مشاهیر علمای شیعه عراق بوضع نفیس بطبع رسیده شامل ۹۴ صفحه متن بقطع وزیری و ۱۰ صفحه فهرست و ۳۰ صفحه مقدمه و یک جدول شجره نسب آل ابی طالب و این کتاب چهارمین مجلدی است که در جزء سلسله « نشریات اسلامیة » باهتمام آقای ریتر بطبع رسیده و از سه مجلد اولی دو جلد آن متن مقالات الاسلامیین امام ابوالحسن اشعری است که از طبع خارج شده و جلد سوم که فهرست و توضیحات این دو جلد باشد هنوز از چاپ بیرون نیامده است. این کتاب که از روی دونسخه یکی ناقص متعلق با آقای ج. ۱. ج. الیس (۸) کتابدار شعبه

(۱) رجال نجاشی ص ۲۸۱ (۲) ایضاً ص ۱۲۶ (۳) فهرست طوسی ص ۱۵۳

(۴) کشف العجب والاستار ص ۵۴۲ و بحار الانوار ج ۱ ص ۷ و ۱۳ (چاپ اول).

(۵) Hellmut Ritter (۶) Deutsche Morgenlandische Gesellschaft

A. G. Ellis (۸) Bibliotheca Islamica (۷)

شرقی موزه بریتانیا دیگری کامل متعلق بکتابخانه مرحوم حاج میرزا حسین نوری (۱) بطبع رسیده از طرف ناشر محترم و آقای شهرستانی بدون ارائه هیچ سندی باو محمد نوبختی منتسب شده در صورتیکه در خود کتاب نه اسم مؤلف آن مذکور است و نه عنوان کتاب فقط کاتب نسخه متعلق باقای ائیس در پشت آن نوشته است : « فیه هداہب فرق اہل الامامة و اسماؤھا و ذکر مستقیمھا من سقیمھا و اختلافھا تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی » و علمای عراق ہم کہ از نسخه کتابخانه مرحوم میرزای نوری نسخه ها برداشته اند همه آن کتاب را فرق الشیعة نوبختی دانسته و آنرا باین اسم بدین خود متداول کرده اند . آبا همین اشتراک موضوع نسخه موجوده مطبوع با موضوع کتاب فرق الشیعة نوبختی کافی است کہ آنرا باوجود جدید بودن نسخه های حاصره از نوبختی بدانیم و قطعاً حکم کنیم کہ این کتاب از اوست و از یکی از مؤلفین دیگری کہ باین اسم و در همین باب تألیفاتی داشته اند بیست ۹ مابعلی کہ دیلاً شرح آن مدیر دایم نمیتوانیم در صحت این بدست تردید نکنیم بلکه احتمال میدہیم کہ کتاب موجود نسخه کتاب ابوالقاسم سعد بن عبداللہ اشعری قمی باشد کہ عازمہ مجلسی نیز آنرا در دست داشته است نہ کتاب فرق الشیعة نوبختی

در تاسن سال ۱۳۱۰ هجری شمسی نگارنده این سطور در ربحان خدمت علامہ فاضل آقای آقامیرزا فضل اللہ شیخ الاسلام و برادر دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبداللہ کہ ہر دو از وجودهای گرانمای عصر ما و محقق ارعلمای بصیر این دورہ اند بابل آمدم و در مدت قلیلی کہ در آن شهر بودہ و از محضر در فیضان متمتع میشدم نسخه ای از کتاب فرق الشیعة یعنی همین نسخه ای را کہ در آن اوقات آقای ریتر در استامبول بطبع آن مشغول بود پیش آقای شیخ الاسلام دیدم . دیارت آن نسخه نگارنده

(۱) عرص مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هجری قمری) عالم محدث معروف مؤلف کتاب : « نفس الرحمن فی فصائل سنان » و « مسند رک الواسل » و مؤلفات ہفصہ دیگر است . (برای شرح حال او رجوع کنید کتاب احسن الودیعة فی تراجم اشہر مشاہیر معتمدی الشیعة تألیف محمد مہندی و سوسی اصفہای طبعی ج ۱ ص ۸۹ - ۹۱) .

را که سالها بود ناشور و شوق تمام در جمع اخبار آل نوبخت می‌کشیدم بی‌نهایت مسرور گرد و در يك مطالعه سرسری آن کتاب که در محضر ایشان مرا دست داد در مقدمه و متن کتاب اسمی از ابو محمد و نوختی و فرق الشیعه نیافتم و تردید خود را در صحت این 'نسب' ایشان گفتم ولی معظم له صحت نسب نسخه خود را بنوختی تأیید کردند و گفتند که باوجود بودن مدارك قطعی و امکان تردید در این خصوص باز ترجیح می‌دهم که نسخه حاصر همان کتاب بنوختی باشد

پس از رسیدن نسخه چاپ استنبول و مطالعه دقیق‌تر تردید نگارنده قوت گرفت و در این باب با آقای شیخ الاسلام بمکانه پرداختم. ایشان در دو هر قومه که نگارنده نوشته‌اند پس از ذکر منشأ تردید باستظهار قرائی که ذیلاً آنها اشاره خواهد شد نظر اول خود را تقویت می‌کنند و نسخه موجوده را همان فرق الشیعه بنوختی میدانند ولی آن قرائن بدون آنکه بخواهم در این مرحله استدلالی نخرج دهم بعقیده نگارنده مقنع نیست و در مقابل آنها قرائن دیگری موجود است که نسبت کتاب را ناشعری بیشتر تقویت می‌کند تا بنوختی

آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟

از فرق الشیعه ابو محمد نوبختی تا آنجا که اطلاع داریم فقط در يك کتاب منقولاتی باقیست و آن در کتاب الاصول النخارۃ من العیون و النجاس است تألیف علم الهدی سید مرتضی که منتخباتی است از کتاب العیون و النجاس و تألیف استاد و شیخ مفید (۱) و در منهاج السنة النبویه (۲) تألیف نقی الدین ابی العباس احمد دمشقی معروف باین ترجمه (متوفی ۷۲۸) نیز دگری از این کتاب نوبختی هست

در مقالات و فرق سعد بن عبدالله اشعری همچنانکه علامه مجلسی اشاره کرده در دو کتاب عیث شلیح و جعفر صوسی و رجال کشی چند فقره تصریح یا بدون ذکر اسم دست است با این تفاوت که در کتاب الغیمة، شیخ طوسی صریحاً از سعد بن عبدالله نقل می‌کند ولی در نسخه موجود رجال کشی منشاء و سند مطلب منقول دست است

(۱) این فقره را آوی شیح الاسلام از کتاب اصول جهت مراد اسامی و موده ند
(۲) ح ۲ ص ۱۰۵

و علت آن هم لابد تصرفی است که شیخ طوسی در این کتاب کرده و رجال کشی را که نسخه اصلی آن از میان رفته بسلیقه خود مختصر و کتاب حاضر را بعنوان « اختیار رجال کشی » درست نموده است والا در نقل آنها از کتاب سعد بن عبدالله شکی نیست . شهرستانی نیز نسخه فرق الشیعه حاضر را درست داشته و بدون تصریح چند فقره از آن اقتباس کرده است . اینک ما آنچه را شیخ مفید باسم و رسم از ابو محمد نوبختی و شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله اشعری و شهرستانی بدون تصریح از فرق الشیعه نقل کرده اند ذیلاً با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی مقایسه میکنیم تا شاید باین وسیله مسئله انتساب فرق الشیعه حاضر بمؤلف حقیقی آن حل شود .

غیت طوسی

(ص ۲۵۹)

قال سعد بن عبدالله :

كان محمد بن نصير التميمي يدعي انه رسول نبي وان علي بن محمد ارسله وكان يقول بالتناسخ ويقول في ابي الحسن ويقول فيه بالربوبية ويقول بالاباحة للمحارم ويحلل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والاخبار والتدليل في المفعول به وانه من الفاء احدى السهوات والطيبات وان الله عز وجل لا يحرم شيئاً من ذلك وكان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوى اسبابه و يعضده

(ص ۲۶۰)

قال سعد :

فلما اتقى قيل له في علته و قد كان اعتقل لسانه له وهو مقل اللسان لمن هذا الامر من بعدك فقال بلسان ضعيف ملحج احمد فلم يدروا من هو فافترقوا بعده تلك فرق فرق قالت فرقة انه احمد ابنه و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

فرق الشیعه چاپی

(ص ۷۸)

محمد بن نصير التميمي كان يدعي انه نبي بعثه ابو الحسن العسكري وكان يقول بالتناسخ والغلوة (۱) في ابي الحسن ويقول فيه بالربوبية ويقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والتدليل وانه احد السهوات و الطيبات و ان الله عز وجل لم يحرم شيئاً من ذلك وكان يقوى اسباب هذا التميمي محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات

فلما اتقى قيل له في علته و قد كان اعتقل لسانه لمن هذا الامر من بعدك فقال لا احمد فلم يدروا من هو فافترقوا بعده ثلث فرق فرقة قالت انه احمد ابنه و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

(۱) نسخه بدل : وغلوه

وفرقه قالت انه احمد بن ابي الحسين بن
بشر بن زيد فنفروا فلا يرجعون الى شيىء

اختيار رجال كشي

(ص ١٦٤-١٦٥)

القطيعة وسوا بذلك لانه [عبدالله] كان
افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرأس
وقال بعضهم انهم نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة
يقول [كذا] له عبدالله بن قطيعة .

اختيار رجال كشي

(ص ٢٩٧-٢٩٨)

كان محمد بن بشر من اهل الكوفة من موالى
بنى اسد وله اصحاب قالوا ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يجبس وانه غاب واستتر وهو القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامم [كذا] محمد
بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع
ما يحتاج اليه رعيته في امر دينهم ودنياهم وفوض
اليه جميع امره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام
بعده .

حدثني محمد بن قولويه قال حدثني

سعد بن عبدالله القمي قال حدثني محمد بن عيسى

بن عبيد عن عثمان بن عيسى الكاظمي انه سمع

محمد بن بشير يقول :

الظاهر من الاسان آدم والباطن ازلي وقال انه
يقول بالاثنتين وان هشام بن سالم باطره عليه
فاقر به ولم ينكره .

وفرقه قالت هو احمد بن ابي الحسين محمد بن محمد بن
بشر بن زيد فنفروا فلا يرجعون الى شيىء

فرق الشيعة چاپی

(ص ٦٥-٦٦)

القطيعة وسوا بذلك لان عبدالله كان
افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرأس
وقال الرواة نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة
يقال له عبدالله بن قطيعة .

فرق الشيعة چاپی

(ص ٧٠-٧١)

البشريه (١) . اصحاب محمد بن بشير مولى بنى اسد
من اهل كوفة قالت ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يجبس وانه حتى غاب وانه القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامم [كذا] محمد
بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع
ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم ودنياهم) وفوض
اليه اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام
بعده .

(اين قسمت در فرق الشيعة چاپی نيست)

(١) ظاهرآ : البشريه

وان محمد بن بشير لما بوقي اوصى الى ابنه سمع
من محمد بن بشير فهو الامام المفترض الطاعة
على الامة الى وقت خروج موسى و طهوره
فما (١) يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير
ذلك مـ يتقربون به الى الله عز وجل فالعرض عليها
ادائه الى هؤلاء الي قيام القائم .

ورعوا ان علي بن موسى و من ادعي الامامة
من ولد موسى ، به عبر

طيب الولادة و عوهم عن اسابهم و كفرهم
في دعواهم الامامة و كفرهم العالمين امامهم
و استحلوا دماءهم و اموالهم و رعو ان الله ص
من الله عليهم افاء الصلوات الخمس و صوم شهر
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر العرائض
و قالوا باحقة المعازم من العروج و العلمان و
اعلوا في ذلك قول الله عز وجل و روجهم
ذكرنا و انا و انا و انا و انا و انا و انا و انا و انا
واحد آتاهم مقلدون من دن الى دن و المواسات
سـ م واحد في كل مائة كوه من مال و كل شئ

اوصي به رجل مهم في سلالته فهو لسمع بن محمد
و اوصى به من عدده و مذهبهم مذهب العاليه
المعصية في القويص

و ان ابن شير لما مات اوصى الى ابنه سميع
بن محمد فهو امام مفترض الطاعة

على الامة الى وقت خروج موسى بن حمق و طهوره
فما يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير
ذلك مما سقروا به الى الله تعالى فالعرض عليه

ادائه الي اوصياء محمد بن بشير الى قيام القائم
ورعوا ان علي بن موسى و كل من ادعي الامامة

من ولده و ولد موسى مظلون كذبون غير
طبي الولادة فعوهم عن اسابهم و كفرهم

الدعواهم الامامة و كفرهم القائلين امامهم
و استحلوا دماءهم و اموالهم و رعو ان العرض

عليهم من الله تعالى افاء الصلوة الخمس و صوم شهر
رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر العرائض

و قالوا باحقة المعازم من العروج و العلمان و
اعتلوا في ذلك قول الله تعالى و روجهم

ذكرنا و انا و انا و انا و انا و انا و انا و انا
واحد آتاهم مقلدون من دن الى دن و المواسات

بهم واحدة في كل مائة كوه من مال او حراج
او غير ذلك كلما

اوصي به رجل في سلالته فهو لسمع بن محمد
واوصى به من عدده و مذهبهم مذهب العاليه
من الواضحة (٢)

(١) در دو سجده ديگر و

(٢) كسى پس از ذكر سـ سمعت سـ الى ارساط روايت آن سـ عبد الله اشعري قـ صاحب
وقال سـ اسـ شرح سـ كبرى سـ در دل آن اـ خصوصات عقايد اصحاب محمد بن شير و شـ آها
بامـ لات محمـه و عليه و نه و خصـ و سـ محمد بن شير قـ كه كـ كه در فرق السـ اـ حـ سـ .

فرق الشیعة چابی

(ص ۲۰)

ان عبد الله بن سائكان يهوديًا فاسلم و والى علينا عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون بعد موسى بهذه المقالة فقال في اسلامه بعد وفاة اشئى (ص) في علي عليه السلام مال ذلك وهو اؤل من شهر القول بصر صامه على (ع) واطهر الراءه من اعدائه و كاشف محالفيه فمن هناك قل من خالف السنة ان اصل الرئص مأخوذ من اليهودية.

فرق الشيعة حابى

(ص ۷۸)

محمد بن نصير التمرى كان دعى اتي عنه ابو الحسن العسكري وكان يقول التاسخ والعلو في ابى الحسن و قول فيه الر وية ويقول الاناحة للمعازم و تحلى بكاح الر حال بعضهم بعضا في اسارهم و يرجع ان دك من - النواصب والذين و انه احد السهوات والطشبات وان الله عز وجل لم يحرم شيئا من ذلك و كن يقوي اسباب هذا المرمى محمد بن موسى بن الحسن بن المراتب.

لس ار ذكر مطالب مفعوله ار كتاب ابو القاسم اشعري مياداريم بذكر آخه شيخ مفيد بتصريح ار ابو محمد بوحي نقل کرده و معادل آنها و كتاب فرق الشيعة چابى و ملل و نحل شهرستاني و باند ملتفت بود كه مطالب فرق الشيعة چيون مؤلف آن كتاب مستفادى در همن اب نوشته مفصل است در صر ريكه مقولات شيخ مفيد و شهرستاني صورت احتصار در دو عرص نشن فقط دو در فرق الشيعة و ده است عدل رجات امامان در صر دكر مصاب در كر

اختيار رجال كشي

(ص ۷۱)

ذكر بعض اهل العلم:

ان ساد الشئ سائكان يهوديًا فاسلم و والى علينا عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في وشم بن نون وصي موسى بالعلو فقال في اسلامه بعد وفاة رسول الله (ص) في علي عليه السلام ميل ذلك و كان اؤل من اشهر القول بصر صامه على و اكرهم واطهر الراءه من اعدائه و كاشف محالفيه فمن هه اقال من خالف الشيعة اصل الشيع و الرئص مأخوذ من اليهودية.

اختيار رجال كشي (۱)

(ص ۳۲۳)

محمد بن صبر الفهرى التمرى و دك اذ عى اتيه سئى رسول و ان علي بن محمد العسكري ارسله و كان يقول التاسخ والعلو في ابى الحسن و يقول فيه الر وية و يقول بالاماحة للمعازم و تحلى بكاح الر حال بعضهم بعضا في اسارهم و يرجع ان دك من - النواصب والذين و انه احد السهوات والطشبات و ان الله لم يحرم شيئا من ذلك و كان محمد بن موسى بن الحسن بن المراتب يعنى اسبابه و يعصده

(۱) ان سمت همن است كه شلخ صوسي و در ك س اعه و سه و سه ار سعد بن عبد الله بن كده (رحم كرس سن ۱۴۴ ار همن اب سنود ده)

فرق الشيعة حاني

(ص ٧٩-٩٤)

فافرق اصحابه [اي اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

معرفة منها قالت ان الحسن
بن علي حي لم يموت وانما
عاب وهو القائم
ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له طاهر

لان الارض لا تجلو من امام
وقد ثبت امامه والرواية
قائمة ان القائم عيسى فهداه
المنية احديهما وسيظهر و
يعرف بغير عينة اخرى (١)

وقالت المعرفة الثامنة ان الحسن
بن علي مات وعاش محمد
موه وهو القائم المهدي
لان ارواها معنى القائم هو ان
يقوم من بعد الموب ويقوم ولا
ولد له واوكان له ولد لصح موه
ولارحوع لان الامامه كانت
ست اجله ولا اوصى لاحد
ولا شك انه القائم والحسن
بن علي قد مات لاشك وموه
ولا ولد له ولا خلف ولا اوصى
ادلاوصته ولا وصي
والله اعلم بالصواب (٢)

العيون والمحسن

(بمقل از ابو محمد نوختي)

افرق اصحابه [اي اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

فالت فرقة من دات امامة
الحسن انه حي لم يموت وانما
عاب وهو القائم المسطر

وقال فرقة اخرى ان انا
محمد مات وعاش محمد
موه وهو القائم المهدي
واعلموا في ذلك بغير روه
ان القائم
سمى بالكلية قوم عدالموت

الملل والنحل شهرستاني

(ص ١٢٩-١٣١)

واقوال الذين قالوا امامة الحسن
افترقوا بعد موه احدى
عشرة فرقة

الفرقة الاولى قالت ان الحسن
لم يموت
وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له طاهر

لان الارض لا تجلو من امام
وقد ثبت عددا ان القائم
له عيان وهذه

احدى العنوين وسيظهر و
يعرف بغير عينة اخرى

الثانية قالت ان الحسن
مات لكنه يحيى

وهو القائم
لانا رايانا ان القائم

هو القائم عدالموت

ومطعم موب الحسن لاشكوه
ولا ولد له وصي

ان يحيى عدالموت

(١) در فرق السبعة مدار ذكر مضال فوق شرحي است ارمؤاف كتاب در مان شهادت عصي ارمعالات
اين ويره نافرة واده (٢) در فرق السبعة شرحي اصافي حسب در رد عقده ان فرقه وشهادت اشان واده

وقلت الفرقة الثالثة ان الحسن
بن علي توفي والامام بعده جعفر
واليه اوصى الحسن ومثقل
الامامة وعه صارت اليه (۱)

قالت فرقة اخري ان ابا
محمد قد توفي لامعاليه وان الامام
من بعده اخوه جعفر بن علي

و اعتلوا بي ذلك بالرّواية
عن ابي عبد الله ان الامام
هو الذي لا يوجد منه ملحق الا
الله قالوا فلما لم يزل الحسن ولدا
طاهراً التحأنا الى القول امامة
جعفر اخيه .

الثالثة قالت ان الحسن
قدمت واوصى الي جعفر اخيه
ورجعت امامة جعفر

الرابعة قالت ان الحسن قد مات
والامام جعفر و اتا كننا
محطئين في الائتتام به اذ لم يكن
اماماً فلما مات ولا عقب له
تسا ان جعفر كان محققاً
في دعواه والحسن مطلقاً

ورجعت فرقة ممّن كانت
تقول امامة الحسن عن امامة
عبد و فاه وقالوا لم يكن اماماً
وكان مدّعياً مطلقاً وانكروا
امامة اخيه محمد و قالوا الامام
جعفر بن علي نصّ ايه عليه
و قالوا و اما قلنا بذلك
لانّ محمد مات في حياة ايه
والامام لا يموت في حياة ايه
والحسن لم يكن له عقب والامام
لا يخرج من الدنيا حتى يدن
له عقب

و قالت الفرقة الرابعة ان
الامام بعد الحسن جعفر و ان
الامامة صارت اليه من قبل
اسه لا من قبل اخيه محمد ولا
من قبل الحسن و لم يكن اماماً
والاحسن ايضاً

لانّ محمد أتوَّى في حياته
و توفي الحسن و لا عقب
له و اتاه كان مدّعياً مطلقاً
والدليل علي ذلك ان الامام
لا يموت حتى يوصى و يكون
له خلف والحسن قد وفي
ولا وصى له ولا ولد و دعاؤه
الامامه باطل والامام لا يكون
من لا خلف له صاهر معروف
مشار اليه ولا يجوز ايضاً ان

(۱) ايضاً در قاسمه شرحي اصافه مطلب فوق هست در ذكر قويت ان فرقة موسّط علي بن
صحن حرّار و خواهر فارس بن حاتم مامويه قروسي واين فرقة دوم در شهرستاني يرمو خود است
(س ۱۲ - ۱۲۹) که نشانه اقتباس آن از فرق السبعة حاضر است تا اين تفاوت که در شهرستاني
بجای خواهر فارس بن حاتم خود او آمده شده واين اشباه است زیرا که فارس بن حاتم را مر
امام ياردهم يکی از اصحاب آن حضرت قتل رساد (رحال کسی ص ۲۲۵) و کسی که من از رحلت
امام ياردهم مبنی قبل از ۲۶۰ کشف شده متوا سه است با جعفر در ادعای او و شرکت ما به .

يكون الإمامة في الحسن وجعفر
أقول أبا عبد الله جعفر بن محمد
وغيره من آبائه أن الإمامة
لا تكون في أخوين بعد الحسن
والحسين فدلنا ذلك على أن
الإمامة لجعفر وأنها صارت
إليه من قبل أبيه لا من قبل أخويه
و أما الفرقة الخامسة فأتها
ورجعت إلى القول بإمامة
محمد بن علي المتوفى في حياته أبيه
وزعمت أن الحسن وجعفر ادعيا
مالم يكن لهما وإن أباهما لم
يشر إليها بشيء من الوصية
و الإمامة ولا روى عنه في
ذلك شيء أصلاً ولا نص عليها
بشيء يوجب إمامتهما ولاهما
في موضع ذلك وخاصة جعفر
فإن فيه خصلاً مذمومة وهو بها
مشهور ولا يجوز أن يكون
مثلاً في إمام عدل وأما الحسن
فقد توفي ولا عقب له فعلمنا
أن محمداً كان الإمام قد
صحت الإشارة من أبيه إليه
والحسن قد توفي ولا عقب له
ولا يجوز أن يموت إمام
بلا خلف (١) فلما بطل عندنا
أن تكون الإمامة تصلح لمثل
جعفر وبطلت عنه لالخلف
له لم يبق إلا التعلل بإمامة
أبي جعفر محمد بن علي
أخيها إذ لم يظهر منه إلا

(١) بعد شر حتى در فرق السبعة
هست راجع بفسق جعفر

وفالت فرقة أخرى أن الإمام

محمد بن علي أخو الحسن
بن علي ورجعوا عن إمامة
الحسن وادّعوا جوة محمد
بعد أن كانوا ينكرون ذلك

الخامس قالت أن الحسن
قدماء وكنا مخطئين في القول
به وإن الإمام كان محمد بن
علي أخو الحسن وجعفر ولنا
ظهر لنا فسق جعفر وإعلانه
به وعلمنا أن الحسن كان علي
مثل حاله إلا أنه كان يتستر
عرفنا أنهما لم يكونا إمامين
فرجعنا إلى محمد ووجدنا
له عقباً وعرفنا أنه كان هو الإمام
دون أخويه

الصَّلاح والْعفاف وان له عقبا
قائما معروفا مع ما كان من
ايه من الاشارة بالقول مما
لا يجوز بطلان مثله فلا بد
من القول بامامته وانه القائم
المهدي او الرجوع الى القول
ببطلان الامامة اصلا وهذا
مما لا يجوز .

وقالت الفرقة السادسة ان
الحسن بن علي ابنا سماء
محمدآ ودل عليه وليس الامر
كما زعم من ادعي انه توفي
ولا خلف له وكيف يكون امام
قد ثبتت امامته ووصيته وجرى
اموره على ذلك وهو مشهور
عند الخاص والعامة ثم توفي
ولا خلف له ولكن خلفه
قائم ولد قبل وفاته بسنين
وقطعوا على امامته وموت
الحسن وان اسمه محمد و
زعموا انه مستور لا يرى
خائف من جعفر وغيره من
اعدائه وانها احدى غيباته
وانه هو الامام القائم وقد عرف
في حياة ابيه ونص عليه ولا
عقب لايه غيره فهو الامام
لاشك فيه .

قالت الفرقة السابعة بل ولد
للحسن ولد بهد بثمانية اشهر
وان الذين ادعوا له ولدآ
في حياته كاذبون مطلقون
في دعواهم لان ذلك لو كان
لم يخف كما لم يخف غيره
ولكنه مضى ولم يعرف له ولد

وقالت فرقة اخرى ان الامام
بعد الحسن ابنه المنتظر وانه
علي بن الحسن وليس كما
تقوله القطعيه انه محمد بن
الحسن وقالوا بعد ذلك
بمقالة القطعيه في الغيبة
والانتظار حرفا بحرف

قالت فرقة اخرى ان القائم
بن الحسن ولد بعد ابيه بثمانية
اشهر وهو المنتظر واكذبوا
من زعم انه ولد في حياة ابيه

السادسة قالت ان الحسن
ابنا
وليس الامر على ما ذكرنا
انه مات ولم يعقب

ولد قبل وفاته ايه بسنتين
فاستتر

خوفا من جعفر وغيره
من الاعداء واسمه محمد
وهو الامام القائم المنتظر

السابعة قالت ان له ابنا ولكنه
ولد بعد موته بثمانية
اشهر وقول من ادعي انه
مات وله ابن باطل لان
ذلك لم يخف

ولا يجوز ان يكفر في
مثل ذلك ويدفع العيان والمعقول
والتعارف ... الخ

قالت الفرقة الثامنة انه لا ولد
للحسن اصلاً (١) . ولكن
هناك جبل قائم قد صح في سرية
له و ستلد ذكراً اماماً متى ما
ولدت فانه لا يجوز ان يعصى
الامام ولا خلف له قطبطل-
الامامة و تخلو الارض من-
الحجة (١)

قالت الفرقة التاسعة ان الحسن
بن علي قد صحت وفات ابيه
و جدّه و سائر آيائه فكما
صحت بالخبر الذي لا يكذب
مثله فكذلك صح انه لا امام
بعد الحسن و ذلك جائز
في المعقول والتعارف كما جاز ان
تنقطع النبوة فلا يكون بعد
محمّد (ص) نبى فكذلك
جاز ان تنقطع الامام ورووا
عن الصادقين ان الارض
لا تخلو من حجة الا ان يغضب الله
على اهل الارض بمعاصيهم
فيرفع عنهم الحجة الى وقت
و الله عزّ و جلّ يفعل ما يشاء
و ليس في قولنا هذا بطلان
الامامة

(١) در فرق الشيعة شرحي
دارد از قول ابن فرقة بررد
طرفداران فرزندی مخفي از امام
بازدهم و در اين مقاله از طرف
معتقدين بفرزند مخفي .

ولا يجوز مكابرة
العيان .

(١) قالت فرقة اخرى ان ابالحمد
مات من غير ولد ظاهر ولكن
عن جبل في بعض جواربه
و القائم بعد الحسن محمول به
ما ولدته امه بعد واتها تجوز ان
تبقى مائه سنة حاملاً به و فاذا
ولدت ظهرت ولادته

قالت فرقة اخرى ان الامامة
قد بطلت بعد الحسن

و ارتفعت الائمة و ليس
في الارض حجة من آل محمّد
واتا الحجة الاخبار الواردة
عن الائمة المتقدمين و زعموا
ان ذلك سايف اذا اغضب الله
على العباد فجعله عقوبة لهم

الثامنة قالت صحت وفاة الحسن
وصح ان لا ولد له و بطل
ما ادعى من الجبل في سرية
له و ثبت ان لا امام بعد الحسن

وهو جائز في المعقول ان يرفع الله

الحجة عن اهل الارض
لمعاصيهم و هي فترة و زمان لا
امام فيه و الارض اليوم بلا حجة
كما كانت الفترة قبل مبعث النبي

(١) ملل و نحل ابن فرقة را
ندارد ولي در ذكر فرقة بعد
وجود آن اشاره ميکند .

قالت الفرقة العاشرة أن اباً جعفر محمد بن علي البيت في حياة ابيه كان الامام بوصية من ابيه اليه و اشارته ودلالته ونصه علي اسمه و عليه فلما حضرت وفات محمد اوصى الي غلام لايه صغير كان في خدمته و يقال له « نفيس » و كان ثقة اميناً عنده ودفع اليه الكتب والعلوم والسلاح وما تحتاج اليه الامة واوصاه اذا حدث بايه حدث الموت يؤذي ذلك كله الي اخيه جعفر [و نفيس] دعا جعفرأ و اوصى اليه و دفع اليه جميع ما استودعه ابو جعفر محمد بن علي اخوه الميت في حياته ايه

قالت الحادية عشر منهم لا ندرى ما نقول في الامام [بعد الحسن] هو من ولد الحسن ام من اخوته فقد اشبه علينا الامر اتانقول ان الحسن بن علي كان اماماً وقد توفي وان الارض لاتخلو من حجة و توقف ولا تقدم على شئ حتى يصح لنا الامر ويتبين

و قالت الفرقة الثانية عشرة و هم الامامية (۱)

(۱) در فرق الشيعة چنانكه مشاهده ميشود اين فرقه برحسب تعداد فرقه دوازدهم است و بيانات مؤلف كتاب بهيجوجه شبه بياني كه شيخ مفيد از نوختي نقل کرده نيست.

قالت فرقة اخرى ان محمد بن علي اخا الحسن بن علي كان الامام في الحقيقة مع ايه علي واته لما حضرته الوفاة

وصي الي غلام له يقال له « نفيس » و كان ثقة اميناً و دفع اليه الكتب والسلاح و وصاه ان يسلمه الي اخيه جعفر

فسلمه اليه و كانت الامامة في جعفر بعد محمد علي هذا الترتيب

قالت فرقة اخرى قد علمنا ان الحسن كان اماماً فلما قبض التمس الامر علينا فلا ندرى جعفر كان الامام بعده او غيره والذي يجب علينا ان نقطع علي اته لا بد من امام ولا تقدم علي القول بامامة احد بعينه حتى تبين لنا ذلك

فقال الجمهور منهم بامامة ابنه القائم المنتظر (۱)

(۱) شيخ مفيد اين فرقه را در رأس ساير فرق شيعة قرار داده و قبل از همه ذكر کرده و بيان او كه قاعده بايد همان بيان نوختي باشد بكني يا عبارت فرق الشيعة چايي فرق دارد.

(۱)

العاشرة قالت نعلم ان الحسن قد مات

ولا بد للتاس من امام ولا يخلو الارض من حجة ولا ندرى من ولده او غيره

(۲)

(۱) ملل و نحل اين فرقه را نيز ندارد.

(۲) در ملل و نحل اين فرقه نيز نيست.

این فرقه را فرق الشیعه
ندارد و چون بیش از
سیزده فرقه در نسخه
موجوده نیست معلوم
میشود که این فرقه از
از اصل نسخه افتاده
بوده).

و قالت الفرقة الثالثة عشر
مثل مقالة الفطحية . . .
فرعوا ان الحسن بن علي توفي
وا انه كان الامام بعده ابيه
وان جعفر بن علي [بن
محمد بن علي] الامام بعده
(در فرق الشیعه شرحی
از مقاله این فرقه و
شبهات ایشان با فطحیه
دارد که بهیچوجه
با عبارت شیخ مفید
مشابه نیست و مطلب
دیگری است).

(۱)

وقالت فرقة اخرى ان الامام
بعد الحسن ابنه محمد و هو
المنتظر غير انه قدمات و
سيجيا و يقوم باليف فيلاً
الارض قسطاً و عدلاً كما
ملئت ظلماً و جوراً

(۱)

وقالت الفرقة الرابعة عشر منهم
ان ابا محمد عليه السلام
كان الامام بعده ابيه و انه لما حضرته
الوفاة نص على اخيه جعفر بن
علي بن محمد بن علي فكان
الامام من بعده بالنص عليه
والوراثة له و زعموا ان الذي
دعاهم الى ذلك ما يجب على
العقل من وجوب الامامة
مع فقدهم لولد الحسن و بطلان
دعوى من ادعى وجوده فيما
زعموا من الامامة

پس از نقل مطالب منقولہ از کتاب مقالات و فرق ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری
و شرح منقول از کتاب فرق الشیعه ابو محمد نوبختی بتوسط شیخ مفید و معادل آنها
از فرق الشیعه چایی اینک میپردازیم بذکر نکاتی که از مقایسه آنها بایکدیگر استنباط
می شود :

(۱) این فرق نیز در ملل و نحل نیست .

اولاً در اینکه مطالب کتاب الغیبه و رجال کشی که در فوق نقل شده از کتاب ابوالقاسم اشعری قمی است شکی نیست زیرا که علاوه بر شهادت علامه مجلسی که آن کتاب را در دست داشته شیخ طوسی صریحاً بلفظ « قال » نه بالقاضی نظیر « خبرنی » یا حدّثنی » از ابوالقاسم اشعری نقل قول میکند و این شکل تعبیر حاکی از آن است که نقل از کتاب اشعری است نه از قول شفاهی او بچند واسطه . اما در باب کشی با اینکه او یک بار در نقل مطالب راجع باصحاب محمد بن بشیر، سعد بن عبدالله اشعری را یکی از وسایط روایت می‌شمرد در یک مورد بدون تصریح (در مورد اصحاب عبدالله بن سبأ) از یکی از فضلاء در مورد دیگر (در باب محمد بن نصیر الثمیری) مثل اینکه عبارت از خود اوست عین عبارت اشعری را در کتاب خویش می‌آورد و از مقایسه آن مطالب با مطالبی که شیخ طوسی از کتاب سعد بن عبدالله گرفته واضح می‌شود که آن نیز منقول از کتاب اشعری است . بعلاوه با تصرّفات که شیخ طوسی در کتاب رجال کشی کرده امروز درست نمیدانیم که صورت اصلی آن کتاب بچه شکل بوده و چه عباراتی از آن ساقط یا مبدل شده است .

ثانیاً کتاب فرق الشیعه چاپی که بد بختانه نسخه کهنه‌ای از آن در دست نیست اگر کسی آنرا بدقت ملاحظه کند میبیند که علاوه بر تحریفات و اغلاطی که در آن راه یافته مثل این است که نسخه دست دومی است که کسی آنرا از روی اصل کتاب برای خود ترتیب داده و احتمال دارد که از اصل نسخه پاره ای مطالب ، شاید سلسله رواة یا مدارك و اسناد اخبار ، ساقط شده است . مطالبی که شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله نقل کرده اند چنانکه از مطالعه جدول فوق بر می‌آید عیناً با مختصر تفاوتی با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی یکی است و اگر اندك اختلافی از جهت کمی یا زیادی عبارت موجود است نباید زیاد باعث تعجب شود زیرا که عبارات ساقطه یا زائده هیچکدام نه از اصل مطالب چیزی کاسته و نه بر مضمون چیزی افزوده است بلکه غالب آنها جمل مترادفی است که عین مطالب سابق را با عبارتی دیگر تکرار میکند یا مضمون کتاب اصلی را در عبارتی غیر از عبارت آن می‌پر دازد و این گونه تصرّفات از

طرف ناقلین یا ناسخین معمول بودم چنانکه اگر در نقلی را که شیخ طوسی و کُشی هر دو از کتاب سعد بن عبدالله در باب محمد بن نصیر الثمیری آورده اند باهم مقایسه کنیم میبینیم که این دو ناقل هر کدام بسلیقه خود اندکی در عبارت اصل کتاب اشعری تصرف نموده اند. علاوه ناسخین غالب اوقات مطالب نسخه ها را بسلیقه شخصی نقل بمعنی میکرده و کمتر بنقل عین عبارت اعتنا داشته اند. این اواخر چهار نسخه از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک برای مقابله و طبع نسخه ای از آن کتاب در دست نگارنده بود. با اینکه مضمون مطالب در جمیع نسخ یکی بود هر کدام آنها را در لباس عبارتی که نظیر آن در دیگری نبود پوشانده بودند و معلوم نشد که عین عبارت مؤلف اصلی کتاب چه بوده. در جداول دو ستونی فوق در صورتی که مطالب ستون دوم آن مسلماً از سعد بن عبدالله اشعری است و مطالب ستون اول یعنی فقرات منقوله از فرق الشیعه چاپی نیز هم عبارة و هم مضموناً عین همان مطالب ستون دوم است چه علت دارد که کتاب موجود چاپی را با اینکه هیچ قرینه یا اشاره ای بانسب آن بنویختی نداریم از سعد بن عبدالله ندانیم و آنرا از تألیفات ابو محمد نوبختی بشماریم.

ابوالقاسم اشعری و ابو محمد نوبختی معاصر هم بوده اند و تقریباً در يك زمان یعنی هر دو محققاً در عشره اول از مائه چهارم هجری وفات یافته اند. اگر این دو دانشمند از کتابهای یکدیگر اطلاعی نداشته اند و کتاب حاضر از نوبختی است پس این اتحادی که بین مضمون و عبارت کتاب نوبختی و مطالب و عبارات منقوله از اشعری موجود است چیست؟ آیا نوبختی مطالب کتاب اشعری را بدون ابراد سند عیناً برداشته و با آن وسعت علم و اطلاع و احاطه بر فنون مختلفه کلام و حکمت و ادب و ملل و نحل باین عمل که از نوع سرقات ادبی است مبادرت ورزیده است و یا آنکه اشعری که از فقها و محدثین معتبر شیعه و منشأ نقل بسیاری از روایات فرقه امامیه است بر خلاف طریقه مژده روايت مطالب کتاب نوبختی را عیناً گرفته و از بردن نام او و تألیفش که هیچکدام نیز پیش علمای این فرقه مجهول نبوده خود داری کرده است؟ بفرض صحت هر يك از این دو شق باید آن کسی را که مرتکب برداشتن عین مطالب کتاب دیگری

بدون تصریح بنقل شده سارق دانست و ساحت نوبختی و اشعری که هر دو در فن خود از فضیلتی نباشان بوده اند از این نسبت زشت بری است و با نسبت دادن کتاب فرق الشیعه حاضر باشعری احتیاج به هیچیک از دو فرض فوق پیدا نمیشود.

اینک ماقرائی را که آقای شیخ الاسلام زنجانی در مکتوب خود خطاب بنکارنده دلیل بر تعلق کتاب حاضر بنوبختی گرفته اند عیناً نقل میکنیم و نظر خود را نیز راجع بهر کدام از آنها اظهار میداریم:

آقای شیخ الاسلام چنین مینویسند که: « آنچه کشتی از این کتاب (یعنی از کتاب ابوالقاسم اشعری) نقل نموده يك فقره در ترجمه محمد بن بشیر الاسدی (۱) است که بنظر میآید عین عبارت همین کتاب (یعنی فرق الشیعه چاپی) است، با موازنه و تطبیق دو عبارت معلوم میشود که اختلافی بین مابین آنها موجود است علی الخصوص در آخر عبارت کشتی يك فقره زبانی هست که در فرق الشیعه موجود نیست و هکذا عبارت منقول در غیبت شیخ طوسی که در ترجمه محمد بن نصیر التمیمی است باز اختلافی با این کتاب دارد. چون ابو محمد نوبختی و سعد بن عبدالله قمی اشعری هر دو معاصر بوده اند از خود همین عبارتها هم میتوان استکشاف نمود که کتاب فرق الشیعه سعد در تألیف متأخر از تألیف نوبختی و کتاب فرق الشیعه حاضر است چه مرسوم است در تألیف متأخر غالباً در نقل عبارت از مؤلف مقدم قدری تصرفات و اضافات حاصل می شود و این حال دو فقره عبارت منقوله از سعد بن عبدالله است نسبت بعبارت کتاب فرق الشیعه؛ منشأ دیگر تردید اختلاف ترتیب تعداد فرق چهارده گانه است که شیخ مفید آنرا از الحسن بن موسی النوبختی حکایت کرده است با ترتیب موجود در این کتاب مطبوع و در این باب هم آنچه بداعی معلوم شد این است که شیخ مفید تصریفی در عبارت کتاب نموده و عین نص کتاب را بجهت طولش نقل ننموده با این معنی که اولاً فرقه امامیه اصلیه را که در کتاب نوبختی (مقصود ایشان همین کتاب موجود

(۱) چنانکه از ملاحظه جداول معلوم میشود کشتی غیر از این فقره در وجه تسمیه فطحیه و احوال عبدالله بن سبأ و محمد بن بن نصیر التمیمی نیز عین کتاب سعد را نقل و اقتباس کرده است.

جایی است) در تعداد فرقه دوازدهم است بجهت اهمیتش پیش انداخته و مقالات آنها را موافق مذهب امامیه از خودش تقریر نموده بعد از آن فرق دیگر را با همان ترتیب و سیاق کتاب نویختی با تلخیص و تصرف از خودش ایراد نموده که بتأمل درست خواهد شد و سبک شیخ مفید هم بقرینه سایر رسائل و مؤلفات دیگرش تلخیص و اختصار و رساندن حاصل معنی است نه تطویل بنقل عبارت دیگران بتمامها و ذکر یک فرقه هم از نسخه حاضره فرق الشیعیه که در نزد احقر است ساقط شده و فرقه سیزدهم در کتاب فرق الشیعیه فرقه چهاردهم در تعداد کتاب فصول است و فرقه سیزدهم کتاب فصول از نسخه ساقط است سیاق عبارت کتاب حاضر هم میرساند که نفس نفس شخص متکلم است مثل نوبختی نه کلام شخصی فقیه و محدث مثل سعدبن عبدالله اشعری، اما ملاحظات نگارنده :

در باب مختصر اختلافیکه مابین عبارات منقوله از ابوالقاسم اشعری بتوسط کشی و شیخ طوسی و فقره ایکه در رجال کشی در باب محمد بن بشیر اسدی اضافه بر متن فرق الشیعیه چاپی موجود است آیا نمیشود بعین همان قرآینی که آقای شیخ الاسلام در مورد شیخ مفید از جهت تصرف در عبارت ذکر کرده اند متمسک شد و گفت که شیخ طوسی و کشی نیز چنانکه شاهد آنها نیز در فوق آوردیم در نقل عبارت سعدبن عبدالله همین روش را پیش گرفته اند و کشی پس از نقل مطلب کتاب سعدبن عبدالله از خود نیز فقراتی بر آن افزوده است ؟

اگر چنانچه آقای شیخ الاسلام تصور میکنند واقعاً سعدبن عبدالله کتاب فرق الشیعیه نوبختی را یا بتصریح بنقل و یا بدون تصریح برداشته از شیخ طوسی و کشی بعید نیست که با وجود نهایت شهرت ابو محمد نوبختی بکتاب او که بتصور ایشان لااقل در این قسمتها مدرک اشعری بوده است مراجعه نکنند و این مطالب را از سعدبن عبدالله نقل نمایند در صورتیکه هیچ سندی درست نداریم که تألیف کتاب نوبختی مقدم بر تألیف اشعری باشد ؟ اشعری در ۲۹۹ یا ۳۰۱ فوت کرده و نوبختی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و

۳۱۰ و این دو نفر که هر دو از رجال آیام غیبت صغری و هر دو نیز با افتراق شیعه در آن آیام بچهارده فرقه معاصر بوده اند چه علت دارد که وقایعی را که در حیات ایشان اتفاق افتاده یکی از کتاب دیگری نقل کنند و سعدین عبدالله اخباری عین عبارت نوبختی را بدون هیچگونه اشاره ای بمنشأ آن بخود نسبت دهد و دیگران هم ملتفت این نکته نشوند مخصوصاً شیخ طوسی که خود از آشنایان بنّ رجال و مصنفات شیعه است و غالب کتب فرقه امامیه را دیده بوده است از این عمل اطلاع پیدا نکند.

اما اختلافاتی را که بین عبارت شیخ مفید در عیون و محاسن و متن فرق الشیعه چاپی و عدم ترتیب فرق چهارده گانه را که در دو کتاب موجود است ما دلیلی واضح میگیریم بر اینکه فرق الشیعه چاپی از اشعری است نه از نوبختی چه اولاً آن اتحادی که بین مطالب منقولۀ بنو سبط کشتی و شیخ طوسی و فرق الشیعه چاپی موجود است بین عبارت شیخ مفید و عبارت مؤلف فرق الشیعه حاضر موجود نیست چه علاوه بر کمال اختصار عبارت شیخ مفید غیر از آنکه از حدیث لفظ با کتاب حاضر یکی نیست در تعداد فرق ترتیب آن بشکل دیگری است و بعضی مطالب اضافی بر مطالب کتاب فرق الشیعه حاضر دارد و ماذیلاً بتفاوتهای عمده ای که بین عبارت شیخ مفید یعنی بین عبارت منقول از فرق الشیعه نوبختی و عبارت فرق الشیعه چاپی موجود است اشاره می کنیم.

۱ - در ذکر فرقه اول (فرقه دوازدهم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه امامیه اثنی عشریه مطالب منقول در کتاب العیون و المحاسن بکلی هم از جهت مطلب و هم از حدیث عبارت با مطالب مذکور در فرق الشیعه چاپی متفاوت است و ابدأ شباهت بهم ندارد.

۲ - در ذکر فرقه چهارم (فرقه سوم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه ای که بعد از رحلت امام یازدهم جعفر را امام میدانسته اند شیخ مفید این حدیث را که: «الْإِمَامُ هُوَ الَّذِي لَا يُوجَدُ مِنْهُ مُلَجَّاءٌ إِلَّا إِلَيْهِ» از حضرت صادق نقل میکند که در فرق الشیعه چاپی نیست.

۳ - در ذکر فرقه پنجم (فرقه چهارم کتاب فرق الشیعه) عبارت شیخ مفید و کتاب فرق الشیعه بکلی با هم متفاوت است و با وجود نقل بک مضمون ابتدا از آن رایحه اینکه از کتاب فرق الشیعه حاضر نقل شده باشد استشمام نمیشود و همین حال وجود دارد در باب فرقه بعد از آن.

۴ - در ذکر فرقه هفتم (فرقه ششم کتاب موجود) شیخ مفید نام آن فرزندی از امام یازدهم را که بعقیده این فرقه بعد از آن حضرت امام قائم بوده علی بن حسن قید میکند در صورتیکه در فرق الشیعه محمد بن علی است و شهرستانی نیز او را محمد بن علی می نامد بعلاوه عبارت شیخ مفید از حیث مضمون با عبارت فرق الشیعه متفاوت است و در ذکر فرق دیگر نیز نظیر این تفاوتها مابین عبارت شیخ مفید که باید قاعده همان عبارت نوبختی باشد و عبارت فرق الشیعه حاضر موجود است و از ملاحظه جدول سه ستونی قبل این نکته بخوبی روشن میشود و اما شباهتی که با وجود این تفاوتها باز مابین بعضی از عبارات نوبختی و کتاب حاضر در بیان عقاید و مقالات فرق چهارده گانه شیعه موجود است از این نکته ناشی است که در نقل قول فرق مختلفه اصحاب کتب ملل و نحل غالب اوقات عین مقالات و بیانات فرقه هارا بعباراتی که خود ایشان تقریر عقیده میکردند نقل می نموده اند و بهمین علت غالباً عین الفاظ ایشان در کتب مقالات و فرق و ملل و نحل باقی می مانده است و این شباهتی را هم که بین بعضی از عبارات نوبختی و فرق الشیعه چایی در نقل مقالات فرق می بینیم باید بر همین اساس حمل کنیم.

این بود ملاحظات نگارنده این کتاب در باب فرق الشیعه چایی و ذکر قرآینی که نسبت تألیف آنرا بابو القاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی تأیید میکند و غرض از تفصیل کلام در این خصوص فقط جلب توجه خوانندگان محترم است باشکالی که در نسبت آن کتاب بنوبختی موجود است تا اگر از ایشان کسی بدلائل دیگری که انتساب کتاب را بنوبختی تأیید و یا رد کند برخورد آنرا انتشار دهد و این مسئله را که از لحاظ تاریخی مهم است روشن سازد و اما اینکه آقای شیخ الاسلام زنجانی لحن مؤلف کتاب فرق الشیعه

حاضر الحنّ کلامی و بهمین جهت نسبت آنرا بابو محمد نوبختی متکلم مناسب تر می‌شمارند تا بابو القاسم اشعری فقیه. این نیز بنظر این جانب دلیلی قاطع نیست چه فقهای آن ایام که دوره مجادله و مناظره بوده گناه گاهی در مقابل خصم خواهی نخواهی این لحن را اختیار می‌کرده اند چنانکه شیخ صدوق در قسمت اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمة مثل يك نفر متکلم امامی داخل در ردّ اقوال خصم و مناظره با ایشان شده است.

تعداد فرق شیعه

بعد از رحلت امام یازدهم

چنانکه از فرق الشّیعه حاضر و عبارات منقول از نوبختی بر می آید فرقه شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن بن علی عسکری بچهارده شعبه منقسم گردیدند ولی در آن ایام که هر کس باظهار مقاله ای در باب امامت میبرد اخته و جماعتی را دور خود جمع میکرده است و تا مدتی نزاع بر سر جانشین امام یازدهم باقی بوده بتدریج بر چهارده فرقه فوق فرق دیگری نیز اضافه شده است چنانکه در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد ایشان بیست می‌رسیده و مسعودی در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات و سیر الحقایق مقالات این بیست فرقه ذکر کرده بوده است (۱).

از یازده فرقه ای که شهرستانی نام ایشان را برده و در امامت امام یازدهم اتفاق داشته اند (۲) نه فرقه آن با فرق مذکور در فرق الشّیعه و کتاب العیون و المحاسن یکی است و دو فرقه اضافه دارد که عبارت باشند از فرقه نهم و یازدهم آن کتاب و عین مقاله آن دو فرقه این است :

التاسعة قالت ان الحسن قدمات و صحّ موته و قد اختلف الناس هذا الاختلاف

و لاندري كيف هو و لا نشك انّه قد ولد له ابن و لا ندري قبل موته او بعد موته الا

(۱) مروج الذهب ج ۳ ص ۳۴۶ (جای مصر) (۲) شهرستانی فرقه امامیه را علیحده ذکر کرده ، فرقه دهم و دوازدهم کتاب فرق الشّیعه را هم که منکر امامت امام یازدهم بوده اند ندارد ، فرقه هشتم را هم در ضمن یکی دیگر از فرق گنجانده و فرقه سیزدهم و چهاردهم آن کتاب را هم که از نسخه حاضر فرق السّبعة سیزدهمین آن ساقط شده فاقد است .

اَنَا نَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو عَنْ حِجَّةٍ وَهُوَ الْحَلْفُ الْغَائِبُ فَنَحْنُ نَتَوَلَّاهُ وَنَتَمَسَّكُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَظْهَرَ صَوْرَتُهُ .

الحادیة عشر فرقة توقفت فی هذه المحاط و قالت لا ندري علی القطع حقيقة الحال لكننا نقطع فی الرضا و نقول امامته فی کل موضع احتلت الشيعة فيه فنحن من الواقعة فی ذلك الي ان يظهر الله الحجة و يظهر صورته فلا يشك فی امامته من انصره ولا يحتاج الى معجزة و كرامة و يتبين بل معجزته اتساع الناس باسره من غير منارعة و مدافعة

اگر این دو فرقه را هم بر چهارده فرقه فوق یفرائیم عدد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم شارده میرسد و چون رأی طرفداران حلاج و رأی منسوب بابو سهل بوختی و قائلین سیرده امام را هم بر این عدد اضافه کنیم عدد فرق شیعه بر دیک همان عدد ای میشود که مسعودی ذکر کرده ولی معلوم نیست که این فرق همه عین همان فرقه هائی باشند که مسعودی مقالانشان را در دو کتاب خود آورده بوده بلکه شاید بواسطه تشبث عجیبی که پس از رحلت امام یازدهم در احوال شیعه برور کرد عدد فرق شیعه بیش از اینها میرشده و بعضی از آنها عیار فرق مذکور در مؤلفات مسعودی باشد ولی همین اشاره مسعودی میفهماند که عدد فرق شیعه در عهد اول اقل بدست بالغ میشده است فرقه هائی که ما در فوق تفصیل مقالات اشارا از کتب چند التقاط کردیم و در دیل بیر فهرستی از ایشان بدست میدهم غیر از طرفداران هلالی و بلالی و شامغانی و میری و علاه دیگرند که بعد ها بعقاید آنها اشاره خواهیم اینک فهرست فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم و اشاره بمنامعی که در آنها د کرى از ایشان هست

- ۱ - امامت اثنی عشریه (فرقه ۱ عیون و محاسن ، فرقه ۱۲ فرق الشیعه) ،
- ۲ - طرفداران رنده بودن امام یازدهم و عیبت و رجعت آن حضرت بعموان عهدی (فرق ۱ عیون ۲ ، شهرستانی ۱ ، عیبت طوسی ص ۱ ، کمال الدین ص ۲۴) ،
- ۳ - معتقدین رحلت امام یازدهم و قیام آن حضرت بعد از رحلت (فرق ۲ ، عیون ۳ ، شهرستانی ۲ ، عیبت ص ۶۲ و ۱۴۲) ،

۴ - يك فرقه از حُجَرِیّه معتقد بر حلت امام یازدهم و امامت جعفر برادر آن حضرت نصّ از طرف امام یازدهم (فرق . ۳ ، عیون : ۴ ، شهرستانی : ۳ ، عیت طوسی ص ۱۴۳) ،

۵ - فرقه دیگر از حُجَرِیّه طرفدار امامت جعفر نصّ از طرف امام دهم و معتقد سلطان امامت امام یازدهم (فرق : ۶ ، عیون ۵ ، شهرستانی : ۴) ،

۶ - مُخَدَّیّه ، یعنی طرفداران امامت مُخَدَّسِ الامام علی الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمذّعی بودن امام یازدهم و جعفر در ناب امامت و منتظر قیام مُخَدَّ بعنوان مهدی و قائم (فرق . ۵ ، عیون . ۶ ، شهرستانی . ۵ ، عیت طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ و کمال الدّین ص ۶۳) ،

۷ - طرفداران امامت و ربندی از امام یازدهم بنام مُخَدَّ (شیخ مفید بنقل از وُحُتّی ابن وُربد را علی میبامد) که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولّد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده (فرق : ۶ ، عیون ۷ ، شهرستانی ۶) ،

۸ - منکرین وُربد داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفدار پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام تولّد یافته و ادّعای عیت و انتظار رجعت او (فرق ۷ ، عیون : ۸ ، شهرستانی ۷) ،

۹ - منکرین وُربد داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقد بحامله بودن یسّی و کنیرکان آن حضرت پسری که نادّعای ایشان هر وقت آن کنیرکان آن پسر را ندید بیامورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد (فرق ۸ ، عیون ۹ ، عیت صوسی ص ۶۱ ، شهرستانی ابن فرقه را در ضمن فرقه ۸ در د ۸) ،

۱۰ - طرفداران قطع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلّت معصیت مرده و عصّ حدّا را نشان (فرق ۹ ، عیون ۱۰ ، شهرستانی ۸ ، عیت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۲۵)

۱۱ - فرقهٔ نبویه طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آن حضرت و معتقد امامت جعفر بعد از محمد نص از طرف محمد بوسیلهٔ هیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یاردهم (فرق: ۱۱، عیون: ۱۱، شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند)،

۱۲ - مشکوکیں در باب امامت، معتقد برحلت امام یاردهم و خالی ماندن زمین از حجت ولی منتظر روشن شدن مسئلهٔ امامت (فرق: ۱۱، عیون: ۱۲، شهرستانی: ۱۰، عیبت ص ۱۶۳)،

۱۳ - طرفداران پسر منتظر امام یاردهم بنام محمد ولی معتقد برحلت و رستاخیز او (فرق: ندارد، عیون: ۱۳، شهرستانی: ندارد، عیبت طوسی ص ۶۰)؛
۱۴ - طرفداران رحلت امام یاردهم و منتظر قیام فرزند عائب آن حضرت و معتقد بخالی ماندن زمین از حجت ولی مشکوکیں در اینکه این فرزند قبل از رحلت امام یاردهم تولد یافته یا بعد از آن (شهرستانی فقط: ۹)،

۱۵ - فطحنه طرفدار رحلت امام یاردهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت (فرق: ۱۳، عیون: ۱۴، شهرستانی ندارد عیبت ص ۶۲ - ۱۴۵)،

۱۶ - کسانی که در باب فرزند داشتن یا بداشتن امام یاردهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یاردهم را فعلاً بد پرفته بودند (عیبت طوسی ص ۱۶ و ۱۴۴).

۱۷ - واقعه در مسئلهٔ امامت که میگویند حقیقت حال بر ما مجهول است و ما در هر مورد که در میان شیعه اختلافی برود کند یکی از آل محمد (الترصامی آل محمد) (۱) مراجعه می کنیم تا آنکه خداوند حجت خود را بر حاق ظاهر کند و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی معجزه و کرامت نیست بلکه گرویدن جمع مردم با وی مبارعه و بلا مانع معجزه اوست (شهرستانی: ۱۱)،

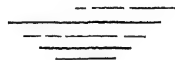
۱- کلمهٔ رمه: الترصامی آل محمد را طرفداران علوتی و فیکه کسی معنی از ایشان را در نظر داشتند کار می بردند چنانکه خلاح در اوّل امر مردم را دعوت شخصی بهمین عنوان معجوده و ام او را مندره (قسمتی از کتاب المصطلحان الحوری در حاشیهٔ صلهٔ عرب ص ۱۰۵ و Passion d'al Halladi p 75 نقل از - بالاشراف الادری) رای شاهد استعمال آن که مرعوع کند کتاب کمال الدین ص ۷۱ و عره

۱۸ - طرفداران سیدرده امام یعنی قائلین بر حلت امام دوازدهم و معتقد نامامت پسری از آن حضرت (۱) (عنایت طوسی ص ۱۴۷) ؛

۱۹ - طرفداران حلاج یعنی معتقدین تخم امامت پس از امام دوازدهم و بزرگ بودن قیام قیامت (۲) ،

۲۰ - پیروان عقیده‌ای که آنرا صاحب الفهرست نابوسهل بونختی نسبت داده (۳)

مقالات ابن بیست فرقه بعضی بعضی دیگر خیلی شبیه است و همین جهت هم مؤلفین قدیم زیاد پس ایشان تفاوت نمیکداشته اند بعلاوه چون گروه‌گان بیشتر این مقالات جمعیتی کثیر بوده عالماً برودی از میان رفته اند و عیار فرقه امامیه اثنی عشریه که متکلمین و رواة احبار و فقها و رجای سیاسی بزرگ داشته بقیه هیچکدام نتوانسته اند در مقابل این فرقه دوام بیاورند و امامیه همین امر یعنی انقراض فرق دیگر از فهرست فوق و بقای فرقه خود را یکی از دلایل حقیقت مقالات خویش میدادند



۱۱۱ این فرقه عذر از کسانی هستند که من الوصر هـ الله بن محمد اثنه را سروده مداسه و ر -

عمی ر بر در عدا ایش می آورده اند (رجوع کند صفحه ۱۱۰ از همین کتاب)

(۲) صفحه ۱۱۰ از همین کتاب

(۳) ایضا صفحه ۱۱۱ از همین کتاب

فصل هشتم

ابو اسحاق ابراهیم

مؤلف کتاب یاقوت
(نبه اول قرن چهارم)

تنها کتاب مستقلی که از يك تن از بزرگان متعدد خاندان نوبختی باقیمست و در انتساب آن شبهه‌ای نیست کتابی است در اصول علم کلام بنام الیاقوت تألیف ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت و این کتاب در ردیف مشهورترین کتب کلامی معدود بوده و جماعتی از فضلا بشرح و استناد باقوال مؤلف آن پرداخته اند.

اما از مؤلف جلیل‌القدر آن که یکی از قدیمترین متکلمین فرقه امامیه است و شاید کتاب یاقوت او اقدم کتب کلامی باشد که از این فرقه در دست است در هیچیک از تواریخ و تراجم رجال ذکری نیست و در حقیقت عجیب است که هیچکس از مؤلفین حتی مصنفین شیعه هم نامی از او نبرده اند.

کتاب یاقوت در ضمن شرحی که علامه حسن بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶)

بسم اَنوَارِ الْمَلَكُوتِ فِی سُرُجِ الْاِثْقَاتِ بر آن نوشته و در آن تمام یاقوت را جزء بجزء نقل کرده بدست ما رسیده است و قبل از علامه حلّی، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶^(۱)) مورّخ و متکلم معتزلی معروف نیز آن کتاب را شرح کرده بوده است^(۲) ولی از این شرح ابن ابی الحدید اثری باقی نیست و تا آنجا که نگارنده

(۱) در صفحه ۲۸ و ۴۸ از این کتاب ما بتبعیت از صاحب فوات الوفيات و غیره وفات ابن ابی الحدید را در سال ۶۵۵ ضبط کردیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که علامه ادیب مزبور در سال بعد یعنی در ۶۵۶ فوت کرده، ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعة ص ۳۳۶ پس از ذکر وفات برادر او، قاضی موفق الدین ابوالعالی قاسم بن ابی الحدید، که در جمادی الاخری در همین سال فوت کرده بوده از عزالدین عبدالحمید قطعه‌ای در رثاء برادر نقل میکند و میگوید که عزالدین فقط چهارده روز بعد از مرگ برادر خود زنده ماند و صاحب تجارب السلف فارسی یعنی هندو شاه نججوانی نیز حکایتی از ملاقات عزالدین بن ابی الحدید باخواجه نصیرالدین طوسی پس از ورود تاتار بغداد در کتاب خود آورده است که دالّ بر حیات اوست در موقع فتح آن شهر (۴ صفر ۶۵۶) بدست هولاکو.

(۲) شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷۵ وروضات الجنات ص ۴۲۳

متبع کرده کسی نیز از آن چیزی نقل ننموده است.

مؤلف یاقوت را مؤلفین کتب کلامی هر جا که از او قولی نقل میکنند باسم ابن نوبخت میخوانند فقط علامه حلی در انوارالملکوت او را شیخ ابواسحاق و در مقدمه آن کتاب که آنرا بعد عیناً نقل خواهیم کرد از مؤلف اصلی یاقوت بنام شیخ ابواسحق ابراهیم بن نوبخت اسم میبرد و این کنیه و اسم در مقدمه سه نسخه از کتاب انوارالملکوت که نگارنده دیدم در هر سه بیک شکل و بدون اختلاف موجود است (۱).

با وجود تصریح علامه حلی باسم مؤلف کتاب الیاقوت ندانستم بچه دلیل میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء (۲) و متبع او بعضی از مؤلفین جدید شیعه در عراق و سوریه (۳) نام او را اسماعیل گرفته و او را اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت دانسته اند. سند صاحب ریاض العلماء معلوم نشد چیست و چون مؤلف کتاب الیاقوت بشرحیکه خواهیم دید از رجال بعد از دوره غیبت و لا اقل از معاصرین امام ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴) و ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی سال ۳۲۰) یعنی از مردم نیمه اول قرن چهارم است نمیتواند نواده مستقیم ابوسهل بن نوبخت باشد بهمین جهت ما در باب اسم او تبعیت از علامه حلی را مادام که سندی بر نقض آن بدست نیاید رها نمیکنیم و همه جا او را ابواسحاق ابراهیم مینامیم بخصوص که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۴) او را همه وقت باسم شیخ ابراهیم میخواند و بعید مینماید که با آن اطلاع وسیعی که مجلسی بر کتب و مآخذ شیعه داشته و کتابخانه وسیعی که در زیر دست او بوده در این باب اطلاعش از صاحب ریاض العلماء کمتر

(۱) نسخه کتابخانه آستانه رضوی مشهد مقدس، نسخه کتابخانه دارالشوری ملی ایران، نسخه ملکی دوست فاضل نگارنده آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و ایشان مرحت کرده از روی نسخه خود یک نسخه نیز برای نگارنده این سطور نویسانده اند.

(۲) تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۱۱۶ هجری است و مؤلف آن از معاصرین مجلس نانی بوده و بین ۱۱۳۰ و ۱۱۴۰ فوت کرده است.

(۳) از جمله صاحب کتاب «السبعة وفنون الاسلام» ص ۴۸. (۴) ج ۱۴ ص ۱۳۸

و باین نکته بر نخورده باشد.

عصر مؤلف یاقوت

از مطالعه کتاب یاقوت عصر تخمینی مؤلف آنرا میتوان استنباط کرد باین شکل که اولاً مؤلف این کتاب در آخر تألیف خود بتبع ابوسهل نوبختی مبحث امامت را در دنبال مبحث نبوت در مباحث کلامی وارد و در آن باب مسئله غیبت را عنوان کرده و ایرادانی را که اهل سنت بر امامیه در این خصوص و در باب اختلاف شیعه بین خود در فتاوی و احکام وارد نموده اند متعرض شده و آنها را جواب گفته است. این جمله می فهماند که عصر مؤلف کتاب یاقوت از زمان غیبت متأخر و بعد از دوره ایست که علمای امامیه در باب شمار ائمه با یکدیگر اختلاف داشته اند و این دوره چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم برنیمه اول قرن چهارم مقدم نیست بلکه با اواخر عمر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی مقارن میشود (۱).

ثانیاً شیخ ابواسحاق نوبختی در کتاب یاقوت مکرر بنقض آراء مخصوص اشاعره و رئیس ایشان امام ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پرداخته است و اگر چه باسم اشعری تصریح نکرده ولی چند فقره از مقالات خاصه اشعری که باصطلاح از متفردات شخصی اوست و کسی قبل از او آنها را اظهار ننموده بوده در متن کتاب یاقوت موجود است مخصوصاً سه مسئله « اثبات صفات قدیمه » (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب.

(۲) « مسئله ناسه » از « مقصد خامس » از متن کتاب یاقوت - شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات میگوید: « واحد رجل من اهل البصرة يعرف بالاشعری قولاً خلاف فيه جميع الفاظ الموحدين و معانیهم فیما و صفاء و زعم ان الله عز و جل صفات قدیمه و انه لم یزل بمعنی لاهی هو ولا غیره من اجلها کان مستحقاً للوصف بانه عالم حتی قادر سمیع بصیر متکلم مرید و زعم ان الله وجهاً قدیماً و سمعاً قدیماً و بصراً قدیماً و بدین قدیمین و ان هذه کلها ازلیة قدام و هذا قول لم یسبقه الیه احد من مفتحلی التوحید فضلاً عن اهل الاسلام » - این فقره را آقای شیخ الاسلام زنجانی دامت برکاته یرای نگارنده استنساخ و مرجمت کرده اند. رجوع کنید نیز بشهرستانی ص ۶۶ - ۶۷.

و «کسب» (۱) و «کلام نفسانی» (۲) که هر سه از مقالات و موضوعات شخصی ابوالحسن اشعری است و شیخ ابواسحاق در ردّ این مقالات بر قائلین بآن اقوال تاخته و کسب و کلام نفسانی را «هذبان» خوانده است.

امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ تولّد یافته و تا حدود چهل سالگی یعنی تا اوایل قرن چهارم در حلقه درس ابوعلی جبائی حضور بهم می‌رسانده و از معتزله پیروان او بوده و از این تاریخ بعد از استاد خویش جدا شده و مقالاتی مخصوص بخود انتشار داده و مذهب اشعری را درست کرده است.

از این جمله معلوم می‌شود که تا حدود ۳۰۰ هجری بلکه تا مدّتی بعد از آن نیز هنوز اشاعره آنقدر ها قوّت نگرفته و آراء خاصّه ایشان انتشار پیدا نکرده بوده که کسی بر دّ آنها پیر دازد و از جمله شواهد این قضیه یکی آنکه در فهرست تألیفات کلامی ابوسهل نوبختی و ابومحمّد حسن بن موسی هیچ کتاب یا اشاره‌ای بر ردّ عقاید اشعری دیده نمی‌شود و اشعری که بایشان در بک زمان می‌زیسته گویا در ایام حیات آن متکلمین که از ۳۱۱ هجری متجاوز نیست هنوز چنانکه باید آراء خود را منتشر نساخته بوده است و باقرب احتمالات این کار را در قسمت اخیر از عمر خود یعنی بین سنین ۳۱۰ و ۳۲۴ کرده است.

ردّ عقاید اشعری بتوسط ابواسحاق نوبختی لابد بعد از این ایام صورت گرفته است و اگر زمان او بعد از زمان اشعری نباشد بهر حال از دوره اخیر عمر او جلوتر

(۱) مسئله ثالثه، مقصد سابع، - بعضی از علمای کلام عجایب این فن را سه میدانستند: قول بطفره از نظام (شهرستانی ص ۳۸) و قول باحوال از ابوهاشم جبائی (شهرستانی ص ۵۷) و قول بکسب از ابوالحسن اشعری (شهرستانی ص ۶۸ - ۶۹) و یکی از شعرا در این باب گفته است:

مِمَّا يُقَالُ وَلَا حَقِيقَةً تَحْتَهُ مَعْقُولَةٌ تَدْنُو إِلَى الْأَفْهَامِ
الْكُسْبُ عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ وَالْحَالُ عَنْ دَالِهَا سَمِي وَطَفَرَةُ النَّظَامِ

(منهاج السنّة ح ۱ ص ۱۲۷)

و در مصراع دوم بیت دوم شاید صحیح التّسمی باشد بجای التّهاشی و آن منسوب است بابوهاشم که نام فرقه طرفدار عقاید او بوده است (رجوع کنید شهرستانی ص ۵۴ و انساب سمعانی f - 96b).

(۲) مسئله سادسه، مقصد خامس، شهرستانی ص ۶۸.

نیست و بهر حال چنانکه از اشارات علامه حتی در انوارالملکوت بر می آید عصبی شیخ ابواسحاق مدتها بر زمان علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و ابوالحسن محمد بن علی بصری معزلی (متوفی سال ۴۳۶) متقدم است و این دو متکلم بزرگ بعضی از آراء صاحب یاقوت را قبول و بعضی را رد کرده اند.

رابعا بشر حیکه خواهیم گفت مؤلف یاقوت بنقض قول مشهور ابوبکر محمد بن زکریای رازی در باب لذت پرداخته و باین جهت نیز عصر او لا اقل از زمان محمد زکریا که در ۳۲۰ فوت کرده نمیتواند جلوتر باشد.

اختصار کتاب یاقوت و اشکال فهم مطالب و غایت ایجاز آن نیز دلیل قدمت آن است و چنین بر می آید که این کتاب قبل از کتب مبسوط کلامی امامیه تألیف شده و از نمونه هائی است که بعدها شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مؤلفات مبسوط خود را بسیاق آن برشته تألیف آورده اند.

در خاندان نو بخق یك نفر ابراهیم نام هست و او پدر احمد بن ابراهیم و ابوجعفر عبدالله بن ابراهیم است و احمد بن ابراهیم منشی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بابرادرش در موقع رحلت شیخ ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ اتفاق افتاده حیات داشته اند (۱). آیا این ابراهیم پدر احمد و ابوجعفر عبدالله همان مؤلف کتاب الیاقوت است؟ این مسئله اگرچه محال نیست ولی مستبعد میباشد زیرا که زمان این ابراهیم بر ۳۰۴ و ۳۰۵ هجری متقدم است و معلوم نیست که او تا ایام انتشار مقالات اشعری و رواج مذهب او حیات داشته بوده است تا بتواند کتاب یاقوت را در آن دوره تألیف و اقوال اشاعره را نقض کند.

انوارالملکوت

تا آنجا که اطلاع در دست است اول کسیکه کتاب یاقوت را شرح کرده ابن ابی الحدید معزلی است و لابد غرض او از این شرح تقریر و تأیید افکار معزلی خود و رد بعضی از مقالات امامیه در مسائل کلامی بوده است چنانکه عین همین روش را در شرح نهج البلاغه و شرح کتاب الذریعة الی اصولی السریعة (۲) تألیف علم الهدی سید مرتضی

انگذاخته و لی شرح ابن ابی الحدید چنانکه گفتیم در دست نیست و شرحی که خوشبختانه بدست ما رسیده از علامه حلی است که انوارالملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد و یک قسمت از عین مقدمه آن کتاب که در ۶۸۴ تألیف شده این است :

«.... وقد صَنَّفَ العلماء في ذلك كثيراً من المسبوبات واطنبوا القول فيه بكتب مختصرات و مطولات الا انهم لم يسلّموا من زيغ في تلك الابرايدات و لم يخلصوا من خطأ في بعض الاعتقادات وقد صَنَّفنا في ذلك كتباً متعدّدة اوضحنا فيها سبيل الرشاد و هدينا الى طريق السداد نرجوا فيها ذخراً للمعاد و قد صَنَّف شيخنا الاقدم و استاذنا الاعظم ابو اسحق ابراهيم بن نوبخت قدس الله روحه الزكية و نفسه العلية مختصراً سَمَّاه الياقوت قد احتوى من المسائل على اشرفها و اعلاها و من المباحث على اجلها و اسناها الا انه صغير الحجم كثير العلم مستصعب على الفهم في غاية الاجاز و الاختصار بحيث يعجز عن حلّه اولو الانظار فرأينا ان نضع هذا الكتاب الموسوم بانوارالملکوت في شرح الياقوت علي ترتيبه و نظمه موضعاً لما التبس من مشكلاته ميّناً لما استبهم من معضلاته مع زيادات لم توجد في هذا الكتاب . »

علامه حلی در تشریح کتاب الیاقوت چنانکه خود میگوید نه تنها نظم و ترتیب کتاب شیخ ابو اسحاق را حفظ کرده بلکه در ابن کار عین عبارات مؤلف را ابتدا نقل و بعد شرح نموده است و در پاره ای موارد رأی مؤلف اصل کتاب را نیز که نزدیک بمشرب معتزله است نپذیرفته و عقیده خود را که حاصل اجتهادات متکلمین امامی بعد از شیخ ابو اسحاق مثل شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان است در مقابل ایراد کرده است .

کتاب الیاقوت تا حدیکه نگارنده اطلاع دارد قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه امامیه در دست و موجود است و برای آنکه ترتیب مباحث کلامی متکلمین امامی در آن ایام مفهوم شود فهرست مطالب آنرا بشکلی که علامه حلی در انوارالملکوت آورده است عیناً نقل میکنیم :

مقصد اول در نظر ، شامل ۱۳ مسئله :

- مسئله ۱ - در ماهیت نظر ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه نظر مفید علم است ؛
- « ۴ - در وجوب عقلی آن ؛
- « ۵ - در اینکه نظر اولین واجبات است ؛
- « ۶ - در دلیل ؛
- « ۷ - در اینکه آیا دلیل سمعی بطنهایی مفید علم هست یا نه ؛
- « ۸ - در ضبط استدلال یا دلائل سمعیته ؛
- « ۹ - در حد علم ؛
- « ۱۰ - در تقسیم علم ؛
- « ۱۱ - در مغایرت علم بدلیل با علم بمدلول و دلالت ؛
- « ۱۲ - در اینکه نظر مولد علم است ؛
- « ۱۳ - در اینکه معارف برای ما مقدور است .

مقصد ثانی در جوهر و عرض ، شامل ۱۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در تعاریف جوهر و عرض و جسم ؛
- « ۲ - در جزء لا یتجزی ؛
- « ۳ - در تماثل اجسام ؛
- « ۴ - در جواز خلق اجسام از طعوم و الوان و روایح ؛
- « ۵ - در اینکه اجسام مرئی است ؛
- « ۶ - در اثبات خلأ ؛
- « ۷ - در تعریف حرکت ؛
- « ۸ - در تعریف سکون ؛
- « ۹ - در اینکه حصول حرکت و سکون بمعنی نیست ؛
- « ۱۰ - در محال بودن انتقال و بقاء برای اعراض .

مقصد ثالث در احکام جوهر ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در حدوث اجسام ؛
- « ۲ - در ابطال تسلسل ؛
- « ۳ - در شبهه خصم و رد آن ؛
- « ۴ - در عدم ابدیت عالم .

مقصد رابع در موجودات ، شامل ۷ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه وجود نفس ماهیت است ؛

- ۲ - در اینکه معدوم چیزی نیست ؛
- ۳ - در تقسیم موجود بقدم و محدث ؛
- ۴ - در اینکه قدیم را بمؤثر نمیتوان اسناد داد ؛
- ۵ - در تقسیم موجود بواجب و ممکن ؛
- ۶ - در خواص واجب بذات خود ؛
- ۷ - در خواص ممکن بذات خود .

مقصد خامس در اثبات صانع وتوحید و احکام آن ، شامل ۱۹ مسئله :

- مسئله ۱ - در اثبات صانع ؛
- ۲ - در قدرت او ؛
- ۳ - در علم او ؛
- ۴ - در حیات او ؛
- ۵ - در اینکه صانع سمیع و بصیر است ؛
- ۶ - در اینکه او مرید است ؛
- ۷ - در اینکه او متکلم است ؛
- ۸ - در اینکه ذات باری تعالی غنی است ؛
- ۹ - در نفی معانی و احوال ؛
- ۱۰ - در اینکه خداوند جسم و جوهر و عرض نیست ؛
- ۱۱ - در اینکه خداوند در هیچ چیزی نمی گنجد ؛
- ۱۲ - در اینکه خداوند در غیر خود حلول نمیکند ؛
- ۱۳ - در محال بودن قیام حوادث بذات باری تعالی ؛
- ۱۴ - در محال بودن رؤیت خداوند ؛
- ۱۵ - در قدرت خداوند بر هر مقدوری ؛
- ۱۶ - در علم خداوند بهر معلومی ؛
- ۱۷ - در اینکه خداوند تعالی یگانه است ؛
- ۱۸ - در ابطال ماهیت ؛
- ۱۹ - در حدوث کلام خداوند تعالی .

مقصد سادس در استیاد صفات خداوندی بوجوب او، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه مؤثر بذات خود واجب الوجود است ؛
- ۲ - در سلب عرضیت و جسیّت از او ؛
- ۳ - در اینکه برای خداوند صفتی زاید بر ذات نیست ؛
- ۴ - در محال بودن ورود تغییر بر او ؛
- ۵ - در اینکه خداوند تعالی ذاتاً مبتهج است .

مقصد سابع در عدل ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در تحسین و تقدیح عقلی ؛
 ۲ - در اینکه خداوند تعالی فاعل فعل قبیح نیست ؛
 ۳ - در اینکه بنده خود فاعل افعال خویش است ؛
 ۴ - در اینکه خداوند تعالی اراده قبیح نمیکند ؛
 ۵ - در اموری که از افعال بوجود می آید .
- مقصد ثامن در آلام و اعواض ، شامل ۸ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوه قبح آلام ،
 ۲ - در وجوه حسن آلام ،
 ۳ - در فعل الم از طرف صانع و وجوه حسنه آن ،
 ۴ - در ابطال قول کربیه و تناسخه ،
 ۵ - در اسات عوص رای خدای تعالی ،
 ۶ - در انتصاف ،
 ۷ - در انقطاع عوص ،
 ۸ - در عدم عوص بهمه و ابراء .
- مقصد تاسع در افعال قلوب و نظایر آن ، شامل ۱۲ مسئله

- مسئله ۱ - در حد علم ،
 ۲ - در حوار ملق علم بدو معلوم ،
 ۳ - در اختلاف سدا کردن علوم با اختلاف معلومات ،
 ۴ - در مباحث معلق ناراده ،
 ۵ - در ابطال کلام حق ،
 ۶ - در حد لذت و الم ،
 ۷ - در ماهیت قدرت ،
 ۸ - در اینکه قدرت فعل از فعل است ،
 ۹ - در تعلق قدرت بدو امر صد یکدیگر ،
 ۱۰ - در متعلق و دین قدرت ،
 ۱۱ - در اینکه قدرت موجب فعل نیست ،
 ۱۲ - در اینکه قدرت باقی بلیا .
- مقصد عاشر در تکلیف ، شامل ۴ مسئله

- مسئله ۱ - در شرط آل ،
 ۲ - در ماهیت اسان ،
 ۳ - در مان حسن تکلیف ،
 ۴ - در محل و دین تکلیف ملا تصاق

مقصد حادی عشر در الطاف ، شامل ۵ مسئله .

- مسئله ۱ - در حدّ الطاف ؛
 « ۲ - در وجوب آن ؛
 « ۳ - در اینکه فعل فیبح یا لصف حایر نیست ؛
 « ۴ - در اینکه از خداوند تعالی فعل عقاب در صورت منع لصف پسندیده نیست ؛
 « ۵ - در اصلاح در دیا .

چهار مسئله در توحید :

- مسئله ۱ - در اینکه خداوند تعالی از رور ارل عالم بوده است ،
 « ۲ - در اینکه خداوند تعالی از ارل فاعل وده است ،
 « ۳ - در اینکه خداوند تعالی از ارل رنده بوده است ؛
 « ۴ - جواب تکلام هشام الحکم در باب علم خداوند .
 مقصد ثانی عشر در جواب اعتراضات مخالفین در باب توحید و عدل
 شامل ۶ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواب اعتراضات بقدرت ؛
 « ۲ - در تحقیق معنی سبم و لصیر ؛
 « ۳ - در تحقیق معنی مرید ؛
 « ۴ - در ابطال قدمت کلام ؛
 « ۵ - در ابطال دلیل اشاعره در باب رؤیت ؛
 « ۶ - در جواب شبهه محتره در خصوص تحسین و قبح و غیره ؛

مقصد ثالث عشر در وعد و وعید ، شامل ۱۱ مسئله .

- مسئله ۱ - در وجوب سمعی و اب و عقاب ؛
 « ۲ - در ابطال احصاء ؛
 « ۳ - در اینکه عقاب فاسق منقطع میشود ؛
 « ۴ - در امانات شفاعت ؛
 « ۵ - در عدم وجوب قیوس و توه ؛
 « ۶ - در اینکه توه از یک عمل رشت با وجود عدم توه از عمل رشت دیگری صحیح است .
 « ۷ - در اینکه مؤمن کافر میشود ؛
 « ۸ - در ماهیت ایمان و اینکه مؤمن با وجود ارتکاب فسق در مؤمن خوانده میشود ؛
 « ۹ - در امانات صراح و میران و غیر آنها که بهر قی قمر رسیده است ؛
 « ۱۰ - در جواب اعتراضات محمّدین در خصوص وعد و وعید

مقصد رابع عشر در نبوات ، شامل ۲۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در حواری نبوت ؛
 - « ۲ - در شرایط معجزه ؛
 - « ۳ - در انبیا و نبوت پیغمبر اسلام ،
 - « ۴ - در حواری طهور کرامات ؛
 - « ۵ - در اینکه انبیا از ملائکه اشرفند ،
 - « ۶ - در رد اعتصاف بر نبوت ؛
 - « ۷ - در اعاده امکان آن ،
 - « ۸ - در نقایح حواهر ،
 - « ۹ - در امر معروف و نهی از منکر ،
 - « ۱۰ - در آحاد ،
 - « ۱۱ - در اسعار ،
 - « ۱۲ - در اوراق ،
 - « ۱۳ - در بان عصمت انبیا ،
 - « ۱۴ - در ردّ بر یهود ،
 - « ۱۵ - در ردّ بر نصاری ،
 - « ۱۶ - در ردّ بر مجسمین و طبعیین ،
 - « ۱۷ - در ابطال قول موّیه ،
 - « ۱۸ - در ردّ بر مجوس ،
 - « ۱۹ - در ردّ بر بت پرستان ،
 - « ۲۰ - در ردّ بر علاة
- مقصد خامس عشر در امامت ، شامل ۱۲ مسئله .

- مسئله ۱ - در وجوب امامت ،
- « ۲ - در وجوب عصمت ،
- « ۳ - در افضلیت امام ،
- « ۴ - در وجوب نصّ ،
- « ۵ - در جواب اعتراضات مجاهدین در باب مسائل فوق ،
- « ۶ - در مبنای امام ،
- « ۷ - در جواب اعتراضات مجاهدین ،
- « ۸ - در نصّ جمعی ،
- « ۹ - در تحقیق در اعتراضات مجاهدین ،
- « ۱۰ - در نصوص راجع به امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ،
- « ۱۱ - در امامت «تتمة الائمة» دوازده گانه ،
- « ۱۲ - در حکم مجاهدین .

شیخ ابوالفتح و یحیی تألیف دیگری بر در یکی ارمناحت کلامی داشته است
 سه - لا ترح که حدود در کتب ناقوت آن اشاره میکند و علامه حلی میگوید که
 این کتاب بدست ما رسیده است

موضوع این کتب ثنات اذت و سرور و انبیا و ائمه است که جمیع مائمه‌ها را می‌میکرد و حکما در خلاف در اثبات آن سعی داشته اند و شیخ با سحر در این مسئله در خلاف مائمه‌ها می‌و غیر مائمه‌ها حکما موافقت کرده است حکم می‌گوید که « هر چیزی مؤثر است و در آن مؤثر را جهت که مؤثر است است و حجت و قیاس و حد و طرسید از آن عشق تعبیر میشود چون ادرك محمد کمال رسید و مراد در ادرك حیرت را پیدا کرد عشق سرحد کمال میرسد و در کمال که در مورد مقصود آن ادرك کمال حد و کمال حقیقی ماحصر

۱۱ روضہ احدث سے ۳۱۵ (۲) امل الامل ص ۴۲۸ (۳) رحل اسارا دي) و ص ۱ (۴) رير

رحم. ترمیمی. از این دو حب شد و دو اسبه سنان شد. احمد حب شده در صورتی که در حبسه حبسی
بود. عشق میگردید که از روی سینه حبسه و لب سر ۱۲۰۵ استنسیاح شده و در حبس

شب جمعہ و یاسر (س ۳۸) ۱۱ شعبہ عربیہ و سہ ماہیہ (۳) بحر الاوارح ۲۶ ص ۱۶۳

مرد است صورت تمامیت نمی یابد مگر آنکه بوصول تام مقرون باشد، پس عشق کامل
 با وصول کامل توأم و حاصل آن منتهی درجه لذت و انتهای است و عشق حقیقی عبارت
 باشد از انتهای تصور حصول ذات آن چیزی که مورد عشق قرار گرفته خداوند تعالی
 از ادراک ذات و کمال خود لذت میبرد چه ادراک کمال بالذات است و با موجب لذت
 خدای تعالی کاملترین موجودات و ادراک او اکمل ادراکات یعنی در حد عشق حقیقی
 است و اینکه عالم را حاق کرده بجهت التدادی است که از این فعل میبرده و با اینکه
 قبل از خلقت عالم از این جهت که خود را با ایجاد جهان قادر میداسته ملتذ بوده باز چون
 لذت فعل از لذت قدرت قوی تر است عالم را خلق فرموده و در احمار سوی بدر دلایلی
 بر اثبات سرور برای ذات باری تعالی هست (۱)»

این قول یعنی اثبات سرور و لذت برای خدای تعالی چنانکه گفتیم قول حکماست
 با این تفاوت که ایشان بجای لذت و سرور که از کلمات متعارفه و مورد استعمال آن
 بیشتر انسان است احتراز نمیکرده و بجای آن کلمه «انتهاج» را بکار میبرده اند ولی جمهور
 متکلمین با ایشان در این باب موافقت نداشته و اثبات آنرا در حکم اثبات نقصی برای
 خداوند تعالی میدانستند و میگفتند که لذت از توابع اعتدال مزاج باشد و مست دادن
 آن بخداوند که فاقد متبوع آن یعنی مزاج است درست نیست بعلاوه اگر لذت را قدیم
 یا حادث نگیریم در شق اول با ازلت خداوند مافات پیدا میکند و در شق بانی خداوند
 را محل حوادث قرار میدهد

و خود این اعراض اکثریت متکلمین از حکما و معدودی از اهل کلام با اعتراضات
 فوق جواب گفته و بوساطه ادله عقلی و نقلی اثبات سرور و انتهای با که عم و الم برای
 ذات باری مالی برداشته اند و اوسع از قدمای معتزله باستناد بعضی از آیات
 قرآنی سرور و عم و رشک و اسف را برای خداوند اثبات میدانسته ولی سایر متکلمین
 آنها را بوجوه دیگر و بن میسوده اند و حجة الاسلام امام محمد عرالی از متکلمین

اشعری از کسانی بوده است که اثبات لذت را برای خداوند جایز می دانسته است (۱) و ابن امی الحدید که کتاب دیگر شیخ ابواسحاق بن بختی یعنی کتاب الیاقوت را شرح کرده بوده در باب مبحث لذت و الم و سست آن محصرت سبحان بطری داشته و رساله ای جداگانه در آن باب نوشته بوده (۲) که در دست نیست و احتمال کلی دارد که این رساله او نیز شرح کتاب الانتهاج شیخ ابواسحاق و از قبیل رد آراء او بوده است. ابواسحاق بن بختی در کتاب الیاقوت در مبحث لذت و الم و اثبات انتهاج برای ذات داری تعالی قول مخصوص ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی طایب و حکیم رازی معروف را که بقول اصح در ۳۲۰ قوت کرده در باب لذت نقل و رد میکند و اگر چه اسم محمد زکریا در متن کتاب الیاقوت مذکور نیست ولی علامه حلی در شرح کتاب سعلق آن رأی محمد زکریا اشاره می نماید و رأی محمد زکریا که در این باب از طرفداران دورانی (۳)، از فلاسفه متشکک یونانی در قرن سوّم قبل از میلاد، بوده معروف و در کتب دیگر پیرناسه و مصبوط است (۴)

ناصر خسرو که در کتاب راد المسافین مکرراً اقوال محمد زکریا را نقل کرده در ردّ قول او در خصوص لذت می گوید « این مرد [یعنی محمد زکریا] باعارمقالات کفست که لذت حسی چیری نیست مگر راحت از رخ و رخ نیز چیری نیست مگر بیرون شدن از طبیعت و لذت چیری نیست مگر نار آمدن طبیعت و نار آمدن طبیعت شد مگر سس از رخ و بیرون آمدن از آن » (۵)

این قول با رأی حکمای اوایل و متکلمین معتزلی موافقت نداشته چه ایشان می گفتند که « الم دراک مضاف به مافی و لذت ادراک ملایم است » (۶) ابواسحاق بن بختی در این باب در کتاب الیاقوت می نویسد « الا له ادراک المافی واللذّه ادراک ملایم » و ایس الاخلاص عن الامم کلده المصّر متبدأً صوریه حیلّه »

(۱) ابن امی الحدید ج ۱ ص ۲۹۷ . (۲) ابیحاح ۱ ص ۴۲۵

(۳) Pyrrhon (۴) محصرا لدون ص ۷۷ و فقی ص ۲۶۰ راد المسافین ص ۲۴۱

(۵) راد المسافین ص ۲۴۱ (۶) مرید ص ۸۳ و ۱۵ و

مجمع البحرین ص ۲۴۸

جزء اول این عبارت تعریف لذت و الم است مطابق رأی جمهور حکما و معتزله و جزء بعد از آن قول محمد بن زکریا است که ابواسحاق با آوردن شاهی آنرا رد میکند و میگوید که لذت گاهی نیز بدون آنکه المی بر آن سابق شده باشد بوجود می آید چنانکه اگر صورتی زیبا بکسی بنماید بدون آنکه سابقاً دوچار درد اشتیاق شده باشد از دیدار آن لذت میبرد و در این صورت دیگر لذت راحت از رنج و خلاص الم نیست . محمد زکریا مقاله ای جداگانه در شرح لذت نوشته بوده و میخواست است ثابت کند که لذت یکی از اقسام راحت و در ذیل آن داخل است (۱) و این مقاله پسند متکلمین و حکمای زمان او نیفتاده حتی در حیات او ابوالحسن شهید بن حسین بلخی حکیم و شاعر شیرین زبان فارسی ، که قبل از رودکی شاعر یعنی قبل از ۳۲۹ و بقولی در ۳۲۵ فوت کرده ، و در فلسفه از ابوالقاسم عبدالله بن احمد که بی بلخی متکلم معتزلی معروف پیروی میکرده ، آن مقاله را نقض نموده و محمد بن زکریا بر آن نقض شهید بلخی نقضی نوشته بوده است (۲) .

این نکته یعنی ایراد رأی مخصوص محمد بن زکریا در باب لذت ورد آن از طرف ابواسحاق نوبختی نیز دلیل دیگری است بر آنکه مؤلف کتاب الیاقوت از مردم بعد از زمان محمد بن زکریا و یا لا اقل از معاصرین او در قسمت اخیر زندگانش بوده است .

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۱۵ و زاد المسافرین ص ۲۳۵

(۲) الفهرست ص ۳۰۱ و قفطی ص ۲۷۵

فصل نهم

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

(مقتول در ۳۲۲)

و پسرش

ابو الفضل یعقوب

ابو سهل اسماعیل بن علی متکلم معروف غیر از ابو الحسین علی که شرح حال او در ذیل احوال پدرش در فصل ششم مذکور شد پسر دیگری نیز داشته است که بمناسبت اقتدار در دستگاه خلافت و دخالت در کارهای دیوانی و اداری از برادر خود ابو الحسین علی مشهور تر شده است .

متأسفانه بمناسبت کمی اطلاعات مبسوط منظم راجع بشرح حال افراد متعدّد خاندان نوبختی و تعدّد اسامی مشترک در این خانواده تعیین نسب و زمان يك عده از آل نوبخت مشکل و تحقیق صحیح آن تقریباً غیر ممکن می نماید و راه برای حدس و تخمین و افتادن در خطّ اشتباه و خطا باز است بهمین علت با وجود تحمّل زحمت بسیار و صرف نظر دقت و احتیاط باز چندان اطمینان نداریم که در این مرحله یعنی پیوستن نسب بعضی از افراد غیر مشهور خاندان نوبختی بمشاهیر قبل از ایشان از خبط مصون مانده باشیم . تعیین صحت یا سقم بعضی از این فقرات که ما آنها را از ناچاری بحس و گمان درست کرده ایم میسر نخواهد شد مگر با بدست آمدن معلومات دیگری و در آن صورت رساله حاضر که در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع است تکمیل و بیاری و همت فضایی دیگر اشتباهات آن رفع خواهد گردید .

در میان آل نوبخت يك نفر دیگر باسم اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت هست که از اصحاب حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۴) بوده است (۱) و این شخص

(۱) رجال استرابادی ص ۵۱ و رجال تفرشی ص ۳۹ و غیره بنقل از رجال طوسی که بضم رسیده است .

المنه ميتواند همين ابو يعقوب اسحاق بن اسماعيل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوحخت مقتول در ۳۲۲ موضوع اين فصل باشد چه از زمان رحلت حضرت امام دهم تا سال قتل ابو يعقوب اسحاق بن اسماعيل قريت هفتاد سال فاصله است و محال است کسيکه پدرش ابوسهل اسماعيل در موقع رحلت امام دهم ۱۷ ساله بوده (تاريخ تولد ابوسهل اسماعيل چنانکه گذشت در سال ۲۳۷ اتفاق افتاده) پسرش از اصحاب آن حضرت باشد

اين اسحاق بن اسماعيل بن نوحخت که مؤلفين کتب رجال او را اصحاب حضرت امام هادی شمرده اند کسی ديگر نمیتواند باشد مگر اسحاق بن اسماعيل بن ابی سهل بن نوحخت سر اسماعيل بنديم ابونواس و جامع دنوان واحمار او که احوالش را در ضمن ترجمه سران ابوسهل بن نوحخت ذکر کرديم و اين اسحاق بن اسماعيل پسرى پير داشته است بنام يعقوب که مردبانى او را يعقوب بن اسحاق بن اسماعيل بن ابی سهل بن نوحخت ذکر میکند و او را ابو محمد حسن بن موسى متکلم معروف (مؤلفى در کتبى ارسين بين ۳۰۰ و ۳۱۰) معاصر بوده و ابو محمد از او حبرى را راجع بابو نواس نقل میکند که يعقوب از حدث اسماعيل بن ابی سهل بن نوحخت شنیده بوده (۱) و گونا همين يعقوب بن اسحاق است که راوى يك خبر كوچك از احمار حضرت امام هشتم است (۲) چون مرربى تمام نسب او را بد آورى نموده ديگر شگى نمى ماند که او از شعه ديگر آل نوحخت يعنى از فرزندان اسماعيل بن ابی سهل بن نوحخت است نه از شعه اعقاب و احلاف ابوسهل اسماعيل بن على که همه فرزندان اسحاق بن ابی سهل بن نوحختند و البته نابد متوجه بود که اين يعقوب بن اسحاق بن اسماعيل بن ابی سهل بن نوحخت غير از ابوالفضل يعقوب بن اسحاق بن ابی سهل اسماعيل بن على بن اسحاق بن ابی سهل بن نوحخت است که در دبل همين فصل ناحول او اشاره خواهيم کرد چه ابوالفضل يعقوب بن اسحاق سر او يعقوب اسحاق موضوع اين فصل است و چنانکه خواهيم گف از عماد و کتاب دستگاه حله و ر ممدوحين بحرى ساعر مشهور بوده

(۱) البوسج ص ۲۱۴ (۲) مذهب آل سر آشوب ح ۵ ص ۹۵

آن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن بوخت که از اصحاب حضرت هادی است
 عز از یعقوب که در فوق ذکرش گذشت گوید و سر دیگر هم داشته یکی بنام علی بن اسحاق بن اسماعیل
 راوی قسمتی از اخبار ابو یواس (۱) که بمناسبت نام حدش اسماعیل نمیتوان او را با
 علی بن اسحاق بن ابی سهل پدر ابو سهل اسماعیل متکلم مشهور یکی دانست، دیگری
 حسن بن اسحاق کاتب که دو پسرش احمد و محمد از رجال مقرر شروع عیت صغری بوده اند
 و از که بی هستند که حضرت قائم را قبل از عیت دیده اند (۲)

بعد از ذکر این مقدمات که بیان آرا برای رفع خلط و التباس لازم میدانستیم
 هی برداریم شرح حال ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن
 ی سهل بن بوخت که از مشاهیر کاتبان دربار حامای عباسی و از ممدوحین جلیل
 بحرّی شاعر است

او ناری که از ابن اسحاق بن اسماعیل دگری در تاریخ رای ما باقی مانده
 است در سال ۳۱۲ یعنی یک سال بعد از فوت پدرش ابو سهل اسماعیل است ولی
 مستمّا سحاق و پسرش ابو الفضل یعقوب مدّته قبل از تاریخ از رحل معتر و در
 عمل دیوانی و اعیان درباری بوده اند چه بحری که در ۲۸۳ تا ۲۸۴ فوت کرده
 هر دو را مدح گفته است و یکی از مدح بحرّی چند استمطاط میشود که ابو یعقوب
 سحاق بن اسماعیل در طرف عواصم (۳) و فسران مأموریتی داشته و حدود قسری
 و وجود نکمر متعدّی دك و رعیت را آسوده و تفرقه حل کرده را که بحری
 بر یکی در بشن بوده جمعیت مدّال ساخته و عدل و ممانه روی با ایشان معامه
 کرده است و بیات دبل شریه با نکات است

إِنَّ الْعَوَاصِمَ قَدْ عَصَمَ الْأَيْضَ مَا صَ كَصَدْرُ لَا يُفْضَرُ الْمَسْلُونُ (۴)

(۱) اخبار ای و اسح ۱ ص ۱۵۶ (۲) در سال ۲۴۶
 ۳۱ مقصود از عواصم مجموع فلاحی و ده اسب می جلب و از که می مصر و سلس و سرحد
 مهت و معنی عمو و این فلاح ری مسمی حکم ها که ر ر شیه است موقعی که در ر
 عمو ر ر گشتند (۴) این است ر عصبه است بر مدح و عقوب سحاق که سوی از آ
 ص ۶ - ۱ - ر ج - ر ه ا .

أَعْطَى الضَّعِيفَ مِنَ الْقَوِيِّ وَرَدَّ مِنْ
 عَزَّ الدَّلِيلُ وَقَدْ رَأَى كَثْرَتَهُ مِنْ
 وَرَحَضَتْ قَنْسَرٍ مِنْ حَتَّى أُنْقِيتَ
 وَكَمَعَتْ نَسِيقَ الْأَكِلِ الذَّرِبِ الشَّبَا
 أَحْكَمْتَ مَا دَبَّرْتَ بِالْقُرْبِ سَبِّ السَّعِيدِ وَالْمُصْعِبِ وَالنَّسْهِلِ
 لَوْلَا التَّبَايُنُ فِي الطَّبَائِعِ لَمْ يَقُمْ
 قَوْلٌ يُرْجِمُهُ الْفِعَالُ وَإِنَّمَا
 مَاذَا تَقُولُ وَقَدْ جَمَعْتَ شَتَانَا
 نَفْسِ الْوَحِيدِ وَمِنْهُ الْمَحْذُولِ
 وَطَاءٌ عَلَى نَفْسِ الْغَرِيزِ تَقِيلُ
 جَنَابُهَا مِنْ ذَلِكَ الْبِرْطِيلِ
 حَتَّى حَيْثُ جُزَارَةُ الْمَأْكُولِ
 بَنِيَانُ هَذَا الْعَالَمِ الْمَجْبُولِ
 يَهْتَمُّ السَّرِيلُ بِالْمَأْوِيلِ
 وَآتَيْنَا بِالْعَدْلِ وَالْمَعْدِلِ (۱)

و این مأموریت ابویعقوب که متأسفانه معلوم نشد در چه موقع و برای انجام چه امری بوده است تقریباً نایستی در اواخر عمر محترمی که این شاعر در آن ایام در همان حدود عواصم میزیسته و سال ۲۸۳ یا ۲۸۴ در حلب یا در منج مکرر عواصم فوت کرده اتفاق افتاده باشد

از تاریخ فوت محترمی تا سال ۳۱۲ چنانکه اشاره کردیم دیگر هیچ اطلاعی از زندگی ابویعقوب اسحاق نداریم. در سال ۳۱۳ موقعیکه مقتدر حلیفه ابوالقاسم عبدالله بن ابی علی محمد بن یحیی بن عمیدالله بن یحیی بن حاقان حاقانی را اوردرات انداخت و ابوالعاس احمد بن عمیدالله حصینی را در تاریخ ۵ شنبه ۱۱ رمضان آن سال بجای و برگزید این وزیر جدید عصاره ابوالقاسم حاقانی و عمال و کاتب او برداشت و زحمه ایشان یکی در ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل بوختی بود که در حسن ابوالعاس حصینی افتاد و محکوم برداشت مباحی شد (۲)

در ۱۱ دی المعده سال ۳۱۴ مقتدر حصینی را از وراثت معرول کرد و

ابوالحسن علی بن عیسی بن جراح را باردیگر باین مقام برداشت و ابوالقاسم عبدالله بن محمد کلواذابی را بنیادت او منصوب نمود.

در ضمن مناظره ای که بین حصینی و علی بن عیسی در باب امور مالی در ابتدای وزارت ثابوی عالی بن عیسی در گرفت وزیر جدید از حصینی اموال کسایرا که در عهد وزارتش مصادره شده بودند خواست، حصینی گفت که صورت نوشته های مصادره شدگان و کسایکه صمات یا کفالت پرداخت مالی را بعهده گرفته اند نرد هشام بن عبدالله متصدی دیون مصادرن است هشام صورت عمال و کتانی را که عهده دار پرداخت مالی شده و در این خصوص نوشته سرده بودند بعالی بن عیسی داد و ارجله این عمال یکی میر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل بوختی بود که ارقبل از وزارت دوم علی بن عیسی اموال هرات (۱) را در صمان خود داشت و مطابق تقریر هشام بن عبدالله مال کثیری رعهده او بود و و از ابتدای تعیین عالی بن عیسی وزارت او موقعی که وزیر جدید از شام عراق آمد جر مبلعی ناچیز دیگر وجهی پرداخته بود (۲)

از این جمله معلوم میشود که اسحاق بن اسماعیل بعد از آنکه در عهد حصینی یعنی مقارن رمضان ۳۱۳ محبوس و مصادره شد از نزدی عهده دار صمان اموال بهرواوت گردیده و تا اواخر وزارت او که چهارده ماه بیش طول نکشیده باین سمت دخی بوده است

در سال ۳۱۵ در خانه مقتدر و مؤنس المصقر خدو و سردار او وحشتی حص شد و مؤنس که مأمور سرحد روه شده بود بدلت این وحشت از آمدن محصور حلیفه برای تودع خودداری نمود و لاسکران و جمیع سرداران و حوایش و علمای حلیفه دور او جمع شدند و مقتدر محصور باستامات او گردید ولی باز حماعتی ر لشکران و همان حال شورش دخی میداد و رعای این امر یکی بر آن بود که

(۱) متصور از سروا - سه صوح - روان اعی و - روان اوسه و - روان اسفل است که در

مشرق سوا و در کمر دجه بین معاد و واسط واقع و ده اند.

(۲) ریح اوراء ص ۳۱۲.

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل یونانی حواله داده و ابویعقوب آنرا رسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل بیحید و او و کاتبش احمد بن یحیی حجت و جمعی دیگر از یاران او را در زندان داشت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌ای دایر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در صمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معرول کرد و مقام او را در شانزدهم آن ماه نکات خوش خط و ادیب بلیغ معروف اوعی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۲ سال بیش نداشت و او را در ول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالعه مصادرات و عرامات باز دارد او يك عده از عمالی را که قبل از او از کار حارج شده بودند بمشاعل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل یونانی را که علی بن عیسی معرول کرده بود بهمان صمات اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲)

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلاف است باز از احوال سجد بن اسماعیل اطلاعی نداریم ولی از قرائن معلوم است که دولت او روز بروز در ترقی بوده تا آنجا که مقارن قبل مقتدر او از حال صاحب نمود و توانای دربار محسوب میشده است

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ موسی المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجاییشی او بدارند و رأی موسی رئیس مقتدر ابوالعتاس احمد قرار گرفت ولی سجد بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از رحمت بسمار از شر حلبندی که مدتی در حاله و خادمان سپهر داشت خلاص شدیم، برگشتن مهمان حال صراح نیست، بد کسی را برگردانیم که تدبیر کار خود و کار ما بردارد و تقدیری در این رأی بمباری کرد، هر موسی را ابوالعتاس احمد برگرداند و او را بران داشت که

ابو منصور محمد بن عمر المعتض بالله را با لقب القاهر بالله خلافت اختیار نماید (۱).

قاهر در ابتدای امر بمصادره وسط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر
 او را داشت که جمیع اموال خود را بدیوان واگذار و ابوالحسن علی بن عباس بنوختی
 را در فروش آنها وکیل نماید مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن
 موال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و صفا و مساکن وقف کرده باین جهت
 نمیتواند حال و قیامت را بر آنها بر دارد ولی املاک آزاد خود را برای فروش در اختیار
 علی بن عباس بنوختی میگذارد قصی عمر بن محمد و شهود دیگر برفع وقف آن املاک
 در حضور قاهر شهادت دادند و قاصی علی بن عباس بنوختی را وکیل فروش آنها قرار
 داد و ابوطالب بنوختی و ابوالفرح احمد بن یحیی جایخت و ابوبعقوب اسحاق بن اسماعیل
 بنوختی را در فروش مستعلائی که مادر مقتدر در بغداد ضبط شده بود وکیل نمود (۲)

بعد از آنکه قاهر بحلافت شمس ابوعلی محمد بن علی بن مقبله را که در فارس
 مورثیت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاح حدید مونس قرار شد که تا این مقبله
 بعد درسد بواقسام کلونی را و نبات کند

بوعلی در دهم دی القعه سال ۳۲۰ را شیراز رسید و در ماه امور را در دست گرفت
 و بعضی عسکرها را بکوفه فرستاد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتاب و
 علم را که یکی را بنام اسحاق بن اسماعیل بنوختی و دیگری کرد و همه را بوعبدالله
 محمد بن حنفی بزمی رعمه در دست خود سرد تا ایشان موافق را که در عهده
 در مسئله کند

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن حنفی بقره و شدت اقوام شهرت
 داشت رحل خود ترسیدند و در صد رهائی را چنگ و آرمیدند
 اسحاق بنوختی و جعفر محمد بن شیر در سده و دوی که اردوستان قدیمه و

(۱) بحر الامح ۵ ص ۲۴۲ و سایر واریج در وبع سال ۳۲۰

(۲) بحر الامح ۵ ص ۲۴۵

بود متوسّل شد و ابو جعفر با این مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد. این مقله گفت
 ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی کینه بایستی
 بهارون بن غریب (۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان
 دستان را بکار نهند سپس حاجبی از دربانان وزارتنی را با ابو جعفر همراه کرده پیش
 اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن
 ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه
 اسحاق را از چنگال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمائی خلاص کند. ابو جعفر
 پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن
 مقله فرستاد که با اسحاق را آزاد سازد و یا او را از دست محمد بن خلف نجات
 داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دعوت مونس را اجابت کند
 و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران
 خویش را از چنگ محمد بن خلف رهاوند و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهلکه
 نجات داد و جمعاً در يك روز از حبس رهایی یافتند (۲) و کمی بعد این مقله اسحاق را
 احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰ دینار بدیوان برساند
 و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرد تعهد خود را انجام
 برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر بر پرداخت ۴۵۰۰ دینار گرفت. (۳)

وزارت این مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او
 این مقام در غرة شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن وهب
 گردید. این وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده
 و متنی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن
 خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از
 او توسّط کرد و با سبردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰
 دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد (۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۶-۲۴۹ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد بعلاوه چون شخصاً املاک واسط و حوالی فرات را در ضمان داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاک و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. همین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهور ترین خانواده هائی که در این ایام در کار های خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدت ها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناحیه را هم برای دو برادرش ابویوسف یعقوب و ابوالحسین علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان متهور بی باک و مکار و داهی روزگار بود و او و برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لا اقل مقداری از آنرا بپردازند پسران بریدی تمام آن مبلغ را تأدیه نمودند و بسرکار خود برگشتند، بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پسران بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پسران بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پسران بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

در برگرداندن ایشان بنصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیادتر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر با جابت مسئول او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهم کرد.

خلیفه پس از شور با یکی از اطبای دربار مصمم شد که ابوالعباس خصبی را بوزارت بردارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده اند وادارد و ایشانرا بخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند و پیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بخانه اسحاق رفت و بپناه اینک بخلیفه خبر داده اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت (۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بمخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع او نشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی بر اعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد. (۲)

(۱) قاهر با اینکه خود بشرب شراب و سماع اغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال

۳۲۱ شرب شراب و نیند های دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر

و تبعید نمود. (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در نصب قاهر بخلافت و واداشتن مونس باین کار در حقیقت در خون خود سعی میکرد و چه پس از دو سال از این مقدمه قاهر فاسپاس اسحاق را بطرزی زشت کشت و حق نعمت کسی را که بر او مَنّی بآن بزرگی داشت زیر پای کفران گذاشت.

ابو منصور محمد قاهر قبل از آنکه بخلافت برسد میخواست کنیزکی رتبه نام را که بزبائی و خوشی آواز معروف بود بخرد، اسحاق نوبختی بادادن قیمتی بیشتر او را خرید و ابو منصور محمد از این بابت آزرده خاطر شد و کینه اسحاق را در دل گرفت و عین همین قضیه در خصوص خرید کنیزکی دیگر بین قاهر و ابوالسرایا نصر بن حمدان اتفاق افتاده بود.

قاهر در سال ۳۲۲ تصمیم بقتل ابوالسرایا و اسحاق نوبختی گرفت و خود بر سر چاهی که میخواست آن دو بیچاره را در آن سرنگون کند آمد. اسحاق را مقید بر سر چاه آوردند و زنده در آن گودال انداختند سپس ابوالسرایا را نیز حاضر کرده خواستند در آن چاه فرو کنند. ابوالسرایا هر قدر تضرع کرد نتیجه نداد. از ناچاری بشاخه نخلی که در نزدیکی چاه بود چسبید، مأمورین دست او را بریدند تا شاخه رها شد و او را در چاه فرو کرده آنرا تا سطح زمین از خاک انباشتند^(۱) و زندگانی بیچاره اسحاق که در عصر خود از اعیان متشخص و از رجال معتبر خاندان نوبختی بود باین وضع فطیع خاتمه یافت و این حرکت بعموم کسانی که در اختیار قاهر بخلافت سعی کرده بودند فهماند که مرتکب چه خطی شده اند و بالاخره هم در نتیجه بروز همین قبیل اعمال شدید از قاهر کمی بعد او را از خلافت انداختند و ابوالعبّاس احمد پسر مقتدر را با لقب الرّاضی بالله در تاریخ جمادی الاولی سال ۳۲۲ بجای او نصب کردند.

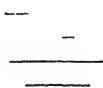


از پسر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل یعنی ابوالفضل یعقوب از هیچ راهی

اطلاع نداریم جز بوسیله مدایحی که بحتری شاعر در حق او گفته و چون تاریخ این مدایح قبل از سنه ۲۸۳ سال فوت بحتری است و دیگر هیچ ذکری از او در تواریخ دیده نمیشود محتمل است که در همان اوقات فوت کرده و عهد اقتدار پدر خود را درک ننموده باشد.

دردیوان بحتری دو مدیحه از این شاعر در حق ابوالفضل یعقوب موجود است یکی قصیده است که مقداری از اشعار آنرا در فصل اول این کتاب نقل کرده ایم ، دیگر قطعه ایست که این شاعر در موقع ناخوشی او گفته و این دو بیت از آن قطعه است :

نَفْدِيكَ أَنْفُسًا اللَّاتِي نَضْنُ بِهَا مِنْ مَوْلِمَاتِ الَّذِي تَشْكُو وَأَوْصَا بِهِ
لَسْتَ الْعَلِيلَ الَّذِي عُدْنَا تَكْرَمَةً بَلِ الْعَلِيلُ الَّذِي أَصَحَّتْ تُكْسَى بِهِ^(۱)



فصل دهم

ابو الحسین علی بن عباس

(۲۴۴ - ۳۲۴)

و پسرش

ابو عبدالله حسین

(وفاتش در ۳۲۶)

ابو الحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن وخت از شعبه دیگر خاندان نه ختنی است که سلسله نسب او در ابو سهل بن وخت تا سب فروردان و اسماء ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف بیکدیگر می پیوندد باین شکل که از پسران متعدّد ابوسهل بن وخت دوتن یکی اسماعیل دیگری اسحاق تألیف که بماطلاع رسیده است صحیح و دۀ معتبری شده اند ، اسحاق بدر علی بن اسحاق و حدّدری ابوسهل اسماعیل و برادرش و جعفر محمد و حدّامی ابو محمد حسن بن موسی است . برادر او اسماعیل بن ابی سهل بن وخت دو پسر داشته یکی عباس که پدر ابوالحسین علی موضوع این فصل و جدّ اعلاّی ابو حسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس معروف باین کرباء است که در فصل سیزدهم بحول او اشاره خواهد شد دیگری اسحاق پدر یعقوب و علی و حسن که در کتاب در فصل پیش گذشت .

ابو الحسین علی بن عباس ز برادرگان کتب اعیان و شعرای بغداد و از مردمان کرام و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی و ختنی است و بن ابی دوتن که پدر ایشان یعنی عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن وخت (پدر ابوالحسین علی) و علی بن اسحاق بن ابی سهل بن وخت (پدر ابوسهل اسماعیل) پسر عمّه یکدیگر محسوب میشده در اصفهان یکی برقرار بوده و ابوالحسین علی بدیده حترام در ابوسهل اسماعیل که در عهد خود بزرگ خاندان و ختنی و رئیس فرقه امامیه اشتهار میفرشته مینگریسته و در مصر مدح میگفتند .

ابو الحسین علی در شعر و ادب شاگرد دو نفر از بزرگترین شعرای تازی زبان یعنی بختی و ابن الرومی است که هر دو از مخصوصین بنی بوخت و از مداحان و پروردگان خوان این خاندانند و او در حیات این دو شاعر قسمتی از اخمار و اشعار ایشانرا جمع کرده و آنها را بطریق روایت بدیگران منتقل نموده است (۱)

ابن الندیم ذکر او را در ردیف منشیان شاعر می آورد و میگوید که دهر شعر او بدویست ورقه میرسیده (۲) و شهادت ذهبی و ابوبکر محمد بن یحیی صولی (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) صاحب کتاب الاوراق و شاگرد ابوسهل اسماعیل بن علی که از معاصرین اوست و با او در یک شهر میرسته سخنان منطویه ابوبکر و روان بوده است (۳). بافت این قطعه را از اشعار او در حق ابوسهل اسماعیل بن علی موقعیکه ابوسهل دوائی آشامیده بوده است نقل میکند:

بَا مُحْيِي الْعَارِقَاتِ وَالْكَرَمِ وَ قَاتِلِ الْحَادِيَاتِ وَالْعَدَمِ
كَيْفَ رَأَيْتَ الدَّوَاءَ أَغْبَبَكَ اللَّهُ شَفَاءً بِهِ مِنْ السَّقَمِ
لَنْ نَخْطُبَ إِلَيْكَ نَائِبَةً حَظُّتْ بِقَلْبِي يَقْلَا مِنْ الْأَلَمِ
سَرِئَتْ فِيهَا الدَّوَاءُ مُرَجِيًّا دَفَعَ آدَى مِنْ عَظَامِكَ الْعِظَمِ
وَالدَّهْرُ لَا بَدَّ مُجْدِثَ طِعْمًا فِي صَفْحَتِي كُلِّ صَارِمٍ خَذِمِ (۴)

دیگر از اشعار او قطعه دیل است که آرا ۱۱ و اسحق حصری قیروانی در هرالادان

نقل کرده.

إِنْ يَحْدِمَ الْقَلَمَ السَّيْفُ الَّذِي خُصِعَتْ
أَهْ الرِّقَابِ وَدَانَتْ خَوْفَهُ الْأُمَمُ
فَالْمَوْتُ وَالْمَوْتُ لَا سَيِّئِي يُغَالِبُهُ
مَا زَالَ يَتَّبَعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ

(۱) معجم الادباج ۵ ص ۲۲۹ و ریح الاسلا دهلی 36a f (سجده ۱۴۴ ملی یار س)

(۲) فهرست ص ۱۶۹

(۳) ریح الاسلا 36a f ۱ - الاوراق 103a t (سجده ۱۴۴ ملی س)

(۴) معجم الادباج ۵ ص ۲۲۹

بِذَا قَضَى اللَّهُ لِلْأَقْلَامِ مَذْبُورَتَ
إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَذْأَرُهُفَتْ خَدَمَ

و ابو الطیب احمد بن حسین متنبی (۳۰۳-۳۵۴) شاعر مشهور در معارضه
با مضمون این قطعه ابو الحسن بویختی قطعه ذیل را که در واقع مضمون آن مقلوب
مضمون شعر ابو الحسن است میگوید:

مَا زِلْتُ أَضْحِكُ إِبْلِي كُلَّمَا نَظَرْتُ
إِلَى مَنْ اخْتَصَبَتْ أَخْفَافُهَا بِدَمٍ
أَسْبَرُهَا بَيْنَ أَصْنَامِ أَشَاهِدُهَا
وَلَا أَشَهِدُ فِيهَا عِفَّةَ الصِّمِّ
حَتَّى رَجَعْتُ وَأَقْلَامِي قَوَائِلُ لِي
الْمَجْدُ لِسَيْفٍ لَيْسَ الْمَجْدُ لِلْقَلَمِ
أَكْتُبُ بِنَا أَدَا بَعْدَ الْكِتَابِ بِهِ
فَإِنَّمَا نَحْنُ لِلْأَسْيَافِ كَالْخَدَمِ (۱)

قطعه ابو الحسن علی بن عباس بویختی را بعضی از رواة نمام ابو الحسن علی بن
عباس بن لزومی استاد ابو الحسن بویختی نقل کرده اند و این اشتباه نتیجه اتفاق اسم
بویختی و اس آرومی و سم بدرن باشد است که هر دو علی بن عباس بوده اند (۲) و کنیه
آن دو شعر بر مهم شایه ست و شاید همین نکته هم یکی از علل عدم توافق مؤلفین
در باب کنیه علی بن عباس بویختی شد که آراء بعضی ابو الحسن و بعضی دیگر ابو الحسن
و شته اند و ما فعلى که دیلاً خواهیم گفت ابو الحسن را ترجیح دادیم

از زندگانی اداری ابو الحسن بویختی آنچه اطلاع داریم آنست که در سال ۳۱۷
موقعیکه مقتدر حلیه در دیگر خلافت برقرار گردید و ابوعلی بن مقله را بورارت
برگرداند چون در ری ردت و طبعه اشکریان مال و راه داشت حامیه های موجود
در حرا و بعضی را مالان خود را بمعرض فروش گذاشت و از طرف خود علی بن
عباس بویختی را وکیل فروش آنها قرار داد (۳) و قاهر حلیه بر چنانکه گفتیم در سال
۳۲۰ موقعیکه ملایه سیده مادر مقتدر را میخواست بفروش برساند او را واداشت

(۱) از مصدای مصنف حاتم بن ساری احمد فی الصب و ما سراه علی حب و لاند
در مره او شمع فامت (متوفی س ۲۵۰) رجوع کند بدیوان مستی صم شمع اصیب رحی
ص ۵۳۶ - ۵۴۰ (۲) رهر الاداب ج ۲ ص ۱۲۷ (۳) حرب الامح ص ۵ ص ۲۰۰

که علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید^(۱).

وفات علی بن عباس نوبختی را صولی در رقاب سال ۳۲۴ و مدّت عمر او را بر دیک بهشتاد منوَسد ولی دهی که عین عمارات نافوت را در معجم الادباء نقل کرده آرا در سال ۳۲۷ (محروف) ذکر میکنند در صورتیکه در نسخه چایی معجم الادباء این تاریخ ۳۲۹ (برقم) بطع رسیده و گونا احتسلاف مابین روایت ذهبی و متن مَطْمُوع معجم الادباء ناشی از روش ناپسندیده است که ناشر این کتاب در تبدیل حروف سنوات برقم اختیار کرده و همین علت اعلاط ریاد از این راه در معجم الادباء چایی راه یافته است. مهر حال در تاریخ وفات علی بن عباس نوبختی قول صولی که از معاصرین و معاشرین اوست برگشته دیگران ترجیح دارد و همین جهت هم ما آرا احتیاط نمودیم. ندیه علی بن عباس را بر نافوت ابوالحسن منوَسد (اگر نشود اصحّت نسخه چایی اطمینان نرَد) ولی ابن الندیم آرا ابوالحسن وند نرَد و چون علی بن عباس پسری ننام ابوعبدالله حسن داشته و زمان ابن الندیم هم معاصر عصر اوست قول ابن الندیم بصحّت بردیبار است

آل نوبخت و بحتری

اه عمامه و ابیدس عابد بحتری (۲۰۶-۲۸۳) شعر بر رل چندان نا دمون چندان اشاره کرده ایم مثل ابونواس و ابن الرومی از مداحان آل به محب واره حصین و معاشرین ایشان ده ده و چمد بر از آل خاندان میل ابو نعوف اسحاق بن اسماعیل و ابوالفضل نعوف بن اسحاق بن اسماعیل را مدح گفته است. ده مطالب آل و بخت ابوالحسن علی و سرش ابوعبدالله حسین گونا بشعر مجمع آوری اشعار، احمار او و حه داشمه اند وانه الحسن علی در حه ابی از بحتری و ابن الرومی احد ادب و شعر مملرده و به ماسات طبع شاعری و بعلق نابد و شعرا، احما، اشعار او و شاعر او را هم می آورده است ابوالفرح اصفهانی یکی از حکایات، اجمع بحتری را که علی بن عباس و بحی رای عم او حکایت کرده وده ده کتاب الاعانی، و اب مملد^(۲) و ابواسحاق و پروانی حکایت

(۱) حارث الامم ج ۵ ص ۴۵ و صفحه ۱۸۷ از همین کتاب (۲) الاعانی ج ۱۸ ص ۱۶۹

دیگری در همین باب در رهر الاداب آورده و آن در واقع درس کوچکی است که محتری در ادب نابوالحسین علی بن عباس داده موقعیکه قطعه مشهور ابوبواس مطرح بحث بوده است .

صولی روایت کرده است که روزی ابوبواس ناجمعی از یاران ارمدا یس میگذشتند ، ساسا ط (بلاش آباد) فرود آمدند و در ابوان کسری وارد شده در مکانی خوش ، آثار جماعنی را دیدند که قبل از ایشان در آنجا اجتماعی داشتند ، پنج روز در آنجا ماندند و ایام را بشرب شراب گذراندند سپس از ابوبواس حواسا طند که آن حال را وصف کنند و ابوبواس گفت .

و دَارِ نَدَامَى عَطَلُوْهَا وَ اَذْلَحُوا	بِهَا اَثَرٌ مِنْهُمْ جَدِيْدٌ وَ دَارِسُ
مَسَاحِبُ مِنْ حَرِّ الرَّفَاقِ عَلَى الرَّيِّ	وَ اَضْغَاثُ رَحَّانٍ جَبِيْ وَ نَابِسُ
وَ لَمْ اَرْ مِنْهُمْ غَيْرُ مَا سَهَدَاتُ بِهِ	نَسْرِ فِى سَا نَا ط الدَّ نَا زِلِ السَّاسِسُ
حَبَسْتُ بِهَا صَحْبِيْ فَجَمَعْتُ سَمْلَهُمْ	وَ اَبَى عَلِى اَمْنَالُ بِلَا كَ لَحَاسُسُ
اَقَمَّا بِهَا نَوْمًا وَ نَوْمًا وَ نَالَا	وَ نَوْمًا لَهُ نَوْمُ الرَّحْلِ خَامِسُ
نَدَارُ عَلَيَّ السَّارِاحُ فِى عَسْجَدَتِهِ	حَسْبُهَا نَا نَوَاعِ النَّصَاوِيْرِ فَارِسُ
قَرَارُهَا كَسْرِي وَ فِى حَبَابِهَا	مَهْيُ نَدْرِهَا دَالْفَسَى الْفَوَارِسُ
فَالرَّاحُ مَا زَرَّتْ عَلَيْهَا حَيْ وَ نُهَا	وَ لِلْمَاءِ مَا دَارَتْ عَلَيْهَا الْفَوَارِسُ (۱)

علی بن عباس نوبختی میگوید که : ' بحر ی منی گفت که ممدای ابوبواس مضمون بدت سوخته اس قطعه را ارکها گرفته گفتم ه ، ' گفت از اس بدت ابوخراس

(۱) اشعار را یکی از شواهد مل او واس از ان و آداب ارای کرده اند (احاطه ای واس ج ۱ ص ۳۸-۳۹) و لحاظ م ۴۸۴ اس ۴ هجکس د ا ا د اس مضمون ر ابو واس بدت ج ۴ است و در ان معنی مذمه ات است (رهر الاداب ج ۳ ص ۱۵۸)

وَلَمْ أَدْرِ مَنْ أَلْفَى عَلَيْهِ رِذَاءَهُ سِوَى أَنَّهُ قَدْ سَلَّ عَنْ مَا حِجَّ مَخْضٍ (۱)

گفتم معنی این دوبیت مختلف است، گفت با اینکه معنی مختلف است باز روشن کلام یکی است (۲).

خطیب بغدادی نیز يك قطعه از اخبار بحرّی را بچند واسطه از ابو عبد الله حسین بن علی نوبختی نقل کرده است (۳).

آل نوبخت و ابن الرومی

ابو الحسن علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مذهب معروف نیز بشرحیکه سابقاً گذشت از پروردگان آل نوبخت و از مداحان ایشان است و بیشتر اختصاص او بابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابو جعفر محمد کاتب و بابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسر این شخص یعنی ابو الفضل یعقوب بن اسحاق بوده و داستان مداحی او را از این جماعت پیشتر ذکر کرده ایم.

ابو الحسن علی بن عباس نوبختی پدرش ابن الرومی نیز شاگردی کرده بهمین وسیله يك قسمت از اخبار و اشعار ابن شاعر را بمعاصرین خود منتقل نموده است.

ابن الرومی در مدایحی که از آل نوبخت گفته مکرّر بخششها و مرحمت های ایشان را در حق خود متذکر شده و از آنجمله در التماس کسائی از ابو جعفر محمد بن علی خطاب باو میگوید:

عَجَائِبُ هَذَا الدَّهْرِ عِنْدِي كَثِيرَةٌ فَيَا بْنَ عَلِيٍّ لَا تَرِدْنِي عَجَائِبًا
عَلَيْنَا بِنِعْمَاكُمْ مِنَ اللَّهِ أَنْعَمُ فَلَا تَجْعَلُوهَا بِالْجَفَاءِ مَصَائِبًا (۴)

(۱) ابوخرّاش حوّلیدین مرقّه الهذلی از شعرای اوایل اسلام است که در عهد خلیفه ثانی وفات یافته (الشعر و الشعراء ص ۴۱۸) و این بیت از قطعه ایست که او در مرثیه برادرش عروّه سروده و تمام آن مرثیه در زهر الآداب قیروانی (ج ۳ ص ۱۵۹) و شرح دیوان حماسه ابی تمام (ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵) و بعضی از آیات آن در الشعر و الشعراء و دیوان حماسه بحرّی (ص ۲۵۶) موجود است. (۲) تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۴۴۷

(۳) زهر الآداب ج ۳ ص ۱۵۸. (۴) دیوان ابن الرومی ص ۱۸۲ طبع کامل کیلانی

و در قصیده‌ای دیگر خود را خادم آل نوبخت و ابو جعفر محمد بن علی را در غیبت و حضور منع خود میخواند (۱). با این حال جای تعجب است که آقای لوثی ماسین یون از بک جمله از عبارات مروج الذهب که ما سابقاً قسمتی از آنرا در شرح حال ابوسهل اسماعیل نقل کردیم چنین نتیجه گرفته است که ابوسهل بمسموم ساختن ابن الرومی متهم بوده است (۲). برای دفع این تهمت بی اساس از ساحت ابوسهل تمام عبارت مروج الذهب را عیناً نقل میکنیم:

مسمودی بعد از ذکر وفات ابو الحسین قاسم بن عبید الله بن سلیمان بن وهب وزیر خلیفه مکتفی که مردی خونریز و عظیم الهیبة بود و نقل قتل عبدالواحد بن موفقی بدست او و نسبت مسموم ساختن ابن الرومی بوزیر مزبور میگوید:

«ولابن الرومی اخبار حسان مع القاسم بن عبید الله و ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش النحوی و ابی العباس الزجاجی النحوی و کان ابن الرومی الاغلب علیه من الاخلاط السوداء و کان شرهماً و له اخبار تدل علی ما ذکرناه من هذه الجمل مع ابی سهل اسماعیل بن علی التوبختی و غیره من آل نوبخت (۳)».

این عبارت بهیچوجه نمی فهماند که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در امر مسموم کردن ابن الرومی شرکت داشته و یا بآن نسبت متهم بوده است بعلاوه حکایت ابن الرومی و قاسم بن عبید الله از حکایات مشهوره تاریخی است و در هیچ کتابی ذکر اینکه ابوسهل نوبختی هم در قتل ابی الرومی اندک دخالتی داشته و یا لااقل بآن متهم بوده موجود نیست.

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۹۲

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 147, note

(۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۳ (جاب فرنگ)

ابو عبدالله حسین بن علی (بسر و الحسین علی بن عباس)

متوفی سال ۳۲۶

ابو عبدالله حسین بن علی پسر ابوالحسین علی بن عباس مدکور بیر ار منشیان و عمال دیوانی است که در پنج شش سال آخر عمر خود اهمیت و اعتبار فوق العاده پیدا کرده و در بغداد در عصری که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح سر نفوذ و اقتدار بسیار داشته ار رحال درجه اول آن شهر وقائم مقام و رراء گردیده است

اطلاع ما بر احوال ابو عبدالله حسین بنوحنی مایحصر است همین پنج شش سال اخیر ار دوره عمر او در صورتیکه ار قرائن معلوم میشود که او قبل ار این تاریخ بر در ردف منشیان و کتاب در بعضی ولایات مخصوصا در حدود واسط و اعمال آن از جانب امرا و رحالی نه سمات مشاعل مهمه دیوانی آن حدود را ار طرف دار الخلافه برهنده میگرداند و میگرداند است چنانکه مدنی در دست ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل بنوحنی کار میگرداند (۱) و قبل ار قبل هارون بن عرب اسر حال مقدر حمله یعنی ناش ار سال ۳۲۲ اعمال واسط و صاحب و «مارك» آن ناحیه را بمات ار حاکم ادا د نموده است و اس اعمال هماساس نه آنها ۱۰ سانه ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل بنوحنی در صمان خود داشت و قاهر پس ار دستگیری او آنها را در سال ۳۲۱ نابوالحسن علی بن عدی را گذاشته بود

در سال ۳۲۲ نه حلاف الراسی نالد سمد او به سف یعقوب رندی اعمال مورا در صمان خود گرفت و ابو عبدالله حسین بن علی نه فلا اداره آن اعمال ار ارحاب هارون بن عرب بنده دار نه سمات ار طرف خود در واسط باقی داشت (۲) حسین بن علی بنوحنی معلوم نیست چه مدنی تاریخی در خدمت اوسف رندی باقی بوده، همینقدر معاوه است نه او در سال بعد یعنی در ۳۲۳ در دستگاه او کر محمد بن

(۱) عاربالام ح ۵ ص ۳۶۲

(۲) کمله ار - الطاری ۱/۱ (۱ - ۱۶۱۹ مای ار س)

رائق ارمنشيان مخصوص او شده و بدستى با خاندان بربدى قيام نموده و بدرج
دربيش محمد بن رائق ترقى و بهود فوق العاده حاصل برده است

ابوبكر محمد و برادرش ابواسحاق اراهم پسران رائق علام معتصد خليفه اند
و مقتدر در سال ۳۱۷ بعد از آنكه بار ديگر مخالفت برقرار كردند شطه بغداد را
در عهده انشان گذاشت و آن دو برادر در اى عمل از خود امتحان حوب دادند
و تا سال ۳۱۸ در شغل مبرور باقى و دند

در سال ۳۱۹ مقتدر بن دو برادر اى محكومت بصره و اداره اعمال آن
مصوب كرده لى لى بعد و قبحى كه موثر المطر مقتدر را بخارج كردن اموال و پسرش
محمد محمور نمود و انان در روز چهار ششم هشتم رجب ۳۱۹ از بغداد خارج
گردیدند و موثر معتصد اسلا ناست او پسران ائو را خواسته بدرابى حلقه
مست و انشان ارامه به دست گردیده ان مقام فرا بردیدند ولى حلقه چندی بعد
آن مقام را انشان ۶ و ۱۰ كرده فوت و انگشت

در سال ۳۱۹ ان موثر و حلقه سرب حاصل سدر موثر كه با محمد بن
بوت فوات در بره داشت و حلقه ار اش طه و بدستى بغداد و بدست بافوت و
سجل داي داده به داي حلقه خواست كه محمد بن موثر و بدش اا كار داد
و مقتدر ارايماى قتل كرده و كرتو اى رائق و برادران ابواسحاق اراهم ا
سجل حجت مباشر سار كمى مصافات سول واسط ا اردوان ر عهده در آمد
و در حاكم كه به پي تلى محمد در سال ۳۲۰ شام حلقه حاكم سركه كردند

بعد از ان در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰
در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰
در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰
در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰
در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰ در سال ۳۲۰

نا ابوعلی بن مقله و وزیر حلیفه جدید یعقوب القاهر بالله سابقه دوستی داشت از احوالاتی که مابین سران سپاهی مقتدر پیش آمده بود استفاده کرده از وزیر قشونی گرفت و بمدد آن سپاهیان و محبیه و بدیر صف اتحاد عاصیان را درهم شکست و با دادن حکومت بصره بمرسان رائق ایشانرا از محمد بن یاقوت جدا کرد و محمد بن یاقوت تسلیم شد و امی بعد از مقله امر داد که املاک بمرسان رائق را که بوفیه کرده بودند آزاد کنند

مرسان رائق در آخر خلافت قاهر در حدود بصره و اهواز متدبراً استیلا و قدرت فوق العاده بهم رسانیدند و جمیع اعمال آن حدود را تحت امر خود درآورده از جانب حویش باطراف مأمورین فرستادند

بعد از آنکه راضی بحلافت نشست ابوبکر محمد بن رائق را سمت دبانی اختیار نمود و محمد از اهواز بواسطه آمد و اعمال اهواز را از مقله در عهده بمرسان برده و آزاد داد

ورود محمد بن رائق بواسطه معارض شد با لشکر شی ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بآن حدود و تسخیر شهر واسطه، از رائق از آن شهر خارج و علی بن بویه پس از شکست دادن محمد بن یاقوت بآن شهر داخل شد (۳۲۲)

بعد از مصالحه علی بن بویه با حلیفه و برایشان او بفراس محمد بن رائق بار دیگر متقلد اعمال «معاون» در واسطه و بصره گردید و در این دوره بود که ابوعبدالله حسین بن علی بونجی را مسمی خود ساخت و بدیر امور حویش را در کف کمات آن مرد که با همراش و مکی مطرب کمات اداره و کار دانی را بر جمع داشت قرار داد ولی چون دور برور بتدیر او رونق کار از رائق و نادتر میشد حسد دیگران بر سر صد مسمی او شدت می یافت و کسی که بشنیده در آن راه سعی داشت ابوعبدالله احمد بن علی بوفی کاتب سابق ابوعبدالله اسحاق بن اسماعیل بونجی و نعمت پرورده او بود که پس از قتل مسمی به خدمت ابوعبدالله اسحاق بن علی کاتب

محمد بن باقوت داخل شده بود و چون در سال ۳۲۳ ابوعلی بن مقله و برتدیر محمد بن باقوت و برادر او را محس انداخت ابو عبدالله کوفی خود را در خدمت ابوالحسن پسر وزیر داخل کرد و در شمار منشیان او درآمد

در همین سال موقعی که ابوعلی بن مقله بموصل رفت و پسر خود ابوالحسن را را در بغداد جای خود قرار داد ابو عبدالله کوفی بملازمت او باقی بود ولی میخواست از دربار خلافت و دستگاه وزارت دوری جوید و چون در همین اثنا کاعدی از ابو عبدالله بریدی از احوار رسید مشعر بر عدم امکان فرستادن مال مقرری بدیوان، ابو عبدالله کوفی همینکه ابوالحسن وزیر را از این बात حشمال دید مصون مرسله ابو عبدالله بریدی را در چشم ابوالحسن عظیم جلوه داد و داوطلب شد که شخصا با احوار رود و مالی عظیمی جمع آورده بمغداد برگردد ابوالحسن کاعدی در بیدیرفس عذر ابو عبدالله بریدی ناو نوشت و مأموریت ابو عبدالله کوفی را با اطلاع او رساند و کوفی بپیر بغداد فرستاده شدن نامه وزیر با احوار رفت و چون از ابو عبدالله بریدی وحشت داشت در صدد برآمد که با اظهار دسمی نسبت بدشمنان او از دست او محفوظ ماند باین جهت بدگوئی از این مقله وزیر و حرابی اوصاع دربار حلیفه برداشت و از آن حمله گفت که این مقله در واگذاری واسط و نصره محمد بن رائق عایدات آن نواحی را از بین برده و مسئول حرابی آن کا و شوکت زور افروان این رائق مدعی و مدبر امور ابوعلی و عبدالله حسن بن علی بویحی است ابو عبدالله بریدی بعزت دسمی که بین حادان او و ابو عبدالله بویحی برور کرده بود ابو عبدالله کوفی را در دفع او مورد ملاطف قرار داد و ناو قول داده در راداحت بویحی از هر چگونه مساعدت مالی ناو مصابقه بنماید و برای انجام این نقشه ابو عبدالله کوفی را معاصر و مشاور خود ساخت

ابو عبدالله کوفی مدت یک سال در بیدیر ابو عبدالله بریدی بمرت و احترام تمام ماند و در تمام این اثناء نام هم او صرف استیصال سه نفر از بزرگانی که راو حق نعمت داشتند شد یعنی حویر مردی حاه طلب و بلند پروا بود در ابوعلی بن مقله و اش

ابوالحسن و ابو عبدالله نوبختی که بزرگترین رجال دولت در آن زمان بودند پیچید و بالاخره هم هر سه را مستأصل کرد.

اما محمد بن رائق در واسط و بصره روز بروز مقتدر تر میشد و چون در این اوان ابوبکر محمد بن یاقوت نیز در حبس مرده و حریفی پر زور مانند او از میان رفته بود بیشتر بر استبداد خود می افزود تا آنجا که قشونی فراوان گرد خود جمع کرد و يك دسته ارلشکریان مرداوچ بن زیار را که بریاست بجکم بعد از قتل او بی سر مانده بودند بوعده احسان پیش خود خواند و بجکم را بر ایشان ریاست داد و آن جماعت را در خدمت گرفت و بجکم بدستور ابن رائق عده دیگری نیز از افراد دیلم و ترک را بواسط خوانده ایشانرا نیز تحت حکم ابن رائق آورد و ابن رائق باستظهار این سپاهیان در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالی که بر عهده و ضمان خود داشت بدارالخلاقه استنکاف نمود و پیغام داد که خود برای مصارف لشکری بآن مال احتیاج دارد.

ابو علی بن مقله بخلیفه پیشنهاد کرد که اجازه دهد برای مطیع ساختن ابن رائق و گرفتن مال واسط و بصره خود با قشون بآن صوب حرکت کند، خلیفه رضاداد ولی ابن مقله قبلاً دو نفر رسول پیش ابن رائق روانه داشت و از او خواست که ابو عبدالله نوبختی را ببغداد نفرستد تا بحساب او رسیدگی شود. ابن رائق از فرستادن نوبختی استنکاف نمود ولی فرستادگان را با دادن اعام فراوان با خود یار کرد و کاغذی محرمانه بردست ایشان پیش خلیفه فرستاد تا مضمون که اگر خلیفه او را ببغداد نخواهد تدبیر عموم کارها را تفایت خواهد کرد و خیال خلیفه را از جهت مخارج و وظائف لشکریان آسوده خواهد ساخت.

ابن مقله پس از آنکه دید ابن رائق قبول مسؤل او تن در داده عازم خدمت خلیفه شد تا صواب دید او کسرا نزد ابن رائق روانه دارد و برای آنکه او از حرکت وزیر و لشکریان وحشت نکند باو اطمینان دهد که حرکت او بر نقصد اهل است

و در همان موقع که او برای ترتیب فرستادن رسول پیش خلیفه میرفت یعنی در ۱۴ روز مانده بآخر جهادی الاولی سال ۳۲۳ مظفر بن یاقوت برادر محمد بن یاقوت که وزیر را مسبب حبس و قتل برادر خود میدانست با قراولان حجریه وزیر را گرفتند و خلیفه را بعزل او وا داشتند و راضی نیز که آلتی بود در دست رؤسای لشکری و عمال درباری باین امر تسلیم شد.

در ضمن این انقلابات ابو عبدالله بریدی نیز بحمله و تدبیر یاقوت پدر محمد و مظفر را که پس از شکست خوردن از علی بن بویه در خوزستان بود در اوایل سال ۳۲۴ بقتل رساند و از غارت اموال او ثروتی هنگفت بدست آورده سر بطغیان برداشت و با برادران خود مثل ابن رائق از ارسال مال اهواز بدیوان خود داری کرد. اوضاع خلافت و احوال دیوان در این ایام فوق العاده بد بود چه از طرفی الراضی بالله کفایتی نداشت و آلت دست اغراض وزرا و رجال درباری دیگر محسوب میشد و از طرفی دیگر دو دسته از قراولان خاصه بنام حجریه و ساجیه دائماً در کارها مداخله میکردند و رؤسای ایشان در آن اتباع خود را وسیله اجرای مقاصد هتکفندی میساختند و خلیفه هیچ نوع قدرت بر آن سیاهیان مسلح نداشت مخصوصاً چون بواسطه سوء اداره و طمع و رزی عمال دیوانی نفقات ایشان نمبرسید غالباً سرشورش بر میداشتند و خلیفه و وزراء را در رحمت کلمی قرار میدادند

بعد از عزل ابن مقله خلیفه وزارت خود را بعبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد و عبدالرحمن چون دید از عهده کار بر نمی آید و پولی در دست نیست از وزارت استعفا کرد و ابو جعفر محمد بن قاسم کرخی جای او را گرفت. در عهد ابن وزیر بعلت امتناع ابن رائق از فرستادن مال واسط و صره واستنکاف ابو عبدالله بریدی از ارسال مال اهواز و استیلا علی بن بویه بر فارس بحران بی پولی شدت کرد و کرخی پس از سه ماه و نیم از یریشانی بنهان شد و خلیفه ابو القاسم سلیمان بن حسن را بوزارت برگزید و او بدر توانست کاری از پیش برد عاقبت راضی

پیش محمد بن رائق که در واسط بود فرستاد و او را بر طبق نامه محرمانه ای که در عهد ابن مقله برد خلیفه روانه داشته و ادعای کفالت کارهای دارالخلافه و رساندن مخارج را کرده بود بغداد خواست و ابن رائق شادی این تکلیف خلیفه را پذیرفته عارم حرکت آن طرف گردید.

خلیفه بکی اردوهای ساجیه را قلاً پیش محمد بن رائق فرستاد و او اطلاع داد که ریاس لشکریان و امارت و اداره اعمال خراج و صیاع و معاون در این نواحی با لقب امیرالامراء از جانب خلیفه ناو واکدار شده است سپس خلعت و لواء نیز جهت او فرستاد و عموم عمال دیوانی و رؤسای ساجیه بتبریک او بواسطه شتافتند. ابن رائق بدستور منشی خود ابوعمدالله بویختی ابتداء جمیع رؤسای ساجیه را مقتد کرد و آن طایفه را با گرفتن و بستن از میان برد و سپاهیان حجریه گفت که من این کار را از آن جهت کردم تا بر میران نفقه شما افزوده شود چون ابن حجر بغداد رسید نفقه ساحته هم که در آن شهر بودید بطرف شام و موصل رفتند و بعد ها ابن رائق نارماندگان ایشان را هم تار و مار کرد و شر آن طایفه دفع شد طایفه حجریه از این بدش آمد و حشت کرده بمنزل خلیفه آمدند و چادرهای خود را در آن بردنکی برپا کردند ابن رائق اسدا چند نفر از سران سپاهی خود را بغداد فرستاد سدس خود باحلال تمام بمعنت بحکم درده و رورمانده ناخری دی الحجه سال ۳۲۴ مدار الحلافه وارد گردید

در ورود بغداد و بر خلیفه و رؤسای حجریه به باستعمال او آمدند و ابن رائق ابتداء حجریه را برداشتن چادرهای خود از بردنکی قصر خلیفه محصور کرد سدس رمان کارها را در دست گرفت و از ابن تاریخ عنوان و رارب و دواوین برافاد و حل و عقد جمیع امور در کف لامات ابن رائق و ابوعمدالله بویختی که در اوایل محرم ۳۲۵ بغداد آمد قرار گرفت و مالهاها بحویل ایشان شد یعنی در حقیقت ابن رائق خلیفه بود و ابوعمدالله بویختی و بر و ابن امیر و دبیر هر قدر معاوضتند بحلیفه میدادند و کسی که بر ایشان حکم کند و خود نداشت

بعد از استیلای ابن رائق بر خلافت، امیرالامراء و بحکم اهواز را از دست ابو عبدالله بریدی گرفتند و این مرد مژور جاه طلب برادران خویش ابو یوسف و ابوالحسین را در نصره گذاشته خود از طریق دریا بفارس پناه امیر ابو الحسن علی بن بویه گریخت و از او برای استرداد اهواز و دفع ابن رائق و بحکم کمک گرفت. ابن رائق در اوّل سال ۳۲۵ حلیفه را واداشت که با او بواسط حرکت کند و آماجاً با بریدی داخل مکانه شود با اگر بقول فرمان دارالخلافه تن در میدهد و از در اطاعت پیش می آید نقایای خود را بفرستد والا بقصد او عربت کند راضی و عده ای از فراوان حجرّیه بواسط حرکت دردد ولی غالب آن فراوان که از سر نوشت ساجّه و حث داشتند بر خود ترسیدند ابن رائق ابتدا اصلاً باشان اعتنائی نکرد و در حرکتشان اصرار نمود و همین امر باعث بر آن شد که حجرّیه بتدریج همه بواسط آمدند ابن رائق بتدبیر ابو عبدالله بو محمی مصّم گردید که رشتۀ فتنۀ ابن طایفه را نیز قلع کند و بهمین عزم و طیفۀ جماعتی از ایشان را قطع نمود و عده ای را از خدمت خارج ساخت حجرّیه ریز بار برفتند و شورش کردند ابن رائق در ۲۵ محرم در يك جنگ جمع ریادی از آن جماعت را کشت و بقیۀ را منهرم ساخت و آنها که بعد از گریختن بدست صاحب شرطۀ دارالخلافه کشته شدند و بالای استیلای حجرّیه بر ناس آسانی مرتفع گردید

کسیکه ابن رائق را ناسی مقام بلند رساند و آن همه مال را جهت او جمع آورد و فتنۀ ساجّه و حجرّیه را حوالت ابو عبدالله حسین بن علی بو بختی دبیر او بود که ابن رائق بتدبیر عموم کارهای خود را باو محوّل کرده و افرمان او سر می دچید و ابو عبدالله از تاریخ محرم سال ۳۲۵ که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است بر بغداد، امور خلافت مدّیر جمیع مصالح ابن رائق گردید و در واقع ابو عبدالله بو بختی از آن تاریخ سمت وزارت حلیفه را بجا کرد (۱)

(۱) ابوالاوراق صولی ۱۱۱۱ (سجۀ ۲۱۱) مالی یارس) و جارالام ح ۵ ص ۲۶۰

ابوبکر بن مقاتل گفت حالا که امر این پیشهاد را نمی‌برد پس واسطه و نصره را در صمان بریدی قرار دهد این رائق و انگاری این اعمال را هم موکول بر رأی ابوعبدالله بویختی کرد و تبر این مقاتل در این مرحله هم بسنگ آمد چه ابوعبدالله بویختی که در این ایام مریض و تنب و سرفه گرفتار بود باین کار راضی نشد و شرحی از رشتی اعمال بریدی و کفران نعمت و عذر او سمت بیافوت در حضور این مقاتل بیان کرد و او را در این پیشنهاد ملامت نمود و باین رائق گفت که اگر من رنده تمام محال است که بریدی بر تو دست باند ولی اگر می‌رم از خدا حرامم خواست که یا در میان تو و او الفت برقرار سارد و یا ترا بوسیله ای از اقسام حیل ه‌ای او راحت دارد این رائق گریست و از خدا حیات و زور خود و هلاک بریدی را مسئلت کرد و چون بویختی از مجلس خارج شد ابوبکر بن مقاتل باین رائق گفت که بریدی ۳۰۰۰۰ دینار هدیه فرستاده و با چار باید در حق او التفاتی کرده شود و مهربان آن است که ابوعبدالله کوفی را محصور نخواهیم و با او گفتگو کنیم این رائق قبول کرد و ابوبکر شرح قصه را با ابوعبدالله بریدی نوشت و کوفی بیات از جانب او تعداد آمد

رسیدن ابوعبدالله کوفی تعداد و ناحوشی ابوعبدالله بویختی و سحرری داماد و برادر راده او یعنی علی بن احمد بن علی و یحیی (۱) کار را بکسر کرد و بالاخره مقصود ابوعبدالله بریدی و ابوعبدالله کوفی و ابوبکر بن مقاتل بعمل آمد باین شکل که ابوعبدالله بویختی بعلت ناحوشی مدتی نتوانست بر سر کار خود بیاید و در عیاب خود علی بن احمد بویختی داماد و برادر راده خوش را بجای خود گذاشت ابوعبدالله کوفی و این مقاتل او را فریفتند و در انجام نقشه‌ای که در پیش داشتند او را ناحود یار کردند روری این مقابل باین رائق گفت که اگر امر در حفظ بنیان و درستی عهد اصرار دارد نباید بمصالح امور باریتمو حه باشد ابوعبدالله بویختی در شرف مردن است و کارها را بطم افاده این رائق باستناد قول طبیب بیان او را بدرفت این مقاتل گفت که طبیب چون شدب سلافه امر را به محتو می‌داند می‌دهد

(۱) علی بن احمد و - در سال ۳۲۳ از جمله کتاب بغداد و دودره و فقه‌ها و علی بن ملث و ر و - و الحسن علی بن سسی را محوس کرد علی بن احمد و یحیی بن علی بن عیسی مکاه مکرد و رفاه را با اطلاع از مرشد (۱ - رباعه ج ۵ ص ۲۴۶) و ما در فصل نازدهم از این شخص که گو حواله د

که رساننده خبر بد باشد ، امیر خوب است که حقیقت قضیه را از برادر زاده و داماد ابو عبدالله نوبختی تحقیق کند و در ضمن علی بن احمد را با خود یار ساخت که من امیر را راضی کرده ام که پس از عزل ابو عبدالله نوبختی وزارت خود را بتو بخشد ، اگر ارتو حاج او را پرسید جواب بآس بده و مردن او را در نظر این رائق امری مسلم قلمداد نما . علی بن احمد نیز در حضور این رائق بر سر و صورت خود زد و سخت بر حالت عم خویش گریست و گفت که امیر باید او را از شمار اموات بداند . این رائق از این واقعه بی مهیت متا^۱لم گردید و گفت که اگر با دادن فدیة جان کسی را میشد خرید حاضر بدم تمام ملک خود را دربار خرید جان ابو عبدالله نوبختی فدیة بدهم سپس اس مقاتل را مخاطب ساخته از او تکلیف جانشینی نوبختی را خواست این مقاتل گفت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی که مردی پاکدامن و امین است و ارهه جهت نظیر حسین بن علی نوبختی است و مانند او دست پرورده ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی میباشد برای این مقام از هر کس شایسته تر است این رائق کوفی را سمت و رارت خود داد و تدبیر جمیع امور را که در دست نوبختی بود باو واگذاشت و نوبختی باین ترتیب بعد از سه ما و هشت روز وزارت ار کار دور شد و زمام مشاغل در دست اعوان بریدی قرار گرفت و اولشادی این فتح ۱۰۶۰۰۰ دینار پیش ابو عبدالله کوفی فرستاد و چون مرض ابو عبدالله نوبختی رو به سودی گذاشت کسانی که مدار کارها شده بودند نگذاشتند که این رائق از آن اطلاع حاصل کند (۱)

عصه پیش آمد این قضا با و حرایمائی که پس از استیلای ابو عبدالله کوفی و این مقاتل در بغداد و ران بریدی در حورستان و بصره برور کرد ابو عبدالله نوبختی را ار پا در آورد و چون دید رشته انتظام عموم کارها که تدبیر او سر و صورت گرفته بود یکباره ار هم پاشید بیشتر ناتوان شد و بالاخره لمرض سل مبتلی گردید (۱) و سال بعد یعنی د ۳۲۶ هـ همان مرض فوت کرد (۲) و باس شکل چراغ رنگینی یکی از مدترین

(۱) بحار الامم ج ۵ ص ۲۶۰ - ۲۶۳

(۱) بحار الامم ج ۵ ص ۲۶۷ (۲) کلمة الجلطى 73a I (سجدة کتابخانه ملی پاریس)

مردمی که بدست او اوضاع خلافت سرو صورتی گرفته و فتنه های نزرکی خوابیده بود خاموش شد. ارزندگانی علمی و ادبی ابو عبدالله حسین بن علی بدبختانه چندان اطلاعی در دست نداریم ولی مسلم است که او نیز مانند سایر افراد خاندان فاضل نوختی اهل ادب بوده بخصوص که در دستگاه پدرادیب و ادب پرور خود ابوالحسین علی بن عباس و خویش شاعر دوست خود ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل تربیت یافته بود و پسرش ابو محمد حسن بن حسین نیز اراجله علمای امامته است که در فصل سیزدهم ماحوال او اشاره خواهد شد و شاهد این مطلب آنکه خطیب بغدادی يك قطعه از اخبار بجزری شاعر را سه واسطه از ابو عبدالله روایت می نماید (۱).



فصل یازدهم

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح

(وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶)

بعد از ابوسهل اسماعیل بن علی مشهور بر بن افراد خاندان بو یحیی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر است و عمده اشعار او بواسطه مقام دینی بر رگی است که در میان شیعه امامیه دارد و از روای اربعه حضرت قائم محسوب میشود ابوالقاسم حسین بن روح بعد از امامیه سوّمین نایب حضرت حجّت است در زمان عدت صعری و او بعد از او عمر و عثمان بن سعید غمری و یسر این شخص یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید غمری نایب مقام بر گزیده شده است تولّد حضرت حجّت یعنی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ماقب لعائم آل محمد بر روایت عامای اخبار امامیه در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاده و شروع عدت صعری از چهار سال بعد از تولّد آن حضرت یعنی از سال ۲۶۰ بوده (۱) و دوره عینت صعری ارسال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نایب حضرت است یعنی ۶۹ سال طول کشیده است و ارسال ۳۲۹ بعد دوره عینت کبری است که هنوز بر دوام دارد

از سال ۲۵۶ یعنی از سال تولّد حضرت قائم بعد از تمام مدّت عدت صعری بن حضرت حجّت یعنی امام عائب و شعیان امامیه چهار نفر به اوّلین آنها از طرف امام دهم و نازدهم تعیین و سه نفر دیگر از طرف سلف خود ماصوب شده اند رابط بوده و عنوان سفاد و در بن امامیه سمب نبات حضرت حجّت را داشته اند، عرایص و مسند عیناب سعدیان را امام غالب میرسانده و دستور حضرت ناشان جواب میداده اند و این جوابها بصورت و مع بدست میرا یعنی و اب اردعه صادر میشد است

امامی ثواب اربعه و دوره نیابت هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱ - ابو عمر و عثمان بن سعید قمری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی و امام ابو محمد حسن بن علی عسکری ناین مقام برگزیده بودند ؛

۲ - پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید قمری . دوره نیابت پدر و پسر ارسال ۲۶۰ تا ۳۰۴ یا جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده (۱) ؛

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر بوئختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶) ؛

۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹) .

نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص نه یار کردم بتشخیص رابطه قرابت ابوالقاسم حسین بن روح با سایر افراد حامدان بوئختی موافق نیامدم و بالاخره بدانستم که او با آل بوئخت چه نسبتی داشته همدیگر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی بوئختی و در بر این رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت در او تسلط و نفوذ کلی داشته است

در بوئختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست چه عموم اصحاب رجال و علمای احوار او را بوئختی نوشته اند و او با حامدان بوئختی و بزرگان ایشان در عصر خود منزل انر سهل اسماعیل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی و در بر این رائق مخلوط و محشور بوده و در کارها مصالحه و یکدیگر میرفته اند علاوه بعد از مرگ پیر او را در مقام بوئختیه دفن کرده و در حیات خود پیر عده ای از بی بوئخت از محارم اسرار او محسوب میشده اند و سمت کتبات او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد

(۱) از حج و فوات ابو عمرو عثمان بن سعید ۱ - اول امام معلوم غایب است و بهمین جهت درست نمیتوانیم دوره انت او را معین کنیم ولی چون بدش که در ۳۰۴ تا ۳۰۵ وفات یافته و بیست و نه سال این مقام را داشته پس از حوالی همان سال ۲۶۰ امام او را وده است و ابو جعفر حبیبی در ایام پدر پیر سمت و کتات داشته است (رحان نسی ص ۳۳۰ و کتاب العنة طوسی ص ۲۳۸) .

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر را مؤرخین و علمای اخبار گاهی بونختی (۱) زمانی روحی (۲) گاهی حسین بن روح بن بنی بونخت (۳) و بعضی اوقات قمی (۴) نوشته‌اند و شمس الدین ذهبی نقل از یک نفر از مؤرخین شیعه یعنی بنی ابی طی (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکنند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ یحیی بن ابی طی با خطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و بهمین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (القبی ۴) یا (القبی) است و احتمال کلمی دارد که این نسبت همان القمی باشد که کشتی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکنند و امریکه شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست زبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم (۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که ناخاندان بونختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خوشی نداشته اند بلکه نسبت بونختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او ناخاندان بونختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابو محمد حسن بن موسی خواهر راده ابوسهل اسماعیل بن علی بونختی از طرف مادر بونختی بوده است. مهربال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود ناخاندان بونختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان بونختی به نام روح پدر او و به اسم جدش ابی بحر دیده میشود.

حسین بن روح بونختی حتی در ایام امامت امام یاردهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری ارحمائه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یاردهم بوده (۶) و قطعه‌ای از اخبار ائمه سالت را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می کرده است (۷).

(۱) کتاب العیبه طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق ص ۱۴۷a. و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸

(۲) کتاب العیبه ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.

(۳) کتاب الاحتیاج طوسی ص ۲۴۵. (۴) رجال کشی ص ۳۴۵. (۵) کمال الدین

ص ۲۷۷ و عیبت طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰. (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).

(۷) مناقب ص ۴۶۰ و عیبت طوسی ۱۵۳ - در مناقب چاپ معنی در هر دو مورد حسن بن روح

بعد از فوت نایب دوم حضرت حجت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۲ یا بروایتی دو او آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم لشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر نوبختی و اگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدتی پیش عنوان « نایب » داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابوعلی محمد بن هم اسکافی (۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله ناطقی و ابو سهل اسماعیل بن علی بوحی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء بعضی صورت گرفته است (۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در برد و کیل دوم امام غایب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطلبقات چند تقسیم کرد ناوّل کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است (۳).

امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که : « حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر و کیل او بوده و در امر املاک او بطارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیعه مرسانده و از خواص و محارم او لشمار میرفته تا آنجا که بعثت انس و بردیکی ، پدرم حکایاتی را که بن او و کنیزکانش

(۱) ابوعلی محمد بن همّان بن سهیل بن بران اسکافی بغدادی یکی از زرگان شیوخ امامیه است که احداث او ردّشستی بوده اند و او مؤلف کثانی است در تاریخ ائمه امام الاّ وار (ابو سهل اسماعیل بن علی بوحی معاصر او بر چنانکه دیدیم کسانی در همین موضوع بهمین نام داشته است ، رجوع کنید صفحه ۱۱۷ از همین کتاب) . وفات او را نجاشی در ریح شده ۱۸ جمادی الاخری سال ۳۶۶ و تولّد او را در دو شده ۶ دی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطب مدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جمادی الاخری سال ۳۴۲ ضبط کرده اند (اریح بغداد ح ۳ ص ۳۶۵ و رجال استرآبادی ص ۲۴۸ نقل از معالم العلماء ان شهر آشوب) و ذکر این اسکافی بار در ضمن این فصل خواهد آمد

(۲) عت طوسی ص ۲۴۲ (۲) اریح الاسلام دهی f 132 b

میگذاشته باو میگفتند و هر ماهه سی دينار برای گذران معیشت باو می داده است و این مبلغ غیر از مالهایی بود که باو از طرف وزیر و رؤسای شیعه مثل آل فرات میرسید چه حسین بن روح پیش ایشان بجلالت مقام و قدر و منزلت ملاحظه و محترم بود، این جمله بتدریج حسین بن روح را در چشم شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او بیدرم و مراتب و ثنوق و دیانت و فضل او نیز روز بروز مقام او را در میان شیعه استوارتر نمود تا آنکه از طرف پدرم بنیابت و سفارت منصوب گردید (۱).

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود بشیعیانی که بعنوان مال امام و غیره اموالی جهت تسلیم پیش او می آوردند امر میداده است که آنها را بدون مطالبه قبض بحسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار مداخله یا خوداری میکرد مورد سخط ابو جعفر قرار میگرفت (۲).

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح بعنوان نایب سوّم امام غایب ابو القاسم حسین بن روح بدارالتیّابة در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند، خادم ابو جعفر یعنی ذکاء حاضر شد و با او عصا (عکازه) و کلید صندوقچه ابو جعفر بود. گفت ابو جعفر مر افرموده است که چون مرا بخاک سپردی و ابو القاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن، این صندوقچه حاوی خواتیم ائمه است، حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالتیّابة بیرون آمد و جمعاً بخانه ابو جعفر محمد بن علی سلّمانی رفتند (۳). و اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شده بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ مورّخت (۴).

اختیار حسین بن روح بنیابت امام با وجود وصیت ابو جعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت چه ابو جعفر قریب ده تن از خواص شیعیان را زیر دست داشت که در بغداد باجرای او امر او میپرداختند و حسین بن روح که از آن جمله بود آن مقام اختصاص را که دیگران داشتند نداشت و بهمین جهت کمتر کسی تصور میکرد که

(۱) النیة طوسی ص ۲۴۲-۲۴۳ (۲) ایضاً ص ۲۳۹-۲۴۰ و ص ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵-

۲۷۶ (۳) تاریخ الاسلام ذهبی f. 132b (۴) کتاب الغیبه ص ۲۴۳

اوبجانشینی ابوجعفر منصوب شود^(۱) بعلاوه از بزرگان شیعه کسان دیگری نیز در همان ایام ملحوظ و محترم بودند که تصوّر انتصاب ایشان بمقام نیابت بیشتر میرفته است تا حسین بن روح و یکی از آن جمله بوده است عالم متکلم بزرگ ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی؛ چنانکه بعد از اعلان مقام ابوالقاسم حسین بن روح کسی از ابوسهل نوبختی علت این امر و حکمت منصوب نشدن او را پرسید، او گفت کسانیکه حسین بن روح را باین منزلت برگزیده اند از ما بینا ترند، کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است. اگر من مکان امام غایب را چنانکه ابوالقاسم میدانم میدانستم شاید در تنکنای محاجّه او را بخصم مینمودم در صورتیکه ابوالقاسم اگر امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را بامقراض ریزیز کنند امام را آشکار نخواهد ساخت^(۲). از جمله کسانیکه در ابتدا متکرر و کالت حسین بن روح شده اند یکی ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسه انتصاب او باین مقام از طرف ابو جعفر عمری در جزء روسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمد بن فضل موصلی یکی دیگر از شیوخ شیعه بغداد آورده بخدمت حسین روح برد و او از آن تاریخ بصحّت و کالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد^(۳).

حسین بن روح از سال انتصاب خود بمقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن العباس (از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱) بمرمت تمام در بغداد میزیست و منزل او محلّ رفت و آمد امرا و اعیان و وزرای معزول بود مخصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم بشخص او بنظر احترام می نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب میشدند تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقتدر بالله و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمیشد و شیعیان از اطراف اموالی را که برساندن آنها ملزم بودند بخدمت او می آوردند ولی همینکه آل فرات بدست حامد بن العباس و طرفداران

(۱) کتاب النبیة طوسی ص ۲۴۰. (۲) ایضاً ص ۴۰۵. (۳) ایضاً ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

او از کار افتادند و دربر جدید محسوس و نند و مصادره آل مراب و مسکنان ایشان قیام کرد بین او و حسین بن روح بیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست نما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوّم امام از این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حسن خارج شده است روشن نیست فقط سه نکته دبل را از بیانات مورّحین منبوان استنباط کرد

۱ - حسین بن روح در سال ۳۱۲ لغت مالی که دبوای از او مطالبه میکرده است محسوس افتاده و تاریخ شروع حسن او نیمی سال ۳۱۲ را از دو طریق میتوانیم استخراج کنیم اولاً نشاهدات احبار شیعه حسین بن روح در دی الحجة سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر حلیمه محموس بوده (۱)، ثانیاً مدّت حسن او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حسن نجات یافته (۲) پنج سال قبل از آن نا همان سال ۳۱۲ مقارن میشود

۲ - حسین بن روح مدّتی را بنهان مرسته و او در این مدّت او حمیر محمد بن علی سلمعی معروف ابی الهیه را نامات خود نصیب کرده و شاهعابی بن او و شمعیان واسطه و سفیر محسوب نموده است (۳) و این دوره استمار لاند قبل از شروع حسن او بوده چه قبل از این تاریخ بوده است که شاهعابی در حال استقامت سرمیکرده و همور راه حلاف مسالك امامته و ادعای نبوت والوهت بر نموده بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در دی الحجة همین سال ۳۱۲ است که حسن بن روح از محاسن توفیعی در لعن او صادر کرده (۴)

۳ - مقتدر حلیفه در حسن حسن بن روح بی دحالت موده چه اس حلیمه موفعی که خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ به سبط لشریان موسی الطغر و او الهیجا عبدالله بن حمدان بن حسن افناد و از حلافت جامع شد مه بن المطهر عتای از محموس را که در دستگاه او حسن موداد درد و از حمائ ایشان یکی حسین بن روح بود که

(۱) ابی العده طوسی س ۲۰ (۱) ح الاسلام ۱۳۱۱ هـ سال ۱۴۱۱ (۲) ابی العده طوسی س ۱۹۶ (۴) ابی العده طوسی س ۲۰

مونس اورا بخانه خود برگرداند چون با مقتدر ارحسین بن روح سخن گفتند گمت اورا رها کمید که هر بلائی بر سر ما آمد ار خطا کاری او بود (۱) لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در قصه گرفتاریهای مقتدر چه دحالتی داشه و حلیمه بچه امری اشاره میکند

احمال کلّی دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه دهنی اشاره میکند اورا بمراوده با قرامطه که در این اسم بر سواحل حلب فارس و حصار استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بعداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند چه بنا بنقل این مورخ حسین بن روح بمکاتنه با قرامطه و دعوت ایشان بمحاصره بعداد متهم شده بوده و حسین بن روح با عذاراتی که حاکی ار در رات و وفور عقل و دهاء و علم اوست ار خود دفاع کرده بوده (۲) و این تهمت بعی مربوط بودن با قرامطه در آن اسم در بعداد حبلی شیوع داشته و ابوالحسن بن الرات و بر و پسر او محسن دوستان حسین بن روح را بر مهمان بست و با عمار بن قرمطی کبیر و قرمطی صغر دشمنان ایشان حسن و مصادره کرده بالاخره بقتل رساندند بهر حال علّت حقدقی حسن حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را بانه طلب مالی در حسن انداخته بوده اند (۳)

بعد از خلاص ار حسن حسین بن روح باز در بعداد مهمان عرب و احرام سابق بداره امور دینی شمع مشعول شد و امامانه اموالی را که بر عهده داشتند باو مرسانید و چون در این دوره چند مر ار آل بوخت مثل ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲) و ابوالحسن علی بن عثمان (۲۴۶ - ۳۲۴) و ابو عبدالله حسین علی بوختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار حلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند (۴) دیگر کسی نمیتوانست چندان اسباب رحمت ابوالقاسم حسن بن روح را فراهم آورد بلکه بحلاف در این دوره مبرل او محلّ رف و آمد بزرگان اعیان بعداد و رحال دراری و وررای ساق شد و بعضی ار ایشان در بدسرفت کار های خود باس حلفا و

(۱) ارج الاسلام ۱۳۳ هـ f (۲) ارج الاسلام ۱۳۳ هـ f (۳) صله عرب ص ۱۴۱

(۴) رجوع کند به حال هرک او را سه مر در فصل سابق

امرا از حسین بن روح استمداد می‌جستند چنانکه ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ با و متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابو عبدالله مهم او را پیش ابن رائق فیصل داد و توضیح این مطلب آنکه چون محمد بن رائق مدبر امور مملکت و خلافت گردید امر داد عموم ضیاع ابن مقله و پسر او را تصرف کنند و موقعیکه بغداد رسید (جمعه ۲۴ ذی الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله بملاقات او و وزیرش ابو عبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبثاتی که میکرد وقتی نیز در این کار از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز بوسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند (۱).

این واقعه یعنی تشبث ابن مقله بذیل عنایت حسین بن روح چنانکه صولی اشاره میکند در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده و چون در ایام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بود (۲) (از اوایل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و بواسطه کثرت مالی و طایفه امامیه نزد او می آوردند ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دوچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از اوسخن میگفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین بن روح بوده میگوید که: «راضی همیشه با ما میگفت که بی میل بودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامه اموال خود را باشان می بخشیدند تا خداوند باین وسیله آن طایفه را نیازمند دیگران، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نماید (۳)».

ابوالقاسم حسین بن روح بتصدیق مخالف و مؤالف از فهیمترین و عاقل ترین مردم روزگار بوده (۱) و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء بعزت و احترام تمام میزیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده منزلی عظیم داشته و چون مردی عاقل و مصلحت شناس بوده است در میان ایشان بتقیه عمل میکرده است و شیخ طوسی دو حکایت از او در این باب نقل میکند. (۲)

وفات شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی در چهارشنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده (۳) و او را در نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی (۴) در آنجا بوده بخاک سپرده اند (۵). این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه ایست در محله «سوق العطّارین» در طرف راست و جانب شرقی این محله. (۶)

شرح حال حسین بن روح را رواة و مورّخین شیعه در کتب خود بتفصیل ذکر کرده بوده اند ولی از بدبختی هیچکدام از این تألیفات بزمان ما نرسیده است. از آنجمله ابوالعبّاس احمد بن علی بن نوح سیرافى از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی صاحب رجال (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است بنام اخبار و کلاه اربعه و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابو نصر هیة الله بن احمد بن محمد کتاب اخذ کرده بوده است و این ابو نصر که از طرف پدر نواده امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود باین خاندان منتسب بوده (۷) یکی از روایان مهم اخبار حسین روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوّم امام غایب مروی است.

یکی دیگر از مورّخین شیعی مذهب حلب با اسم منتخب الدّین ابو زکریّا یحیی بن آبی طّیّ بخّار حلبی قفقانی (متوفی سال ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه

(۱) غیبت طوسی ص ۲۵۰ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b و f. 133 a

(۲) غیبت طوسی ص ۲۵۰-۲۵۲ (۳) کتاب الاوراق صولی f. 127 (۴) رجوع کنید به صفحه

۲۰۹ از همین کتاب (۵) غیبت طوسی ص ۲۵۲ (۶) احسن الودیعة ج ۲ ص ۲۴۲

(۷) غیبت طوسی ص ۲۴۲

شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین دهلی آن را در دست داشته و خلاصه آنرا در تاریخ الاسلام در صمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است (۱).

حسین بن روح و شلمغانی

یکی از حمله‌کنانی که بمخالفت با حسین بن روح بر حاست و از راه حسد تأسیس مذهب جدیدی قیام کرد ابو جعفر محمد بن علی بود از مردم قریه سلیمان از قراء واسط و او را ابن العراف و پیروانش را نیز همین مناسبت عرافیه می خوانده اند .
این شخص یکی از کتاب بغداد و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال اسقامت یعنی قبل از قیام تأسیس مذهبی تازه و انحراف ارتفعت ارحسین بن روح پیر طایفه امامیه مقامی حلیل داشت و مؤلفات او طرف رجوع و استفادۀ این جماعت بود تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابو جعفر عمری نشست پس از اجرای آداب رسمی اس کار باجماعی از وجود شیعه نحائیه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود اشرح حمله دندیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در اس در ره بین او و طایفه امامیه رابط و سبب بود و توقیعاب حصر قائم توسط حسین بن روح بدست شلمغانی صادر میشد و مردم در رفع حوائج

(۱) ان ای طی مؤلف از عی است از شهر هلب ام مورد العواهد و در او را او الفیل محمد بن شعله حللی (۸۰۴ - ۸۹۰) در ارجح حلب آورد و او از خاندان ی ای طی است که میل حاواده های ی رهبره و آل حراده ارجاندای سبعی مذهبی حاب وده اند (در باب ان اطلاع گاریده مرهون رهنمایی حصر آفای شخ الاسلام رجاس است) و عسی از راه ادان حاواده را صاحب کتاب امل الامل و مواف روصات الحجاب در ان خود مدآور داشته اند (امل الامل ص ۴۸۸ در حاشیه دیل رجال اسرا ادی و روصات الحجاب ص ۴۰۰ - ۴۰۱) سب ان شخص را دهلی در سبعه ای که در دست داشت درس و اینه است عواهد و آفای اوئی ماسین ون که احوال او را الوافی الواد الف صفندی مل کرده آ اساسی صفا موده است ولی صلیح سب ان مورح همان فععی است که صاحب ره صاب الحجاب در کتاب خود آرا مع ج ده است ذکر ابن بعلی بن ای طی در کتاب طافه الماسر الف حلال الدین سوطی آمده است (رجوع) بدان که اب ص ۲۷ باب مرگ) و مة ی در دخلط خود مک را از ان ای طی مل مک رجوع اند

و حلّ مہمّات خود ناو مراجعہ مینمودند (۱)

تاریخ خروج شلمغابی ارتعنت حسین بن روح درست معلوم نیست چه میدانیم که حسین بن روح در چه موقع درحفا میز بسته و دورۂ استتار او چه اندازه طول کشیده است ولی از قراین چنین معلوم میشود که دورۂ پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع ایام و رارت حامد بن العتّاس که از حمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده .

چنین تصوّر میرود که شلمغابی در همین مدت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از حوّا و متعّبدین شیعه را بطرف خود خوانده است و گویا ابتدا هم عرض او گرفتار مقام حسین بن روح و «باب» قلمدادن خود بجای او بوده و بعدها کار ادعای او بالا گرفته و دعوت سوّت و الوهیت یز کرده است .

اوّل موقعیکه سرّ شلمغابی و دعاوی او فاش شد شهادت ابن الاثیر در همان اوان و رارت حامد بن العتّاس بوده و کسی که برده از روی این کار برداشته است حسین بن روح بویختی است (۲)

بعد از عزل حامد بن العتّاس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن المرباب و رارت سوّم او (از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲) شلمغابی بمناسبت بستگی که سرّ او در حدیث یعنی مُحسن ناو داشت او را بخود بردن کرد و چون در این اثناء راه طبرستان را در حجاج رده و آسیای از ایشانرا که از مردم بعد از بودند کشید و در راه و اهل دا الحلاّقه را و بر پدرش قیام نموده و ایشانرا بمشارکت ا فراطه متهم می ساخت محسن رای حلوکبری از حمله محالّس و افشای اموالی که از مردم گرفته و د شلمغابی را د دستگاه و رارت داخل کرد و او را بجای جمعی از علم دین دین و دستمای او و کسان دیگر جماعتی را بمیانۀ مطالبۀ نقایا بدست آورده مثل گویند سر بر (۳)

(۱) ب الن طوسی ص ۱۹۶ (۲) ل الادریج سال ۲۲۲ و دهی ۱۱۹۵

(۳) معجم الادریج ج ۱ - ۲۹۶ و ج ۲ - ۱۲۳ ص ۱۲۳

بعد از قتل ابو الحسن بن الفرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی مخفی شد و از ترس بموصل گریخت و در همین ایام یعنی در ذی الحجه سال ۳۱۲ بوده که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصر الدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابو الهیجا عبدالله بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ماند و در این ایام مدنی نیز در مغلایا از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عمر پنهان بود و در همین زمان بوده است که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعباس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. (۱)

بعد از چندی شلمغانی از موصل بیگداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی مخفی گردید و در این دوره بود که عقاید او شیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد با او گرویدند و کار فتنه عزاقریه اوج گرفت و از این طریق اسباب زحمت کلمی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دار الخلافه فراهم آمد.

مشاهیر کسانی که در این ایام بشلمغانی گرویدند عبارت بودند از حسین بن القاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر مقتدر خلیفه و ابو جعفر بن سبطام و ابو علی بن سبطام از کتاب و وجهای شیعه بغداد و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و ابن السیب الزبایات و احمد بن محمد بن عبدوس (۲) و غیره.

دعای شلمغانی

اصول عقاید و دعای شلمغانی درست معلوم نیست چه از او و پیروانش چیزی بما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده اند هم مختصر است و هم آلوده بتهمت و غرض. امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک

حلاج پیروی میکرده است و حسین بن روح صریحاً اورا از متابعین قول حلاج میشارد (۱) بعلاوه تناسخ و غلو و عقیده بضد الوهیت خود و کیمیا نیز از ارکان عمده معتقدات او بوده است. خلاصه عقاید اورا از چهار مأخذ عمده که در دست است میتوان استخراج کرد و آن چهار مأخذ بقرار ذیل است :

۱ - نامه ای که الراضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی القعدة ۳۲۲ بامیر ابوالحسین نصر بن احمد سامانی ببخارا نوشته و يك جزء عمده آن نامه را یاقوت در مرو رو نویس کرده و در جلد اول معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم بن محمد بن ابی عون گنجانده است .

۲ - توقیعی که بدست حسین بن روح نوبختی در ذی الحجة ۳۱۲ در لعن شلمغانی صادر شده و اخباریکه شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب الغیبه (۲) در این باب از رواة شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده .

۳ - مجلی از عقاید او مندرج در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹ .

۴ - شرحیکه ابن الاثیر (متوفی ۶۳۲) در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامه راضی بامیر نصر یکی است و غیر از این منابع در رجال نجاشی و تجارب الامم ابوعلی مسکویه و ملل و نحل ابن حزم ظاهری و وفیات الاعیان ابن خلکان و الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی و رساله ابن الفارح نیز پاره ای اطلاعات مختصر بدست می آید که ما بتمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد . بطور کلی اصول عقاید شلمغانی را بشرح ذیل میتوانیم خلاصه کنیم :

۱ - خداوند در هر چیزی باندازه تحمل آن چیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده، چون شلمغانی در این خصوص بمسیح

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶ و رساله ابن الفارح (در مجموعه رسائل البلغاء ص ۲۰۰-۲۰۱)

(۲) تاریخ تألیف کتاب الغیبه شیخ طوسی سال ۴۴۷ است (رجوع کنید بصفحه ۲۲۲-۲۲۳ از همان کتاب .)

و حلاج تشبیه نموده است اورا روح القدس (۱) و مسیح (۲) و حلاج (۳) خوانده اند.

بعقیده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصلاً خدا اسمی است جهت معانی و خاطره هائی که بقلب مردم خطور میکند و آنچه را که بر مردم پنهان است متصور مینماید تا آنجا که گوئی مردم آنرا بمشاهده در می یابند، هر کسی که مردم باو احتیاج پیدا میکنند خدای ایشان است، بهمین جهت هر فردی از افراد بشر میتواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود.

پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادیون او بودند میدانستند.

بعبارة آخری هر مادیونی از این جهت نسبت بمافوق «فاضل» خود «مفضول» محسوب میشد.

مثلاً يك نفر عزاقری میگفت من خداوند فلان و فلان خداوند فلان و فلان خداوند خداوند من است تا سلسله بشلمغانی منتهی میگردد و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزاقریه است و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد.

عزاقریه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را بعلی بن ابی طالب منسوب نمیدانستند و میگفتند که مقام الوهیت در شخصی جمع می آید که نه فرزند کسی و نه اورا فرزندی باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن میشمرند و میگفتند که هارون موسی را و علی بن ابی طالب محمد بن عبدالله را بر سالت فرستاد و این دو نسبت بفرستادگان خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب بتصور ایشان بشماره ایام اصحاب کهف که ۳۵۰ سال است بمحمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردیده شریعت اسلام نیز بر میگردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن ایام ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار میشود.

ملائکه بعقیده ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش

(۱) الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و الانار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۳۰۱ و غیت طوسی ص ۲۶۵ (۳) معجم الادباج ص ۱ و ۲۹۸ و غیت طوسی ص ۲۶۵ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

نشناختن آن جمع و برگشت از مسلك ایشان.

عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در شیت و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیا و ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است (۱) و روح حضرت رسول در ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب و روح امیر المؤمنین علی در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه درام کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته (۲). ابوعلی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی بمن گفت که حق یکی است فقط جامه های آن تغییر می یابد، روزی در جامه سپید است، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و این اولین قول او بود که من آنرا انکار کردم زیرا که آنرا با گفتار پیروان عقیده بحلول یکی یافتیم (۳).

۲ - عزاقریه بترك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج نمیکردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و میگفتند آن روز که محمد بن عبدالله بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث شد ایشان مردمی قسی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آنرا داشت که در مقابل احکام او سر فرود آرند ولی حالیه حکمت مقتضی آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند. نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتیکه در دین شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد و از قراویکه نوشته اند عزاقریه در فرستادن حرم خود یش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته اند بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود می شمردند و میگفتند که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهر مند میسازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل ترین عزاقریه بوده حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده میشده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش یش او بر یکدیگر سبقت میدجسته اند و اگر کسی از این کار ابا میکرد عقیده شلمغانی که بتناسخ نیز قائل بوده در بازگشتن

(۱) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۶ (۲) غیث طوسی ص ۲۶۴ (۳) غیث طوسی ص ۲۶۷

بدینا بصورت زن در میآمده است . شاهعابی احکام دینی خود را در کتابی بنام الحاشیه السادسة بدوین کرده بوده و این کتاب دسنور دینی اصحاب او بشمار میرفته و موضوع اصلی آن گویا ردّ احکام شرایع سابقه بوده است (۱) شاهعابی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عثمان هرت داشتند و هلاک ایشان را واجب میشمرده اند .

۳ - از مهمترین عقاید شاهعابی عقیده او است نصّد ناین معی که شاهعابی میگفته است که خداوند وجود صّد را حاق کرده است تا بوسیله آن بی مخالف آن رده شود و با اصداد در برگزیدگان خدا طعن برسد فصیلت ایشان ظاهر میگردد و بهمین جهت اصداد از اولیاء الله مقامشان برتر است چه اصداد وسیله برور فصل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد

بعقیده بروان شاهعابی خداوند رقیب که در جسدی ناسوتی حلول میکند آبخنان قدرت و معجزه در او ظهور میرسد که با خداوند یکی میشود چنانکه این حال در هفت آدم (هر آدمی مطابق نالک عالم) ظاهر شد و بعد از آدم هفدهمین در جسد پمیح وجود ناسوتی دیگر و پنج صّد ایشان که عنوان الملس داشتند، حلول کرد ، بعد در ادراک و انلیس او ، سپس در نوح و انلیس او ، بعد در صالح و انلیس او و نافر و برای پی کرد ، بعد در ابراهیم و انلیس او نمرود ، بعد در هارون و الملس او فرعون ، سپس در داود و انلیس او حالوت ، بعد در سلیمان و انلیس او ، بعد در عیسی و انلیس او و شازردان عیسی و انلیس ایشان ، بعد در علی بن ابی طالب و انلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شاهعابی و انلیس او جمع آمد (۲)

اما در باب بیدارس صّد یا انلیس عقیده بعضی از عرا و نه این بوده شخص ولی خود او را منصوب مینماید چنانکه علی بن ابی طالب او را این مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که انلیس هر وائی و انلیس است و ادال باار همقدم مده و در اب فائیم آل محمد که عقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عرا و نه می نمایند این همان امام است و ادال باار همقدم

(۱) الاار افاة ۲۱۴ (۲) معجم الادبا ۱ ، ۳۰۱ - ۳۰۲ ، ۱ ، و فاع سال ۳۲۲

بآن اشاره شده در آیه مَسْحَدًا لِّعَلَّائِكَ كُفُّهُمْ أَخْتَعُونَ إِلَّا إِيَّاسَ، و چون ابلیس سجود نکرد و گفت که لَا قَدْرَ لَهُمْ صِرَاطُكَ التَّسْتِيمَ از اینجا معلوم میشود که در موقع امر بسجود او قائم بوده و بعد نشسته است و اینکه شیعه میگویند که قائم قیام خواهد کرد این همان ابلیس است که در موقع امر بسجود قائم بوده و ارسجده اما نموده است (۱) و یکی از شعرای عراقی به درباب صَدِّ بعضی ابلیس میگوید.

يَا لَأَعْنًا لِلضَّيْدِ مِنْ عَيْدِي ^(۲)	مَا الضِّدُّ إِلَّا ظَاهِرُ الْوَلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَمِّمِ الْوَفِيِّ	لَسْتُ عَلَى حَالِ كَحَمَامِي
وَلَا حَجَامِي وَلَا جَفْدِي	قَدْ قُفْتُ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي
لَعَمْرٍ وَجَاوَزْتُ مَدَى الْعَمْدِي	فَوْقَ عَظِيمِ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي
لَا نُهُ الْفَرْدُ يَلَا كَيْفِي	مُحَدُّ بِكُلِّ أَوْ حَدِي
مُخَاطِطُ الثُّورِيِّ وَالظُّلُمِيِّ .	نَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي
وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كَيْسَرَوِيِّ	قَدْ عَاتَ فِي نِسَةِ آعْجَمِي
فِي الْقَارِسِيِّ الْحَسَبِ الرُّضِيِّ	كَمَا الْمَوِيُّ فِي الْعُرْبِ مِنْ لُؤِي ^(۳)

تالیفات شلمغانی

عمر از کتاب الحاشیه السدسه که در آن گذشت ابو جعفر شلمغانی کتب دیگری بر تألیف کرده بوده و چون در اصل او را با ناصطلاح در حال استقامت از علمای امامیه محسوب میشده یک عده از مؤلفات او پیش امامیه از کتب معتبره بشمار میرفته و چنانکه پیش گفتیم در موقد - در مقلبا محتفی میرسنه آنها را ابوالفصل محمد بن عبد الله بن المطالب از علمای امامیه پیش او حواصه است، صورت تالیفات شلمغانی از روی رجال نجاشی و عات طوسی شرح دیل است

۱ - کتاب الکلیف .

(۱) عبد طوسی ص ۲۶۵-۲۶۶ (۲) اشاره است شیطان که او را دشمنی عدی مکنند
(۱) عدت طوسی ص ۲۶۶

این کتاب از کتبی است که شامعانی آنرا در حال استقامت تألیف کرده و چون این کتاب او منتشر شد جمعی از امامیه آنرا بخدمت حسین بن روح بردند و او آنرا را اوّل تا آخر خواند و گفت که شامعانی جر در دوسه موضع که دروغ گفته بمّنه مطالب آنرا از ائمّه روایت کرده و چیری دیگر در آن بدست (۱) شیخ مهید کتاب تکلیف شامعانی را جر يك موضع روایت میکرده و آن موضع در باب شهادت است که شامعانی در آن روایت علامّه حلی چنین گفته بوده که : « اگر شخصی فقط يك شاهد داشته باشد جایز است که برادر او بر در صورت نداشتن علم ناصل موضوع در حقّ او شهادت دهد (۲) » و کوبا صحیح و تمام این مطلب که علامّه آنرا از شیخ مهید نقل کرده آن باشد که شیخ طوسی از ابو عبدالله حسن بن علی بن حسین بن موسی بن نابویه روایت نموده و آن این است که شامعانی در باب شهادت گفته بوده است که « اگر برادر مؤمن ترا بر شخصی حقّی باشد و او را ادای آن خود داری کند و آن طلبکار را بمّنه ای جر يك شاهد تقه باشد میتوانی آن شاهد مراجعه کنی و شهادت او را بشنوی ، چون آنرا بدش تو اقامه کرد میتوانی بر د حاکم حاضر شوی و بهمان شکل که او شهادت میدهد تو بر شهادت دهی تا حقّ مردی مسلمان پایمال نشود (۳) »

مخدّدس فصل بن تمام از یکی از شیوخ خود نقل کرده است که شامعانی موقعیکه کتاب التّکلیف را تألیف میکرد پس از اصلاح هر باب از آن آنرا بنظر حسن بن روح میرساند حسن بن روح آنرا حکّت و اصلاح می نمود و شامعانی پس از تصحیح آنرا نقل میکرد تا دیگران از روی آن بنویسند (۴)

۲ - رساله ای خطاب بنابوعلی مخدّدس بن همام اسکافی (۵) ،

۳ - کتاب الوصیه العظمه ،

۴ - کتاب الرّاه الصحیح المعتمد

(۱) عبد طوسی ص ۲۶۷ (۲) خلاصه علامه ص ۱۲۴ و رجال ا - اادی ص ۳۰۶
(۳) ع - طوسی ص ۱۶۷ (۴) ع - طوسی ص ۲۵۴ (۵) رجوع کند بدل ص ۲۱۵ از همین کتاب

- ۵ - کتاب السَّاهَلَة ،
- ۶ - کتاب الْأَوْصِيَاء ،
- شیخ طوسی در کتاب العیبه دوازده بار این کتاب نقل میکند (۱)
- ۷ - کتاب المعارف ،
- ۸ - کتاب الاِصحاح ،
- ۹ - کتاب فضل النُّطقِ عَلَى الصُّمِّتِ ،
- ۱۰ - کتاب فِصَالِ الْعَمَرَتِینِ ،
- ۱۱ - کتاب الْأَوَّارِ ،
- ۱۲ - کتاب السَّلَمِ ،
- ۱۳ - کتاب الرَّقَادِ وَ التَّوَحُّدِ ،
- ۱۴ - کتاب الدَّوَاوِ الْمُسْتَهْ ،
- ۱۵ - کتاب نَطْمِ الْقُرْآنِ ،
- ۱۶ - کتاب الْإِمَامَةِ بَرَرِکِ ،
- ۱۷ - کتاب الْأُیْمَانَةِ کَوْچُکِ (۲) ،
- ۱۸ - کتاب الْعِنَةِ

این کتاب احب را شیخ طوسی در دست داشته و يك فقره بدار آن نقل میکند (۳)
 کتب شلمغایی بمسائات مقام علمی و تقرب او محسن بن روح پیش از آنکه در
 مرحله ارتداد قدم گذارد رد امامت شیوع تمام داشته و در دست جمیع انشان بوده
 بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و امن او صادر گردید جمعی از امامت او حسن بن
 روح در باب آن کتب سؤال کردند و گنجد خانه های ما از آنها پر است با آنها چه
 معامله باید کرد حسین بن روح گفت جواب من در این خصوص عین جوانی است که

(۱) عت طوسی ص ۱۵۸ و ۲۲۱
 (۲) اسامی این هفده کتاب اکابر دیگری که عنوان آن است در رجال بخاشی ص ۲۶۸ - ام
 شلمغایی مذکور است (۳) عت طوسی ص ۲۵۵

امام ابو محمد حسن بن علی عسکری موقعیکه مردم در خصوص کتب شیعیان (۱) از او پرسیدند بایشان داد و گفت آنچه را روایت کرده‌اند بگیرد و آنچه را که برای خود آورده‌اند رها کنید (۲).

شلمغانی در ابتدای شروع بدعوت جماعی از بزرگان بغداد را محرمانه بطرف خود خواند و در بدو امر بنام حسین بن روح اخباری منتشر میکرد و خود را امامت به عنوان باب او معرفی مینمود

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری چنین روایت میکند که: « شلمغانی بمناسبت اقبالی که حسین بن روح باو کرده و او را در نزد مردم محرم نموده بود پیش پسران بسطام (۳) مقرب بود و چون آغاز اربداد کرد هر دروغ و کفری را بنام حسین بن روح بر ایشان نقل مینمود و ایشان آرا او می پذیرفتند تا آنکه قصه او بر حسین بن روح مکشوف گردید و حسین بن روح دانکار آنها قیام کرد و پسران بسطام را از شنیدن سخنان او بھی فرمود و امر بلعن و تبری از او داد ولی ایشان گوش فرا ندادند و کماکان بدوستی

- (۱) مقصود از شیعیان محمد حسن بن علی بن فضال اومی (موتی سال ۲۲۴) اند که هر سه میل بدر خود از فقهای درقه و طایفه محسوب میشوند و اسامی این سه سر بهر دلیل است:
- ۱ - احمد بن حسن بن علی بن فضال موتی سال ۲۶۰
 - ۲ - محمد بن حسن بن علی بن فضال
 - ۳ - ابوالحسن علی بن حسن بن علی بن فضال

این سه بهر را طایفه از فقهای درک خود مشهورند و فقهای مروره خصوصاً علی در این مذهب بسیار آلیف کرده و دهاند و عدد اَلَمات ابوالحسن علی رسی کتاب بالغ مشده (ای احوال سان رجوع کند بحال حاشی صفحات ۲۵ - ۲۶ و ۵۹ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و رجال کسی صفحات ۳۱۹ و ۳۲۸ - ۳۲۹ و غیره). (۲) عید طوسی ص ۲۵۴

(۳) خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده اند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در حره کتاب و عقاید دیوانی عهددار بارهای مساعل مشده اند و از آن خاواده ابوالعاس احمد بن محمد بن بسطام و پسرانش ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد آل فرات سندی داشته اند و ابوالحسن محمد داماد حامد بن العباس ویر بود. این طایفه اندک آل و اب از فرقه امامیه طایفداری نکردند ولی س از امام شلمغانی پیرو عقیده او شدند و همین جهت فاهر حلهما در سال ۳۲۱ هجری مورسی محضرس انداش خانه های ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد را بت تار گریه

اوناقی ماندند چه شلمغانی نایشان گفته بود که چون من بکتمان سربکه بر شما نموده ام عهد کرده ام اگر راز فاش شود از مقام اختصاصی که یافته ام محروم و بدوری دوچار خواهم گردید و این مقام مقامی بس عظیم است و بار آنرا جز ما کی مقرر با بیغمبری مرسل با مؤمنی ممتحن نتواند کشید، و ناین بیانات مطلب را در پیش چشم ایشان بزرگ کرده بود حسین بن روح کاغذی بمرسان بسطام نوشت و بر کسایی که بمناعت قول یادوستی اوقیام بمانند لعن فرستاد و تدری از او خواند، چون پسران بسطام نوشته را شلمغانی نمودند بگریه در آمد و گفت که لعن حسین بن روح در حق من متضمن باطی عظیم است و لعنت در اینجا بمعنی دور گرداندن است و اینکه گفته است لعنه الله غرض او اینست که خداوند مرا از عذاب و آتش دور گرداند اینک من مقام و منزلت خود را شناختم پس گونه های خود را بر خاک مالید و پسران بسطام را بکتمان این امر خواند.

ام کلوم میگوید که: «روری پیش مادر جعفر بن بسطام رفتم دیدم او ریاده از انداره در استقبال و تعظیم من کوشید تا آنجا که بدم من افتاد و بر پایم بوسه داد، من این حرکت او را زشت شمردم و گفتم از این کار دست بردار که کاری ناپسند است و دست او را نگاه داشتم. شروع بگریستن کرد و کفت چگونه خود داری میتوانم که تو خاتون من فاطمه باشی، گفتم چطور؟ گفت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی پیش ما آمد و گفت سرب دارم که در کتمان آن عهد کرده ام و اگر فاش شود معاقب خواهم شد، و او قول دادم که آنرا بر کسی کشف نکنم ولی بدش خود تصمیم داشتم که فقط شیخ حسین بن روح را از آن راز آگاه نمایم، شلمغانی گفت که روح رسول الله بجسد پدرت ابو جعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح امیر المؤمنین علی بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح خاتون ما حشرت فاطمه بدن تو [بعی ام کلوم] بدار این چگونه من ترا بزرگ بشمارم گفتم از این بیان دروغ دست بردار کفت شلمغانی از ما در کتمان این سرب قول گرفته است و میترسم که اگر آن افشا شود بعد از دوچار شوم و اگر مرا بکشف آن وادار

نمیکردی هرگز آنرا به تنو و نه ناحدی دیگر نمیکشتم چون از پیش او بیرون آمدم
 محمدت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شتافم و قصه را بر او نقل کردم چون بن
 وثوق داشت آنرا پذیرفت و گفت باید دیگر نا این دن مراده یکی و اگر رقعۀ ای
 تنو نوشت جواب بدهی و فرساده او را پذیردی و بعد از این بیانات کمر آمیز بملاقات
 او بروی چه این مرد ملعون در دل این جماعت القاء کمر و الحاد کرده و مدعی شده
 است که خداوند در او حلول نموده و با خداوند یکی شده است و این همان قول مسیحیان
 در باب عیسی و عقیاید پروان حلاج است از این تاریخ بعد دیگر از پسران بسطام
 دوری گریدم و رشته مرادۀ ناانسان را قطع کردم و پدرشان را بدرفته و مادرشان
 را بر ملاقات نمودم این حیر در میاب آل بوخت شیوع یافت و حسین بن روح
 يك بك انشان را دید و لعن شامعانی را بهر يك نوشت و همگی را اردوستی و پذیرفتن
 اقوال و تکلم نا او منع نمود سپس توقیع حضرت قائم در لعن و تبری از او بر دست
 حسین بن روح صدور یافت (۱)»

عن این توقیع که حسین بن روح آنرا در تاریخ دی الحجة ۳۱۲ از محسن خود
 در دستگاه مقتدر حامیه ارحام امام غائب صادر کرده و برای انتشار در میان امامت
 پدرش ابوعلی محمد بن همام اسکافی بعدادی فرستاده (۲) در باب احتجاج طبرسی و با اختلاف
 روایت در باب العیبه طوسی مندرج است (۳) و ما آنرا عیناً نقل نمیکشیم

«عَرَفَ اطالَ اللهُ بِعَاكَ وَعَرَفَكَ اللهُ الْحَرَّ كُلَّهُ وَحَتَمَ بِهِ عَمَّاكَ مِنْ ثَقِيٍّ بَدِينِهِ وَتَسَكَّنَ
 اِلَى نَبِيهِ مِنْ اِحْوَانِنَا اِدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُمْ يَا مُحَمَّدُ عَلَيَّ الْعَرُوفُ بِالسَّلَامِ عَجَّلَ اللهُ
 اِهَ الْفَتْمَةَ وَلَا اَمَهْلُهُ قَدَارَ تَدَّ عَنْ الْاِسْلَامِ وَفَارَقَهُ وَالْخُدْمِي دِينِ اللهِ وَادْعَى مَا كَمَرُ مَعَهُ
 بِالْخَاقِ حَلٍّ وَبَعَالِي وَافِرِي لَدَا وَوَاوَا وَقَالَ بَهْتَا وَاثْمَا عَظُمَا لَدَبَ الْعَادَاوَنَ
 بِاللَّهِ وَصَلُّوا صَلَاتًا بَعْدَا وَخَسِرُوا خَسْرًا مَامَا وَاسَّا بَرُّنَا اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَ اِلَى رَسُوْلِهِ

(۱) ع - طوسی ۲۶۳ - ۲۶۵ (۲) دل صفحه ۱۱۵ از مهر اب (۳) ۱ - حاح ص ۲۴۵
 و ع - طوسی ص ۲۶۸ - ۲۶۹ اگر چه ارجح صدور آن وقع دی الحجة ال ۳۱۲ م می نماید
 اوال حس ح بن روح است ولی از این معلوم میشود که اشاره ساز آن یکی دل از حاح او
 از حس که در ۳۱۷ و ۳۱۸ م شده در گذرد است (ع - طوسی ص ۲۶۸)

صلوات الله عليه و سلامه و رحمته و بركاته منه و لعنائه عليه لعابن الله تترى في الظاهر
منا و الباطن في السرو و الجهر و في كل وقت و على كل حال و على كل من شايعه و
تابعه و بلعه هذا القول منا فاقام على تولانا كم الله انما في التوقي و المحاديه منه علي
مثل ما كنا عليه من تقدمه من بطرائه من الشريعي (۱) و التمری (۲) و الهلالي (۳)
و اللالی (۴) و غیرهم و عاده الله جل ثناؤه و مع ذلك قبله و بعده عندنا حمیلة و نه شق و اياه
لستعين و هو حسنا في كل امورنا و نعم الوكيل

بعد از آنکه لعن شلمعانی بر دست حسین بن روح صادر گردید امامت بعد از او
دوری جستند و همه حکایت لعن او را در محالس و محافل نقل میکردند و شلمعانی
برای اثبات حقاقت خود و معارضه با حسین بن روح و متقاعد کردن امامت طرفدار
او سعی می نمود و کتاب العیبه خود را در این نام تألیف کرده و در آن تا تعرض
حسین بن روح پرداخته و مدعی همقدمی با شیخ ابوالقاسم بن یحیی در تهته اسباب کار

(۱) ابو محمد حسن شری ارضیحه امام دهم و د و او اول کسی است که مدار امام یاردهم
اذعای داشت برخاسته و بالجاد و کفر مسوب شده و وفعی درامن او صادر گردیده است ، سروان
او را شریه میگوید و ایشان از فرق علاه و حلوله (رجوع کند نکات العیبه ص ۲۴۸ و
مقالات اشعری ص ۱۴-۱۵ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و صره العوام ص ۱۹۴ و احتجاج ص ۲۴۴)

(۲) محمد بن نصر نیری از اصحاب امام یاردهم و د و پس از وفات امام مدعی مقام او و جعفر عمری
گردید و ادعای موت و رسالت رخاست طرفداران او را مته میگوید . اسان برار علاه و حلوله اد
رجوع کند رجال کسی ص ۳۲۳ و عت طوسی ۲۵۹-۲۶۰ و مقالات اشعری ص ۱۵ و صره العوام
ص ۱۹۴ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و احتجاج ص ۲۴۴ و صمجات ۱۴۴ و ۱۴۷ از همین کتاب)

(۳) ابو جعفر احمد بن هلال غسانی کرخی (۱۸۰-۲۶۷) از علاه وار اصحاب امام یاردهم که
بعد از وفات آن حضرت مکر و کالت او و جعفر عمری گردید (رای احوال او رجوع کند عت
طوسی ص ۲۶۰ و رجال کسی ص ۳۳۲-۳۳۳ و رجال عیاشی ص ۶۰-۶۱ و هست طوسی
ص ۵۰ و احتجاج ص ۲۴۵)

(۴) او طاهر محمد بن علی بن الال از اصحاب امام یاردهم و مکرین و کالت او و جعفر عمری که
خود را بجای او و جعفر و کل امام غایب محوایه است (رجوع کند کتاب العیبه صوسی ص ۲۶۰
و احتجاج ص ۲۴۵) .

وکالت و نیات بوده است ولی اکثریت امامت دعاوی او گوش فرا ندارند و درلین او
کوشیدند. (۱)

مقارن واقعه قبل شلمعانی موقعیکه رؤسای شیعه در حانه ابو علی بن مقله
وریر جمع بودند و امن او را از جانب حسین بن روح نقل میکردند بایشان گفت که
بن م و او ملاقاتی ترتیب دهید تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از
آسمان فرود نیامد و او را تسوحت پس هر چه او در حق من میگوید بجاست. چون
حسین ابن ادعا بر اصبی حلیفه رسید امر داد تا شلمعانی را دستگیر کنند (۲)

اما دستگیری شلمعانی بسهوات میسر شد چه ابو علی بن مقله مدنی بامر حلیفه
در بنی شلمعانی میگشت و چون او پنهان میسرست و از نقطه ای نقطه دیگر میگریخت
عمال وریر و حلیفه موفق بحال او نمیشدند تا آنکه بالاخره در شوال سال ۳۲۲ بر
او دست یافتند و ابن معاویه او را محبوس ساخت و حانه او را حسنت و از بیروان مهم
او مثل حسین بن قاسم بن عبدالله بن وهب و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و اشعث
بن احمده بن محمد بن عدوس در آنجا مراسلانی یافت که همه او را بخطاهائی
که لایق شأن خداوند است خوانده بودند در محضر حلیفه آن خطوط را بمردم نمودند
و صحت آنها ثابت رسید و شلمعانی بپیر او را آورد که این خطوط از بیروان اوست
ولی مصامح آنها را رد نمود و از دین خود دست برداشته اظهار اسلام کرد

حلیفه احمد بن محمد بن عدوس و ابراهیم بن ابی عون را بر در حضور شلمعانی
حواص و امر داد که خداوند خود را بسبلی برسد ایشان از این کار خود داری
نمودند چون حلیفه آنها را بنی حرکت محصور ساخت احمد بن محمد بن عدوس او
را بسبلی رد ولی ابراهیم بن ابی عون را در این اقدام دست بر عیشه افتاد و بر بنی شلمعانی
بوسه داد و او را خطاهائی مانند الهی و سندی و رافعی خواند راضی شلمعانی را
مخاطب ساخته گفت اگر و دعوی حدائی بداشتی پس این بیانات چندیست او در پاسخ

گفت از این اظهارات ابن ابی عون محی بر من بدست، خدا میداند که من هرگز پیش ایشان خود را خدا بخوانده بودم. ابن عدوس شهادت داد که شلمعانی دعوی حدائی ندارد بلکه خود را بحاجی حسین بن روح باب امام منظر میداند (۱)

شلمعانی و طرفداران او را نامر حلیمه در حضور قصاة و فقها و کتّاب و رؤسای لشکری چند نار محاکمه کردند (۲)، عاقبت حکم قتل او با اتفاق آراء تصویب و صادر گردید. قتل از اجرای ابن حکم شلمعانی از قصه سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و یا دشمنان او بعد از دوچار گردید ولی فقها حلیمه را امر بمعحیل در قتل او کردند و حلیمه دستور داد که در سه شنبه ۲۹ دی القعدة سال ۳۲۲ شلمعانی و ابن ابی عون را بصرب شلاق زدند بعد گردن ایشانرا برداشتمند سپس حسد ایشانرا بدار آویختند و آخر از همه بعش آل دو نفر را سوخته حاکم کسر آنرا بآب دحله داد (۳) و حسین بن قاسم را بیدر در آخر دی القعدة همان سال در شهر رفته کشته سرش را بعداد آوردند (۴)

عراقرّنه بعد از قتل شلمعانی نار دست از دعاوی خود برداشتمند مخصوصاً در حاندان نبی بسطاط طرهداری را رسان و دند و بعد از قتل شلمعانی يك نفر بنام نصری حاشینی اورا ادعا کرد و مدّعی شد که روح شلمعانی در او حلول کرده و او مقام الوهّاب دارد و چون او در سال ۳۴۰ مرد اروی اموال اسمیاری که عراقرّنه باو تقدیم نموده و دد ماند، ابو محمد حسن بن محمد مهلتی و بر معرّ الدّولة دلهی را از واقعه فوب نصری و مامناک او خبر کردند، مهلتی امر داد تا ترکه او را مهر و موم نماید و بیروان او را دستگیر سازد تا کسی که حاشینی او قیام نمینماید چمری در اختیار داشته

(۱) ان الانبر و فاع سال ۲۲۲ (۲) رای معصل عاکة الشان رجوع دند کلمات الفرق

بن الفرق ص ۲۵۰ که از مصی اعلاص از جی حالی یست

(۳) معجم الادا ح ۱ ص ۲۹۷ و الفرق بن الفرق ص ۲۵۰ (۴) ان الانبر و فاع سال ۲۲۲

ناربح و شلمعانی را عموم مورحن مل اب و اب الانبر و سهی در سال ۳۲۲ و شهادت ولی در کات القده طوسه در ۳۲۳ مذکور است و ام، طاهرا صحیح باشد

باشد. دفاتری از ایشان بدست آمد که مطالبی از آئین خود بر آنها نوشته بودند، جوانی از ایشان ادعا میکرد که روح علی بن ابی طالب در او حلول کرده و زنی همین دعوی را در باب حلول روح فاطمه زهرا در خود داشت و از نوکران ننی سظام یکی دعوی داشت که روح میکائیل باو انتقال یافته، مهلبی دستور داد که اشارا بگیرند و بسختی تنبیه کنند اما ایشان بمعزالدوله چنین القاء شبهه کردند که ار شیعیمان علی بن ابی طالب اند معزالدوله امر بخلاص آن جماعت داد، مهلبی هم از ترس آنکه مبادا بترك تشع منّهم شود دیگر پایی عزاقریّه نشد (۱).

فصل دوازدهم

ابوالحسن موسی بن کبریا

(نیمه اول قرن چهارم)

موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوذخت ملقب و معروف باین کبریا نوبختی از علما و منجمین و از رجال اَیام غیبت صغری و از معاصرین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار و کلاهی اربعه از او اخبار نایب سوم امام غایب را روایت می نموده و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریا است در کتاب الغیبه طوسی موجود است (۱).

لگفته نجاشی ابن کبریا در مجوم معرفتی کامل داشته و در آن باب از او کلام بسیار باقی است و با وجود عام و عقیده نجوم مردی متدین و دارای عقیده ای نیکو بوده و در مجوم نیز تأیقاتی داشته است و یکی از آن جمله کتاب کافیه است در احداث ارمه (۲).

از سه فقره روایتی که ابونصر هبة الله کاتب مستقیماً یا بواسطه ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری از ابوالحسن موسی بن کبریا نقل کرده است معلوم میشود که این شخص از معاصرین ام کلثوم و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بعد از وفات نایب سوم امام غایب نیز هنوز حیات داشته است.

(۱) صفحات ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰ و بحار الانوار ج ۱۴

ص ۱۴۳ نقل از روح الهموم.

فصل سیزدهم

ابو محمد حسن بن حسین

(۳۲۰-۴۰۲)

ابو عبدالله حسین بن علی بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که در فصل دهم احوال او و پدرش ابوالحسین علی گذشت پسری دارد بنام ابو محمد حسن که در سال ۳۲۰ یعنی شش سال قبل از فوت پدر خود تولد یافته و او از محدثین و رواة اخبار فرقه امامیه مثل پدر خود و از کتّاب و منشیان و از راویان اخبار است چنانکه راوی قسمتی از اخبار و اشعار ابونواس بوده (۱) و ابوالحسین هلال بن محسن صابی کاتب (۳۵۹-۴۴۸) از او بعضی وقایع را روایت مینموده است (۲).

ابو محمد در حدیث بشهادت خطیب بغدادی بیشتر از ابوالحسن علی بن عبدالله مبشر قصاب واسطی و ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی بغدادی (۲۳۵-۳۳۰) مشهور بقاضی متعاملی روایت مینموده و در حدیث شاگردان بسیار داشته و مشهور ترین کسانی که از او روایت میکرده اند اشخاص ذیلند:

۱ - ابو بکر احمد بن محمد برفانی خوارزمی (۳۳۶-۴۲۵)؛

۲ - ابوالفرج حسن بن علی طنجیری (۳۵۰-۴۳۹)؛

۳ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیرفی زهری (۳۵۵-۴۳۵)؛

۴ - قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی (۳۶۵-۴۴۷)؛

۵ - ابوالقاسم بن الحلال؛

۶ - ابوالحسن احمد بن محمد عتیقی (۳۶۷-۴۴۱)؛

و از این جمله سه نفر اول جزء مشایخ حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی

(۳۹۲-۴۶۳) صاحب تاریخ بغداد معروف معدودند و بنابر این خطیب بغدادی بیک

واسطه شاگرد ابو محمد حسن بن حسن نوبختی بوده و او برای تحقیق عقیده قطعی ابو محمد نوبختی بشاگردان او که استادان خطیب میشده اند توّسل جسته و از ابوالقاسم از هری و ابوبکر برقانی در این باب سؤالانی کرده است. از هری نوبختی را رافضی و ردّی المذهب شمرده و برقانی گفته است که نوبختی معتزلی و مایل بتشیّع و باتمام این احوال در روایت خود صدوق بوده و ابوالحسن عتیقی او را در حدیث ثقه و مایل باعتزال میدانسته (۱) و خود خطیب بغدادی سماع او را صحیح می‌شمارد (۲) و عین بیانات خطیب را در باب نوبختی سمعانی در انساب و ابن الجوزی در المنتظم و ابن کثیر در البدایه و النّهایه نقل کرده‌اند و قاضی نورالله شوشتری در اینکه ایشان ابو محمد را شیعی متمایل باعتزال شمرده‌اند برایشان تاخته و گفته است که: «اهل سنت چون فرق میان حق و باطل نمیکند لاجرم شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی از ایشانرا بنام دیگری میخوانند و الا فرق مابین الفرق والقدم و بین الوجود و العدم است (۳)».

این بیانات لابد ناشی از تعصب قاضی نورالله در شیعه تراشی است که بآن اشتها کامل یافته و الا بشرحیکه سابقاً نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که يك نفر شیعی متمایل باعتزال یا يك نفر معتزلی متشیّع باشد و این امر در تاریخ کلام نظایر بسیار دارد و از آل نوبخت یکی دو نفر دیگر هم بهمین سمت معروف بوده‌اند و از میان معتزله بغداد بسیاری مثل ابو جعفر اسکافی و ابو عبیدالله مرزبانی و قاضی ابوالقاسم تنوخی و ابوالقاسم کعبی بلخی درپاره از عقاید خود بشیعه نزدیک و جزء «متشیّع معتزله» شمرده میشده‌اند (۴) حتی ذهبی ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی را هم با اینکه از رؤس متکلمین شیعه اش میدانند باسم معتزلی میخواند (۵).

(۱) منتظم ابن جوزی (خطی) (۲) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ (۳) مجالس المؤمنین، مجلس ۵

(۴) رجوع کنید بالاتصّار ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۳۶ و فوات الوفيات ج ۲ ص ۶۸

(۵) تاریخ الاسلام 60 b f. (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

وفات ابو محمد حسن بن حسین بونیمی در روز جمعه دو روز تا آخر دی القعدة
مانده در سال ۴۰۲ اتفاق افتاده و او آخرین کسی است از خاندان بونیمی که ما را
از حال او اطلاع محلی در دست است و بعد از او اثر این خانواده حلیل در طلمات
باریخ ناپدید میشود (۱).

(۱) ای احوال او رجوع کنید از ج ۷ عدد ۷ ص ۲۹۹ و ۴۴۳ و مدظم ابن الجوری والنداء
والنهايه در وفای سال ۴۰۲ و اسباب سه مای ۵60b و محاسن المومنین جلس ۵ و ه ابن الاثیر سال
دهی ح ۱ ص ۲۲۵

فصل چهاردهم

سایر افراد خاندان نوبختی

عبر از مشاهیر اشخاصی از این خاندان که شرح احوال ایشان را در فصول سابق از روی منابعی که در دست داشتم ذکر کردیم نام چند نفر دیگر سر از این سالنۀ حایل در کتب مذکور است که اطلاع ما در حق آنان بدیحاته چندان زیاد نیست حتی سلسلۀ نسب بعضی از آن جماعت را هم با معلومات ناقصی که در این باب دارم نمیتوانم تعیین کنم و آن عده قرار دلبند

۱ - ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن ابی سهل بن نوبخت ، نوادۀ اوسهل اول منجم مشهور که از شعرای کتّاب بوده و دیوان شعری داشته است شامل صد ورقه (۱) ،

۲ - حسن بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، سر اسماعیل دهم و جامع اشعار ابو بواس ، از معاصرین این شاعر که او را مدح گفته (۲)

۳ - احمد بن ابراهیم ، از رجال اواخر دورۀ عمت صعری که مشی مخصوص شیخ ابو القاسم حسن بن روح بوده و از جواب مسائلی ، که امامیه از شیخ ابو القاسم ربی مبر سیده و شیخ املا میکرده مسموشته است (۳)

احمد بن ابراهیم از کلموم دحبر ابو جعفر صعری باب دوم امام عابد را در ادواح خود داشته و حدۀ مادری او نصر همة الله بن محمد بن احمد کاتب مشهور بوده یعنی مادر ابونصر همة الله از طرف پدر خود ، یعنی احمد بن ابراهیم ، از خاندان نوبختی و از طرف مادر خویش یعنی ام کلثوم از خاندان ابو جعفر صعری است و ابو نصر از حد نوبختی خود یعنی احمد بن ابراهیم روایت می کرده (۴)

(۱) الهمز ص ۱۶۸ (۲) دیوان چایی او و اس ص ۱۰۵-۱۰۶ (چاپ ۱۳۲۲) و شرح

دیوان او بواس ح ۱ ۱۸۹b (۳) طبوسی ص ۲۴۳ و ۲۴۴ (۴) طبوسی ص ۲۴۳

۴ - ابو جعفر عبد الله بن ابراهيم ، برادر احمد بن ابراهيم مذکور در
نمرة ۳ (۱) ،

۵ - ابو ابراهيم جعفر بن احمد بن ابراهيم ، پسر احمد بن ابراهيم و برادر
زاده ابو جعفر عبدالله که خالوی ابو نصر همه الله کاتب میشده است (۲) ؛

۶ و ۷ و ۸ حسن بن اسحاق کاتب ، گویا پسر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل
نوح از اصحاب حضرت امام هادی ، و دو پسر حسن بن اسحاق یعنی احمد و
محمد که هر دو از معاصرین ابو جعفر عمری و از جمله کسانی بوده اند که نام ایشان را
در ردیف اشخاصی که رؤیت حضرت امام عائب بایل آمده اند میبردند (۳) ،

۹ - ابو علی بن جعفر در کتاب العیة شمع طوسی نام شخصی از آل نوحیت
مذکور است باسم ابو علی بن جعفر نوحیتی و معروف به ابن زهومی (۴) که مطابق
قراین مذکور در همان کتاب دریمه اول قرن چهارم هجری میرسد (۴) ، مقصود
از عموان (ابن زهومی) را بهمینم ، شاید در این نام جانبی تحریری وارد شده
باشد در جزء اعلام عربی زهومی هست و در بحار الامم هم با کاتبی مذکور است
لعنوان (زهرمه) که او را در سال ۳۲۹ بحکم ابانک عمده دینار از امانات و عمال
و وریر خود ابو جعفر بن شیرزاد دسنگر کرده (۵) و شاید اگر منابعی دیگر دست
آید توان ارمیان این اطلاعات مهمّی حقیقت مطالب را روشن کرد

دکتر ملک نصر ابو علی نوحیتی در ص ۱۹ وابع سال ۳۳۱ در یکمأة نوح
طبری تألیف محمد بن عبدالملک همدانی تا جی هست واران چمن ، من آید که ابو علی
نوحیتی جزء عمال صاحب سابق بحکم یعنی عدل محسوب میشده و از طرف او به
از جانب محمد بن طمع احشید بن نوحی اطراف واران علما و شهر را به خدمت میاده
در این سرزمین عامل بوده است ولی چون عدل دهمین سال دست امان اصرارالدواء
حمدانی اسیر شد و با او از امان طلبید (۶) ا علی و جمعی هم از عدل سابق

(۱) عدل طوسی ص ۲۴۳ (۲) رجوع کنید به ج ۱ ص ۱۸۹ (۳) ۱۱۶۳ هـ (۴) ۱۱۶۳ هـ (۵) ج ۱ ص ۲۶۷ (۶) ج ۱ ص ۲۶۷
ص ۱۴۶ (۷) عدل طوسی ص ۲۶۷ (۸) ج ۱ ص ۲۶۷ (۹) ج ۱ ص ۲۶۷ (۱۰) ج ۱ ص ۲۶۷
ج ۱ ص ۳۹ مل از کما از ح الی

افتاد و کمی بعد در خدمت نُورُون ار امرای نرک که در واسط مقیم بود و در همین سال بمقام امیرالامرائی رسید داخل شد و سمت کتامت او را یافت ولی این شغل هم چندان دوامی نکرد چه پس از قلیل مدتی در همان سال ۳۳۱ تورون بویختی را معرول کرده مقام دبیری خود را بآبواسحاق قراریطی واگذاشت (۱)

این ابو علی بویختی با قرب احتمالات همان ابو علی بن جعفر مدَنور در کتامت العبدۀ طوسی است و او ظاهراً پسر ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم بویختی باشد ، ۱۰ - **حسن بن جعفر کاتب** ، که صقل حارثۀ امام نادردهم تاندست سال واندی بعد از رحلت امام در حارثۀ او بنهان میپرستید و بنا برین حسن بن جعفر تا حوالی ۲۸۵ که معتصد حلیفه صقل را از حارثۀ او درون آورد حیات داشته است (۲)

۱۱ - **ابوطالب بویختی** ، از معاصرین ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بن ۳۵۰ و ۳۶۰) و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل بویختی (مقتول در ۳۲۲) حمزه اصفهانی مقداری از اخبار ابو واس را (قبل از سال ۳۲۶ که سال سفر سوّم حمزه است بمقداد جهت جمع دیوان ابو بواس) از ابو طالب بویختی گرفته (۳) و این همان کسی است که در سال ۳۲۰ از جانب قاهر حلیفه با ابو یعقوب اسحاق بویختی برای وروس بعضی از مستعالات بوکالت ماصوب شده (۴) ،

۱۲ - **محمد بن روح بویختی** ، از دیوانان اخبار ابو بواس جهت حمزه صفهائی (۵) که شاد راد شیخ ابوالقاسم حسن بن روح باشد

✽✽

بن حاکمان از شاعری ام میرد نام ابوالحسن علی بن احمد بن وحب که در شعبان سال ۴۱۶ د مصرووت کرده (۶) معلوم شد که این شعر هم از حاکمان مشهور و جمعی وده و دانشخص دیگری است که حدّ او ام بویخت داشته است

(۱) حاشۀ ج ۶ ص ۴۵ (۲) صفحۀ ۱۰۸ - ۱۰۹ از همین کتاب (۳) شرح دیوان

او واس ج ۲ f 271 b (۴) صفحۀ ۱۸۷ از همین کتاب (۵) شرح دیوان او واس ج ۳ f 291 a

(۶) این حاکمان ج ۱ ص ۴۹۹ (چاپ پارس)

فصل پانزدهم

فهرست اسامی فرق شیعه

یا

متنبین بایشان

در خاتمه کتاب مناسب چنین دانستیم که فهرستی الفبائی از جمیع فرقی که از میان طایفه شیعه اعم از امامیه یا زیدیه یا غلاة یا فروع این فرق برخاسته اند و یا مقالاتی شبیه بمقالات شیعه داشته و مخالفین این طایفه آنها را بشیعه بسته اند بامنابعی که ذکر از ایشان یا از مقالاتشان در آنها مذکور است بدست دهیم تا طالبین این قبیل مباحث را راهنمایی باشد. توضیحاً خاطر نشان میشود که نگارنده این کتاب بخصوص این موضوع را تمیّع و استقصا نکرده است تا فهرستی که بدست میدهد جامع و شامل جمیع فرق منسوب بطایفه شیعه باشد بلکه این فهرست فقط حاوی اسامی فرقه هائی است که نگارنده در ضمن تحقیق احوال آل نوبخت آنها بر خورده و نام ایشانرا یاد داشت نموده است و غرض از ذکر آنها هم در اینجا آن است که بعدها متنبّعین این گونه مسائل آنها تکمیل کنند و اگر کسانی دیگر در خصوص فرق معتزله و خوارج و اصحاب حدیث و سنت و مرجئه و متصوّفه و سایر ملل اسلامی نیز همین روش را تعقیب نمایند بتدریج فهرستی کامل از کلیّه فرقه هائی که از اسلام منشعب شده اند و مقالاتی که از طرف ایشان انتشار یافته است فراهم خواهد گردید و این خود خدمتی بزرگ بعلم تاریخ ادیان و معرفت ملل و نحل است و از مطالعه اجمالی آنها میزان قوای فکری و تمایلات نفسانی و درجه استعداد مردم در باب حقایق دینی و اصول عقاید و تظاهراتی که از ملل مغلوبه اسلام در مقابل این آئین بروز کرده معلوم خواهد شد و از نظر تاریخ فکری قوم ایرانی نیز این بحث از شیرین ترین مباحث است چه در تصادم بین دو عنصر ایرانی آریائی که سرشته تعلیمات اخلاقی و دینی مذهب زردشتی با

آئین مانوی و مزدکی و آشنا بمنطق و فلسفه یونان و دارای آداب ملی و قومی خاص بوده و طبعاً با وجود تقبّل اسلام سال‌های سال نمیتوانسته است فرا گرفته های خود را بسهولت در خاک کند ، همانطور که لشکریان و مبارزان این دو قوم در میدانهای جنگ بایکدیگر دست و پنجه نرم کرده و ایران نظامی و سیاسی محکوم عرب گردیده است ، در میدان مجادله افکار و بحث و جدل نیز این محاصمه شدید تر بروز نموده و مدت‌ها هم دوام داشته است . مطالعه فهرست اسامی اکثر فرق منتسب بشیعه و خواندن احوال کسانی که در این راه بتأسیس مذهبی قیام کرده اند بنظری در حکم مطالعه کشمکشهای فکری قوم آریائی نژاد ایرانی است با فکر عرب و مدافعین آن و در غالب آنها حس ایران پرستی اجداد ما که بعموم وسایل در صدد کشیدن انتقام مغلوبیت سیاسی و نظامی خود از عرب بوده و در پی ایجاد افکاری که طبع آریائی ایشان بتواند آنرا بپذیرد میکوشیده اند ظاهر است . اینکه ایرانی در این مبارزه تا چه حد پیشرفت مقصود خویش نایل آمده و دامنه فتوحات او تا چه اندازه وسعت داشته علی‌العجله از موضوع بحث ما خارج است . اگر روزگاری تاریخ تمدن اسلامی با نظر فلسفی و از روی بی‌غرضی و انصاف مدّون شود حلّ این نکته نیز میسر خواهد شد و شاید کتاب حاضر ما هم مقداری بروشن کردن این مسئله کمک کند .

برای منابعیکه از فرق مذکور در ذیل آنها ذکرى هست علامات اختصارى ذیل را اختیار می‌نمائیم :

۱ - مقالات بجای مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین تألیف ابوالحسن

علی بن اسماعیل اشعری ؛

۲ - الفرق « الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی ؛

۳ - کشی « اختیار معرفة اخبار الرجال تألیف ابو عمر و کشی و انتخاب

شیخ ابو جعفر طوسی ؛

۴ - ابن حزم « الفصل فی الاهواء والنّحل تألیف ابو محمد علی بن احمد بن حزم

- ۵ - شهرستانی » الملل و النحل تألیف محمد بن عبدالکریم شهرستانی ،
 ۶ - عدت » کتاب العبد تألیف ابو جعفر محمد بن حسن طوسی ،
 ۷ - کمال الدین و کمال الدین و تمام النعمه تألیف شمس صدوق محمد بن مایه قمی ؛
 ۸ - ورق » فرق السیعه که باسم ابو محمد حسن بن موسی بن یحیی بنطع
 رسیده ،
 ۹ - نصره » نصره العوام فی مقالات الانام تألیف مرتضی بن داعی حسینی ،
 ۱۰ - بیان » بیان الادیان تألیف ابو المعالی محمد بن عسید الله ،
 ۱۱ - حطوط » المواعظ و الاعتبار بذكر الخطوط و الآثار تألیف بهی الدین
 مقریری ،
 ۱۲ - اسباب » کتاب الاسباب تألیف عبدالکریم بن محمد سمعانی ،
 ۱۳ - منهاج » منهاج السمت السموته تألیف احمد بن عبد الحلیم مشهور
 باب تیممه
 بقیة منافع را هم بسم اسم نام منبریم

اسحاقیه :

از غلاة و از فروع فرقه علیائیه ، اصحاب ابویعقوب اسحاق بن محمد بن ابان
نخعی کوفی ملقب باجر متوفی سال ۲۸۶ (ص ۱۳۵-۱۳۶) از همین کتاب) ،

اسماعیلیه :

نام عمومی جمیع فرقی که بامامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بجای
امام موسی کاطم قائلند و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این

مقام میشناسند . از این فرق جمعی او را زنده و قائم منتظر میدانند و میگویند که خبر فوت او از
جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده است . فرقی دیگر میگویند که اسماعیل پس از انتخاب
پسرش محمد بامامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق امام است . بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه
معتقدند که حضرت صادق محمد بن اسماعیل را بامامت منصوب و منصوب نموده . اسماعیلیه را فرامطه
و باطنیه و تعلیمیه و سبعیه و ملاحده نیز میگویند . رجوع کنید بهر يك از این القاب .

اسماعیلیه خالص :

آن فرقه از اسماعیلیه که میگویند که اسماعیل نمیدرد مگر آنکه عالم را
مسخر خود سازد و باداره امر مردم پردازد و او را باشاره پدر خود قائم
و وارث او میدانستند (فرق ص ۵۸) .

اصحاب الکسساء :

[طرفداران] : از فرق علیائیه و معتقد بحلول و غلو که میگویند اصحاب کساء
یعنی پنج تن آل عبا يك چیز بیش نیستند و روح البسویه در ایشان حلول
کرده و احدی را بر دیگری فضلی نیست و از روی همین عقیده فاطمه را هم بدون هاء تأنیث فاطمه
نام میردند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

امامیه :

نام عموم فرقی که بامامت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او
معتقدند و میگویند که دنیا از امام خالی نتواند ماند و منتظر خروج یکی

از علویانند که در آخر الزمان خروج و دنیا را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از عدل
و قسط پر کند . این لقب بیشتر بر طایفه اثنی عشریه اطلاق میشود و مفهوم آن از شیعه محدود تر
است . فرق شیعه را تا ایام مسعودی هفتاد و سه فرقه و امامیه را سی و سه فرقه تعداد کرده بودند
(مروج الذهب ج ۲ ص ۱۷۸) .

آمریه :

از فرق غلاة که میگویند علی در امر رسالت با حضرت رسول شریکست
(تلخیص ابلیس ص ۲۳ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

اهل افراط :

یا غلو : فرقی از شیعه که بعضی از ائمه خود را بخداوند تعالی مانند میکنند
(شهرستانی ص ۶۵) - رجوع کنید بغالیه .

اهل ایمان :

لقبی که شیعه امامیه بجود میدادند زیرا که فقط خود را مؤمن و بقیه
مسلمانان را مسلم میخواندند (بیان ص ۱۶۲-۱۶۳ ، تبصره ص ۲۷۰

و همین کتاب ص ۵۶) .

اهل تقریط :

با مسیه با اهل تقصیر : فرقی از شیعه که خداوند را بيك تن از مخلوق
تشبیه میکنند (شهرستانی ص ۶۵) رجوع کنید بمشبهه .

اهل فترت :

فرقه ای از شیعه امامیه که پس از رحلت امام یازدهم بقرت یعنی خالی
ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند (ص ۱۶۲ از همین کتاب) .

اهل دویت: عموم فرقی که بدیدار حق تعالی در دنیا یا آخرت معتقد بوده‌اند و در میان شیعه چند نفر مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم جوالیقی بعقیده بر وثیت خدا در قیامت بیچشم سر منسوب شده‌اند (تبصره ص ۴۲۱، ص ۷۸ و ۸۰ از همین کتاب).

ب

بابکیه: در خر میه بیاید.

باطنیه: نام دیگر اسماعیلیه و این اسم را بآن جهت بر این فرقه نهاده بودند که ایشان می‌گفتند که هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری هست و باطنی، ظاهر بمنزله یوست است و باطن بمنابۀ مغز و این آیه را دلیل سازند که «بَابِ بَاطِنِهِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» و می‌گفتند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر چهل شکل صوری جلی جلوه میکند در صورتی که عقلا آنها را رموز و اشاراتی بر حقایق نهانی میدانند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار و باطن خود داری کند و بظواهر قانع شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید می‌ماند ولی اگر کسی بعلم باطن راه یابد تکلیف از او ساقط میگردد و از زحمات و مشقات آن میرهد و می‌گفتند غرض خداوند از این آیه: «وَيَصْعُقُ عَنْهُمْ إِصْرُهُمْ وَالْأَعْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را این اسم میخوانده‌اند (تبصره ص ۴۲۳ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۸ و بیان ۱۵۹ - ۱۶۱ و غیره).

باقویه: کسانی که بر جعت حضرت امام محمد باقر معتقد بوده‌اند (شهرستانی ص ۱۲۵).

بتریه: از فرق زیدیه (همان ابتریه) که ایشان را صالحیه نیز میخواندند شبیه بفرقه سلیمانیه، اصحاب حسن بن صالح بن حی و کثیر التواء شاعر معروف

که او را ابتر لقب داده بودند، این فرقه حضرت علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسول افضل مردم می‌شمردند و بیعت مردم را با عمر و ابوبکر خطا نمیدانستند و می‌گفتند که آن بمیل حضوت علی انجام یافته ولی در باب عثمان و حکم قتل او متوقف بودند و او را کافر نمیشمردند و منکر رجعت اموات بدنی بودند و امامت امیر المؤمنین علی را از تاریخ بیعت مردم با او می‌گرفتند (مقالات اشعری ص ۶۸، فرق ص ۸-۹، کسّی ص ۱۵۲، انسب f. 65a). رجوع کنید با بتریه.

بدعیه: از فرق شیعه، معتقد بشبیه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰)

برکوکیه؟: نام فرقه‌ای از حلولیه و بومسلیه در مرو (الفرق ص ۲۴۱ و ۲۴۳).

برنیغیه: از فرق غلاة و از فروغ خطایه، اصحاب بزین بن موسی الحائک که بزین را رسول ابوالخطّاب محمد می‌پنداشتند و امام جعفر صادق را خدامیدانستند و می‌گفتند که آن حضرت در اختیار صورت فعلی مردم تشبه کرده و معتقد بودند که در میان ایشان مردمانی وجود دارند که از جبرائیل و میکائیل و حضرت رسول افضلند و می‌گفتند که هیچکس از

ایشان نیمبرد (مقالات اشعری ص ۱۲، فرق ص ۴۹ - ۴۰، شهرستانی ص ۱۳۷، ان حرم ح ۴ ص ۱۸۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، بان ص ۱۵۷، رجال ابوعلی ص ۳۶۰).

بِسْمِ اللَّهِ: نا خلائیة ارفوق راودتته یعنی شعبان بی عیاس، که امامت را بعد از حسین و محمد بن الحنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سقاچ حق آ، بوسلما حص بن سلیمان خلایک وریر و صاحب مؤسس خلاص عیاسی مداسسد و هاشم بن حکیم مُقَمَّع صاحب ماه معروف حبش ابوسلمه را خدا میدانست و منکعت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است (خطط ح ۴ ۱۷۷ و ۱۷۸، معانیج العلوم ص ۲۲)

بَشِیْئَهُ: از فرق علاء و از فروع مقصده و واقعه، اصحاب محمد بن بشری سدی، معقد بریده و عایب بودن امام موسی بن جعفر و مردن و حسن شدن آن حضرت این فرقه محمد بن بشر و بعد از او سرس سمیع را امام میشمردند (فرق ص ۷۰، کتبی ص ۲۹۷ - ۳۰۰، همین کتاب ص ۱۴۵)

بَقْلِیَّة: طایفه ای از فرامطه (صلوة عرب ص ۱۳۷ و التمهید الاشراف ص ۳۹۱).

بَلَالِیَّة: از فرق علاء (رجوع آئید صصحه ۲۳۵ از همین نام).

بَوْمِیَّة: از شعبان راودتته معتقد امامت ابو مسلم خراسانی و حبات حاوید او، این فرقه جمیع فرائض را رک کرده و همه چیز را حلال بشمرده اند و ایمان پیش ایشان فقط شاخص امام خود بود. مخالفین ایشان آن فرقه را از روی حرمت شمرده اند (فرق ص ۴۱ - ۴۲، مصره ص ۴۲۲ - ۴۲۳، مقالات اشعری ص ۲۲، الفرق ص ۲۴۲).

بَدَانِیَّة: از فرق علاء، پیروان بان بن سمعان حمی بیدی که ادعای ربوب کرده و معتقد تاسخ و رحمت بوده و او در ابتدا خود را خادشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه مداسسه مد راد علو رفه و امر المؤمنین علی را خدا شمرده است. این از معاصرین امام محمد باقر بوده و در سال ۱۱۹ بقل رسیده (مقالات اشعری ص ۵ - ۷، فرق ص ۳۰، شهرستانی ص ۱۱۳ - ۱۱۴، الفرق ص ۲۴۱، مصره ص ۴۱۹، خطط ح ۴ ص ۱۷۵ - ۱۷۶، و اساب 98a، مهاج ح ۱ ص ۲۳۸ و واریج معسر درو طایع سال ۱۱۹).

ت

تَعْلِیْمِیَّة: ام دگر فرقه اسماعلیه که گفته اند عقائد را به و ان حجت قرار داد و احار ناد حقایق را از راه علم از معصوم آموخت و در هر عصری اند امامی معصوم و عر حار الخطا شد که دو حار لعرش شود آنچه را که از علم او م سددند، ان نامورد اسماعلیه را پیش در خراسان تلامذه منحوا بد (صصحه ۵۵ از همین کتاب و اساب 107a و لیس المس ص ۱۱۲، شهرستانی ص ۱۴۷ و عه)

تَمِيمِيَّةٌ : یا رَرَارِيَّةَ از فرق علاء و مشبَّه شیعہ اصحاب رَرَارِهَن اَنْفِيَن که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای حدای تعالی حادث مبادسته و در اب امامت بر ارواحه بوده (مقالات اشعری ص ۲۸ و ۳۶ ، معانی العلوم ص ۲۰ ، کشتی ص ۸۸-۱۰۷ کمال الذین ص ۴۴ ، اسباب 273b f ، خطط ح ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۴ ، تصره ص ۴۲۰)

ج

جارودیَّة : یا سَرَحَوِيَّةَ از فرق ریدیة اصحاب ابوالحارود یا ابوالثجم رباد بن اَنْثَر العنبدی که میگفتند حضرت رسول امیرالمؤمنین علی را بوصف امامت منصوب کرده به نام و مردم را در احبار ابوبکر امامت و نشان دادن وصف امام کافر میدانستند و حارودیة پس از رید بن علی ، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام میدانستند . بعضی از ایشان میگفتند که او میده و خروج خواهد کرد ، بعضی دیگر محمد بن قاسم علوی صاحب طالقان ری و بعضی دیگر جسی بن عمر صاحب کوفه را در همین مقام می پنداشتند (مقالات اشعری ص ۶۷ ، شهرستانی ص ۱۱۸ ، کشتی ص ۱۵۰ ، المهرست ص ۱۷۸ ، اسباب f.119a ، فرق ص ۴۸، ۴۹-۴۹ ، ان ص ۱۵۷ ، خطط ح ۴ ص ۱۴۷ ، تصره ص ۴۲۶) .

جَرِیرِیَّةٌ در سلیمانیه بناد

جَعْفَرِيَّةٌ : کسی که امامت و عدت و رحمت امام جعفر صادق معتقد بوده اند و گونا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از مؤلفین و متکلمین شعه بوده (شهرسای ص ۱۵۲ و المهرست ص ۱۹۸ و خطط ح ۴ ص ۱۷۷) و این فرقه را باید با فرقه جعفریة از فرق معتزله یعنی اصحاب جعفر بن حرب و جعفر بن منیر اشتباه کرد . جَعْفَرِيَّةٌ : ام دیگر شده ان امامی اسی عشری که در فروع دین ابع احکام امام جعفر صادق بوده اند .

جَعْفَرِيَّةٌ : معتقدین امامت جعفر کذاب برادر امام یازدهم امامتہ جای فرزند صغیر عایب آن حضرت (ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۶۳ از همین کتاب) جَبَاحِيَّةٌ : از فرق علاء ، اصحاب عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن امام جعفر صادق که لقب دَوَّالْحَاحِشْ ملقب بوده ، این فرقه معتقد بودند که علم در قلب عبدالله مانند علف در صحرا میروید و تناسخ در عقده داشتند و عبدالله را خدا و رسول میدانستند و بنای دنیا معقد بودند و اکل مینه و شرب شراب و بعضی محرمات دیگر را حلال منسurdند و میگفتند که روح خداوند در صلب آنها گردیده تا عبدالله رسیده و عبدالله رده و همان مهدی قائم منتظر است (مقالات اشعری ص ۶ ، اسباب f.136a ، تلخیص المنس ص ۱۰۳ ، خطط ح ۴ ص ۱۷۶ ، شهرستانی ص ۱۱۴ الفرق ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۲) .

جَوَّالِیقِیَّه:

از فرق مشتبّه شیعه ، اصحاب هشام بن سالم جو الیقّی (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، صفحه ۷۸ از همین کتاب) . رجوع کنید بتر مهشامیه و مشتبّه و اهل رؤیت .

ح

حَارِثِیَّه:

از فرق لیسایه و از غلام اصحاب عبدالله بن حارث مدلی معتمد نامت
اوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن
جعفر بن ابی طالب مدد از ابوهاشم و ایشان مکتبند که هر کس امام را شاخت هر چه بخواهد منواند
نکند (فرق ص ۲۹) ، شهرستانی (ص ۱۱۳) این ورقه را همان فرقه سحابه منسوب استحقاق بن رید بن
حارث اصاباری مداند و میگوید که حارثیه مکتبند که روح عبدالله بن معاویه در استحقاق حلول کرده .

حَرِثِیَّه:

از فرق کسایه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندی اوفی مدد از ابوهاشم
عبدالله بن محمد بن الحنفیه و معتمد حلول روح ابوهاشم در او . این طایفه
مدد از صدیق کتب ادعای عدالت بن عمر و از او گشته مداند بن معاویه گرویدند و مقصد حارثیه
درآمدند (مقالات اشعری ص ۲۲ ، معارج العلوم ص ۲۲ ، خطاط ح ۴ ص ۱۷۸ ، ناس ص ۱۵۸ ،
این حزم ح ۴ ص ۱۸۷-۱۸۸) .

حَسَنِیَّه:

از فرق شعه و شعبه ای از طرفداران امام ابو منصور که ناس از او پسر
حسن بن ابی منصور را صاحب این مقام مدشم دند (مقالات اشعری ص ۲۴) .
از فروغ و ریدنه که ائمه را چنین مداد مسخر دند ۱ - علی بن
ابی طالب ، ۲ - حسین بن علی ، ۳ - ریدن علی بن حسن ، ۴ - یحیی بن
رید ، ۵ - عیسی بن رید ، ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن و مدد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را
بطاعت مداد دند (ه و ص ۵۱-۵۲) .

حَلَّاحِیَّه:

از فرق امامیه حلوانه ، اصحاب ابو معیث حسن بن منصور - آلاح نصائی
(صحت ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۶ از همین کتاب و مدد از راجح و ملل و حل) .

حُلُولِیَّه:

جمع ه فی که بحلول روح خداوند در آدم و از آدم ائمه و ائمه معتمد
بودند و ه ان شعبه خداوند ملل ائمه و خداوند و خطایه
و عرافه و حلّاحه این عمده را داشتند (انساب ۱۱۷۳ ، الفرق ص ۲۴۱ مدد) .

حَلُولِیَّه:

از غلام (خطاط ح ۴ ص ۱۷۷)

خ

خَرَمِیَّه:

احرم داندان با ائمه مکتب ه ، اصلا نام اصحاب امام حرمی است که
در عصر ماورای روح ارد و نیست امس به دار معصم دستگیر و مدول

مخالفین باین اسم خوانده اند (شهرستانی ص ۱۱۳ و ۱۳۲ ، تصره ص ۴۲۴ ، فرق ص ۳۲ ، تلیس ابلیس ص ۱۰۹ و ۱۱۲ اساب f196a) .

خَشَمِیَّة: با سرخانه اصحاب سرحاب طبری ارفق ریدیه که نکات مخارن ابی عبید تقی خروج کردند و چون سلاخی حز چوب (حسب) داشتند باین اسم خوانده شده اند و بعضی گفته اند که چون ایشان چوبه داری را که ریدین علی بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند باین اسم خوانده شده اند (معابج العلوم ص ۲۱ ، اساب f199b ، بیان ص ۱۵۷ ، بحارالانوار ح ۱۱ ص ۲۲۸ ، مباح ح ۱ ص ۸)

خَطَّائِمِیَّة: از فرق غلاة و اربوع اسماعیلیه اصحاب ابوالخطاط محمد بن ابی ریفب اخذ ع کوفی که معتقد بدوت ابوالخطاط بوده اند و میگفتند که آئمه پس از رسیدن بمقام بنعمری ربه الوهتت بر مرسند و حضرت صادق را خدا میفرستد ابوالخطاط معاصر منصور خلیفه بود و بدست عمال او قبل رسد (مقالات اشعری ص ۱۰-۱۱ ، فرق ص ۳۷ و ۳۸-۴۰ و ۵۸-۶۰ و ۶۴ ، رجال کسبی ص ۱۸۷-۱۹۹ ، الفرق ۲۳۶ و ۲۴۲ ، شهرستانی ص ۱۳۶-۱۳۷ ، ابن حزم ح ۴ ص ۱۸۶-۱۸۷ ، مباح ح ۱ ص ۲۳۹ ، حطط ح ۴ ص ۱۷۴ و کتب واریج و رجال معتبر) .
خَلَّالِیَّة: رجوع کنید به سَلَمِیَّة

خَلَفِیَّة: از فرق ریدیه اصحاب خلف بن عبد الصمد (معابج العلوم ص ۲۱ ، بیان ص ۱۵۷) .
خَلْفِیَّة: از فرق شعه که نماز را پشت سر غیر امام حایر میدانند (حطط ح ۴ ص ۱۷۸) .

ذ

ذَکَیْرِیَّة: از فرق ریدیه اصحاب ذکثر بن صفوان (بیان ص ۱۵۷)
ذَهَامِیَّة: طایفه ای از علاقه شعه که حرم را مدت میکردند در اینکه بجای آوردن وحی بحضرت علی بن ابی طالب آ را بحضرت رسول ازل کرده (تلیس ابلیس ص ۱۰۴)

ذَمِیَّة: فرقه ای از علاقه شعه مدعی الوهتت علی بن ابی طالب . این فرقه حضرت رسول را د شام مداده و دم میکرد و منگنه اند که حضرت علی ، حضرت محمد بن عبدالله را از حاکم خود مأمور کرده و آن حضرت مقام و رسیدن خود را جهت خوش ادعا نموده است و علی بن ابی طالب را این شکل را صبی ساخته که شوهر دختر و مولای او باشد (اساب f240a ، الفرق ص ۲۳۸-۲۳۹ ، حطط ح ۴ ص ۱۷۷)

ر

رافضیه: در ابتدا اسم فرقه‌ای از مردم کوفه از اصحاب ردین علی بن حسین بود که چون او امامت معصوم اطهار عقیده کرد از دور او متفرق شدند و او را ترك گفتند و همین جهت رافضه خوانده شدند. اهل تسنن مضمون فرق شلعه را بعثت آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترك نموده اند رافضه میخوانند. مغیره بن سعید رئیس فرقه مغیره هم پس از آنکه رای مخصوص خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن طاهر کرد و شیعه از او رو گردانیدند ایشان ر رافضه نامید. (فرق ص ۵۴، بصره ص ۳۷۰ و ۴۱۸، مقالات اشعری ص ۱۶، مدباح ح ۱ ص ۸ و ۱۷۱، تلبس الیس ص ۱۰۴).

راوندیه: اسم دیگر شعبه آل عثمان با عناصه است که امامت را ناث مدار رسول الله حق در رندان عثمان عم آن حضرت مندانید و ایشان اصحاب عبدالله را وندی باشند و باید دانست که این فرقه بهجوخه ابن الراوندی مشهور بسنی ندارد از را ویده جماعی بیر بالوهیت منصور حلقه عقیده داشتند (فرق ص ۴۶-۴۷، مقالات اشعری ص ۲۱، معارج العلوم ص ۲۲، بصره ص ۴۲۳ ابن الاثر و فایع سال ۱۴۱ و ابن حرم ح ۴ ص ۱۸۷).

رجعیه: از فرق علاه شیعه که میگویند علی بن ابی طالب ر خواهد گشت و انقام خود را اردشمنان خویش خواهد گشتند (تلبس المس ص ۲۴، خطط ح ۴ ص ۱۷۸).

زرّامیه: از فرق ادسائه را ویده یعنی شعبان آل عثمان اصحاب مدی ام ررام معتقد گشته شدن ابو مسلم خراسانی و قای ولات او و ولایت اسلاف سرّا و معصی سر از ان فرقه گشته شدن ابو مسلم و حلول روح خداوند در او عقیده داشتند و این فرقه همان و مسلمته هستند و معتصمه و معتصمه سر از میان ایشان ر حاسه اند (فرق ۲۴، مقالات اشعری ص ۲۱-۲۲، اسباب ۱251b، بصره ص ۴۲۳، خطط ح ۴ ص ۱۷۷).

ز

زُرّاریه: رجوع کنند به امامه.

زندیه: اسم عمومی جمع فرقی که مدد از حضرت امام علی بن حسین بن العابدین بجای امام محمد ابرسر دگر آن حضرت مدی ردین علی را امام مندانند و چو ردین علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزل و دد در اصول رو اهل اء از شده اند (رجوع کنند بصره ص ۵۰۹ - ۷۵ - ۷۶ از همین کتاب).

س

کسانی که حتی در عصر خلافت حضرت علی بن ابی طالب ابوبکر و عمر راست
مگردید و ابوالسوداء از ایشان بوده است (رسائل ابن سبئه ج ۱ ص
۲۴، الفرق ص ۲۲۵ و خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

یا سَبَّاهُ، اولین فرقه از فرقی غلاة طرفداران عبدالله بن سبا که پیش از هر
کس اظهار طعن ابوبکر و عمر و عثمان پرداخته و معقد حجیات حاوید و
رجعت حضرت علی و الوهیت او بوده اند امیر المؤمنین علی عبدالله بن سبا را بقتل رساند. فرقه
نَصْرَیَّة ارباب ماندگان سبائیه بوده اند (ص ۱۴۷ از همین کتاب، کتبی ص ۷۱، فرق ص ۲۰، مقالات
اشعری ص ۱۵، تنصیر ص ۴۹۶، کتاب الاوائل او هلال عسکری f. 192a، بیان ص ۱۵۸،
مهاج ح ۱ ص ۲۲۹، شرح نهج البلاغه ح ۱ ص ۴۵، الفرق ص ۲۲۳ - ۲۲۶، شهرستانی
ص ۱۳۲-۱۳۳، ان حرم ح ۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۸، خطط ح ۴ ص ۱۷۵، سمعانی f 288a)

نام دیگر اسماعیلیه و ایشان را ابن حبت سبئیه میگویند که در باب شمار
ائمه بدور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و
مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده علاوه تدریس عالم سعلی را نا کواکب سبئیه میسروردند (ملیس
انلسن ص ۱۰۹) رجوع کنند اسماعلیه و باطنیه و بعلیه.

از فرق ریدیه، همان خارودیه یعنی اصحاب ابوالخارود رناد بن مندرملقب
سرحوب (رجوع کنند خارودیه).

رجوع کنید بحشیه.

اصحاب ابو جعفر محمد بن حلیل سگاک از مکلفین شیعه امامیه (ص ۸۲
از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۴۹۰)

ارغلاه معقد الوهیت سلمان داری (مقالات اشعری ص ۱۳)

اتباع سلیمان بن حریر از فرق ریدیه، همان حریریّه معتقد نایکه امامت
شوری حاصل میشود و همیکه دوع از احیار امت بر آن اتفاق کردند
شرعی است امامت معصوم یعنی امامت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و میگویند که مسلمین نایکه
در بیعت امیر المؤمنین علی ترك اصلاح کرده اند فاسق و کافر شمرده میشوند (مقالات اشعری ص
۴۸ و الفرق ص ۲۳ - رجوع کنند بحشیه)

یا سُبَّطِیَّه یا سُبَّطِیَّه، اصحاب یحیی بن ای السَّمَط معقد امامت محمد
بسر دیگر امام جعفر صادق بحاق امام موسی کاظم و معقد امامت سمران
محمد (ص ۵۲ از همین کتاب، مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۵، شهرستانی ص ۱۲۶، کمال-
الدین ص ۶۰، خطط ح ۴ ص ۱۷۳)

اصلاً نام پیروان سناد محوسی ولی محالین علاه ایشانرا مخصوصاً در ری
 سَنَدِیَّه : (شهرستانی ۱۳۲)
 از فرق اهل کلام شیعه اصحاب عبدالرحمن بن سیاه از اصحاب امام جعفر
 صادق که در اب صغاب عالم وحی و قادر و سمیع و نصیر از صفات ابردی
 میگویند که هر چه امام جعفر صادق در این باب بگوید همان صحیح است و قولی دیگر را در این خصوص
 صواب میدانستند (مقالات اشعری ص ۳۶ و کسبی ص ۲۴۷ و رجال اسرانی ص ۱۹۲).

ش

شاعیه : از فرق غلاة (خطط ح ۴ ص ۱۷۷)
 ساکیه : از فرق مشبهه شعه (خطط ح ۲ ص ۱۷۰).
 شرعیه : از علاه حلوته اصحاب ابو محمد حسن شریعی (بصره ص ۴۱۹ و ص ۲۳۵
 از همین کتاب)
 سرکیه : از علاه شعه که علی بن ابی طالب را شریک حضرت رسول مضمردند
 (خطط ح ۴ ص ۱۷۷). رجوع کنید امره.
 سلمغاییه : از علاه حلوته، اصحاب ابو جعفر محمد بن علی بن ابی العزاف شلمغای،
 ام دیکه این فرقه عراه سه است (ص ۲۲۲-۲۳۸ از همین کتاب)
 شبطانیه : با معانی اصحاب ابو جعفر محمد بن عثمان احول ملقب مؤمن الطای یا
 سلطان الطای از مکملین شعه امامه (اساب 346a ۲ و همین کتاب ص ۷۷)
 شعه : اسم عمومی رای جمیع ه فی که نامامت حضرت علی بن ابی طالب و پده اند
 و ایشان را ادا شیعه علی و بعد از ظهور راوده عینی شعه آل عباس
 شیعه علویه معاند (رجوع کنید، ان الاذنان ص ۱۶۵-۱۵۷ و صفحات ۴۹، ۵۱، از همین کتاب
 و عنوان انی عشه و امامه)
 سمعه عباسیه : رجوع کنید او د ه.

ص و ط

صائدیه : از علاه اصحاب صائد مهدی از معاصی حضرت صادق و ان شخص و
 ان مهدی از فرقه کوه وده و عمده داشت که محمد بن الحنفیه مهدی
 میاطر است (فرق ص ۲۵ و حال کس ص ۱۹۵ و ۱۹۷)

صَبَاحُكُمْ: ارفق اسماعیلؑ طرفداران حسن صباح (ہاں ص ۱۶۱، مصرعہ ص ۴۲۴)۔

صباحیه: ارفوق شیعهٔ ردیبه و امامته که ابوبکر را امام میدانستند و میگفتند که علی ناآکه افضل است صیِّ رحلافت او نیست (خطط ح ٤ ص ١٧٧).

طیار بہ: نا طیارہ ار فرق علاہ منسوب جعفر طیار (معاتج العلوم ص ۲۲ ، کستی ص ۲۰۸) .

ع

عَمَّاسَمَه :
 با شمعهُ آلِ عَمَّاس با او دته رجوع کنند باو دته .

از فرق ریڈیہ اصحاب ہاروں سعد علی کہ ار حجت عقائد شدہ ہرقہ
رئہ ،ودہ اند (فرق ص ۵۰، رحال کشی ص ۱۴۹ و ۱۵۱) .

عشر یہ : ار فرق مشہدہ شیعہ (خطوط ۴ ص ۱۷۰) .

عموم علای که حضرت علی بن ابی طالب مقام الوهیت میدادند و نارسالت
را اراآن آن حضرت می داشتند در مقابل جمعی (مروح الذهب ج ۲
ص ۱۴۴، تلمس المنس ص ۲۳).

یَا عَلَمَائِهِ، اَرْفُقْ عِلَالَہٗ اصْحَابِ الْمَاءِ نِ دِرَاعِ دُوسِیْ نَا اَسَدِیْ کہِ حَصْرَتِ

که از حاب او سالت آمده و ناعلاة دیگر مثل مُحَمَّسه و مُحَدَّنه در باره ای ار عقائد اشرك داشتند و کسی که در انتشار این مقاله سعی نداشت سارَ سَعَری از معاصرین حضرت صادق بود که خود را مَدَّة علیّ بن ابی طالب و ارحاب او رسولی مبدانست که بِمُحَمَّدِته معوث شده و با خطایمه منی اصحاب ابوالخطّاب در چهار کس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین وافق داشت و میگفت که معی فاطمه و حسن و حسین تلبس است و عرص حقیقی در این اسامی علی است چه او دراهمت را این سه شخص قدّم دارد علنا و به در راحت و تاسخ و معطل نامحّمسه ماوی داشتند ولی و ت یعمر اسلام و رسالت سلمان فارسی را از حاب او چنانکه مُحَدَّیه مکه مد فلول مگردند لکنه مُحَمَّد بن عدالة را مَدَّة علیّ بن ابی طالب میسر دهند. مُحَدَّنه مکه مد که چون سار شعری رسال سلمان و رویت حضرت رسول را مکرر گرد

بصورت مرعی که علّاه ام داشت مسح شد و به طریقدار او همین جهت علّاه حواله شد
محمّد و علّاوّه و محمدیّه خطّایه میگفتند که هر کس حرّدر آل محمد منسوب دارد در آن ادعا دروغ و
و نیست بعدا مقرر است مثل یهود و صاری در این آیه **وَالْبِیْزُ وَالصَّارِیُّ جُنَّ اِیَّاهُ**
وَوَاجِبَاوُهُ فُلْ فَلَمْ یُعِدْکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ اِنَّهٗ سَرْمِیْ حَافٍ چه محمد بن عبد الله و چه محمد
و علی بن ابی طالب بعقدّه علّاوّه پروردگاری نباشد که اگر کسی را داده و به ایشان فروری

- باشد (رحال کُشی ص ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۵۴، ۲۹۸، ۳۲۴، خطط ح ۴ ص ۱۷۷، ابن حرم ح ص ۱۸۶)
- عَمَّارِيَّة: از فرق قطبیه اصحاب عَمَّار بن موسی ساجلی (کُشی ص ۱۶۴ و ۱۷۲، بحاشی ص ۲۰۶، مقالات اشعری ص ۲۸)
- عَمَلِيَّة: از فرق مشبهه شیعہ (خطط ح ۴ ص ۱۷۰)
- عَمِيرِيَّة: از علاه و از فروع خطاطه، اصحاب عَمِر بن مَان عَجَلِي که از حسب عبايد شده بمرقه ربيعه بوده ادو لي مرکب خود عقده داشتند و مثل يعمر بن امام جمعان صادق را جدا مدامستند (مقالات اشعری ص ۲۱-۱۳، شهر سامی ص ۱۳۷، الفرق ص ۲۴۶، خطط ح ۴ ص ۱۷۴).
- عَمِيَّة: از فرق علاه که علی بن ابي طالب را در الوهت، معتمد مقدم مدامشند (رجوع کند مبيته)

غ

- غَالِيَّة: يا علاه اسم عام جهت عموم و في کدر حق حصر رسول با ائمه خصوص حصه بعلی بن ابي طالب علو کرده ایشان مقام الوهت داده ادوارا شان مصی محمدیه و ده اندیعی محمد بن عبدالله را جدا مبنه دند و مصی علویه ط فدار الوهت علی بن ابي طالب (مروح الذهب ح ۲ ص ۱۴۴).
- غُرَابِيَّة: از فرق علاه و از فروع خطاطه که مکمل بحصر بعلی رسول الله از عراب مرات شبهه راست و بهمن جهت حد ثل ملطیش محمدیه و فرمان رسالت را او رسانده است (معارج الموم ص ۲۲، صره ص ۱۹۴، المس ص ۱۳، الفرق ص ۲۳۸، مقالات اشعری ص ۱۶، خطط ح ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷، مان ص ۱۵۷، ابن حرم ح ۴ ص ۱۸۳).
- غَمَامِيَّة: از علاه که مکتمند جدا در هر بهاری شکل از (عمام) من و ود می آمد و دمارا دور مرید (معارج الموم ص ۲۶) و کونا ایه و ده از فروع سامیه و ده اندچه ایشان علی بن ابي طالب را جدا و در از مرم مدامسند و مگه اند که رعد صوت و رق شلاق اوست و هروقت ادعای می امادند ا صلوات ممرسدند (اساب 288۱ f و ابن حرم ح ۴ ص ۱۸۰).

ف

- فاطمِيَّة: از فروع فقه و مسلمته که س از اول او مسلمته مگه او فطم دند و امامت ده او فاطمه گرویدند (مروح الذهب ح ۲ ص ۱۸۷)
- فَاطِحِيَّة: با فاطمیه، مع مدر امامت عدالتن امام جمع صادق ملقب افطاح الراس با افطاح الراس (و ص ۶۵، مقالات اشعری ص ۲۷-۲۸، کسی ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۲۴۵ و همین اب ص ۱۴۵۵۴ و اساب 429b ا)

فرقه‌ای از قطعیه که امامت دو برادر را در صورتیکه اگر آنها سری نداشته باشد حایر می‌شمرند و همین طری بعد از امام نازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌دانشند (فرق ص ۹۴ ، عدت ص ۱۴۵، ۶۲ و همین کتاب ص ۱۶۴) .

قاسمیه : از فرق ریدیه اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طاطا الرّسی (موفی سال ۲۶۴) از ائمه ریدیه بن صاحب کنی بر رذرافعه و رذکائی منسوب

ان المنعم (الفهرست ص ۱۹۳ و شرح حال ان المنعم ألف نگارنده ان سطور ص ۶۲-۶۴) از فرق اسماعیلی و از علاقه اصحاب شخصی نام قرمطویه با کرمه و وئل امام محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد رنده بودن و منظر قیام

او . ان فرقه می‌گفتند که رب حضرت رسول مدار عدد رحم از آن حص ب سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردیده (فرق ص ۶۱ ، لبس المنس ص ۱۱۰ ، مقالات اشعری ص ۲۶ و de Goeje Memorie sur les Carmathes و کتب ملل و جل و واریج مشهوره) .

فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقال وافعه بر حلت امام موسی بن جعفر قطع کرده اند و اثنی عشر ته از و ق قطعته مجسود (فرق ۶۷ ، مقالات اشعری ۱، ۷ - ۱۸ ، الفرق ص ۴۹ ، شهرسای ص ۱۲۷ و ان حرم ح ۴ ص ۱۸۱) .

قولیه از القاب علاه در آذربایجان (شهرسای ص ۱۳۲ ، صره ص ۴۲۳) .

كول

اصحاب آی امامی که دم را در رك اوداء حضرت علی و آن حضرت را کاملیه در ك طلب کافر می‌دانستند و که حروح راءئه حور ودد . سآار رد شاعران ه ه وده (مئالاد اشعری ص ۱۷ ، بصره ص ۴۹۶ ، انساب ۴۷۸a ، شهرسای ص ۱۳۲ ، الفرق ص ۳۹ ، ان حرم ح ۴ ص ۱۸۴ ، ان ص ۱۵۸ ، حطط ح ۴ ص ۱۲۵)

از فرق کسانته اصحاب او کرب ص یی مع قد رنده ودن محمد بن الحنفیه در حل رصوی و مدطر حروح او ، کدتر شاعر معروف از مشقدهان فرقه ریه ارا ان طایفه وده است (مقالات اشعری ص ۱۹ ، فرق ص ۲۵ ، معارج العلوم ص ۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، ان ص ۱۵۸ ، حطط ح ۴ ص ۱۷۸) . حصی هم ان فرقه را کر ته وام مؤسس آرا او کرب صط کرده اند

همان فرقه منصوره از فرق علاه اصحاب او م صور عجلې ارم دم کوفه که خود را وصی امام جم شیعه امام او جعفر محمد بن علی افر می‌دانست و ائمه دل از خود را یعه می‌شمرده و خود را ادعای وب کرده اصحاب او می‌گفتند که منصور عجلې آسمان صعود کرده و خدا دست رس او هالده و هارسی او کلم کرده ، آگاه رمن آمده و عده الشان این بود

که آنچه خدا میفرماید که ، « وَانْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ » مراد ابو منصور عجلای است و بهمین جهت این فرقه را کسفیته میخوانده اند (نصروه ص ۱۹۴ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۳ ، ان حزم ج ۴ ص ۱۸۵ ، مقالات اشعری ص ۹ ، فرق ص ۳۴-۳۵ ، شهرستانی ص ۱۳۵-۱۳۶ ، کسفی ص ۱۹۶ ، اسباب f. 543b ، الفرق ص ۲۳۴-۲۳۵ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸-۲۳۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶) .

از فرق شعبه اصحاب آخندین کبیال که مدعی رسالت و قائمی بوده و مقاله ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از این مقاله تصنیفاً بربری و فارسی در دست مردم وجود داشته (شهرستانی ص ۱۳۸-۱۴۲) .

اسم عمومی جمیع فرقی که امامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر امیرالمؤمنین علی عقیده داشتند بنام کتسان که بقولی لقب محمد بن الحنفیه و نگفته بعضی دیگر لقب مختار بن ابی عیید ثقفی داعی این مذهب بود و مختار بن ابی عیید کتسان خوانده شده بود که صاحب شرطه او ابو عمره کتسان نام داشته است و بعضی دیگر کتسان را غلام امیرالمؤمنین علی و شاگرد محمد بن الحنفیه دانسته اند (مقالات اشعری ص ۱۸ ، بید ، فرق ۲۰-۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، سعد ، شهرستانی ص ۲۰۹ ، بیان ص ۵۵۷-۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ ، نصروه ص ۴۲۱) .

کتسانیّه خلّص : همان فرقه مختاریّه .

اراسمی غلاه که در اصفهان باین فرقه میدادند (شهرستانی ص ۱۳۲) .

ار فرق خرّمیه و بومسلمته (مروح الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) ، گویا این کلمه که صحت صحیح آن معلوم شد با ر کوکیه یکی باشد .

ار فرق غلاه که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عائشه را پس میگردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و تلخیص المس ص ۲۴) .

کودیّه :
کورکیّه :
لا عنیه :

م

ار فرق اسماعیلی معتمد امامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق اصحاب مُبارک غلام اسماعیل * این فرقه بعد از محمد بن اسماعیل فرزندان او را امام میدادند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۵۸ ، الفرق ص ۴۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳) .

نا سپید حامکان با مُقتنه از فرق مشبّه شعبه و از فرق بومسلمته و بومسلمته اصحاب هاشم بن حکم مروّری ملّف خُقم که چون لواء اصحاب او بر خلاف مسوده بعضی طرفداران سیّ عّاس سفید بوده ایشان را منیّه خوانده اند و در حارّ ایشان را سپید حامکان میگفتند و هاشم مقمّ رئیس ایشان همان است که ماه معروف را که ماه سیام ماه بحسب میگویند ساخته و ابوریحان بیرونی اخبار او را از کتاب فارسی بربری ترجمه کرده و در

مُبارک کیّه :
میلّیه :

کتاب اخبار مبینه و قرامطه از تألیفات خود گنجانده بوده است (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، انسب f. 506a ، الآثار الباقیه ص ۲۱۱ ، الفرق ص ۲۴۳-۲۴۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ، نبره ص ۴۲۵ ، ترجمه تاریخ بخارا نرشی ص ۶۳-۷۴) .

در س - متروحه : نام جماعتی از شیعه که منظر (مترویس) خروج مهدی بودند و در این انتظار در هر عصری یکفر را ولایت امر بر میگزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه او میرد دیگری را باین سمت بر میداشتند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸ و تلیس ابلیس ص ۲۴) .

در س - مجسمه : عموم فرقی که در یوحید بتجسیم قائل بودند و از شیعه نیز جماعتی باین عقیده منسوب شده اند .

در س - محله : فرقه ای از مرجئه واصحاب حدیث که بامامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شده و این عقیده را فقط برای پیشرفت کار دین و از راه نصیح اختیار کرده بودند و پس از رحلت امام هشتم بعقیده خود برگشتند . (فرق ص ۷۳) .

محمدیه : طرفداران امامت محمد بن امام علی الهادی (ص ۱۰۹ از همین کتاب) .

محمدیه : نام جماعتی از غلاة که حضرت رسول را خدا میدانستند (رجوع کنید غالبه) .

محمدیه : از غلاة شیعه مسطر رحمت محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن . این فرقه میگفتند که امام محمد باقر حاشی خود را نابو منصور و اگداشه و این مقام بعد از او منصور بآل علی بر میگردد و اسطر رحمت محمد بن عبدالله بن حسن را بعنوان قائم میکشیدند و از روع معبره بودند (مقالات اشعری ص ۲۴-۲۵ ، انسب f. 512b و الفرق ص ۴۲-۴۳ و ۲۴۲) .

محمره : رجوع کنید حمریه .

مختاریه : باکیسه حلس اصحاب ابواسحاق محار بن ابی عبد نفقی داعی فرقه کیسه است (فرق ص ۲۴ و ۲۵ ، بیان ص ۱۵۸ ، الفرق ص ۳۱-۳۷ ، بحار الانوار ج ۹) .

مخطئه : فرقه ای از غلاة شیعه که میگفتند جبرئیل در فرود آوردن وحی خطا کرده (خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

در س - منحسمه : فرقه ای از غلاة که میگفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر غفاری و عمر بن امیه صبری از طرف خداوند مأمور اداره مصالح عالمند و سلمان مقام رسالت میدادند (کسی ص ۲۵۳ ، رجال اسرآبادی ص ۲۲۵ نقل از رجال ابن النصارى) .

صرثیه (۹) : از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) .

مزدکیه : از القای که مخالف بعضی از فرق غلاة میداده اند مخصوصاً درری (شهرستانی ص ۱۳۲) .

- مستثنیه: از فرق مشبهه شیعه (خطط ح ۴ ص ۱۷۰)
- مسیو ده: اصحاب دولت بی‌عناست (رجوع کنند بر او نه و ص ۶۵ از همین کتاب)
- مشبهه: عموم عرفی که در وحید نشده فائل بوده و از شیعه بر جماعتی را باین عقیده منسوب کرده اند
- معزله شیعه: کسانی از معزله که نا شیعه در مسئله امامت قریب العقیده وده و نا شیعیانی که در مصی از اصول عقاید اهل اعرال ردیک میشده اند (صعحات ۱۲۸۰، ۱۰۲۰، ۱۰۴۸ از همین کتاب).
- معطله: لقی که اهل سنت مخصوصا اشاعره عرفی که از حد او بی اسماء و صفات مکرده اند میداده واطلبه اشار بان اسم حواله شده ودد (منهاج ح ۱ ص ۲۴۱)
- معمریه: از فرق علاوه و از وروع خطابه اصحاب معمرین ح م که حدود را حاشین ابوالخطاب رئیس و فقه خطابه مداسه و مدعی مقام و ت وده این فقه بر مثل حجاجیه تحلیل مجزعات و مداسح عقیده داشتند و معمر را مل ابوالخطاب می سدد و مارا بر رك گفته بودند (مقالات اشعری ص ۱۱، و ص ۳۹ - ۴۰، خطط ح ۴ ص ۱۷۴، شهرسای ص ۱۴۷)
- معیره: از فرق علاوه اصحاب معیره سدد عطلی که بعد از امام رن امامین و امام محمد باقر معیره را امام می میداشتند و اطار طهور محمد بن عبادان حسن امام حسن را و ان مهدی داشتند معیره در آخر اار اتعای ربك و حال سدد لث سری اورا لثت (مقالات اشعری ص ۶ - ۷ و ۲۳، و ق ص ۵۵، لاس المنس ص ۹۲، منهاج ح ۱ ص ۲۳۸، الفرق ص ۲۲۹ - ۲۳۳، شهرسای ص ۱۳۴ - ۱۳۵ خطط ح ۴ ص ۱۷۶ و ان ابی العبد ح ۲ ص ۳۰۹ و ابی العبد ص ۱۵۵ و ان حرم ح ۴ ص ۱۸ و کسی ص ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۹۶ - ۱۹۷ و اراج معار)
- مفصله: اناسی که امر المؤمن علی ای طاب را او جد و سمر حرج می یادند (رسائل ان حده ح ۱ ص ۲۴)
- مفصله: از دق موسسه اصحاب مفصل بن عمر و جمعی کون (مقالات اشعری ص ۲۹ شه د ار ص ۱۲۶ - ۱۲۷ و اسی ص ۲۰۶ - ۲۱۱)
- مفصلیه: از علاوه خطبه اصحاب مفصل ص می معمد الوهت امام حمر صا و که حون امام از ابوالخطاب ی ح د اشان را خطابه مخالف شدند (مقالات اشعری ص ۱۳ الف و ن ۲۳۶، شه سار ص ۱۳۷ خطط ح ۴ ص ۱۷۴)
- مفوضه: با معوده از و شیعه که امور که به عالم و مسائل را حمر صا رسول با ک ا ا ا موسس میدادند با ایی که در مقابل حمر صا انسان را

مخار بنس خود میسر شد و در این مورد معای فاسده نفویس بنس یعنی استقلال و اسناداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراده میگردید و جمعی از ایشان میگویند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و بدین عالم را با او واگذاشت و واگذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شک خداوند ایجاد کرد ، سپس محمد تدبیر عالم را محصور علی تمویص کرده و علی مدبّر ثالث است (فرق ص ۷۱ ، اسباب f 528b ، لیس انیس ص ۲۴ و ۱۰۳ ، الفرق ص ۲۳۸ ، بصره ص ۴۲۱ ، خطط ح ۴ ص ۱۱۴ ، مرآت حرجای ص ۹۸)

مقصیه
رجوع کدند بمنصه

مآل حده . ام دیگر اسماعلیّه رجوع کدند باسماعلیّه

اسم دیگر واقعه وان اسم را موقعی که یونس عبدالرحمن قبی و ابوالحسن مملّوره : علی بن اسماعیل میبندی میگویند امامته با واقعه مطهره میگردید ابوالحسن منبوی تار از راه طعن بر ایشان نهاده و خطاب واقعه گفته است که شما مثل کلاب مملّوره (سگهای نار از جوره) باشد و امامته این عنوان را حفظ کردند منصور نه رجوع کدند کسمته

منهالیه . از منبویه شعه ، اصحاب منهالین میبوند (خطط ح ۴ ص ۱۶۹) .

موسائیه . با موسویه طهاران امام امام موسی بن جعفر کاظم و مدبّر رجعت آن حضرت که از فرق علاوه واقعه محسوب میشود (اسباب f 544b و الفرق ص ۴۶) و روی از اصحاب امام رضا که پس از رحلت آن حضرت محمد را رأی واقعه برگزیدند ، ای که در ابتدا رحلت امام موسی کاظم و امامت حضرت رضا فاعل شده و دد (فرق ص ۷۲)

میهمیه . از فرق علاوه که امر المؤمنین و حضرت رسول هر دو را میندانند ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدم میگردید در مهال عتیه که ان حق تقدّم را علی بست ممداد (شهرسانی ص ۱۳۴ ، خطط ح ۴ ص ۱۷۷ ، رجوع کدند محمّده) .
میهمویه : از فرق اسماعلی اصحاب عبدالله بن ممدون فدّاح (الفهرست ص ۱۸۶) و ان و ده را باید با فرقه ممدویه از فرق عجارده حوارج اشتهاء کرد .

ن و و

باصیریّه . از فرق اسماعلیّه ، مروان حمدالدّین اصرون خسرو شعر مشهور فارسی و داعی مذهب اسماعلی در ماوراء النهر و حراسان و طه سنان (نان ص ۱۶۶ و بصره ص ۴۲۵) .

اصحاب حسن بن علی جلی که امامت را فقط در اولاد امام حسن صلیح
میدانستند و در امریقای شمالی و مرکزی بودند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۴)
از فرق شیعۀ امامت، ثل بیحیات حاوید و امامت امام حمفر صادق و منتظر
طهور آن حضرت به وان مهدی، پیرو شخصی از مردم بصره سام
عجلان بن ناووس (فرق ص ۵۷، مقالات اشعری ص ۲۵ اسباب f.552a، شهرستانی ص ۳۲۶،
عت ص ۲۰، المهرست ص ۱۹۸، ابن حرم ج ۴ ص ۱۸۰).

از مروع و رفۀ سائتۀ واسجافۀ و نمزیۀ، اصحاب شخصی سام نصیر (اسباب f562b
وان حرم ج ۴ ص ۱۸۸، منهاج ح ۱ ص ۲۳۸، ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹).
از فرق ریدیه، اصحاب ممن یمان، از فرقۀ امیر المؤمنین علی را حد ار
حضرت رسول افضل اس میدانستند تا آن حل مگهند که مسلمان در رك
نعت آن حضرت یعنی رك افضل گاهکار نیستند لکنه خطا کارند از عثمان و مجالس علی تری
میجستند و ایشان را کافر میشمردند (مقالات اشعری ص ۶۹).

نهبسیه: از فرق امامت (رجوع کد لسته: ۱۵۳ و ۱۶۴ از هم کتاب).
نمیزیه: از علاه اصحاب محمد بن نصر مری. رجوع کنید صفحه ۲۳۵ از همین
کتاب

نور ساعیه: از مروع حرّمته و بوسله (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷ چاپ مصر).
واققه. اسم عام رای ه کسی که ر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در
قول رای اکثریت و آب مکه ده مثلاً جماعی از مراعله مل ابوعلی خانی
ویسرش ابو هاشم را که به علی ن ای طالب را برسان صحابه و ه سا سجاه را او افضل میدانستند
واقفی میخواندند (فصول سید مرتضی)، همچوین کسی را که حد ار رحلت امام نارد هم در میان امامت به امامت
جعفر مرادر او را پذیرد ه امامت یسر غایب مدظر او را اصطلاحاً ام موموم برنی است از شعبه
که در مقال قطعته مکر رحلت امام موسی کاظم شده و امامت را ان حضرت ختم و در این نایت
موقوف مانده اند. امام ۳، رفۀ احبر را مخطوره میخوانند (مقالات اشعری ص ۲۷، فرق ص ۶۸، رحال
کسی ص ۳۸۴ - ۲۸۸، شه ستای ص ۱۲۷).

ه

هانسیمیه: از و ق را و دنّا عاسه، اصحاب ابو هاشم عادل بن محمد بن الحنفه که
حد ار او امام را ناوولاد عباس مدمل میدانستند. بعد ان ه امام
هر چر را مداد و در جم امرد ماد حضرت رسول - و کسی که امام را نشانده مل ان است
که خدا را بشاحه و کافر باشد (ه ص ۴۶)

منابعی که در نوشتن این کتاب بآنها مراجعه شده

اسم مؤلف	اسم کتاب	عدد مجلدات و محل و سال طبع
اس ای اصبعه ابن ابی الحدید (عزالدین) ابن ابی طاهر (احمد بن ابی طاهر طیمور) اس الانیر (عزالدین) ابن تیمیّه (تقی الدین احمد بن عبدالحلیم)	عون الایماء فی طبعاة الاطباء شرح بهج البلاغه کتاب بغداد الکامل فی التاریخ مجموعه رسائل	۲ ح مصر ۱۲۹۹-۱۳۰۰ ۴ ح مصر ۱۳۳۰ ج ۶ لایپر یگ ۱۹۰۸ م ۱۲ ح مصر ۱۲۹۰ ۲ ج مصر ۱۳۲۳
« «	میهاح الشیه التوبه فی بعض کلام السّمه والقدره کتاب الاد کما	۴ ح مصر ۱۲۳۱ ۱ ح مصر ۱۳۰۴
« «	المسطم (خطی) قدالعلماء العلماء المسلس	نسخه لیا حاه مدرسه سمیه سالار طه ان ۱ ح مصر ۱۳۴۰
حرّ عاملی (محمّد بن حسن) ابن حرم طاهری (علی بن محمد) حسین رضا حسینی ان خرداد (عبدالله بن عبدالله) ان حکاک (قصی شمس الدین احمد رمکی)	امل الامل فی علما حبل عامل (خطی) العصل فی الملل والاهوا والتحل المالاء فی علم الحال المسالك والممالك وفات الاعاء و الامار	نسخه معلق نگارنده چای دیل رجال اسم انادی، ابوعلی ۵ ح مصر ۱۳۱۷ ۱۳۲۱ ۱ ح طهران ۱۳۱۳ ۱ ح لندن ۱۸۸۹ م ۲ ح طهران ۱۲۸۴
« « « « «	« « « « «	ح ۱ نا بس ۱۸۴۲ م ح ۱ مصر ۱۲۳۵ ح ۳ مصر ۱۹۲۴ م ح ۴ مدی ۱۳۱۳ ح ۱ طهران
ابن الرومی (علی بن العباس) « « « «	دیوان اشعار « « « «	« « « « «
ان شهر آشوب (محمّد بن علی سروی)	مناقب الطّائین	ح ۱ طهران

سيدى طائوس (رمى الدين)	فرح المهوم (خطى)	سجده معلق كتاجه آستانه رصوته مشهد
ابن الطة طقى (مجر الدين محمد بن على)	العجرى والآداب السلطانه والنول الاسلاميه	١ ح مصر ١٣٤٠
ابن العبرى (والفرح اللطى) ابن القوطى (كمال الدين عبدالرزاق)	اريج مختصر النول الحوادث العامه	١ ح بيروت ١٨٩٠ م ١ ح بغداد ١٣٥١
ابن القارح (والحسن على بن منصور)	رساله الى ابى العلاء المعرى	در حرر مجموعه رسائل اللغاه (ص ٢٠٠-٢٠١) مصر ١٣٢٦
ابن قنيه (عبداللہ بن مسلم- الذبيورى)	السعر والسعره	١ ح لندن ١٨٧٥ م
ابن كثير (اسماعيل بن عمر شامي) ابن مطور (جمال الدين محمد بن مكرم مصرى)	الدياه والتهانه اخبار ابى واس	(خطى) ١ ح مصر ١٣٤٣
ابن التديم (او الفرح محمد بن اسحاق وراق عدادى)	« (خطى)	سجده معلق بأفای آقا سيد عبدالرحيم حلبلى
«	كتاب العهرست	١ ح لايس مك ١٨٧١ م
«	ناملحقاب	١ ح مصر ١٩٣١ م
ابن واصح يعقوبى او قام (حدث بن اوس طامى) ابو الجتاح لموى (يوسف بن محمد)	اللدان دوان الجماسه الفاء	١ ح لندن ١٨٦١ م ٤ ح مصر ١٢٩٦ ٢ ح مصر ١١٨٧
او على كراى (محمد بن اسماعيل)	مدبى المقال في احوال الرّحال	١ ح طهران ١٣٠٢
ابو الفرح اصمهاى (على بن الحسين الاموى)	كتاب الأعاى	٢٠ ح قاهره ١٩٠٥ م
ابو المعالى محمد بن عبدالله	سان الادنان	در حرر مسجحات فارسى شهر ١ ح (ص ١٣١-١٧١)
ابو بنواس (حسن بن هابى)	ديوان اشعار	١ ح مصر ١٨٩٨ م « ١٣٢٢
استر نادى (ميرزا محمد) اشعرى (والحسن على بن اسماعيل)	مصحح المقال في علم الرّحال مقالات الاسلاميين واخلاف المصلين	١ ح طهران ١٣٠٢ ٢ ح اسامول ١٩٢٩ م

۱ ح مصر ۱۲۲۶	رسائل العلماء	محمد كرد علي
۱ ج مثنى ۱۳۱۷	معرفة اخبار الرجال	کسبي (ابو عمرو محمد بن عمر)
۱ ح طه ان ۱۲۸۱	اصول کافی	کلبسي (محمد بن يعقوب)
۱ ح کاکه ۱۲۳۰	كشف الجنب والاسرار	کسوري (اعجاز حسين)
	عن اسماء الكتب والاسعار	
۲۶ ح طه ان ۱۳۰۱	بحار الانوار	مجلسي (محمد باقر اصفهاني)
۱ ح طهران ۱۲۶۹	السماء والعالم ح ۱۴ بحار	« « «
۲ ح بغداد ۱۳۴۸	احسن الوديعه في راحم اشهر مشاهير مجتهدى السنته	محمد مهدي اصفهاني
دیل قصص العلماء طهران ۱۳۲۷	بنصرة العوام في مقالات الامام المونج	مرتضى بن داعي الحسيني
۱ ح مصر ۱۲۴۳	السنه والاشراف	مرتضاني (ابو عبد الله)
۱ ح لندن ۱۸۹۳ - ۰۴ م	مروح الذهب	مسعودي (ابو الحسن علي)
۹ ح پاریس ۱۸۶۱ - ۰۷۱ م		«
۲ ح مصر ۱۲۸۳		«
۳ ح لندن ۱۹۱۳ - ۱۹۱۷ م	بحار الامم	ابو علي مسكويه
۵ و ۶ ح مصر ۱۳۳۴		« «
۱ ح مثنى ۱۲۰۳	ارشاد الطالبيين	فاصل ممداد
۱ ح ر ۱۲۹۶	شرح باب حادی عشر اصطلاحات الصوفيه	« «
دردیل مریات ح حای چاپ شده	البداء والترحیح	محمی الدین بن عربی
۳ ح ارس ۱۸۹۹ - ۱۹۰۶ م	راد المسافرين	مقدسی (ظهیر بن مطهر)
۱ ح رلن ۱۲۴۱	امام الرجال	ناصر حسرو
۱ ح مثنى ۱۳۱۷	شرح اشارات	حاشی (احمد بن علی)
۱ ح طه ان ۱۲۸۱	عالم المومنين (حظی)	حواحه نصر الدین طومسی
سجده معانی گارده	کامله ارجح الطی (حظی)	فاصی وراثه موشی
سجده - اجاده ملن پارس		همدای (محمد بن عبد الملك اریبی)
۱۱۶۹ ۱۱۱۱		
سجده ملن گارده	بحار السلف (حظی)	هندوشاه ذری عجوای
۷-۹ ح لندن ۱۹۱۶ م	معجم الاداء	باقوت جوی
۶-۷ ح لاړ ۱۸۶۶ ۷۲ م	معجم البلدان	«
در حره قطعات از ح عرب	امام المومنين	«
لندن ۱۸۶۹ ر ۱۸۷۱ م		
۱ ح اسلا ول ۱۹۳۱ م	ه ق السعه مسوب و ع	—

فهرست تعریفات و القاب و اسامی فرقه‌ها

- آجال ، ۱۳۰ ، ۱۷۶ .
 آلام و اعوام ، ۱۷۴ .
 اناحت (نا تحلیل محرمات) ، ۲۶۴،۲۵۹ .
 اثربیه ، رجوع کند اثربیه .
 اسماء احرار ، ۶۳ .
 انتهای ، ۱۷۷-۱۷۹ .
 ارفقه (و نه) ، ۲۴۹ .
 المفس با صد ، ۲۲۸ - ۲۲۹ .
 امی عشریه (امامت) ، ۱۰۹۰۱ + ۶،۵۷،۳،۲،۱ .
 ، ۲۶۱،۲۵۰،۲۴۹،۱۶۲،۱۵۹،۱۱۱ .
 اجتماع ، ۱۲۰،۱۱۸،۱۱۷،۹۴ .
 احسام (حدوث و دم) ، ۱۲۰ .
 احسام (مائل -) ، ۱۷۲ .
 احسام (رؤیت -) ، ۱۷۲ .
 احسام (خلوق آن اطعموم والوان و غیره) ، ۱۷۲ .
 اجماع ، ۱۰۳،۷۶،۵۵،۴۰ .
 اجماع (اهل -) ، ۵۷ .
 احباط ، ۱۷۵ .
 احمدیه ، ۲۴۹ .
 احکام اصلی یا عتادی ، ۳۸ .
 احکام فرعی یا عملی ، ۳۸ .
 اخباریون ، ۷۷،۷۴،۷۲ .
 ادله سمعیه یا نقلیه ، ۱۷۲،۱۰۳،۷۶،۵۵،۴۰ .
 ادله عقلیه یا یقینیه ، ۲۳۰،۱۰۳،۱۰۲،۷۶،۵۵،۴۰ .
 ارحا ، ۱۳۷،۱۲۳،۳۱ .
 اوراق ، ۱۷۶،۱۳۰ .
 اراره ، ۳۴،۳۳ .
 اردریه (رفته -) ، ۲۴۹ .
 اسجائیه (اصحاب اهدوب اسحاق بن محمد) ، ۱۳۵ -
 ، ۲۵۰،۱۳۶ .
 اسجائیه (اصحاب اسحاق بن رید بن حارث) ، ۲۴۹ .
 ، ۲۵۴ .
 اسجائیه (اصحاب اسحاق بن عمرو) ، ۲۴۹ .
 استخوان ، ۷۰ .
 استطاعت ، ۱۳۰،۱۱۹،۱۰۲،۸۲،۷۸ .
 اسعار ، ۱۷۶،۱۳۰ .
 اسلام ، ۲۲۶ .
 اسماء و احکام ، ۱۲۳،۹۰ .
 اسماعلیه یا طائیه یا ملیه یا سنیه یا ملاحده ، ۴۹ .
 ۲۵۲،۲۵۱،۲۵۰،۷۰،۶۹،۵۸،۵۶،۵۵،۵۲ .
 ، ۲۶۴،۲۵۹،۲۵۷،۲۵۵،۲۵۴ .
 اسواران ، ۶۷،۶۲ .
 اشعریه ، ۴۷،۴۴،۴۸-۴۷،۴۴،۴۸-۴۷،۴۴،۴۸ .
 اصحاب الکساء (طرفداران -) ، ۲۵۰ .
 اصلح ، ۱۷۵،۱۱۸ .
 اصول ، (مقابل فروع) ، ۵۶،۳۸ .
 اصول (مقابل مصنفات) ، ۷۱ .
 اصول اربعه ، ۷۱ .
 اصول جسمه ، ۳۵-۳۷ .
 اصولی ، ۳۸ .
 اعرال ، ۲۴۱،۹۰،۵۰،۳۵ .
 اعتزال (اهل -) ، رجوع کند بمعبره .
 اعتقادیات ، رجوع کند باحکام اصلی .
 اعراض (ا -) ، ۱۳۲،۱۲۰ .
 اعراض (اسقال و قاء -) ، ۱۷۲ .
 اوطعیه ، رجوع کند مطعیه .
 امراط (اهل -) ، ۲۵۰ .
 افعال قلوب ، ۱۷۴ .
 الهام ، رجوع کند بخطاب ملکی .
 الهی (علم -) ، ۳۹ .
 امام ، ۲۴۹،۱۷۶،۷۵،۵۴-۲۶۷ .
 امام صلوات ، ۵۶ .
 امام باطقی ، ۵۶ .
 امامت ، ۵۳-۷۵،۵۸-۷۶،۸۴-۸۸،۸۶،۹۱،۹۴

قلقه ، ۲۵۲ .	۱۵۴-۱۴۸۰۱۲۹۰۱۱۷-۱۱۶۰۱۱۰۰۱۰۳-۱۰۲
لالیه ، ۲۵۲، ۲۳۵ .	۱۶۳-۱۷۶، ۱۶۵، ۲۳۱ .
و مسلمته ، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲ .	امامت مفصول ، ۲۵۷، ۷۴، ۵۷ .
بیاته ، ۲۵۲ .	امامیه ، ۲۵۷، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰، ۰ .
حسین ، ۲۶۳، ۸۰، ۴۰، ۳۶ . رجوع کنید به حشمه .	۹۷، ۹۶، ۵۸، ۵۵، ۵۳، ۵۰، ۴۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰ .
سلسل (اطال -) ، ۱۷۲۰ .	۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۶، ۱۰۲، ۹۸، ۹۴، ۹۰، ۸۶، ۸۲، ۷۸، ۷۴، ۷۰، ۶۶، ۶۲، ۵۸، ۵۴، ۵۰، ۴۶، ۴۲، ۳۸، ۳۴، ۳۰، ۲۶، ۲۲، ۱۸، ۱۴، ۱۰، ۶، ۲، ۰ .
نسب (مدبر -) ، ۸ رجوع کنید به نسل و نسب .	۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۹، ۹۷، ۹۵، ۹۳، ۹۱، ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۳، ۸۱، ۷۹، ۷۷، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۶۹، ۶۷، ۶۵، ۶۳، ۶۱، ۵۹، ۵۷، ۵۵، ۵۳، ۵۱، ۴۹، ۴۷، ۴۵، ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۷، ۳۵، ۳۳، ۳۱، ۲۹، ۲۷، ۲۵، ۲۳، ۲۱، ۱۹، ۱۷، ۱۵، ۱۳، ۱۱، ۹، ۷، ۵، ۳، ۱، ۰ .
تشد ، ۲۶۴، ۲۵۱، ۸۰، ۷۸، ۷۵، ۴۰، ۳۶ .	۲۶۳ .
کند به ششمه .	امر به وف و نهی از مسکر ، ۱۷۶، ۹۳، ۳۶ .
اشتم (مدبر -) رجوع کنید به ششمه	امر به (مدبر -) ، ۲۵۰ .
محر (اهل -) ، ۱۳۲، ۸۷ .	انسان ، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۲، ۱۲۰ .
مطل ، ۲۶۴، ۲۵۹ .	انصار ، ۵۶ .
ملازمه ، ۲۵۲، ۵۵ ، رجوع کنید به اسماء علیّه .	ایمان ، ۱۷۵، ۳۱ .
مطل (اهل -) ، ۲۵۰ .	امان (اهل -) ، ۲۵۰ .
نویس ، ۲۶۴، ۷۵، ۳۵، ۳۲ .	باب نامه - یا و ان ایب ، ۲۱۴، ۲۱۲، ۱۱۱ .
نصی (اهل -) ، ۱۱۸۰ .	۲۱۵ .
نصیه ، ۷۵، ۶۶، ۵۹ .	اکه ، رجوع کنید به حرمه .
کامف ، ۲۳۰-۲۲۹، ۱۷۴ .	اطلعه ، ۲۵۱ ، رجوع کنید به اسماء علیّه .
حلیقه یا رازیه ، ۲۵۶، ۲۵۳ .	اویه ، ۲۵۱ .
اسبح ، ۲۵۹، ۲۵۳، ۲۲۱، ۲۲۵، ۱۴۶، ۱۳۴، ۷۵ .	تیرسان ، ۱۷۶ .
۲۶۴ .	تیرنه ، ۲۶۱، ۲۵۱، ۲۴۹ .
ره ، ۱۳۰ .	تیرنه ، ۲۳۱، ۱۸۰، ۷۵، ۵۰ .
ره (اهل -) ، ۴۰ .	تیرنه ، ۲۵۱ .
روان ، ۶۱ .	تیرنه ، ۱۳۹، ۲۶ .
وحد ، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۰۳، ۹۳، ۸۲، ۷۸، ۳۵ .	رجوع ، ۱۳۷ .
۲۶۴، ۲۳۱، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۳۰ .	رکوع ، ۲۶۲، ۲۵۱ .
الوحد والصله (علم -) ، ۲۸ .	ره ، ۲۵۱ .
وحد و عدل (اهل -) رجوع شود به راه و اهل	نسلمته ، ۲۶۲، ۲۵۲ .
اهل -	لشده ، ۲۵۲، ۱۴۵ .
وهم ، ۲۰۹، ۲۵۳-۲۳۴، ۲۱۸، ۲۱۲، ۱۲۴ .	مات (حوار -) ، ۱۷۶ .
و ، ۱۷۶، ۱۳۹، ۹۰، ۸۷، ۸۶، ۸۴ .	ماء و ، ۹۰ .
خاروده ، ۲۵۷، ۲۵۳ .	
حر ، ۲۶۴، ۱۴۲-۱۲۱، ۸۰، ۷۵، ۳۲ .	
حرته یا محرمه ، ۲۶۴، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۵، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۱۹ .	

- حرر برتبه، رجوع كند سليمانته
 حرر لايجرأ، ۱۳۰-۱۷۲.
 جعفری (مذهب -) ۲
 جعفریه (یا امامیه) ی عشریه، ۲۵۳
 جعفریه (ازرق معمرله)، ۲۵۳
 جعفریه (وفقه -)، ۲۵۳، ۱۶۲، ۱۵۳
 حاجته، ۲۶۴، ۳۵۳
 حوهر و عرص، ۱۷۲
 حواهر (قائ -)، ۱۷۶
 حهته، ۱۳۹
 حوالقته، ۲۵۴
 حاربه، ۲۵۴
 حال، ۱۶۹
 حاکی، ۱۲۳
 حجة الحق علی الخلاق (لقب امام فخر رازی)،
 ۱۲۲
 حجره، ۲۰۵-۲۰۷
 حدث و سنت (اصحبه -) رجوع كند اصحاب ست
 و جماعت
 حریه، ۲۵۴
 حرک و سکون، ۱۷۲۰
 حرکات (ماهی -)، ۹۰
 حسده (وفقه -)، ۲۵۴
 حسینه (وفقه دیگر -)، ۲۵۴
 حللحه (وفقه -)، ۱۱۱، ۲۲۴-۲۳۵، ۲۵۴
 حلول، ۱۱۲، ۷۵-۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۰
 حلولته (وفقه -)، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۲۴
 حلوتیه (وفقه -)، ۲۵۴
 حکایت، ۱۲۳
 الحمراء، ۶۲
 حقیقه (اصحاب واحده)، ۷۰، ۷۳، ۷۷، ۱۲۱
 حیر آحاد، ۱۲۳
 حزمته، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۴
 خشته، ۲۵۵
 خصوص و عموم، ۱۳۱، ۱۲۳
 خطاب رتی، ۴۱
 خطاب شطانی، ۴۱
 خطاب ملاکی با الهام، ۴۱
 خطاب بنسائی یا هاجس، ۴۱
 خطابه (وفقه -)، ۲۵۵، ۵۲، ۱۴۶، ۲۵۹، ۲۶۴
 خطرات، ۴۱
 حلا (امات -)، ۱۷۲
 حلالاته (وفقه -)، ۲۵۵، ۲۵۲
 خلقتیه (وفقه -)، ۲۵۵
 خلقتیه (وفقه -)، ۲۵۵
 حوارح، ۳۱۰، ۳۳۰، ۴۹۰، ۵۶۰، ۵۸۰، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۹۰
 حواطر، ۲۴۶، ۱۲۹
 حواطر، ۱۲۲
 دارالاساءه، ۲۱۶
 در اهم القدره، ۱۱۶
 دهریون یا طایمئون، ۸۰، ۱۳۹، ۱۷۶
 دهقان، ۶۷
 دلبایه، ۲۵-۲۶، ۳۸، ۳۹، ۶۹، ۷۳
 دکرته (وفقه -)، ۲۵۵
 دقامیه (وفقه -)، ۲۵۵
 دمیه (وفقه -)، ۲۵۵
 رافضیه، ۲۵۰، ۹۲، ۱۰۰، ۲۵۶
 راوده ناشعه آل عباس ناعثه، ۵۱، ۵۶، ۶۴-۶۵
 ۶۶، ۸۴، ۹۲، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۳
 رویت با الوهت، ۱۱۲، ۲۵۹
 رجعت، ۲۵۶، ۷۵
 رجعتیه (وفقه -)، ۲۵۶
 رده (اهل -)، ۳۰
 رزاهه (وفقه -)، ۲۵۶
 رسالت یسوت، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۷۶، ۲۵۹، ۲۶۰
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴
 رؤت، ۶۴، ۷۵، ۱۳۱، ۱۷۵، ۲۵۹
 رؤت (اهل -)، ۲۵۱

عالم (عدم اندتت -) ۱۷۲۰	۲۶۰۰۲۴۹۰۲۳۲
عناسته رجوع کدند راو بندیه	۲۶۰۰۱۶۴۰۱۵۴
عنمايه ۹۲۰۸۴	فقه ۳۸
عجلته (ورقه) ۲۵۹۰	فقه اکبر ۳۸
عدل ۱۷۵۰۱۷۴۰۱۰۳۰۳۶	فلاسفه ۱۳۸۰۱۲۳۰۱۳۱-۱۳۰۰۱۲۸۰۱۲۳
عراقیه رجوع کدند لشلمعايه	۱۸۰۰۱۷۹۰۱۷۸۰۱۷۷۰۱۳۹
عشریه (ورقه) ۲۵۹۰	قائم ۲۵۰۰۲۳۴۰۲۱۵۰۲۱۲۰۱۵۴-۱۴۸۰۵۲
عصمت ۲۳۰۰۱۷۶۰۵۸	۲۶۳۰۲۶۲۰۲۵۳
علم (حدوث و قدم -) ۱۲۲۰۹۲۰۸۰۰	قاسمته ۲۶۱
علم (حد و تقسدم و علم بدلیل و علم مداول) ۱۷۲۰	قدر ۱۲۱۰۷۵۰۳۵۰۳۴
علویه ۲۶۰۰۲۵۹۰	قدریه ۱۳۷۰۳۲
علیائوته (علیائیه) ۲۶۰۰۲۵۹۰۲۵۰۰۱۴۶	قدیش ۱۱۷
عماریه ۲۶۰	قرآن (بحث در باب -) ۹۰۰۷۵۰۶۹۰۴۳۰۳۹
عملته ۲۶۰	۲۳۱۰۱۳۰۰۹۳
عمیریه ۲۶۰	قرائتین ۱۱۸
عدته ۲۶۰	قرامطه ۲۵۲۰۲۲۳۰۲۱۹۰۵۲
عالیه یا علاه ۱۱۷۰۱۰۳۰۸۲۰۷۲۰۷۰۵۸۰۵۰	قطمته ۲۶۱۰۱۵۱۰۱۱۷۰۱۰۶۰۱۰۲۰۱۰۷۹۰۵۳
۱۱۸-۱۱۹-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۶-۱۴۰-۱۷۶-۲۴۶	قوله ۲۶۱
۲۵۹۰۲۵۸۰۲۵۷۰۲۵۴۰۲۵۳۰۲۵۲۰۲۵۰۰۲۴۹	قاس ۱۱۹-۱۱۷۰۷۰
۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳	قاس حلی ۷۰
عرايه ۲۶۰	قاس خفی ۷۰
علو ۲۶۰۰۲۵۶۰۲۵۷۰۲۵۰۰۲۲۵۰۱۴۷	کافر ۲۶۱۰۲۵۳۰۲۵۱۰۲۶۰۳۴
عمامته ۲۶۰	کاملته ۲۶۱
عنت ۲۳۱۰۲۱۲۰۱۱۱-۱۰۶۰۷۵	کمان ۶۶-۶۷
عنت صبری ۲۱۲۰۱۸۳۰۱۲۵۰۱۲۴۰۱۰۶۰۹۶۰	کرامات (حوار ظهور -) ۱۷۶۰
۲۴۹۰۲۴۳۰۲۳۹	کر امته ۱۱۸
عنت کري ۲۴۹۰۲۱۲	کرته ۲۶۱۰۲۵۸
فاسق ۳۶۰۳۴	کسب ۱۶۹
فاطمه ۲۶۰	کسمته یا منصوریه ۲۶۱
فترت (اهل -) ۲۵۰	کشف (اهل -) ا منصوره ۱۲۲۰۴۹۰۴۲۰۴۱
فروع ۵۶۰۳۸	۲۴۶
فروعی ۲۸	کلام (علم -) ۷۲-۴۷-۴۸-۴۹
فسق ۱۷۵۰۳۴	کلام عسانی ۱۷۴۰۱۶۹
فطحه یا فوطحه ۱۵۴۰۱۴۵۰۱۰۹۰۷۲۰۷۱۰۵۲	کورکيه ۲۶۲

[illegible]

نصّ ، ۵۷-۵۸، ۷۵، ۸۲، ۱۷۶.	مقوّنه ، ۲۵۲-۲۶۵.
نصّ ، (اهل) ، ۵۷.	مقننه ، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵.
نصّ حلیّ ۷۵، ۵۸-۷۶، ۸۶، ۱۰۲.	ملاحذه ، رجوع اکید اسماعیلیه .
نصّ خمی ، ۱۰۲، ۱۷۶.	ملل و محل ما مقالات (علم) ، - کتب (۸۶، ۳۰۲
نصیر نه ، ۲۶۶.	۱۲۸، ۱۳۷-۱۴۲ .
طر (ماهیت) ، ۱۷۲.	مطوره ، رجوع اکید بوافه
طر (اکر) - معمد علمست (۱۷۲	مخبر یا اصحاب ملک و جوم ، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۳،
مهم اهل حّت ، ۱۴۲.	۱۳۹، ۱۷۶.
میه نه ، ۲۶۶.	اله رله بس المرائین ۱۳۱، ۳۶، ۳۵
می و ات ، ۱۲۳.	مصوره ، رجوع اکید کسه
مستنه ، ۱۶۴، ۲۶۶.	مطی (اهل) - ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۳۴.
مه نه ، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۳۵، ۲۶۶.	مه نه ، ۲۶۵.
ورساعه ، ۲۶۶.	دوالی ، ۳۳، ۳۶، ۶۵، ۷۵
وآب ار مه ۲۱۲-۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۹.	موسسه اموسویه ، ۲۶۴، ۲۶۵.
رافعه ، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۴۸، ۱۶۴.	وآمده ، ۲۶۵.
۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۶.	مه حین ۵۶
وس و س ، ۴۱.	مهدی ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴.
وعدو وعد ، ۳۶، ۹۳، ۱۷۵.	مه نه ، ۲۶۵، ۲۶۶.
واحس رجوع اید خطاط مسای	مه نه ، ۲۶۵.
هاشمه ، ۲۶۶.	مه نه د ، ۹۰، ۱۷۲-۱۷۳.
ه نه ، ۲۶۷.	مه نه ر - ۳۰، ۳۱، ۳۴-۳۵، ۵۶، ۷۵، ۱۷۵، ۲۵۰.
هساعه ، ۸۰، ۲۵۴، ۲۶۷.	صه ، ۲۶۵.
هلاله ، ۲۳۵، ۲۶۷.	ه و نه ، ۵۱، ۲۶۶.
ه در ، ۲۶۷.	ه ب ، رجوع ادر سال
معورده ، ۲۶۷.	مخا نه ، ۱۳۷.
مقوه ، ۲۶۷.	مه اب ، ۴۴، ۵۴.
مهود ، ۲۶، ۷۳، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۱۹، ۱۷۶، ۲۵۹.	مجنه ، ۲۶۶.
و نه ، ۸۲، ۲۶۷.	مزاری یا عنسویان ، ۲۶، ۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۲۵۹

فهرست اسامی کتب مذکور در متن (۱)

الامداء والاعاده (ان ال اودی) ، ۹۰.	الار الاده (اوربحان بروی) ، ۲۲۵.
الاباح (اواسحاق و حی) ، ۱۷۷-۱۸۰.	الار والدّهات (ابو محمد حسن بن موسی و حی)
اطلال اس (کما می در) - ار اوسهل اسماعیل	۳۰۳، ۸۰، ۷۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰

(۱) این فهرست فقط شامل اسامی کتبی است که در میان حواشی ماسدی دگری از آنها همان آمده .

الفصحى، ۱۱۸ .
 احتیاج رأی (کتابی در -) از ابن الرّاویدی، ۹۴
 احتیاج در مَوْت پیغمبر اسلام (کتابی در -) از
 اوسهل اسماعیل و یحیی، ۱۱۹ .
 احکام عمومی (و یحیی)، ۹۰ .
 « (اوسهل دامغانی)، ۲۱۰
 اخبار و کلاه اربعه (اولیاس سدرائی)، ۲۲۱
 اخلاف السّنة (ابوعیسی و رّاق)، ۱۴۰، ۸۶ .
 ارحاء (کتابی در -) از اوسهل اسماعیل و یحیی،
 ۱۲۳ .
 ارحوره در شرح یاقوت (شهاب الدّین عاملی)،
 ۱۷۷ .
 الارراق والآمال والاسعار (اومحمد حسن
 موسی و یحیی)، ۱۳۰ .
 ارشاد الطّالبن (فاصل مقداد)، ۱۲۳ .
 الارکان فی دعائم الدّین (شیخ محمد)، ۷۳
 الاستعا (یا الاءاءه) از اولیاس سدرائی، ۱۳۷
 اسطاعت (کتابی در -) از اوجهر سگّاک، ۹۲ .
 « « از اومحمد و یحیی، ۸۲ .
 الاستفاء (اوسهل اسماعیل و یحیی)، ۱۱۶ .
 الاسماء والاحکام (ابن الرّاویدی)، ۹۰
 الاعداد والمصار والامصار (اومحمد حسن موسی
 و یحیی)، ۱۳۰
 الاعتار (عزالدّین - ای الحدید)، ۱۷۰
 الاعای (اولیاس سدرائی)، ۱۹۶، ۹
 الافصاح (شیخ محمد)، ۸۶
 الامامة (ابن الرّاویدی)، ۹۱۰
 « (عنسی و روصه)، ۷۵
 « (شلمغانی)، ر ذک، ۲۳۱
 « « ، کوچک، ۲۳۱
 امام (کتابی در -) از اوعسی و راق، ۸۴-۸۵
 « « از اشقی اصم، ۱۰۵
 امل الامل (حر عاملی)، ۲۲۲، ۱۸۷
 الامصار (ابوالحسن حطّ)، ۸۵ .
 الانساب (سمغانی)، ۲۴۸، ۲۴۱، ۸۳ .
 الانصاب (ابن فقه)، ۹۴ .
 الانباد (سوسنجر دی)، ۱۰۶
 انکار رؤیت باری تعالی (کتابی در -) از اومحمد
 حسن موسی و یحیی، ۱۳۱ .
 الاواء (حسن بن سهل بن ابی سهل بن و یحیی)، ۲۰۰
 الانوار (ابوعلی اسکافی)، ۲۵۱
 « (اوسهل اسماعیل و یحیی)، ۲۱۵، ۷۱ .
 « (شلمغانی)، ۲۳۱
 اوار الملوکوت (علامه حلی)، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۲۲، ۲
 ۱۷۰-۱۷۷، ۱۷۷ .
 الاوائل (ابوعبدالله سررانی)، ۴۸۰ .
 اوائل المقالات (شیخ محمد)، ۱۶۸ .
 الاوراق (کتاب -) از اوکبر صولی، ۱۹۴ .
 الایصاح (سلمغانی)، ۲۳۱ .
 بحار الانوار (علامه مجلسی)، ۱۶۷، ۱۴۱، ۱۹۰
 البداهة والمشته (شلمغانی)، ۲۳۱
 البداهة والتهابة (ابن اثیر شامی)، ۲۴۱، ۱۳۵
 لباب الدّرجات (سعد بن عبداللّه اشعری)، ۱۴۱۰ .
 البقاء والبقاء (ابن الرّاویدی)، ۹۰
 البیحه (اولیاس سدرائی)، ۱۴۱
 ابن الادان (اولیاس سدرائی)، ۲۴۸ .
 التّاح (ابن الرّاویدی)، ۱۲۰، ۹۳، ۹۲ .
 ارجح ان الار، ۲۲۵
 ارجح الاسلا (شمس الدّین دهی)، ۱۳۰
 ارجح مداد (احمد بن ابی طاهر)، ۱۸۰
 « (حطّ مدادی)، ۲۴۰، ۱۳۵، ۱۱۰، ۷
 ارجح طی، ۸۰
 ارجح حلب (ابن شهاب)، ۲۲۲ .
 ارجح یحیی بن ابی طی، ۲۲۱، ۲۱۴ .
 مصدع الوام (سید مصطفی بن داعی)، ۱۲۹، ۸۰
 ۲۴۸
 حدیث الرّسالة (اوسهل اسماعیل و یحیی)، ۱۱۹
 حجاب الامم (ابوعلی مسکوه)، ۲۴۴، ۲۲۵ .

الفصحى، ۱۱۸ .
 احتیاج رأی (کتابی در -) از ابن الرّاویدی، ۹۴
 احتیاج در مَوْت پیغمبر اسلام (کتابی در -) از
 اوسهل اسماعیل و یحیی، ۱۱۹ .
 احکام عمومی (و یحیی)، ۹۰ .
 « (اوسهل دامغانی)، ۲۱۰
 اخبار و کلاه اربعه (اولیاس سدرائی)، ۲۲۱
 اخلاف السّنة (ابوعیسی و رّاق)، ۱۴۰، ۸۶ .
 ارحاء (کتابی در -) از اوسهل اسماعیل و یحیی،
 ۱۲۳ .
 ارحوره در شرح یاقوت (شهاب الدّین عاملی)،
 ۱۷۷ .
 الارراق والآمال والاسعار (اومحمد حسن
 موسی و یحیی)، ۱۳۰ .
 ارشاد الطّالبن (فاصل مقداد)، ۱۲۳ .
 الارکان فی دعائم الدّین (شیخ محمد)، ۷۳
 الاستعا (یا الاءاءه) از اولیاس سدرائی، ۱۳۷
 اسطاعت (کتابی در -) از اوجهر سگّاک، ۹۲ .
 « « از اومحمد و یحیی، ۸۲ .
 الاستفاء (اوسهل اسماعیل و یحیی)، ۱۱۶ .
 الاسماء والاحکام (ابن الرّاویدی)، ۹۰
 الاعداد والمصار والامصار (اومحمد حسن موسی
 و یحیی)، ۱۳۰
 الاعتار (عزالدّین - ای الحدید)، ۱۷۰
 الاعای (اولیاس سدرائی)، ۱۹۶، ۹
 الافصاح (شیخ محمد)، ۸۶
 الامامة (ابن الرّاویدی)، ۹۱۰
 « (عنسی و روصه)، ۷۵
 « (شلمغانی)، ر ذک، ۲۳۱
 « « ، کوچک، ۲۳۱
 امام (کتابی در -) از اوعسی و راق، ۸۴-۸۵
 « « از اشقی اصم، ۱۰۵
 امل الامل (حر عاملی)، ۲۲۲، ۱۸۷
 الامصار (ابوالحسن حطّ)، ۸۵ .

ردّ واقعه (او محمد حسن بن موسی و ۳ ی) ۱۱۷۰
 ردّ برهشام بن سالم - حوالقی از هشام بن الحکام، ۷۸
 ردّ بر یحیی بن اصبیح از او محمد حسن بن موسی و یحیی،
 ۱۱۹

ردّ یهود (او سبیل اسماعیل و یحیی) ۱۱۹۰
 ردّ حال حبیب، ۱۴۰ ۱۴۳ - ۱۵۵ ۱۶۵ - ۲۴۷، ۲۱۴

ردّ حال حباش، ۱۶ ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۵۰، ۲۲۹

رساله ابن المارح، ۲۲۵

« (امام شافعی) ۱۲۰

رساله ای از شلمعی خطاب به ابی اسحاق، ۲۳۰

« از فضل الدین راوندی، ۱۷۰

« در ابی الد (الاحمد) ۱۷۸

« (و ابی) ۲۲۳

راهنمای (عبدالله بن) ۱۶۷

راهنمای (اصغر بن) ۱۷۹، ۱۷۹

الاه الحجاج العقیلی (نعمانی) ۲۳۰

الاهرد (ابن اویدی) ۹۳

الاه والواحد (سید) ۲۳۱

ده الادب (و ابی) ۱۶ ۱۹۷

الاه (ب) از صاحب، ۸۵

الاه (او سبیل اسماعیل و یحیی) ۹۳ ۱۲۰

سالمه (اه الحسن عودی) ۱۶۱

الاه (ب) از صاحب، و رای ۸۶

سالمه (را) ۱۱۱ ۱۵۶

سالمه (موسی) ۸ ۹

سالمه و دو

۱ را (ب) ۲

۱۱۱

سالمه (و ابی) ۱۱۱

سالمه (ب) ۱۱۱

سالمه (ب) ۱۱۱ ۹ ۱۱۲

۱۱۱

سالمه (ب) ۱۱۱ ۷

ردّ بر اصحاب صفات از او سبیل اسماعیل و یحیی،
 ۱۱۸

ردّ بر اصحاب المرحله بن الرلیین از او محمد حسن بن
 موسی، ۱۴۱

ردّ بر اهل حجر از او محمد حسن بن موسی، ۸۷،
 ۱۳۲

ردّ بر اهل منطق از او محمد حسن بن موسی، ۱۳۴

ردّ بر ثبات قره « « ۱۳۴

ردّ بر حربه از او سبیل اسماعیل و یحیی، ۱۱۹

ردّ بر حفرین حرب از او محمد حسن بن موسی

و یحیی، ۱۲۹

ردّ بر الحکایه و الحکایه ابن حبیب از سید موسی،

۱۲۳

ردّ الحکایه و الحکایه ابن و هار شح محمد

۱۲۳

ردّ طاطری از او سبیل اسماعیل و یحیی، ۱۱۷

ردّ ربیبی بن ابی دراب و ابن او سبیل اسماعیل

و یحیی، ۱۱۷

ردّ ربیبی بن ابی دراب از او سبیل اسماعیل

و یحیی، ۱۱۸

ردّ علاه (او سبیل اسماعیل و یحیی) ۱۱۷

« (او محمد حسن بن موسی و یحیی) ۱۳۴

۱۳۶

الد علی النری الارم (ابی) ۱۱۱

ورای (ب) ۸۶

ردّ ره و ساهه از او محمد حسن بن موسی

و یحیی، ۱۳۴

ردّ محمد بن الارهر (ابی) ۱۱۱

۱۱۷

ردّ محمد بن (او محمد حسن بن موسی و یحیی) ۱

ردّ محمد بن

ردّ محمد بن وجه سالمه بن (ابی) ۱۱۱

۸۲۷۶

رد واقعه (او سبیل اسماعیل و یحیی) ۱۱۱

فصلیحه المعبرله (ان الزاودی)، ۹۰-۹۱
 فصلیحه المعترله (حافظ)، ۹۱.
 الفهرست (ان التدم)، ۱۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰.
 فهرست کتب السیمة (شیخ طوسی)، ۱۲۹، ۷۱، ۱۳۰.
 فوات الوفیات (ان شا کر کدی)، ۱۶۶.
 کافی در احداث ارمه (ان - باء و جی)، ۲۳۹.
 الکامل فی علم الدین (شرح معد)، ۷۳.
 کمال در امامت (او الحن میثمی)، ۸۱.
 کای درد کر اصول (او الحن - عصی)، ۷۱.
 کای درد کر مصعب، ۷۱.
 کای در سرفات شعثه او واس (مهلل ن موت)، ۲۳.
 کنای از جی ن عدی رد او عیسی و راق، ۷۸.
 کتب ی فصل، ۲۲۲.
 کتب مای و مرمی و ان دصان، ۲۶، ۳۷.
 کتب الحجب والاسار (اعتبار حسن کدوری)، ۱۷۷.
 کشف الطول (جانی حله)، ۹.
 کلام در اب اسان (اوسهل اسماعیل و جی)، ۱۲۲.
 کمال الدین و ماء الیمه (شرح صدوق)، ۹۴، ۲۸.
 ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۶۱، ۲۴۸.
 الکاون والفساد (ارسطو)، ۱۲۹.
 (اختصار -) ار او محمد حسن.
 موسی و جی، ۱۲۹.
 لاسی الا موجود (ان الزاودی)، ۹۰.
 اب - (مهلهای در -) ار او محمد رک ای راری، ۱۸۰.
 اللؤلؤه (ان الزاودی)، ۹۰.
 مهله (شلمعی)، ۲۳۰.
 الهله (شلمعی)، ۲۳۱.
 ماس ار سهیل و جی اب - فره، ۱۱۹.
 او علی حائی، ۱۲۰.

شرح نافوت (اب ای الحید)، ۱۶۶، ۲.
 (علامه حلی) رجوع سکند ناوار
 المذکوت.
 السیما و ه الاسلام (سند حسن صدر)، ۱۶۷.
 الصراط (اب -) ار ایسموت استیاق الاحمر، ۱۳۵.
 الصغیر (اب -) ار اه - ان اسماعیل و جی، ۱۱۹.
 الصانع (ان الاوی)، ۹۰.
 طبات المذین (سوطی)، ۲۲۲.
 الیه - (اب -) ار حافظ، ۸۴، ۸۵، ۹۲.
 عد الحکمه (ان الزاودی)، ۹۳، ۱۶۰.
 العوس (ان الاودی)، ۹۱.
 عمود الخواهر (جی ن ای طی)، ۲۲۲.
 العون والمجاس (شرح معد)، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴.
 عرب المثنی (او عدی و راق)، ۸۷.
 العده (شرح طوسی)، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵.
 ۱۶۵، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۸.
 العده (شلمعی)، ۲۳۱، ۲۳۵.
 المال الجومی (اوسهل و جی)، ۱۳۰.
 العاد (اب -) حافظ، ۸۵، ۹۳.
 ح الممه (طه و س)، ۱۹۷.
 اه فی ماله فی (اه نسور مدادی)، ۲۳۵.
 ۲۴۱.
 ه فی السدعه (ار محمد حسن - مرسی و جی)، ۱۰.
 ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴ - ۱۶۵، ۲۴۸ (ه).
 (مرح صاحب)، ۱۴۰.
 (اهد اب ای)، ۱۴.
 (سعد - شلمعی)، ۴۱ - ۱۶۱.
 اعصل فی الملل، لاهل و اجل (احمد مطه ی)، ۲۴۷، ۲۳۵.
 الفصول (س - ه - ص)، ۱۰۳.
 همن العه من (شلمعی)، ۲۳۱.
 صبر الحلی علی الهه (شلمعی)، ۳۳.

- مقالات (التأشیر الاکبر) ۱۳۸۰ .
 المقالات فی اصول الدیانات (ابوالحسن مسعودی) .
 ۱۶۱، ۱۳۸، ۸۶ .
 الملل والتعلل (شهرستانی) ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۴ .
 ۲۴۸ .
 مناقب الطالیین (ابن شهر آشوب) ۲۱۴ .
 منتخبات کتاب یاقوت (یکی از علمای امامیه) ۱۷۷ .
 المنتخل (ابوسهل بن نوینت) ۱۳ .
 المنتظم (ابن الجوزی) ۲۴۱ .
 منهاج السمتة التبیوة (ابن تیمیة) ۱۳۴، ۱۴۳، ۲۴۸ .
 المواعظ والاعتبار (مقرئ) ۲۴۸ .
 الموالید (ابوسهل بن نوینت) ۱۳ .
 الموضح (ابو محمد حسن بن موسی نوینت) ۱۲۹ .
 نصرت مذهب معمر بن عبّاد (ابو محمد حسن بن موسی نوینت) ۱۳۳ .
 نظم القرآن (شلمغانی) ۲۳۱ .
 نعت الحکمة یاعبث الحکمة (ابن الرّاوندی) ۹۳ .
 نفس الرحمن (میرزا حسین نوری) ۱۴۲ .
 نفی و اثبات (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوینت ۱۲۴ .
 نقض رساله امام شافعی از ابوسهل اسماعیل نوینت ۱۲۰ .
 نقض عبث الحکمة از ابوسهل اسماعیل نوینت ۱۲۰ .
 نقض مسئلة وراق در باب قدمت اجسام از ابوسهل اسماعیل نوینت ۱۲۰ .
 نقض معلاق (تأشیر اکبر) ۱۰۵ .
 نقض شهید از محمد زکریّا ۱۸۰ .
 الروح علی البهائم (ابوعیسی وراق) ۸۷ .
 الوافی بالوفیات (صلاح الدین صفندی) ۲۲۲ .
 و فیات الاعیان (ابن خلدکان) ۲۲۵ .
 یاقوت (الواسطانی ابراهیم نوینت) ۲۸۲، ۲۸۶، ۱۸۰ .
 الیهبطان (ابوسهل بن نوینت) ۱۳۰ .

- مقاله ابو عیسی وراق ۸۶ .
 بحال بودن رؤیت حق تعالی (ابوسهل نوینت) ۱۲۲ .
 المدخل (ابوسهل بن نوینت) ۱۲ .
 مرایا (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی نوینت ۱۲۲ .
 المرجان (ابن الرّاوندی) ۹۴ .
 المروایة (کتاب -) از جاحظ ۹۳ .
 مروج الذهب (مسعودی) ۱۳۹، ۱۹۹ .
 مسائل ابو محمد حسن بن موسی نوینت با ابو علی جبائی ۱۳۳ .
 المسائل العثمانیه (جاحظ) ۸۵ .
 المستنبت (ابن قبه) ۹۵ .
 مستدرک الوسائل (میرزا حسین نوری) ۱۴۳ .
 المسترشد (ابوالقاسم کعبی) ۹۴ .
 المشرقی (ابوعیسی وراق) ۸۷ .
 المعارف (کتاب -) از شلمغانی ۲۳۱ .
 معجم الادباء (یاقوت حموی) ۱۵، ۱۹۶، ۲۲۵ .
 المعرفة (کتاب -) از ابو حمفر سگاک ۸۲ .
 « از ابوسهل اسماعیل نوینت ۱۲۲ .
 المعنی (قاضی عبدالجبار همدانی) ۸۵ .
 مقالات الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) ۱۳۸، ۸۶ .
 ۲۴۷ .
 مقالات (ابوعیسی وراق) ۱۳۸، ۸۶ .
 « (ابوالقاسم کعبی) ۱۳۸، ۱۲۷، ۸۶ .
 « (احمد بن حسن مصمّی) ۱۲۸ .
 « (ابو محمد عبد الله خالدي) ۱۳۸ .
 « (زرفان) ۱۲۷، ۸۶ .
 (عبّاد بن سلیمان صیدمری) ۱۳۷ .
 مقالات غیر الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) ۱۳۸ .
 مقالات (محمد بن شیب) ۱۲۷ .
 « (محمد بن عیسی مرغوث) ۱۳۷ .
 « (محمد بن الهیصم) ۸۶ .

فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

- آب، ۲۱۴ .
 آدم، ۲۲۸ .
 آذربایجان، ۲۶۱ .
 ابان بن تغلب، ۵۲ .
 ابراهیم پیغمبر، ۲۲۸، ۹۳ .
 ابراهیم نوبختی، ۲۴۴-۲۴۳، ۱۷۰ .
 ابراهیم بن عبدالله المحض، ۹۸ .
 « مالک الاشتر، ۶۲ .
 « مهدی خلیفه (ابو اسحاق)، ۱۷ .
 « نوبخت (ابو اسحاق)، ۱۶۶، ۱۳۳، ۳، ۲-
 ۱۸۱ .
 ابن ابی اصدیعه (احمد بن قاسم)، ۱۴ .
 ابن ابی الحدید (ابو حامد عزالدین عبدالحمید)، ۲۰
 ۱۳۷، ۱۲۸، ۹۴، ۹۳، ۸۶، ۸۰، ۴۸، ۲۸
 ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۳۹ .
 « (قاضی موفق الدین قاسم)، ۱۶۶ .
 ابن ابی دؤاد (احمد)، ۴۲-۴۰، ۴۵، ۴۴ .
 ابن ابی السوار (قاضی علی بن محمد)، ۱۰۸ .
 ابن ابی طیب (ابوزکریا یحیی)، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۴ .
 بنی ابی طیب، ۲۲۲ .
 ابن ابی عقیل عثمانی (حسن -)، ۱۱۷ .
 ابن ابی العوجاء (عبدالکریم)، ۳۷ .
 ابن ابی عون (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون)
 ۲۳۶، ۲۳۷-۲۳۴ .
 ابن الأثیر (عزالدین)، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۲، ۱۸ .
 ابن اخشبد (ابو بکر احمد بن علی بن اخشید)، ۴۷ .
 ابن بابویه (ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه)، ۱۴۱ .
 « (ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن
 موسی بن بابویه)، ۲۳۰ .
 « (شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن
 حسن بن بابویه)، ۱۶۱، ۱۱۶، ۱۱۱، ۹۴، ۲۸ .
 ایقورس، ۱۲۰ .
- احمد بن ابراهیم نوبختی، ۲۴۳، ۱۷۰ .
 « حسن بن اسحاق کاتب نوبختی، ۲۴۴، ۱۸۳ .
 « « سهل مصمعی، ۱۸۳ .
 « حنبل (امام -)، ۴۳، ۴۰-۴۶، ۱۱۹ .
 « عبدالله بن ابی سهل بن نوبخت (ابو عبدالله)
 ۲۴۳ .
 « کتال، ۲۶۲ .
 « محمد بن عبدوس، ۲۲۴، ۲۲۶-۲۲۷ .
 « « بشر بن زید، ۱۴۵ .
 « امام موسی کاظم، ۲۴۹ .
 « یحیی جلخت (ابو الفرج)، ۱۸۶، ۱۸۷ .
 اخفش (ابوالحسن علی بن سلیمان)، ۱۹۹ .
 ادریس پیغمبر، ۲۲۸ .
 ارسطو، ۱۲۸، ۱۲۹ .
 ازهری (ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیرفی)، ۲۴۰-
 ۲۴۱ .
 اسامه بن زید بن حارث، ۳۰ .
 اسپانیا، ۲۳ .
 اسنابول، ۱۴۱ .
 اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، ۱۹۳، ۱۸ .
 « ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن
 ابی سهل بن نوبخت (ابو یعقوب)، ۳۰۲،
 ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲ .
 ۲۴۵، ۲۱۹ .
 اسماعیل بن ابی سهل بن
 نوبخت، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۴۴ .
 « حنبل (ابو یعقوب)، ۱۲۷، ۱۲۹ .
 « زید بن حارث انصاری، ۲۴۹، ۲۵۴ .
 « محمد بن احمد بن ابان نعمی کوفی (ابو یعقوب)
 ۱۳۵-۱۳۶، ۲۵۰ .
 « عمرو، ۲۴۹ .
 ابو اسحاق نوبختی، رجوع کنید بابر ابراهیم بن نوبخت .
 الازدري (علی)، ۲۴۹ .

۲۲۷، نصیری	۲۶۶، ۱۶۹، ۱۳۴
طایب، ۲۶.	حنّی (او هاشم عبدالسلام بن محمد) ۸۹، ۸۸، ۴۷
طایبی (او الحسن علی بن حمزه)، ۷۲.	۲۶۶، ۱۶۹، ۹۳
اعداد، ۹۹، ۹۷، ۸۰، ۶۸، ۴۲، ۴۱، ۲۳، ۱۱، ۹، ۸	آل حراح، ۹۸.
۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۴۱، ۱۲۰، ۱۰۹، ۱۰۸	حراده (آل -)، ۲۲۲.
۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰	حرجان، ۶۱، ۶۰.
۲۳۲، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱	حیرن حارم اردی، ۲۶.
۲۳۷	الخزیره، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸
او بکر صدیق (حاجه اول)، ۵۷، ۵۰، ۴۹، ۳۰	محمد بن درهم، ۴۴، ۳۳.
۲۶۷، ۲۶۴، ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۳۸	محمد بن احمد بن ابراهیم بن یحیی (او ابراهیم)، ۲۴۴ -
او بکر اصم، معمری، ۵۴.	۲۴۵
ملانی (او طاهر محمد بن سالی بن الال)، ۲۴۵، ۱۶۲.	حرب معمری (او الفصل)، ۸۱، ۴۵، ۳۷
لح، ۹۴.	۲۳۵، ۱۲۹
مان بن سمعان بن یحیی، ۲۵۸، ۱۵۲	امام علی البادی ملقب بکتاب، ۱۰۹ - ۱۰۸
اب رجوع، ۱۱، ۱۰، ۹	۱۴۹ - ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۵۳
تالکمه آخر الحکمه، ۹۲	ماتیه معتزلی (ابو محمد)، ۱۳۷، ۱۲۳، ۳۷
نمون، ۱۲۰	۲۵۳
ی (او ویرجیل احمد بن محمد)، ۲۶۲، ۲۵۰، ۸۶	محمد الاصاری (امام او عبدالله)، ۵۲، ۵۱
ی (فاسی او العاصم سلی بن یحیی -)، ۲۴۰ -	۶۵ - ۶۶، ۶۹، ۷۰ - ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۸۳، ۱۵۰
۲۴۱	۱۵۹، ۱۴۹ - ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸
وحدی (اوحد سلی بن محمد)، ۸۹، ۱۶	۲۶۶، ۲۶۴، ۲۵۹
ورن، ۲۴۵	ابن حنی (او الفرح عثمان)، ۱۲۳
ان بن (احمد بن، الخلم)، ۲۴۸، ۱۴۳	حوالقی (هشام بن سالم)، ۲۵۱، ۸۱، ۸۰، ۷۸، ۵۲
بن حنی حرای (او الحسن)، ۱۱۹، ۱۰۴ -	۲۶۱، ۲۵۴
۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۰	حور (هر -)، ۹۰
علی بنده (او الیاس احمد بن یحیی)، ۱۰۵	حودر رجوع، ۱۱، ۱۰، ۹
بن (او عبدالله)، ۶۱	مور حان، ۷۸
هان، اشرس، ۳۳۷	ابن الحوری (جل الدن او الفرح عبد الرحمن)
حیر بن رید محمد، ۱۰	۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۰، ۸۹
حاجه (او هاشم بن یحیی)، ۸۰، ۵۵، ۳۱، ۲۳	حجه صموان، ۱۴۹، ۷۹
۱۲، ۱۳۵، ۱۲۳، ۹۲، ۸۰، ۸۴، ۱۱	حامد بن الهاسور، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۷، ۲۲۳
۱۱۷	۲۳۲
حالت، ۱۲۸	حجاج بن یوسف بنعی، ۶۴، ۶۳، ۳۴
حنّی (او بنی محمد بن ع - الهرب)، ۸۹، ۸۸، ۴۷	حجار، ۲۱۹، ۶۱، ۵۹، ۵۸
۱۳۳، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۰۴، ۹۳	حداد (او حفص عمرو بنشوری)، ۸۳، ۹

۲۲۱ (۱۰۰۰) (۱۰۰۰)

- طای (محلہ سر -) ۹۰،
 طاهری (اوالحسن علی بن حسن بن محمد ط -)
 ۱۱۷۰، ۸۱۰۷۲
 طای تمام ۰۷۷۰
 ابن سناوس (سید صبی الدین علی) ۱۹۰، ۲۰۰، ۱۲۰
 ابوطالب وحی، ۳۰۲، ۳۰۳، ۱۸۷، ۲۴۵
 آل ابی طالب، ۲۲۸، ۹۷
 طرساں، ۲۶۰
 طری (اوجہ محمد بن حر -) ۱۸۱۷۰
 طلحہ، ۳۱، ۳۰
 طحاحی (اوالفرح - حسن بن علی) ۲۴۰
 طوس، ۹۴
 شیخ طوسی (اوجہ محمد بن حسن) ۷۱۲۸
 ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۴۷
 ۲۴۷، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۲۱
 طمار، ۱۴
 شایبہ (ابن ابی ایوب) ۳۰، ۳۱، ۳۰
 عتاد بن سلمان بن صیبری، ۱۳۷
 بنی عباس، ۲۲۸، ۹۷، ۸۴، ۶۵، ۵۷
 عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن وحت ۱۹۳
 عداطاب، ۲۶۷، ۲۶۶، ۸۴، ۵۷، ۵۶
 عبدالخار بن احمد ہندابی اسد آبادی (فاضل ابوالحسن)
 ۹۱۰، ۸۵، ۴۸
 عبدالرحمن بن سادہ، ۲۵۸
 «علی بن - اح، ۲۰۵
 محمد حمیری، ۲۵۳
 عبدالقادر اشعری عدادی (اومصور) ۲۲۵، ۸۶، ۲۴۷
 عدائ بن اراہم وحی (اوجہ حمیری)، ۲۴۴، ۱۷۰
 «ابی سهل بن وحت، ۱۹۰، ۳۰، ۱۸۰، ۱۳۸
 حارث مدایی، ۲۵۴
 حمدان (اوالہ جا) ۲۲۴، ۲۱۸
 «رہر، ۶۱
- «ابن س - ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۵۶
 «، ۲۰
 مرو بن - - - - - ۲۵۴
 «داح کوف ۱۴۵
 عدائ الحسن ۶۵-۶۶
 عدائ بن محمد الحامہ (اوهامہ) ۵۱۰، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۵۴
 معاہ بن عدائ بن - حمیر ۲۵۴، ۲۴۹
 عدائ اودی، ۱۶۷
 اوعدا محمد - - - ۲۱۵
 «حاح م را اوعدا رجائی، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۵۲
 عدائ ملک بن مروان ۶۳، ۶۲، ۶۲
 عدالواحد بن موہن، ۱۹۹
 ابن العری (اوالفرح ملطی) ۱۸۰، ۱۴۰، ۲۰۰
 عدائ بن رد ۸۱
 «یحیی بن خاف ۱۰۸
 ابوالعلاء (اسمہ بن فاسم)، ۱۲۰-۱۲۲
 عدی، ۱۲۳
 «قتی (اوالحسن احمد بن محمد)، ۲۴۰-۲۴۱
 «مان (حلقہ سوم)، ۳۰، ۸۵، ۲۶۶
 عثمان بن یسلی (اوعمرہ)، ۷۲
 ابوعثمان دمشقی رجوع کندہ سعید بن یعقوب
 عطی (عمہ بن مان)، ۲۶۰
 «(معمر بن سعید)، ۲۶۴، ۲۵۶، ۷۲
 «(اومصور)، ۲۶۴، ۲۶۱، ۲۵۴
 «(هارون بن سعید)، ۵۹
 عدل (حاجہ حکیم)، ۲۴۴
 عراق، ۶۱، ۶۵، ۸۱، ۱۴۱، ۱۴۲
 عربستان، ۳۰
 عروہ بن مرثد الہذلی، ۱۹۸
 عتاف (محمد بن ہذیل)، ۳۶، ۴۲، ۷۵، ۸۱، ۱۳۳
 علان دراج اسدی، ۲۵۹
 علی بن ابی سهل بن وحت (اوالحسن)، ۱۹۰، ۲۲۰
 ابی طالب (امہ ابی ایوب)، ۹۰، ۲۲، ۳۰، ۱۰۳

ابن کبریا، نوبختی، رجوع کلید بموسی بن حسن.
 ابن کثیر شامی، ۲۶۱، ۱۳۵.
 کثیر شاعر، ۲۶۱، ۲۵۱.
 ابوکرب ضریر، ۲۶۱.
 کرخی (ابوجعفر محمد بن قاسم)، ۲۰۵۰.
 کسّی (ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز)، ۱۴۰۰.
 ۲۴۷، ۲۱۴، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵.
 کعبی (ابوالقاسم عبدالله بن احمد بلخی)، ۵۵۰، ۴۷۰.
 ۱۲۸، ۱۲۷، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۰.
 ۱۳۷، ۱۳۴.
 کلابی (عبدالله بن سعید)، ۱۱۹.
 عثمان بن عیسی، ۱۴۵.
 ام کلثوم، ۲۳۹، ۲۳۴-۲۳۲، ۲۲۷، ۲۲۱، ۲۱۵.
 ۲۴۳.
 کثر، ۱۸۰.
 کلوذانی (ابوالقاسم عبدالله بن محمد)، ۱۸۷، ۱۸۵.
 کوفی (ابوعبدالله احمد بن علی)، ۴۰۴، ۲۰۴، ۱۹۰.
 ۲۱۰-۲۰۸.
 « (ابوالقاسم علی بن احمد)، ۱۳۷.
 « (علی بن یزید خارجی)، ۷۹.
 کوفه، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۶۴، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۱۲.
 ۲۵۶.
 کوی (ابوعلی حسین بن قاسم)، ۱۰۶، ۷.
 کیسان، ۲۶۲، ۵۱.
 کودرز (جودرز)، ۷۶.
 کیو (یب)، ۷۶.
 ابن اللجلاج طیب، ۱۲.
 ماسین یون (اسناد اوثی)، ۲۲۲، ۱۹۹، ۱۲۲.
 مأمون خلیفه، ۶۸، ۵۴، ۴۵-۴۲، ۳۹، ۳۷، ۳۰، ۱۷.
 ۲۵۴، ۹۷.
 مانی، ۳۹، ۳۷، ۲۵.
 ماوراءالنهر، ۲۶۵، ۶۰، ۶۴.
 مبارک، ۲۶۲، ۵۲.
 مقنّبی (ابوطیب احمد بن حسین)، ۱۹۵.

بنی قنّال، ۲۳۲، ۷۲.
 ابن قنّال (احمد بن حسن بن علی)، ۲۳۲.
 « (ابومحمد حسن بن علی)، ۲۳۲.
 « (علی بن حسن بن علی)، ۲۳۲.
 « (محمد بن حسن بن علی)، ۲۳۲.
 فضل بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالعبّاس)، ۲۰۰، ۱۴۰، ۱۴۳.
 « سهل ذوالریاستین، ۲۰۰، ۱۸۰، ۱۷.
 میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجان، ۱۴۴-۱۴۴.
 ۲۲۲، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۱-۱۵۷.
 فورون الذی، ۱۷۹.
 قوطی (هشام بن عمرو)، ۲۶۷، ۱۳۷، ۵۴، ۳۷.
 ابن القوطی (کمال الدین عبدالرزاق)، ۱۶۶.
 فید، ۱۲۰.
 ابن القارح، ۲۲۵.
 قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب، ۱۹۹.
 قاهر خلیفه، ۲۳۲، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۹۱-۱۸۶.
 ۲۴۵.
 ابن قبه (ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن رازی)، ۹۶-
 ۱۳۳، ۱۲۸، ۹۵.
 ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم دینوری)، ۱۲۳.
 قتیبه بن مسلم، اهلی، ۶۴، ۶۳۰.
 قدّاح (عبدالله بن مأمون)، ۲۶۵.
 قراریطی (ابواسحاق محمد بن احمد اسکافی)، ۲۰۱۰.
 ۲۰۲.
 قرمطویه یا رمویه، ۲۶۶، ۵۵۲.
 قرية التّمان، ۱۲۴.
 قطری بن الفجاءه، ۳۳.
 قفطی (علی بن یوسف)، ۲۰۰، ۱۳۰.
 قلادسی (ابوالعبّاس)، ۱۱۹.
 قم، ۲۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱.
 قنسرین، ۱۸۴-۱۸۳.
 ابن قولوبه (محمد بن جعفر)، ۱۴۵، ۱۴۱.
 کلارون، ۴۴.
 ابی کامل، ۲۶۱.

ناصر الدوله حسن حمدانی ۳۴۴'۲۳۴ .
 ناصر خلیفہ ۶۸ .
 ناصر خسرو (حمد الدین) ۳۴۴'۱۷۹'۲۶۵ .
 نافع بن ازرق ۳۳ .
 نجار (حسین بن محمد) ۱۳۷ .
 نجاشی (احمد بن علی) ۱۴۱'۱۰۶'۱۶۱'۱۲۳ .
 نجف اشرف ۸۳ .
 نجفی (حسن بن علی) ۲۶۶ .
 ابن الندیم (ابوالفرح محمد بن اسحاق و راف) ۸'۱۳'۱۸'۱۱۰'۱۱۱'۱۲۴'۱۳۶'۱۳۳ .
 ۱۹۶'۱۹۴ .
 نوح ۱۰۸ .
 نصر بن احمد سامانی (او الحسین) ۲۲۵ .
 « حمدان (ابوالسرایا) ۱۹۱ .
 « صباح (ابوالقاسم بلخی) ۱۴۰ .
 صیر ۲۶۶ .
 خواجہ نصر الدین طوسی ۱۳۳'۱۶۶'۱۷۱ .
 نظام (ابراہیم بن سار) ۳۷'۳۸'۴۳'۷۵'۸۱ .
 ۱۳۱'۱۳۷'۱۶۹ .
 نعمان بن طالت ۹۰ .
 نعمانہ ۹۰ .
 نعیم بن حماد ۱۳۹ .
 یغان ۲۶۶ .
 عیسیٰ (ابوالمظفر محمد بن احمد) ۱۲۱ .
 عیسیٰ علام امام علی ہادی ۱۵۳'۱۶۲ .
 میری (محمد بن نصر) ۱۴۴'۱۴۷'۱۵۵'۱۵۶ .
 ۱۵۷'۲۳۵'۲۶۶ .
 ابو واس (حسن بن ہادی) ۱۰۳'۱۵۰'۲۴۰'۲۴۳ .
 ۲۴۵ .
 بوخت ۱۰۰'۱۰۰'۱۰۰ .
 وختہ ۲۲۱'۹ .
 وح نعم ۲۲۸ .

قاضی ور اللہ شوشری ۲۴۱ .
 وری (ساح مرزا حسین) ۱۴۲ .
 ہروان ۳۱ .
 ہروات ۱۸۵ .
 واف خلیفہ ۴۳'۲۱۱'۱۷۰'۴۶-۴۵ .
 واسطہ ۹۰'۶۴'۷۹'۹۹'۱۰۰'۱۸۶'۱۸۵'۱۹۰ .
 ۲۰۰-۲۰۷'۲۰۹'۲۲۲'۲۴۵ .
 واسطی (ابوالحسن علی بن عبداللہ) ۲۴۰ .
 واصل بن عطا (الوحید) ۳۳۱'۳۳۷'۴۲۰'۵۰۰'۲۵۶ .
 ورائی (او عیسیٰ محمد بن ہارون) ۷۵'۷۶'۸۳ .
 ۸۴-۸۷'۸۸'۸۹'۹۰'۹۴'۱۰۳'۱۰۴ .
 ۱۲۹-۱۳۲'۱۳۸'۱۴۰ .
 ابو الولید بن عدل ۸۹ .
 ہارون بن ابو موسیٰ کلانی ۲۲۸ .
 ہارون بن ای سہل بن بوخت ۱۹۰ .
 ہارون الشہد ۱۲'۲۰'۳۷'۴۴ .
 ہارون بن غرب ۲۰۰'۲۰۱ .
 ی ہاسم ۹۸ .
 عبدالدین محمد ثابت (ابو نصر) ۱۱۰'۱۱۴ .
 ۱۶۵-۲۲۱'۲۳۹'۲۴۳ .
 ہشام بن الحداد (او محمد) ۲۶۰'۲۶۵'۲۷۰'۷۸ .
 ۷۹-۸۰'۸۱'۸۲'۸۳'۸۴'۸۵'۸۶'۸۷'۸۸'۸۹'۹۰'۹۱'۹۲'۹۳'۹۴'۹۵'۹۶'۹۷'۹۸'۹۹'۱۰۰'۱۰۱'۱۰۲'۱۰۳'۱۰۴'۱۰۵'۱۰۶'۱۰۷'۱۰۸'۱۰۹'۱۱۰'۱۱۱'۱۱۲'۱۱۳'۱۱۴'۱۱۵'۱۱۶'۱۱۷'۱۱۸'۱۱۹'۱۲۰'۱۲۱'۱۲۲'۱۲۳'۱۲۴'۱۲۵'۱۲۶'۱۲۷'۱۲۸'۱۲۹'۱۳۰'۱۳۱'۱۳۲'۱۳۳'۱۳۴'۱۳۵'۱۳۶'۱۳۷'۱۳۸'۱۳۹'۱۴۰'۱۴۱'۱۴۲'۱۴۳'۱۴۴'۱۴۵'۱۴۶'۱۴۷'۱۴۸'۱۴۹'۱۵۰'۱۵۱'۱۵۲'۱۵۳'۱۵۴'۱۵۵'۱۵۶'۱۵۷'۱۵۸'۱۵۹'۱۶۰'۱۶۱'۱۶۲'۱۶۳'۱۶۴'۱۶۵'۱۶۶'۱۶۷'۱۶۸'۱۶۹'۱۷۰'۱۷۱'۱۷۲'۱۷۳'۱۷۴'۱۷۵'۱۷۶'۱۷۷'۱۷۸'۱۷۹'۱۸۰'۱۸۱'۱۸۲'۱۸۳'۱۸۴'۱۸۵'۱۸۶'۱۸۷'۱۸۸'۱۸۹'۱۹۰'۱۹۱'۱۹۲'۱۹۳'۱۹۴'۱۹۵'۱۹۶'۱۹۷'۱۹۸'۱۹۹'۲۰۰'۲۰۱'۲۰۲'۲۰۳'۲۰۴'۲۰۵'۲۰۶'۲۰۷'۲۰۸'۲۰۹'۲۱۰'۲۱۱'۲۱۲'۲۱۳'۲۱۴'۲۱۵'۲۱۶'۲۱۷'۲۱۸'۲۱۹'۲۲۰'۲۲۱'۲۲۲'۲۲۳'۲۲۴'۲۲۵'۲۲۶'۲۲۷'۲۲۸'۲۲۹'۲۳۰'۲۳۱'۲۳۲'۲۳۳'۲۳۴'۲۳۵'۲۳۶'۲۳۷'۲۳۸'۲۳۹'۲۴۰'۲۴۱'۲۴۲'۲۴۳'۲۴۴'۲۴۵'۲۴۶'۲۴۷'۲۴۸'۲۴۹'۲۵۰'۲۵۱'۲۵۲'۲۵۳'۲۵۴'۲۵۵'۲۵۶'۲۵۷'۲۵۸'۲۵۹'۲۶۰'۲۶۱'۲۶۲'۲۶۳'۲۶۴'۲۶۵'۲۶۶'۲۶۷'۲۶۸'۲۶۹'۲۷۰'۲۷۱'۲۷۲'۲۷۳'۲۷۴'۲۷۵'۲۷۶'۲۷۷'۲۷۸'۲۷۹'۲۸۰'۲۸۱'۲۸۲'۲۸۳'۲۸۴'۲۸۵'۲۸۶'۲۸۷'۲۸۸'۲۸۹'۲۹۰'۲۹۱'۲۹۲'۲۹۳'۲۹۴'۲۹۵'۲۹۶'۲۹۷'۲۹۸'۲۹۹'۳۰۰'۳۰۱'۳۰۲'۳۰۳'۳۰۴'۳۰۵'۳۰۶'۳۰۷'۳۰۸'۳۰۹'۳۱۰'۳۱۱'۳۱۲'۳۱۳'۳۱۴'۳۱۵'۳۱۶'۳۱۷'۳۱۸'۳۱۹'۳۲۰'۳۲۱'۳۲۲'۳۲۳'۳۲۴'۳۲۵'۳۲۶'۳۲۷'۳۲۸'۳۲۹'۳۳۰'۳۳۱'۳۳۲'۳۳۳'۳۳۴'۳۳۵'۳۳۶'۳۳۷'۳۳۸'۳۳۹'۳۴۰'۳۴۱'۳۴۲'۳۴۳'۳۴۴'۳۴۵'۳۴۶'۳۴۷'۳۴۸'۳۴۹'۳۵۰'۳۵۱'۳۵۲'۳۵۳'۳۵۴'۳۵۵'۳۵۶'۳۵۷'۳۵۸'۳۵۹'۳۶۰'۳۶۱'۳۶۲'۳۶۳'۳۶۴'۳۶۵'۳۶۶'۳۶۷'۳۶۸'۳۶۹'۳۷۰'۳۷۱'۳۷۲'۳۷۳'۳۷۴'۳۷۵'۳۷۶'۳۷۷'۳۷۸'۳۷۹'۳۸۰'۳۸۱'۳۸۲'۳۸۳'۳۸۴'۳۸۵'۳۸۶'۳۸۷'۳۸۸'۳۸۹'۳۹۰'۳۹۱'۳۹۲'۳۹۳'۳۹۴'۳۹۵'۳۹۶'۳۹۷'۳۹۸'۳۹۹'۴۰۰'۴۰۱'۴۰۲'۴۰۳'۴۰۴'۴۰۵'۴۰۶'۴۰۷'۴۰۸'۴۰۹'۴۱۰'۴۱۱'۴۱۲'۴۱۳'۴۱۴'۴۱۵'۴۱۶'۴۱۷'۴۱۸'۴۱۹'۴۲۰'۴۲۱'۴۲۲'۴۲۳'۴۲۴'۴۲۵'۴۲۶'۴۲۷'۴۲۸'۴۲۹'۴۳۰'۴۳۱'۴۳۲'۴۳۳'۴۳۴'۴۳۵'۴۳۶'۴۳۷'۴۳۸'۴۳۹'۴۴۰'۴۴۱'۴۴۲'۴۴۳'۴۴۴'۴۴۵'۴۴۶'۴۴۷'۴۴۸'۴۴۹'۴۵۰'۴۵۱'۴۵۲'۴۵۳'۴۵۴'۴۵۵'۴۵۶'۴۵۷'۴۵۸'۴۵۹'۴۶۰'۴۶۱'۴۶۲'۴۶۳'۴۶۴'۴۶۵'۴۶۶'۴۶۷'۴۶۸'۴۶۹'۴۷۰'۴۷۱'۴۷۲'۴۷۳'۴۷۴'۴۷۵'۴۷۶'۴۷۷'۴۷۸'۴۷۹'۴۸۰'۴۸۱'۴۸۲'۴۸۳'۴۸۴'۴۸۵'۴۸۶'۴۸۷'۴۸۸'۴۸۹'۴۹۰'۴۹۱'۴۹۲'۴۹۳'۴۹۴'۴۹۵'۴۹۶'۴۹۷'۴۹۸'۴۹۹'۵۰۰'۵۰۱'۵۰۲'۵۰۳'۵۰۴'۵۰۵'۵۰۶'۵۰۷'۵۰۸'۵۰۹'۵۱۰'۵۱۱'۵۱۲'۵۱۳'۵۱۴'۵۱۵'۵۱۶'۵۱۷'۵۱۸'۵۱۹'۵۲۰'۵۲۱'۵۲۲'۵۲۳'۵۲۴'۵۲۵'۵۲۶'۵۲۷'۵۲۸'۵۲۹'۵۳۰'۵۳۱'۵۳۲'۵۳۳'۵۳۴'۵۳۵'۵۳۶'۵۳۷'۵۳۸'۵۳۹'۵۴۰'۵۴۱'۵۴۲'۵۴۳'۵۴۴'۵۴۵'۵۴۶'۵۴۷'۵۴۸'۵۴۹'۵۵۰'۵۵۱'۵۵۲'۵۵۳'۵۵۴'۵۵۵'۵۵۶'۵۵۷'۵۵۸'۵۵۹'۵۶۰'۵۶۱'۵۶۲'۵۶۳'۵۶۴'۵۶۵'۵۶۶'۵۶۷'۵۶۸'۵۶۹'۵۷۰'۵۷۱'۵۷۲'۵۷۳'۵۷۴'۵۷۵'۵۷۶'۵۷۷'۵۷۸'۵۷۹'۵۸۰'۵۸۱'۵۸۲'۵۸۳'۵۸۴'۵۸۵'۵۸۶'۵۸۷'۵۸۸'۵۸۹'۵۹۰'۵۹۱'۵۹۲'۵۹۳'۵۹۴'۵۹۵'۵۹۶'۵۹۷'۵۹۸'۵۹۹'۶۰۰'۶۰۱'۶۰۲'۶۰۳'۶۰۴'۶۰۵'۶۰۶'۶۰۷'۶۰۸'۶۰۹'۶۱۰'۶۱۱'۶۱۲'۶۱۳'۶۱۴'۶۱۵'۶۱۶'۶۱۷'۶۱۸'۶۱۹'۶۲۰'۶۲۱'۶۲۲'۶۲۳'۶۲۴'۶۲۵'۶۲۶'۶۲۷'۶۲۸'۶۲۹'۶۳۰'۶۳۱'۶۳۲'۶۳۳'۶۳۴'۶۳۵'۶۳۶'۶۳۷'۶۳۸'۶۳۹'۶۴۰'۶۴۱'۶۴۲'۶۴۳'۶۴۴'۶۴۵'۶۴۶'۶۴۷'۶۴۸'۶۴۹'۶۵۰'۶۵۱'۶۵۲'۶۵۳'۶۵۴'۶۵۵'۶۵۶'۶۵۷'۶۵۸'۶۵۹'۶۶۰'۶۶۱'۶۶۲'۶۶۳'۶۶۴'۶۶۵'۶۶۶'۶۶۷'۶۶۸'۶۶۹'۶۷۰'۶۷۱'۶۷۲'۶۷۳'۶۷۴'۶۷۵'۶۷۶'۶۷۷'۶۷۸'۶۷۹'۶۸۰'۶۸۱'۶۸۲'۶۸۳'۶۸۴'۶۸۵'۶۸۶'۶۸۷'۶۸۸'۶۸۹'۶۹۰'۶۹۱'۶۹۲'۶۹۳'۶۹۴'۶۹۵'۶۹۶'۶۹۷'۶۹۸'۶۹۹'۷۰۰'۷۰۱'۷۰۲'۷۰۳'۷۰۴'۷۰۵'۷۰۶'۷۰۷'۷۰۸'۷۰۹'۷۱۰'۷۱۱'۷۱۲'۷۱۳'۷۱۴'۷۱۵'۷۱۶'۷۱۷'۷۱۸'۷۱۹'۷۲۰'۷۲۱'۷۲۲'۷۲۳'۷۲۴'۷۲۵'۷۲۶'۷۲۷'۷۲۸'۷۲۹'۷۳۰'۷۳۱'۷۳۲'۷۳۳'۷۳۴'۷۳۵'۷۳۶'۷۳۷'۷۳۸'۷۳۹'۷۴۰'۷۴۱'۷۴۲'۷۴۳'۷۴۴'۷۴۵'۷۴۶'۷۴۷'۷۴۸'۷۴۹'۷۵۰'۷۵۱'۷۵۲'۷۵۳'۷۵۴'۷۵۵'۷۵۶'۷۵۷'۷۵۸'۷۵۹'۷۶۰'۷۶۱'۷۶۲'۷۶۳'۷۶۴'۷۶۵'۷۶۶'۷۶۷'۷۶۸'۷۶۹'۷۷۰'۷۷۱'۷۷۲'۷۷۳'۷۷۴'۷۷۵'۷۷۶'۷۷۷'۷۷۸'۷۷۹'۷۸۰'۷۸۱'۷۸۲'۷۸۳'۷۸۴'۷۸۵'۷۸۶'۷۸۷'۷۸۸'۷۸۹'۷۹۰'۷۹۱'۷۹۲'۷۹۳'۷۹۴'۷۹۵'۷۹۶'۷۹۷'۷۹۸'۷۹۹'۸۰۰'۸۰۱'۸۰۲'۸۰۳'۸۰۴'۸۰۵'۸۰۶'۸۰۷'۸۰۸'۸۰۹'۸۱۰'۸۱۱'۸۱۲'۸۱۳'۸۱۴'۸۱۵'۸۱۶'۸۱۷'۸۱۸'۸۱۹'۸۲۰'۸۲۱'۸۲۲'۸۲۳'۸۲۴'۸۲۵'۸۲۶'۸۲۷'۸۲۸'۸۲۹'۸۳۰'۸۳۱'۸۳۲'۸۳۳'۸۳۴'۸۳۵'۸۳۶'۸۳۷'۸۳۸'۸۳۹'۸۴۰'۸۴۱'۸۴۲'۸۴۳'۸۴۴'۸۴۵'۸۴۶'۸۴۷'۸۴۸'۸۴۹'۸۵۰'۸۵۱'۸۵۲'۸۵۳'۸۵۴'۸۵۵'۸۵۶'۸۵۷'۸۵۸'۸۵۹'۸۶۰'۸۶۱'۸۶۲'۸۶۳'۸۶۴'۸۶۵'۸۶۶'۸۶۷'۸۶۸'۸۶۹'۸۷۰'۸۷۱'۸۷۲'۸۷۳'۸۷۴'۸۷۵'۸۷۶'۸۷۷'۸۷۸'۸۷۹'۸۸۰'۸۸۱'۸۸۲'۸۸۳'۸۸۴'۸۸۵'۸۸۶'۸۸۷'۸۸۸'۸۸۹'۸۹۰'۸۹۱'۸۹۲'۸۹۳'۸۹۴'۸۹۵'۸۹۶'۸۹۷'۸۹۸'۸۹۹'۹۰۰'۹۰۱'۹۰۲'۹۰۳'۹۰۴'۹۰۵'۹۰۶'۹۰۷'۹۰۸'۹۰۹'۹۱۰'۹۱۱'۹۱۲'۹۱۳'۹۱۴'۹۱۵'۹۱۶'۹۱۷'۹۱۸'۹۱۹'۹۲۰'۹۲۱'۹۲۲'۹۲۳'۹۲۴'۹۲۵'۹۲۶'۹۲۷'۹۲۸'۹۲۹'۹۳۰'۹۳۱'۹۳۲'۹۳۳'۹۳۴'۹۳۵'۹۳۶'۹۳۷'۹۳۸'۹۳۹'۹۴۰'۹۴۱'۹۴۲'۹۴۳'۹۴۴'۹۴۵'۹۴۶'۹۴۷'۹۴۸'۹۴۹'۹۵۰'۹۵۱'۹۵۲'۹۵۳'۹۵۴'۹۵۵'۹۵۶'۹۵۷'۹۵۸'۹۵۹'۹۶۰'۹۶۱'۹۶۲'۹۶۳'۹۶۴'۹۶۵'۹۶۶'۹۶۷'۹۶۸'۹۶۹'۹۷۰'۹۷۱'۹۷۲'۹۷۳'۹۷۴'۹۷۵'۹۷۶'۹۷۷'۹۷۸'۹۷۹'۹۸۰'۹۸۱'۹۸۲'۹۸۳'۹۸۴'۹۸۵'۹۸۶'۹۸۷'۹۸۸'۹۸۹'۹۹۰'۹۹۱'۹۹۲'۹۹۳'۹۹۴'۹۹۵'۹۹۶'۹۹۷'۹۹۸'۹۹۹'۱۰۰۰'۱۰۰۱'۱۰۰۲'۱۰۰۳'۱۰۰۴'۱۰۰۵'۱۰۰۶'۱۰۰۷'۱۰۰۸'۱۰۰۹'۱۰۱۰'۱۰۱۱'۱۰۱۲'۱۰۱۳'۱۰۱۴'۱۰۱۵'۱۰۱۶'۱۰۱۷'۱۰۱۸'۱۰۱۹'۱۰۲۰'۱۰۲۱'۱۰۲۲'۱۰۲۳'۱۰۲۴'۱۰۲۵'۱۰۲۶'۱۰۲۷'۱۰۲۸'۱۰۲۹'۱۰۳۰'۱۰۳۱'۱۰۳۲'۱۰۳۳'۱۰۳۴'۱۰۳۵'۱۰۳۶'۱۰۳۷'۱۰۳۸'۱۰۳۹'۱۰۴۰'۱۰۴۱'۱۰۴۲'۱۰۴۳'۱۰۴۴'۱۰۴۵'۱۰۴۶'۱۰۴۷'۱۰۴۸'۱۰۴۹'۱۰۵۰'۱۰۵۱'۱۰۵۲'۱۰۵۳'۱۰۵۴'۱۰۵۵'۱۰۵۶'۱۰۵۷'۱۰۵۸'۱۰۵۹'۱۰۶۰'۱۰۶۱'۱۰۶۲'۱۰۶۳'۱۰۶۴'۱۰۶۵'۱۰۶۶'۱۰۶۷'۱۰۶۸'۱۰۶۹'۱۰۷۰'۱۰۷۱'۱۰۷۲'۱۰۷۳'۱۰۷۴'۱۰۷۵'۱۰۷۶'۱۰۷۷'۱۰۷۸'۱۰۷۹'۱۰۸۰'۱۰۸۱'۱۰۸۲'۱۰۸۳'۱۰۸۴'۱۰۸۵'۱۰۸۶'۱۰۸۷'۱۰۸۸'۱۰۸۹'۱۰۹۰'۱۰۹۱'۱۰۹۲'۱۰۹۳'۱۰۹۴'۱۰۹۵'۱۰۹۶'۱۰۹۷'۱۰۹۸'۱۰۹۹'۱۱۰۰'۱۱۰۱'۱۱۰۲'۱۱۰۳'۱۱۰۴'۱۱۰۵'۱۱۰۶'۱۱۰۷'۱۱۰۸'۱۱۰۹'۱۱۱۰'۱۱۱۱'۱۱۱۲'۱۱۱۳'۱۱۱۴'۱۱۱۵'۱۱۱۶'۱۱۱۷'۱۱۱۸'۱۱۱۹'۱۱۲۰'۱۱۲۱'۱۱۲۲'۱۱۲۳'۱۱۲۴'۱۱۲۵'۱۱۲۶'۱۱۲۷'۱۱۲۸'۱۱۲۹'۱۱۳۰'۱۱۳۱'۱۱۳۲'۱۱۳۳'۱۱۳۴'۱۱۳۵'۱۱۳۶'۱۱۳۷'۱۱۳۸'۱۱۳۹'۱۱۴۰'۱۱۴۱'۱۱۴۲'۱۱۴۳'۱۱۴۴'۱۱۴۵'۱۱۴۶'۱۱۴۷'۱۱۴۸'۱۱۴۹'۱۱۵۰'۱۱۵۱'۱۱۵۲'۱۱۵۳'۱۱۵۴'۱۱۵۵'۱۱۵۶'۱۱۵۷'۱۱۵۸'۱۱۵۹'۱۱۶۰'۱۱۶۱'۱۱۶۲'۱۱۶۳'۱۱۶۴'۱۱۶۵'۱۱۶۶'۱۱۶۷'۱۱۶۸'۱۱۶۹'۱۱۷۰'۱۱۷۱'۱۱۷۲'۱۱۷۳'۱۱۷۴'۱۱۷۵'۱۱۷۶'۱۱۷۷'۱۱۷۸'۱۱۷۹'۱۱۸۰'۱۱۸۱'۱۱۸۲'۱۱۸۳'۱۱۸۴'۱۱۸۵'۱۱۸۶'۱۱۸۷'۱۱۸۸'۱۱۸۹'۱۱۹۰'۱۱۹۱'۱۱۹۲'۱۱۹۳'۱۱۹۴'۱۱۹۵'۱۱۹۶'۱۱۹۷'۱۱۹۸'۱۱۹۹'۱۲۰۰'۱۲۰۱'۱۲۰۲'۱۲۰۳'۱۲۰۴'۱۲۰۵'۱۲۰۶'۱۲۰۷'۱۲۰۸'۱۲۰۹'۱۲۱۰'۱۲۱۱'۱۲۱۲'۱۲۱۳'۱۲۱۴'۱۲۱۵'۱۲۱۶'۱۲۱۷'۱۲۱۸'۱۲۱۹'۱۲۲۰'۱۲۲۱'۱۲۲۲'۱۲۲۳'۱۲۲۴'۱۲۲۵'۱۲۲۶'۱۲۲۷'۱۲۲۸'۱۲۲۹'۱۲۳۰'۱۲۳۱'۱۲۳۲'۱۲۳۳'۱۲۳۴'۱۲۳۵'۱۲۳۶'۱۲۳۷'۱۲۳۸'۱۲۳۹'۱۲۴۰'۱۲۴۱'۱۲۴۲'۱۲۴۳'۱۲۴۴'۱۲۴۵'۱۲۴۶'۱۲۴۷'۱۲۴۸'۱۲۴۹'۱۲۵۰'۱۲۵۱'۱۲۵۲'۱۲۵۳'۱۲۵۴'۱۲۵۵'۱۲۵۶'۱۲۵۷'۱۲۵۸'۱۲۵۹'۱۲۶۰'۱۲۶۱'۱۲۶۲'۱۲۶۳'۱۲۶۴'۱۲۶۵'۱۲۶۶'۱۲۶۷'۱۲۶۸'۱۲۶۹'۱۲۷۰'۱۲۷۱'۱۲۷۲'۱۲۷۳'۱۲۷۴'۱۲۷۵'۱۲۷۶'۱۲۷۷'۱۲۷۸'۱۲۷۹'۱۲۸۰'۱۲۸۱'۱۲۸۲'۱۲۸۳'۱۲۸۴'۱۲۸۵'۱۲۸۶'۱۲۸۷'۱۲۸۸'۱۲۸۹'۱۲۹۰'۱۲۹۱'۱۲۹۲'۱۲۹۳'۱۲۹۴'۱۲۹۵'۱۲۹۶'۱۲۹۷'۱۲۹۸'۱۲۹۹'۱۳۰۰'۱۳۰۱'۱۳۰۲'۱۳۰۳'۱۳۰۴'۱۳۰۵'۱۳۰۶'۱۳۰۷'۱۳۰۸'۱۳۰۹'۱۳۱۰'۱۳۱۱'۱۳۱۲'۱۳۱۳'۱۳۱۴'۱۳۱۵'۱۳۱۶'۱۳۱۷'۱۳۱۸'۱۳۱۹'۱۳۲۰'۱۳۲۱'۱۳۲۲'۱۳۲۳'۱۳۲۴'۱۳۲۵'۱۳۲۶'۱۳۲۷'۱۳۲۸'۱۳۲۹'۱۳۳۰'۱۳۳۱'۱۳۳۲'۱۳۳۳'۱۳۳۴'۱۳۳۵'۱۳۳۶'۱۳۳۷'۱۳۳۸'۱۳۳۹'۱۳۴۰'۱۳۴۱'۱۳۴۲'۱۳۴۳'۱۳۴۴'۱۳۴۵'۱۳۴۶'۱۳۴۷'۱۳۴۸'۱۳۴۹'۱۳۵۰'۱۳۵۱'۱۳۵۲'۱۳۵۳'۱۳۵۴'۱۳۵۵'۱۳۵۶'۱۳۵۷'۱۳۵۸'۱۳۵۹'۱۳۶۰'۱۳۶۱'۱۳۶۲'۱۳۶۳'۱۳۶۴'۱۳۶۵'۱۳۶۶'۱۳۶۷'۱۳۶۸'۱۳۶۹'۱۳۷۰'۱۳۷۱'۱۳۷۲'۱۳۷۳'۱۳۷۴'۱۳۷۵'۱۳۷۶'۱۳۷۷'۱۳۷۸'۱۳۷۹'۱۳۸۰'۱۳۸۱'۱۳۸۲'۱۳۸۳'۱۳۸۴'۱۳۸۵'۱۳۸۶'۱۳۸۷'۱۳۸۸'۱۳۸۹'۱۳۹۰'۱۳۹۱'۱۳۹۲'۱۳۹۳'۱۳۹۴'۱۳۹۵'۱۳۹۶'۱۳۹۷'۱۳۹۸'۱۳۹۹'۱۴۰۰'۱۴۰۱'۱۴۰۲'۱۴۰۳'۱۴۰۴'۱۴۰۵'۱۴۰۶'۱۴۰۷'۱۴۰۸'۱۴۰۹'۱۴۱۰'۱۴۱۱'۱۴۱۲'۱۴۱۳'۱۴۱۴'۱۴۱۵'۱۴۱۶'۱۴۱۷'۱۴۱۸'۱۴۱۹'۱۴۲۰'۱۴۲۱'۱۴۲۲'۱۴۲۳'۱۴۲۴'۱۴۲۵'۱۴۲۶'۱۴۲۷'۱۴۲۸'۱۴۲۹'۱۴۳۰'۱۴۳۱'۱۴۳۲'۱۴۳۳'۱۴۳۴'۱۴۳۵'۱۴۳۶'۱۴۳۷'۱۴۳۸'۱۴۳۹'۱۴۴۰'۱۴۴۱'۱۴۴۲'۱۴۴۳'۱۴۴۴'۱۴۴۵'۱۴۴۶'۱۴۴۷'۱۴۴۸'۱۴۴۹'۱۴۵۰'۱۴۵۱'۱۴۵۲'۱۴۵۳'۱۴۵۴'۱۴۵۵'۱۴۵۶'۱۴۵۷'۱۴۵۸'۱۴۵۹'۱۴۶۰'۱۴۶۱'۱۴۶۲'۱۴۶۳'۱۴۶۴'۱۴۶۵'۱۴۶۶'۱۴۶۷'۱۴۶۸'۱۴۶۹'۱۴۷۰'۱۴۷۱'۱۴۷۲'۱۴۷۳'۱۴۷۴'۱۴۷۵'۱۴۷۶'۱۴۷۷'۱۴۷۸'۱۴۷۹'۱۴۸۰'۱۴۸۱'۱۴۸۲'۱۴۸۳'۱۴۸۴'۱۴۸۵'۱۴۸۶'۱۴۸۷'۱۴۸۸'۱۴۸۹'۱۴۹۰'۱۴۹۱'۱۴

يعقوب بن زيد بن امام زين العابدين ' ٢٥٤ .
 « عدى ' ٨٧ .
 « عمر صاحب كوفه ' ٢٥٣ .
 يزيد بن عبد الملك خلفه ' ٣٧ .
 معاوية ' ٦١٥٩ .
 يعقوب بن اسحاق بن اسماعيل بن ابي سهل بن روح
 ٢٤٢٤-١٨٣-١٩٣ .
 « اسحاق بن ابي سهل اسماعيل بن علي بن
 اسحاق بن ابي سهل بن روح (او الفصل)
 ١٩٨١٩٦١٩٢-١٩١١٨٣٦٣٥٢

غلط نامہ

صفحه	سطر	خط	صحیح	صفحه	سطر	خط	صحیح
۴۵۳۷ و ۲۶	۱۸ و ۲۱	۱۸ و ۲۱	هشام	۸۵	۴	العبدی	الغنی
۲۷	۲۲	دو کتاب	یکی دو کتاب	۸۷	۶	شاید	ریاضات
۲۸	۶	۲۳۵	۲۳۷	۱۰۶	۱۰	مسئله	و مسئله
۲۸	۲۴	ص ۲۱	ص ۳۱	۱۱۱	۱۶	دنبوی	دنبوی
۳۹	۱۹	مکتبم	مکتبم	۱۲۵	۱	فصل هشتم	فصل هشتم
۳۵	۲۱	عبر الخطأ	عبر الخطأ	۱۲۶	۸	ساست	ساست
۴۷	۴	۳۰۹	۳۱۹	۱۶۰	۷	محمد بن علی	محمد بن حسن
۴۸	۱۳	۴۹۷	۴۶۷	۱۶۱	۱۴	فروه	فروه
۵۰	۱	الف	مفسود	۱۶۱	۲۱	ح ۳	ح ۲
۵۰	۵	محری	محراً	۱۹۵	۷	السيف	السيف
۵۲	۱۶	هشتم	ششم	۱۹۵	۲۲	فاهك	هك
۶۱	۲۱	الجرار	الجرره	۱۹۷	۱۱	منهزم	منهزم
۶۲ و ۶۳	۲۴	احمار الاصول	احمار الاصول	۱۹۸	۲۳	ح ۱۴	ح ۱۳
۶۵	۹	مُسَوَّدَه	مُسَوَّدَه	۲۲۲	۱۷	مدهبی	مدهبی
۷۰ و ۸۶	۳ و ۲۱	و ه حلی	حلی	۲۴۹	۲۷	حجیر بن ابی	حجیر بن ابی
۷۲	۷	مُعیرَه	مُعیرَه	۲۵۰	۱۳	الکساء	الکساء
۷۶	۱۱	جند در	در جند	۲۶۲	۲۵	منصه	منصه
۸۰	۱۰	کرده است	کرده است	۲۶۴	۱۷	مصله	مصله
۸۰	۱۱	هشامته	هشامته	۲۷۲	۲۰	مظفر بن مظفر	مظفر بن مظفر
۸۰	۲۵	ص ۱۲	ص ۱۲				

هر حا معاویہ ۱۰۰۰ مسدّد طمع شده غلط و صحیح آن معاویہ بدون بشدید است ۱۰۰۰